اخلاق فاضل

آیت الله العظمی

الشیخ محمد الفاضل اللنکرانی

مرکز فقهی ائمه اطهار (ع)


بسم الله الرحمن الرحیم

اخلاق فاضل

نویسنده:

محمد فاضل لنکرانی

ناشر چاپی:

مرکز فقه الائمه الاطهار (علیهم السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

اخلاق فاضل

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور : اخلاق فاضل/محمد فاضل لنکرانی

مشخصات نشر : قم: ایمه اطهار، ۱۳۸۹

مشخصات ظاهری : ۳۰۰ص.

فروست : سلسله درسهای اخلاقی اعتقادی

وضعیت فهرست نویسی : در انتظار فهرستنویسی (اطلاعات ثبت)

شماره کتابشناسی ملی : ۲۴۶۵۱۴۴

مقدمه

مقتضای حکمت بالغه الهیه، خلقت نوع بشر به عنوان یک موجود آزاد و انتخابگر و نتیجه ی آن گوناگونی انسان ها در مقام عمل است «إِمَّا شَاکِراً وَإِمَّا کَفُوراً»[۱] در این میان رحمت مطلقه الهیه نیز که غایه القصوای خلقت بشر به آن منتهی می شود، راه رسیدن به کمال و استحقاق رحمت خود را برای او فراهم کرد تا در میدان عمل با اختیار خود به آن نائل گردد.

«وَلَوْ شَاءَرَبُّکَ لَجَعَلَ لنَّاسَ أُمَّهً وَحِدَهً وَلَا یَزَالُونَ مُخْتَلِفِینَ* إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّکَ وَلِذَ لِکَ خَلَقَهُم ...»[۲] و بدین منظور با انتخاب بهترین ابناء بشر، ارسال رسل انجام گرفت و با انزال کتب بهترین برگه های هدایت نوع انسان بدو ابلاغ شد.

و پوشیده نیست که امر هدایت بشر از بالاترین مراتبش تا پایین ترین منازلش بر عهده کسانی قرار گرفته است که از جهت اخلاقی از رذائل پیراسته و به مکارم آراسته باشند، چرا که ره یافتگانند که می توانند رهنما باشند «... أَفَمَن یَهْدِی إِلَی لْحَقِّ أَحَقُّ أَن یُتَّبَعَ أَمَّن لَّا یَهِدِّی إِلَّا أَن یُهْدَی فَمَا لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ».[۳] بالاترین مرتبه هدایت بشر بر عهده انبیا است، که خداوند متعال برترین ها را بر

این امر گماشت، و در مورد پیامبر خاتم (ص) فرمود: «وَإِنَّکَ لَعَلَی خُلُقٍ عَظِیمٍ»[۴] و درباره خلفاءو امامان پس از او نیز شیعه بر این اعتقاد است که آنان نیز باید واجد بالاترین مرتبه کمالات اخلاقی باشند تا هدف از بعثت که

نبیّ الرحمه فرمود:

«بعثت لُاتمّم مکارم الأخلاق»[۵]

محقق گردد.

پس از رسالت و امامت، زعامت امت به ید فقیهان و عالمان ربانی است؛ همان هایی که در حقّشان آمده است: «

من کان من الفقهاء صائناً لنفسه، مخالفا لهواه، مطیعاً لأمر مولاه ... فعلی العوام أن یقلدوه

»[۶] عدالت و تقوا شرط لازم برای احراز همه مناصب در روحانیت است، قاضی تا عادل نباشد صلاحیت این منصب را ندارد، امام جماعت در صورت عدالت اقتداء به او جایز است، خطیبان و مبلغان دین در صورتی کلامشان نافذ است که خود اهل عمل باشند، چرا که سخنی که از دل برآید بر دل نشیند؛ وگرنه همچو شجر بی ثمرند، از این رو سیره علمای دین از قدیم الایام بر این منوال بوده است که ضمن تهذیب خود، به تربیت نفوس مستعدّه از تلامذه خود نیز می پرداخته و به مناسبت های مختلف از توصیه های اخلاقی نسبت به شاگردان خود دریغ نمی کردند. مرجع بزرگ شیعه حضرت آیت الله العظمی فاضل لنکرانی (ره) از زمره فقیهان وارسته ای است که در کنار عظمت فقهی و علمی، واجد ویژگی های اخلاقی چشمگیری بودند؛ ایشان بدون تظاهر بر زهد، مجموعه زندگی و حیاتشان آمیخته به زهد واقعی و اعراض از دنیا و ساده زیستی بود، معظم له هیچ دلبستگی به دنیا و زخارف آن و مقامات دنیوی نداشت، حتّی برای مرجعیت هم قدمی را برنداشت و به دنبال به دست آوردن مال و ثروت نبود و از دنیا رحلت نمود در حالی که هیچ خانه ای از خود و به عنوان ملك شخصی خود در هیچ زمانی نداشت و آنچه را که از خود به جای گذاشت مقداری کتاب است که نسبت به آن

وصیت خاصی را فرموده اند. صبر و تحمّل ایشان در مشکلات و امراض صعب

العلاج، زبانزد همگان بود. خدمت به مردم بویژه به طلاب و فضلاء از ویژگیهای برجسته ایشان بود. تواضع و فروتنی از صفات بسیار محسوس ایشان بود و برای تهذیب و تربیت اخلاقی طلاب بسیار مصرّ بود.

کتاب حاضر پاره ای از توصیه های اخلاقی والد مکرم مرجع عالیقدر مرحوم آیت الله العظمی فاضل لنکرانی (ره) می باشد که به مناسبت های مختلف در درس های خارج فقه و اصول خود مطرح فرموده اند.

این مباحث پس از پیاده شدن از نوار در اختیار برخی از فضلا و اساتید محترم حضرت مستطاب حجت الاسلام محیی الدین آزادمنش اصفهانی و حجت الاسلام محسن صادق زاده قرار گرفته و احادیث و مطالب ارزشمندی در پاورقی به آن افزوده شد و زحمات فراوانی را متحمل شدند. ضمن تقدیر و تشکر از ایشان امید است خداوند متعال این سعی جمیل را با اجر جزیل جبران کرده و ذخیره ای برای مرحوم والد و همه دست اندرکاران به ثمر رسیدن این کتاب، قرار دهد. آمین رب العالمین.

مرکز فقهی ائمه اطهار: محمدجواد فاضل لنکرانی

پیشگفتار

باسمه تعالی و له الحمد

تهذیب نفس، یکی از واجباتی است که ترک آن در اسلام موجب خسران دنیا و آخرت است، که از نظر قرآن کریم و روایات اهل بیت: و نزد علمای اخلاق از اهم واجبات است. از آیات فراوانی استفاده می شود که پاکی، سرچشمه همه فضیلت ها و ناپاکی سرچشمه رذالت ها است.

خداوند متعال در سوره «شمس» پس از یازده سوگند که نشانگر اهمیت مسأله است- می فرماید:

«قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاها».[۷]

به درستی که سعادت و رستگاری مخصوص کسی است که نفس خود

را تهذیب و روح خود را پرورش داده باشد.

پرورش روح به این معنا است که انسان نفس خود را به مرتبه ای از آمادگی و شایستگی برساند که آینه ای از «

خَلِیفَهُ اللَّهِ فِی أرْضِه

»[۸] باشد. برای دستیابی به این

اخلاق فاضل، ص: ۱۴

کمال روحی، ابتدا باید نفس را از رذائل اخلاقی و صفات ناپسند دور و به فضائل معنوی و اخلاقی آراست و بی شک گذر از این مراحل به راهنما، مربی و الگوی شایسته ای نیاز دارد که باید او را بین فقیهان مهذّب و در دل حوزه های علمیه جستجو کرد.

حقیقت اخلاق، دینداری، تهذیب، پارسایی، عرفان و حقیقت طلبی را باید در حوزه های علمیه جستجو کرد، دریای مواج و اقیانوس پنهاوری که به عظمت شکوه ایثار و شهادت و عبودیت و بندگی ساحلش بیکران و گستره اش فتح ناشدنی است.

یکی از ویژگی های حوزه های علمیه، درسهای اخلاق است که توسط اساتید و مربیان با تجربه اخلاق برگزار می شود، اساتیدی که یک عمر با نهایت جدیت و تلاش و مراقبت به مرحله قرب الهی دست یافتند.

علمای بزرگوار حوزه با تدریس ارزشمندترین علومِ عالَم به جویندگان حقیقی

اخلاق فاضل، ص: ۱۵

علم، روح آنان را نیز با زلال معرفت از آموزه های قرآن و روایات نورانی اهل بیت معصومین: جلا می دهند و آنان را در تقویت صفات الهی و دوری از صفات شیطانی یاری می رسانند.

مجموعه حاضر

این مجموعه ویراسته برخی از سلسله درسهای اخلاق استاد وارسته و مربی شایسته، فقیه بزرگوار حضرت آیت الله العظمی آقای حاج شیخ محمد فاضل لنکرانی (قدس) در حوزه علمیه قم است که بنا به درخواست جمع کثیری از شاگردان معظم له و سایر فضلای حوزه علمیه قم در روزهای چهارشنبه

هر هفته ایراد گردیده است.

معظم له در این خصوص می فرمایند:

«بارها این مطلب را عرض کرده ام که هر نوبت که خدمت امام بزرگوار مشرف می شدیم و در رابطه با مسائل طلاب وحوزه گزارشاتی داشتیم، ایشان در جواب، به رواج مسائل اخلاقی در میان طلاب، خیلی تکیه می کردند. من خدمت ایشان عرض کردم: بحمدالله تعالی بزرگانی هستند که در روزهای پنج شنبه و جمعه، مسائل اخلاقی را مطرح می کنند؛ اما نظر مبارک ایشان این بود که برنامه های اخلاقی در حد وسیعتری برگزار شود».

«بعضی از دوستان اصرار می کنند که روزهای چهارشنبه، چند دقیقه ای در مورد مباحث اخلاقی صحبت شود، اگرچه ما در این مسائل نه حالی و نه لیاقتی داریم و در این رشته هم از نظر بیان و هم از نظر مطالعه کمتر توفیق داشته و موفقیت کمی به دست آوردیم. شاید اگر آقایان مبتدی بودند می شد برای آنان صحبت کرد؛ ولی بحمد الله تعالی همه آقایان از فضلا هستند و چه بسا در این بحثها از نظر تبلیغ، سخنرانی و مطالعه بر من تقدم دارند؛ اما برای این که این جلسات برای اساتید دیگری که تدریس دارند الگویی بشود و این برنامه را رعایت کنند- اگر ان شاءالله توفیقی داشته باشیم- امتثال امر می کنیم. اگرچه با این یک ربع و یا ده دقیق روز چهارشنبه به آن هدف مطلوب نمی رسیم، ولی وجود ناقص از عدم محض بهتر است. به نظر می رسد که یکی از برنامه های ما باید مطالعه همین مباحث باشد و لازم است خودمان را موظف بدانیم که لااقل هفته ای یکی- دو ساعت به کتابهای اخلاقی مراجعه کنیم».

اخلاق فاضل، ص: ۱۶

«یکی از دفعاتی که خدمت

رهبر بزرگوارمان حضرت آیت الله خامنه ای زید عزه رسیده بودیم، ایشان مطلبی را گفتند که من آن را نشنیده بودم. می فرمودند: ما در مشهد در درس مرحوم آیه الله آقای میلانی (ره) شرکت می کردیم، ایشان هر شب کتاب تحف العقول را سر درس می آوردند و اول یک روایتی را می خواندند، اگر این روایت احتیاجی به بیان نداشت، به همان خواندنش اکتفا می کردند اگر به یک مقدار توضیح احتیاج داشت، مقداری درباره آن روایت توضیح می دادند، بعد هم وارد درس اصلی می شدند.

اولین چیزی که جامعه در برخورد با یک روحانی به آن توجه می کند اخلاق است، البته نه به آن معنای عرفی خاص که عبارت است از خوش برخوردی، خوش رویی و خنده رو بودن است. این یک مرحله است. معنای اخلاق این است که طلبه به عنوان یک فرد متعبّد به جمیع دستورات اسلام و مجموعه فضایل اخلاقی در جامعه تجسم داشته به این عنوان که وجهه اصلی همّت او اسلام و مسائل اخروی است و مسائل دنیوی برای او به عنوان غایت و هدف اصلی واقع نشده است، مطرح باشد».

«این مسائلی که من اشاره می کنم، بحث های طولانی دارد؛ چه بسا شما این مسائل را روی منابر، بهتر از ما مطرح کرده باشید؛ البته برادران توجه دارند اینها فقط جنبه تذکر و یاد آوری دارد، یعنی مسائلی که خود انسان می داند، اما از آنها غافل است و چه بسا به آنها توجه ندارد، همان مسائل مورد غفلت باید گاهی به صورت تذکر مطرح شود».

«پس برادران ان شاء الله تعالی توجه کنید، من نمی گویم خودم عامل به این حرفها هستم؛ ولی به این مسائل اعتقاد دارم و این مطالب

را در درجه اول برای خودم و سپس برای شما بیان می کنم. دعا کنید همگی بتوانیم یک سرباز واقعی، یک خدمتگزار و روحانی مورد رضای حضرت بقیه الله روحی له الفداء باشیم».

موضوع اصلی این جلسات و درس های اخلاق، متن قرآن و روایات معصومین: است که معظم له با بیانی شیوا و زبانی گویا و دلنشین و قلبی سرشار از حبّ آل الله: به شرح و تبیین آن پرداخته اند که با کمترین دخل و تصرف و با

اخلاق فاضل، ص: ۱۷

قرینه سازی گفتار به نوشتار و ویرایش لازم تقدیم می گردد. پاورقی های این مجموعه نیز از منابع متقن روایی انتخاب شده است.

امید است مطالعه این اثر، خواننده اهل دقت و نظر را مفید افتد و نشر آن مرضی خداوند متعال باشد.

امتیازات درس اخلاق معظم له

این مباحث معمولًا در روزهای چهارشنبه هر هفته و در پایان درس خارج اصول معظم له مطرح شده است؛ البته بعضی از آنها در درس خارج فقه معظم له ایراد گردیده است.

معظم له بعضی از موضوعات را سلسله وار در جلسات مختلفی ایراد فرموده اند، به همین دلیل در برخی از موارد چند جلسه اخلاق در یک درس جمع آوری شده است.

مطالب به صورت مختصر توسط معظم له ارائه شده؛ و در مواردی که به توضیح بیشتری نیاز بوده، این توضیح توسط ایشان بیان شده است.

مباحث اخلاقی معظم له حول چهار محور اصلی بیان شده است:

الف ترجمه، تفسیر و تبیین روایات اخلاقی

ب بررسی، تحلیل و تحقیق درباره مباحث اعتقادی

ج مسائل طلبگی و ارشادات معظم له به طلاب و روحانیت معظم که بیشترین حجم جلسات اخلاق معظم له را به خود اختصاص داده است.

د مسایل سیاسی روز

و مناسبتهای مهم که حضرت استاد به مناسبت ایام و تشخیص ضرورت، مطرح کرده اند. این نشانگر حساسیت و دقت معظم له نسبت به مسائل انقلاب و جهان است.

علاقه عاشقانه و پدرانه معظم له به طلاب و عشق ایشان به عالم طلبگی باعث شده است بیانات ایشان با نصیحت های مشفقانه و پدرانه همراه بوده و دلسوزی خاصی داشته باشد؛ به طوری که هر خواننده ای با تمام وجود؛ عشق و علاقه و محبت استاد را نسبت به طلاب احساس می کند.

معظم له خود از فضایل اخلاقی بسیاری برخوردار بودند؛ به گونه ای که با مراجعه به درسهای مختلف این مجموعه هر خواننده ای متوجه خواهد شد که استاد از تواضع، فروتنی و خلوص زیبایی برخوردار بوده اند.

اخلاق فاضل، ص: ۱۸

اگر استاد در خلال طرح مباحث و احتمال می دادند سؤالی در خصوص فرموده های ایشان به ذهن کسی می رسد، آن را مطرح کرده و پس از تبیین آن به پاسخ آن پرداخته اند.

معظم له با بیان احادیث و استفاده های اخلاقی خود از آنها به طلاب و فضلایی که از محضر ایشان کسب فیض می کردند روش استفاده صحیح و عالمانه از روایات اخلاقی و اعتقادی را تعلیم داده تا آنان خود توان استفاده از منابع روایی را پیدا کرده و در راه ترویج دین و اخلاق از آن استفاده کنند.

این اثر بنا به محورهای یاد شده در بیانات معظم له در سه فصل تقسیم شده است:

فصل اول: «حدیث اخلاق» که شامل احادیث اخلاقی، تربیتی و بیانات معظم له در خصوص آنها است.

فصل دوم: «حدیث معرفت» که شامل مباحث اعتقادی منتخب استاد است.

فصل سوم: «حدیث مشفق» که شامل سفارشات، نصیحت ها و تأکیدات معظم له نسبت به

روحانیون و همچنین مسایل روز است.

فصل چهارم: «حدیث روز» که مشتمل بر مسایل روز و مطالبی است که به مناسبت ایام ایراد فرموده اند.

در پایان از تمامی الطاف، مهربانی ها، ارشادات و راهنمایی های فرزند برومند معظم له حضرت آیه الله استاد آقای حاج شیخ محمد جواد فاضل لنکرانی حفظه الله تعالی که ما را در تهیه، تحقیق و تنظیم[۹] هر چه بهتر این اثر یاری رسانده سپاسگزاری کرده و طول عمر با عزّت و برکت این استاد عزیز و فرزانه و عزیز را از خداوند متعال خواستاریم.

صفرالخیر ۱۴۳۱ هجری قمری

محیی الدین آزادمنش اصفهانی

ومحسن صادق زاده

پژوهشکده طه

قم

بسم الله الرّحمن الرّحیم

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطّاهرین

ولعنه الله علی أعدائهم أجمعین

درس اوّل[۱۰] انس با روایات

ارتباط و انس با روایات ائمه معصومین: بسیار مهم و ارزنده است؛ چرا که ارشاد و هدایت به هر مقدار که امکانِ تحقّق داشته باشد در فرمایشات ایشان وجود دارد.

اهل بیت عصمت و طهارت:- بدون هیچ گونه تعصّب و احساسات- نه تنها فقه و مسائل فقهیه، بلکه اکثر یا حتی تمام جزئیات و شئون زندگی را برای ما به طور روشن و با حفظ انفتاح باب اجتهاد[۱۱] بیان کرده اند[۱۲] و این به دلیل بقای مذهب

تشیع و حیات نوین فقه شیعه بوده است، از این رو کلماتشان قابل بررسی و تحقیق است.[۱۳] به خلاف دیگر مذاهب که حتی نمی تواننـد بعضـی از کلمات خود را توجیه کنند؛ چرا که علمای آنان بیش از هشت یا نه قرن پیش مسایلی را مطرح کرده اند

و پس از گذشت زمان، هم اکنون مسایل جدیدی به وجود آمده است که طبیعتاً پاسخی برای

آنها ندارند.

زعمایشان می گویند: همه باید از آن چهار نفر تقلید و پیروی کنند[۱۴]! بنابراین،

اخلاق فاضل، ص: ۲۱

سؤال پیش می آید که: در مسایل مستحدثه ای که به اقتضای زمان، اصلًا مورد توجه آنان واقع نشده، شما چگونه به وجوب تقلید از ایشان حکم می کنید؟! به همین دلیل است که اینها در مقام عمل دچار مشکل می شوند.

ائمه بزرگوار ما: با بیان اصول اولیه و ضوابط عامّه در روایات، باب اجتهاد را برای همیشه به روی ما گشوده اند؛[۱۵] تا این که هر نوع مسأله و امر تازه ای به مقتضای هر زمان و هر عصر به وجود آمد، مجتهدان بتوانند با ملاحظه آن اصول و ضوابط، حکم آن را استنباط کنند؛ از این رو هیچ مشکلی برای شیعه نه تنها در زمان فعلی وجود ندارد؛ بلکه اگر هزاران سال دیگر وضع به همین منوال ادامه پیدا کند و هر روز مسأله جدیدی مطرح شود، فقهای شیعه می توانند به عنوان متخصصِ استنباطِ معارف از منابع اصیل دین، پاسخگو باشند.

امّا نظر یک مجتهد عامّه در مسأله مستحدثه چگونه می تواند برای کسی که محدوده تقلید او از این چهار نفر تجاوز نمی کند، حجیت داشته باشد؟!

اخلاق فاضل، ص: ۲۲

پیشوایان معصوم ما: نه تنها راه اجتهاد را برای علمای شیعه، در مسایل فقهیه همواره باز کردند و از این جهت برای همیشه به فقه تداوم بخشیدند بلکه در امور دیگر مانند: مسایل اخلاقی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و ... کلمات، مواعظ و نصایح ایشان واقعاً چیزی را برای انسان فروگذار نکرده است.[۱۶]

اخلاق فاضل، ص: ۲۳

بزرگانی مثل مرحوم علامه بزرگوار مجلسی (ره)[۱۷] در کتاب مرآت العقول،[۱۸] روایات کافی را به زیبایی تفسیر و آنها

را دسته بندی کرده که چه روایاتی مربوط به اصول اعتقادات و مسایل اخلاقی است و چه روایاتی مربوط به فروع و احکام.

بـا انس بـا روایـات متوجه می شویم که آنچه برای تکامـل انسان در ابعاد مختلف لازم بوده، آن را ائمه هـدی: با بیانی روشن، فصـاحت کامل و با عباراتی زیبا بیان فرموده انـد[۱۹] و این خـود دلیـل بر آن است که فرمـایش این بزرگواران؛ که برگرفته از کلام وحی است دارای شأن و منزلتی است که با سایر کلمات اصلًا قابل مقایسه نیست.

در روایـات مطـالب دقیقی وجود دارد که اطلاـع از آنهـا سـبب ارتقـای رتبه علمی است. گـاهی انسـان در برخورد بـا روایتی، مطالبی را فرا می گیرد که اگر یک عمر در باره آن مطالب می اندیشید، به آن معارف راه نمی یافت.[۲۰] وقتی انسان به چنین احـادیثی برمی خـورد، واقعـاً بـه خـود می لرزد و چه بسـا فکر کنـد که ای کـاش هرگز این روایت را نمی دیـدم و در جهـل و ناآگاهی خود باقی

اخلاق فاضل، ص: ۲۴

می مانـدم تا چنین شـرمسار نمی شـدم؛ ولی گریزی نیست؛ حقایق در لسان ائمه هدی: بدون هیچ پرده و حجابی مطرح شده و باید هم چنین باشد.

زعمای تشیع، به این دلیل که با کسـی خورده حسابی نداشـتند، نه بی جهت به کسی عنایت داشتند و نه بغض کسی را در دل می پروراندند، هیچ گاه در بیان حقایق، مبهم گویی نمی کرده اند. هدفشان هدایت جامعه و ارشاد توده های مردم بوده است.

حداقل ثمره این ارتباط آن است که با دقت و تأمل در روایات و اسـتفاده مطالب و کسب معارف- که در برخورد اولیه حاصل نمی شود- احساس نشاط و سرور عجیبی به انسان دست می دهد.

این روایات به منزله اقیانوسی

است که:

«فیها ما تَشْتَهیهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْیُنُ»؛[۲۱]

آنچه دلها می خواهد و چشمها از آن لذّت می برد در آن موجود است.

وقتی در روایات دقت کنیم، مقبول قلب و عقل واقع می شود؛ گویی این مطالب در فطرت انسان و در باطنِ عقل سلیمِ او بوده و این بزرگواران از آنها پرده برداشته اند.[۲۲] مثلًا در نهج البلاغه می خوانیم وقتی همام با اصرار از امیرالمؤمنین (ع) تقاضا می کند که: «تقواپیشگان را برای من توصیف کنید»،[۲۳] حضرت ابتدا از توصیف خودداری می کنند[۲۴]؛ چراکه عاقبت کار را می دیدند؛ اما بعد از آن که همام اصرار می کند،

اخلاق فاضل، ص: ۲۵

امیرالمؤمنین (ع) بدون نیاز به مطالعه قبلی و بحث و کتابت و ... اوصاف متقین را به آن کیفیت زیبا بیان می کنند به گونه ای که همام با شنیدن این معارف، صیحه ای زده و نقش بر زمین می شود. وقتی حضرت وضعیت او را می بینند، می فرمایند:

«به خدا قسم! از همین می ترسیدم؛ پندهای رسا با کسانی که شنوای آن بوده و اهل موعظه و نصیحت هستند چنین می کند». [۲۵] یا در عهدنامه جناب مالک اشتر (ره)[۲۶]؛ که در حقیقت دستور العمل حکومت واقعی اسلام است؛ امیرالمؤمنین (ع) ابعاد قضیه را هم متعرّض و متذکر شده اند؛ به طوری- که با ملاحظه دقیق، می بینید اگر صدها نفر از متخصّصانی- که هرکدام در یک جهت تخصّص داشته باشند- دست به دست هم دهند، توان تدوین چنین مجموعه و دستورالعملی را برای اداره امور حکومت ندارند؛[۲۷] بنابراین حکومتِ اسلامی واقعی آن است که در محدوده فرمایش ایشان باشد و سر سوزنی کم و زیاد در آن وجود نداشته باشد.[۲۸]

اخلاق فاضل، ص: ۲۶

بر همه شیعیان، به ویژه بر ما- که

مدعی ارائه مکتب اهل بیت عصمت و طهارت: و اشاعه فرهنگ ناب ایشان هستیم- لازم است که در درجه اول، کلمات ایشان را در فنون مختلف مطالعه کنیم[۲۹] و به یک موضوع خاص اکتفا نکنیم. نگوییم فلان موضوع مورد علاقه ما است و تنها اخبار وارد شده در آن موضوع را ببینیم؛ بلکه باید با همه احادیث سروکار داشته باشیم،[۳۰] به ویژه روایاتِ اصول عقاید که دقیق تر و مشکل تر است.

از این رو، باید در کنار برنامه های روزانه و مسایل علمی، ارتباط و انس خود را با روایات بیشتر کرده و زمانی را برای مراجعه به این منابع و سرچشمه های آب حیات و استفاده از آنها اختصاص دهیم و همان دقّت و زمانی را؛ که برای فهم یک روایت فقهی مورد ابتلا صرف می کنیم؛ در مورد این گونه روایات نیز به کار بریم.

یکی از دوستان اهل علم، که در مرکزی مشغول فعالیت است- که اکثراً یا همه

اخلاق فاضل، ص: ۲۷

اعضای آن از برادرانِ غیر شیعه هستند- نقل می کرد: کتاب تحف العقول[۳۱] را در اختیار دانشمندان آن مرکز قرار دادم؛ با این که تمامی آنها دارای مقام علمی کامل بوده و استاد دانشگاه، دکترا، فوق دکترا و امثال آن بودند؛ آن را به صورت یک معجزه تلقی کرده و گفتند: پیشوایان شما چنین ارشادات و حقایقی را برای شما بیان کرده اند؛ ولی حتی یکی از آنها به گوش ما نخورده است.[۳۲] ما که بحمد الله تعالی چنین اقیانوسهایی از علم و معرفت در اختیار داریم؛ مراجعه به این گنجینه هایی از مواعظ و نصایح بر ما لازم است.

نباید فقط پشت جلد این کتابها را نگاه کنیم،

اگر یک جلد قشنگ زرین کوب داشته باشد از جلدش لذّت می بریم- خودم را عرض می کنم-؛ اما از این که چه مطالبی در این کتاب است غافل باشیم. باید خودمان را موظف کنیم که هر روز یا حداقل هر دو سه روز یک بار مراجعه ای به این ارشادات و هدایتها و راهنمایی ها داشته باشیم.

والسلام علیکم و (ره) وبرکاته

اخلاق فاضل، ص: ۲۸

درس دوم[۳۳] دقت در نقل روایات

نقل صحیح روایت، یک امر مهم است. اگر قصد طرح آیه یا روایتی را داریم، می بایست دقت کرده تا آن را به اشتباه نقل نکنیم و این برای ما یک درس است.[۳۴]

اخلاق فاضل، ص: ۲۹

ابتدا باید متن روایت ازکتب معتدٌّ به و معتبر نقل شود.

نکته مهم و دقیق دیگر این است که ببینیم الفاظ و معنای صحیح آن آیه و روایت چیست.

در ملاحظه کتاب روایت باید از هر کلمه ای با دقت عبور کرد وگرنه ممکن است مطلب، طور دیگری برداشت شود.

یکی از منبری های تهران- که البته فوت شده است- با این که شخص فاضلی

اخلاق فاضل، ص: ۳۰

بود و به قول خودش خیلی ولایتی بود، در یکی دو سخنرانی اش راجع به شهادت حضرت زهرا (س) تعبیر کرده که حضرت صدیقه طاهره (س) گرفتار مرض سل شد!

این حرف خیلی برای ما گران تمام شد!

بالأخره ما روزی به ایشان برخورد کردیم؛ گفتیم: آقا! شنیده ایم شما بالای منبر چند مرتبه چنین بحثی را مطرح کرده اید!

گفت: بله.

گفتم: دلیل شما بر این مسأله چیست؟

گفت: روایتی در این باب هست.

گفتم: آدرس این روایت را لطف کنید.

آدرسش را به من داد؛ به نظرم مستدرک مرحوم حاجی نوری[۳۵] را اشاره کرد. ما به کتاب مراجعه کرده و دقت کردیم،

در آنجا در حالات حضرت زهرا (س) عبارتی که نوشته این است که ایشان به علت کثرت ناراحتی و گریه أخذها السبل[۳۶].

ایشان این نقطه سبل را ندیده و «أخذها السبل» را- «أخذها السل»- خوانده بود

اخلاق فاضل، ص: ۳۱

و روی منبرها روی آن تکیه می کرد، در حالی که سبل به معنای این است که کسی به علت زیاد گریه کردن پلک های چشمش تورم پیدا کرده است.

این لغزش بدین خاطر است که آن مرحوم دقت لازم را در خواندن عبارت نکرده بود.

اینها همه برای ما درس است که هنگام مطالعه، روایات را به صورت سطحی مرور نکنیم، بلکه هر کلمه ای را با دقت ببینیم؛ چه بسا اشتباه در آن یک کلمه، مسایل نامطلوبی را به وجود آورد.[۳۷] علاوه بر این که گاهی اشتباه در چاپ هم وجود دارد که باید حتما دقّت شود.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

اخلاق فاضل، ص: ۳۲

درس سوم[۳۸] وظایف عاقل

عَنْ أَبِی عَبْدِاللهِ (ع) قَالَ: فِی حِکْمَهِ آلِ دَاوُدَ: عَلَی الْعَاقِلِ أَن یَکُونَ عَارِفاً بِزَمَانِهِ مُقبِلًا عَلَی شَأنِهِ حَافِظاً لِلِسَانِه.[۳۹]

حضرت صادق علیه آلاف التحیه والثناء می فرماید: در حکمت آل داوود علی نبینا و آله و علیه السلام- که ظاهراً کتاب مقدس زبور یا شامل زبور بوده و حکمت ها، موعظه ها، برنامه ها و دستوراتی که از ایشان و خاندانش صادر و در آن تنظیم شده است- جمله ای ذکر شده است که:

بر عاقل لازم است که با وضعیت زمان خود آشنا باشد، تمام توجه او به مسئولیتش بوده

و زبانش را حفظ کند.

حضرت صادق علیه آلاف التحیه والثناء این جمله را از حضرت داوود علی نبینا و آله و علیه السلام بدون کم و کاستی نقل می کند و

این دلیل بر تأیید آن بیان است.

کلمه «علی»[۴۰] در این روایت نشان دهنده این است که عمل، قدری سنگین است؛

اما چاره ای هم نیست و باید به دوش کشیده شود؛ چراکه عقل راه درست را از نادرست به ما نشان می دهد.[۴۱] از این رو توضیح فرمایش حضرت این است: اگر شخصی از موهبت الهی برخوردار شده و نعمت عقل نصیب او گردد و عنوان عاقل بر او منطبق شود،[۴۲] باید سه مطلب را مورد توجه قرار داده و آن را وظیفه خود دانسته و سنگینی آنها را به دوش بکشد.

عاقلی که مقتضای عقلش را رعایت می کند؛[۴۳] باید اوّلًا: مقطع و موقعیت زمانی خودش را درک کند و توجه کند که در چه جوّی و در چه محیطی از زمان قرارگرفته است.

این نکته جنبه عمومی دارد؛ یعنی یک تاجر و یک غیر اهل علم نیز باید این معنا را رعایت کند؛ البته در اهل علم درک این معنا و عمل به آن، اولویت دارد.

طلبه باید آشنا به وضع زمان باشد، باید موقعیت خودش را درک کند و بداندکه طلبه این زمان، طلبه بعد از انقلاب، طلبه در نظام وحکومت اسلام، غیر از طلبه بیست سال پیش است؛ چراکه انقلاب اسلامی علاوه بر آن که نظر جامعه خودمان را به اسلام معطوف داشته- به طوری که بحمد الله تعالی شاهد هستیم چه تحول اساسی در جامعه ما به وجود آمده است، خصوصاً در نسل جوان که با اسلام آشنا شده و با انقلاب خو گرفته اند- فریادش برای دنیا نیز بلند است و علی رغم تلاش سنگین ابرقدرتها و

جنایتکارها- که هدفشان کوبیدن

و از بین بردن اسلام است- جوامع بشری و ملّتها- مخصوصاً مردمی که حظّ و بهره ای از دانش و علم داشته اند-، کاملًا به اسلامِ عزیز توجه پیدا کرده و به سوی آن گرایش دارند.

بنابراین شرایط امروز غیر از شرایط بیست سال پیش است، از این رو طلبه امروز نیز باید غیر از طلبه آن روز باشد، مرجع تقلید امروز باید غیر از مرجع تقلید آن روز باشد.

مرجع تقلید آن روز یک رساله توضیح المسائل داشته و جز پاسخ به استفتائات و أخذ و پخش وجوه شرعیه، مسئولیت دیگری نداشت؛ اما مرجع تقلید امروز باید آماده تربیت افرادی باشد که بتوانند با وسایل و امکاناتِ روز، اسلام را- آن هم با زبان روز و با طرز فکری که حاکم بر ملّتها و دانشمندان است- در سراسر جهان مطرح کنند.

از این روآشنایی به زمان، مطلب بسیار مهم و حساسی است.[۴۴] ثانیاً: تمام توجه او می بایست به جایگاه، شأنیت و مسئولیت خودش باشد. عاقل نباید همه وقت و فکرش را صرف امور دیگران کند، بلکه به آن مسئولیت و شأنی که دارد باید بپردازد، و از وظایفش غافل نشود و وقتی فهمید چه مسئولیتی دارد؛ تمام توجه اش را برای رسیدگی هرچه بهتر به آن مسئولیت قرار دهد.

طلبه باید توجه داشته باشد که امروز چگونه می توان به تبلیغ اسلام پرداخت، و نیاز جوامع بشری و گرایش آنها به اسلام را به چه صورتی پاسخ داد؟

مسئولیت امروز طلبه این است که درس بخواند؛ مبادا تحت تأثیر حرفهای جاهلانه یا مغرضانه- نسبت به عدم ضرورت درس خواندن و بیهوده بودن این

دروس- واقع شود و وقت گرانقدر خودش

را با این حرفهای بیجا و پرداختن به مسایل بی فایـده تلف کند.[۴۵] روزی در ماشـین به رادیو گوش می دادم؛ که در رابطه با «وقت» مطـالبی بیـان شـد و ضـمن آن اشاره شـد که: وقت طلا نیست! نمی شود گفت: وقت طلا است! بلکه وقت بالاتر از طلا است؛ چراکه طلا را می توان خریـد؛ اما چگونه می توان وقت را خریـداری کرد؟ پس ارزش وقت از طلا والاتر و بالاتر است. [۴۶] به همین جهت آیـا صـحیح است طلبه با توجه به چنین موقعیتی که دارد فکر، اسـتعداد، نیرو و وقت خودش را در رابطه با اموری غیر از مسئولیت خودش صرف کند؟!

حـال؛ فرقی نـدارد که چه نوع مسـئولیت و وظیفه ای داشـته باشـد. وظیفه مـا- مخصوصـاً بعـد از پیروزی انقلاب- خیلی زیاد و سنگین شده است، به طوری که اگر یک عمر صد ساله هم داشته باشیم باز نمی توانیم به تمام وظایف خودمان عمل کنیم[۴۷] و انصافاً این سخنِ بسیار ارزنده و لطیفی است.

آخرین خصوصـیتی که حضـرت بیان می فرماید، کم حرفی است.[۴۸] عاقل هنگام گویش، بجز سـخن راهگشا و مفیـد چیزی نمی گوید.

اخلاق فاضل، ص: ۳۶

عاقـل نبایـد زبـان خود را رهـا کرده و قبـل از این که در مورد زوایـای سـخن خود بیندیشـد و بسـنجد که چه مطلبی را در چه جایگـاهی و برای چه اشخاصـی می خواهـد بیان کنـد، هر حرفی را بزنـد، خصوصاً نسـبت به ما طلبه ها که وظیفه رهبری دینی جامعه را به عهده داریم و مردم تمامی حرفها و رفتار ما را حرف دین تلقّی می کنند.

چه بسا یک حرفِ بدون سنجش و تأمّلِ ما، عده ای را گمراه و حتّی در مواردی نسبت به دین بدبین سازد؛ لذا

باید در گفتارمان حدّاکثر تحفّظ را داشته باشیم و در مورد آن بیندیشیم[۴۹].

در وجود انسان نیازها و غرایزی وجود دارد که- حسب ظاهر- حفظ و مراقبت از آنها مهم تر از حفظ زبان است؛ مانند این که شکم خود را از حرام حفظ کند یا شهوت و غرایز جنسی اش را از راه حرام اشباع نکند و در این رابطه از موارد حرام اجتناب کند؛ از این رو در ابتدا به نظر می رسد که به جای حفظ اللسان، می بایست گفته شود: حفظ البطن و حفظ الفرج و ...؛ چرا که انسان بیشتر با این موارد سر و کار دارد؛ اما با این حال چرا روی حفظ زبان این مقدار تأکید شده است؟[۵۰] مطمئناً در

اخلاق فاضل، ص: ۳۷

این مورد نکته ظریفی وجود دارد.

سه علّت در این خصوص به ذهن می رسد:

۱. استفاده از زبان، به تهیه مقدمات و امور دیگر نیاز ندارد.

اگر انسان بخواهد خدای ناکرده مثلًا یک مال حرامی بخورد، نیاز به تهیه مقدماتی دارد، باید غصب، سرقت و مانند اینها تحقق پیدا کند. یا مسایل شهوانی نیاز به تهیه مقدمات دارد. انسان نمی تواند بدون مقدمه مرتکب حرام شود؛ ولی در زبان، این چنین نیست، زبان به هیچ مقدمه ای نیاز ندارد و انسان به همین دلیل از زبان، به راحتی سوء استفاده زیادی می کند.

گاهی انسان حتی از سکوت هم خسته می شود و دلش می خواهد کسی را بیابد و با او صحبت کند، البته نفس این حرف زدن برای انسان مطلوب است[۵۱]؛ ولی در گفتار می بایست مراقبت زیادی کند.[۵۲]

اخلاق فاضل، ص: ۳۸

زبان چیز عجیبی است و متأسفانه چون همیشه و در همه جا بدون هیچ مقدمه ای در

اختیار انسان است از آن سوء استفاده زیادی می شود.

۲. آثار سویی که بر زبان مترتب می شود بر هیچ عضوی از اعضای انسان، بار نمی شود.

انسان با یک جمله، بلکه با یک کلمه، حتی به صورت مزاح و شوخی، ممکن است مرتد شود. عقیده بعضی از علما و بزرگان در مورد مسایل اعتقادی این است که بعضی از جملات یا کلمات؛ حتی اگر به صورت مزاح و شوخی مطرح شود؛ موجب کفر است؛ یعنی با گفتن یک جمله، از دایره اسلام خارج و به دایره کفر و ارتداد کشیده می شود. این جمله با چه وسیله ای تحقق پیدا کرد؟! زبان.

از سوی دیگر با ادای شهادتین توسط همین زبان، کافر مسلمان می شود و آثار اسلام از طهارت و غیرآن بر او مترتب می شود.[۵۳] ۳. زبان با دیگران هم سر و کار دارد.

اگر کسی خدای نا کرده در مورد مسأله حفظ شکم و شهوت انحرافی داشته باشد انحرافش موردی است؛ یعنی در یک مالی بدون اذن صاحبش تصرف کرده یا ارتباط نامشروعی داشته است؛ اما زبان این گونه نیست بلکه ابزاری است که همیشه در اختیار انسان بوده و منحصر به خود او هم نیست.

از این رو باید در رابطه با شئون افراد بسیار مواظب باشیم. گاهی دیده می شود با یک جمله- که چه بسا هیچ واقعیتی نداشته است- یک نفر به طور کلّی از حیثیت

اخلاق فاضل، ص: ۳۹

اجتماعی ساقط می شود.

گاهی انسان مطلبی را درباره کسی می شنود که اگر آن را به خود او بگویند ممکن است حالت سکته برایش پیش آید.

آن شاعر می گوید: گاهی انسان بعضی چیزها را می شنود که آرزوی می کند ای کاش! زیرِ زمین رفته بود و

از کسی چنین جمله ای را نمی شنید.

معلوم نیست چه عقوبتی در انتظار کسی است که با یک جمله، فردی را از حیثیت اجتماعی ساقط کرده است و اگر هم واقعیت داشت، غیبت محسوب می شد و نمی بایست مطرح می شد.

این زمانی است که طرف مقابل انسان، یک شخص است.

اما اگر طرف مقابل، شخصیتی بود که به مسایل اصلی اسلام و انقلاب و نظام مربوط بود؛ خواه لیاقتش را دارد یا ندارد، در باطن معتقد است یا نیست، واقعاً میان او و اسلام و نظام اسلامی وابستگی وجود دارد یا ندارد؛ این ارتباطی به ما ندارد؛ چراکه جامعه او را به اسلام و نظام وابسته می بیند، پس اگر درباره او جمله ای گفته شود که این جمله روی اسلام اثر منفی بگذارد و معنای گفتارش این باشد که اسلام مدیریت ضعیف داشته و در عصر حاضر در مقابل سایر مکتب ها لیاقت اداره امور جامعه را ندارد و نظام اسلامی در ادعاهای خود صادق نیست، چنین جمله ای با این اثری که بر آن مترتب می شود، دیگر نمی توان گفت که از دید اسلام، چه جرم و جنایت بزرگی بر آن مترتب است، حسابش با خود شما.

صدها سلاح و نیزه نمی تواند به اندازه زبان اثر داشته باشد. زبان این چنین انسان را مشتعل می کند، افرادی را از مقام و موقعیت ساقط می کند. اینها پاره ای از آثار سوء زبان است.[۵۴]

اخلاق فاضل، ص: ۴۰

توسط این زبان، چه جنگهایی در عالم به وجود آمده، چه قتلهایی تحقق پیدا کرده، چه نفوسی از بین رفته و چه اعراضی هتک شده! چه بسا همه اینها به خاطر یک جمله و یک کلام بوده است.[۵۵] مسأله زبان، بسیار

عجیب است و کنترل آن هم کار دشواری است، مخصوصاً در جلسات دوستانه ای که انسان تشکیل می دهد اگر بخواهد نسبت به گفتارش مراقبت کرده و خود را محدود کند تا حرفی نزند که شائبه غیبت، تهمت و اشاعه فحشا در آن باشد یا- به دلیل مشکلات فراوانی که در کشور داریم- موجب تضعیف نظام یا تضییع حقی از حقوق دیگران شود یا موجب بالا بردن افرادی که صلاحیت ندارند یا پایین آوردن افرادی که نمی بایست به موقعیت آنها لطمه بخورد باشد، آن وقت باید گفت: دیگر چه حرفی برای انسان می ماند که با رفیقش صحبت کند؟! اینجا

اخلاق فاضل، ص: ۴۱

است که کار، بسیار سنگین و مشکل است.[۵۶] خلاصه این که در میان اعضای انسان این زبان به قدری نقش دارد که به نظر من کسی قادر نیست آثار سوء و آثار حسن آن را بشمارد. از این رو باید آثارش را نفیاً و اثباتاً با سایر اعضا مقایسه و محاسبه کرد.

به خاطر همین سه نکته ای که مطرح شد، «حفظ اللسان» از تمام مسائل بالاتر است و حضرت به همین دلیل در این روایت می فرماید: عاقل کسی است که زبانش را حفظ کند.

محافظت از زبان مشکل است، اما ضرورت دارد؛ چراکه همواره به این مسأله مبتلا است. پس خیلی باید مراقب باشد که این مسائل بسیار حساس است. انسان آنقدر آزاد نیست که هر جا هر چه بخواهد بگوید[۵۷] و هر چه بخواهد بشنود! آزادی ما در محدوده اسلام است و نباید از محدوده آن تجاوز کرد، آزادی خارج از محدوده اسلام، آزادی نیست[۵۸].

در تحف العقول به روایتی از امام باقر (ع) برخورد کردم که با

حدیث مورد بحث ما بسیار متناسب است.

روی عن الإمام أبی جعفر محمد بن علی باقرالعلوم (ع):

«إِنَّ هَـذَا اللِّسَانَ مِفْتَاحُ كُلِّ خَيْرٍ وَ شَـرٍّ فَيَنْبَغِی لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَخْتِمَ عَلَى لِسَانِهِ كَمَا يَخْتِمُ عَلَى ذَهَبِهِ وَ فِضَّتِهِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ۶ قَالَ رَحِمَ اللَّهُ

اخلاق فاضل، ص: ۴۲

مُؤْمِناً أَمْسَکَ لِسَانَهُ مِنْ كُلِّ شَرٍّ فَإِنَّ ذَلِکَ صَدَقَةٌ مِنْهُ عَلَى نَفْسِهِ ثُمَّ قَالَ (ع): لَا يَسْلَمُ أَحَدٌ مِنَ الذُّنُوبِ حَتَّى يَخْزُنَ لِسَانَه».[۵۹]

«به راستی که این زبان کلید هر خیر و شرّی است، پس بر فرد مؤمن سزاوار و لازم است آنچنان که بر طلا و نقره اش قفل می زند، زبان خود را فرو بندد؛ زیرا پیامبر ۶ فرمود: خداوند مؤمنی که زبان خود را از هر شرّی حفظ می کند مورد لطف و رحمت خود قرار می دهد؛ زیرا این کار صدقه ای است که به خود می دهد. سپس حضرت باقر (ع) فرمود: هیچ کس تا زبانش را حفظ نکند از ارتکاب گناه مصون نخواهد ماند».

طبع مادّی انسان اقتضا می کند که کاملا به حفظ مسایل و امور مالی عنایت داشته باشد و خیلی کم اتفاق می افتد که کسی از اموالش غافل شده، از آنها محافظت نکند یا حتّی مالی را در اختیار فرزندش قرار دهد. در مورد زبان هم باید چنین حالتی داشته باشیم. آیا همان طورکه اموالمان را از آسیبها حفظ می کنیم تا کسی به آنها دسترسی پیدا نکند نسبت به زبان هم چنین برخوردی داریم؟! با این که مسأله حفظ زبان در سعادت و شقاوت ما نقش زیادی دارد و امور مالی قاعدتاً چنین نقشی را- اثباتاً یا نفیاً- ندارد.

حضرت می فرمایند: باید این چنین بود تا از شرور در أمان باشیم

و خیرات به سمت ما سرازیر شود.

سپس امام (ع) کلامی را از رسول اکرم (ص) در رابطه با صدقه بیان می فرماید: «

صَدَقَهٌ مِنْهُ عَلَى نَفْسِهِ

»؛ صدقه انسان در مورد شخص خودش این است که زبانش را حفظ کند. فرق صدقه که یکی از عبادات است با هبه این است که در ماهیت صدقه قصد قربت اعتبار دارد؛ ولی در ماهیت هبه قصد قربت معتبر نیست.

این بیانِ رسول خدا (ص) را به این صورت می توان تقریر کرد که «امساك اللسان» نه تنها سبب می شود انسان نسبت به گناهانِ زبان مصونیت پیدا کند و در دایره تهمت، غیبت، اشاعه فحشا و امثال آن قرار نگیرد بلکه نفسِ این مراقبت و این که انسان با زبانش این طور برخورد کند، عبادت است.

اخلاق فاضل، ص: ۴۳

سپس حضرت (ع) می فرماید:

«لَا يَسْلَمُ أَحَدٌ مِنَ الذُّنُوبِ حَتَّى يَخْزُنَ لِسَانَه

»؛ هیچ کس از گناهان سالم نمی ماند مگر این که- همانند اموالی که آن را در صندوقی محکم قرار می دهد- زبان خودش را حفظ کرده، در صندوقی قرار دهد.

در کتاب کافی در حاشیه همین فرموده رسول خدا (ص) عبارت بالاتری را نقل کرده است.

حضرت می فرماید:

«ثُمَّ قَالَ: وَ لَا يَعْرِفُ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَخْزُنَ مِنْ لِسَانِه».[۶۰]

هیچ بنده ای تا قبل از این که زبان خود را حفظ نکند، حقیقت ایمان را نشناخته و آن را درک نمی کند.

در حقیقت نیز مسأله این چنین است. نوع گناهان از طریق زبان، گریبان گیر انسان می شود. بسیاری از محرمات در اصل مربوط به زبان است[۶۱]؛ مانند غیبت،

اخلاق فاضل، ص: ۴۴

تهمت و دروغ و ... در رابطه با زبان هستند.[۶۲]

دروغی که بر حسب روایات:[۶۳] اگر همه شرور در یک

جا جمع شوند، کلید آن دروغ است، این زبان است که دروغ را به وجود می آورد و چنین اثرعجیبی دارد.

بنابراین روشن شد که هیچ عضوی از اعضای انسان برای وارد ساختن انسان در محرمات، نزدیک تر، مهیاتر، کم هزینه تر و بی مقدمه تر از زبان نیست. هیچ مقدمه ای لازم ندارد، هیچ مشکلی در کار نیست و هیچ شرطی هم ندارد. مثل این که زبان علت کامل برای رسیدن به معصیت است.

به همین دلیل در آن روایت معروف می گوید: «

الْمُؤْمِنُ مُلْجَم

»[۶۴]؛ گویی لجامی به دهان مؤمن گذاشته شده است و اوآزاد نیست تا هر حرفی را که به ذهنش می رسد، بگوید. باید همه حرفها، نسبت دادن ها و ... روی ملاکها و مبانی شرعی باشد و الّا مجوّزی برای آنها وجود ندارد.

وقتی با افرادی که در مقام تهذیب نفس برآمده و در این رابطه موفق بوده اند، برخورد می کنیم، می بینیم نسبت به حرف زدنشان مراقبت زیادی دارند. گاهی دو

اخلاق فاضل، ص: ۴۵

ساعت حرفهای بی ارزش از کسی می شنود، امّا هیچ جوابی حتی یک کلمه نفی واثبات به او نمی دهد.[۶۵] یکی از مسایل مهم درباره امام بزرگوار همین بود؛ گاهی اتفاق می افتاد که کسی دو ساعت تمام بر خلاف نظر و میل ایشان حرف می زد؛ ولی از مرحوم امام یک کلمه جواب نفی نمی شنید. شاید هم تصور می کرد که ایشان تمام این مطالب را از او پذیرفته، در حالی که ایشان حتی یک واوش را هم نپذیرفته بود.[۶۶] والسلام علیکم و رحمه الله وبرکاته

اخلاق فاضل، ص: ۴۶

درس چهارم[۶۷] حبّ و بغض

«عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ (ع) قَالَ: «مِنْ أَوْثَقِ عُرَی الْإِیمَانِ أَنْ تُحِبَّ فِی اللَّهِ وَ تُبْغِضَ فِی اللَّهِ وَ تُعْطِیَ فِی اللَّهِ وَ تَمْنَعَ

فِی اللَّه».[۶۸]

حضرت صادق (ع) می فرماید: از مستحکم ترین دست آویزهای ایمان این است که برای خداوند دوست بداری و برای خداوند دشمن بداری و برای خداوند عطا کنی و برای خداوند دریغ داری.

از محکم ترین استوانه ها و دستاویزهای ایمان این است که ملاک حبّ و بغض، محدود به رابطه با خداوند متعال شود.[۶۹] اگر انسان کسی را دوست دارد و به او

اخلاق فاضل، ص: ۴۷

علاقه مند است و برای او فعالیت می کند بتواند این علاقه را به حساب خداوند بگذارد. حتّی می تواند این را نسبت به فرزندان و نزدیکانِ خودش هم ملاک برتری قرار دهد،[۷۰] بچه اش را به این عنوان که موهبت الهی است دوست داشته باشد؛ چنان

اخلاق فاضل، ص: ۴۸

که در قرآن خداوند درباره فرزندان بشر، به «یَهَبُ» تعبیر می کند:

(یَهَبُ لِمَنْ یَشاءُ إِناثاً وَ یَهَبُ لِمَنْ یَشاءُ الـذُّکُورَأَوْ یُزَوِّجُهُمْ ذُکْراناً وَ إِناثاً)[۷۱] خداوند متعال به هر شخص که بخواهد دختر می بخشد و به هرکس بخواهد پسر، یا اگر بخواهد پسر و دختر هر دو را برای آنان جمع می کند.

بنابراین فرزند هدیه ای است که خدای متعال به انسان داده است و ما هم آن را چون از موهبت های خداوند هستند دوست داشته باشیم. گاهی ما برای این اضافه ها و نسبت ها خیلی ارزش قائل هستیم، مانند تربت مقدس حضرت اباعبدالله الحسین (ع)- که باید برای آن ارزش قائل شویم-؛ چرا که به حضرت نسبت دارد، این خاک سرزمینی است که بنیانگذار مکتب شهادت در آن بوده است، خاکش هم ارزش دارد، باید هم ارزش داشته باشد.[۷۲] اگر انسان از کسی

اخلاق فاضل، ص: ۴۹

که به او معتقد است چیزی بگیرد حتی اگر یک قلم باشد، برای آن قلم حساب

خاصی باز می کند.

اگر مقداری پول- هر چند اندک- از امام امّت[۷۳] یا یک مرجع تقلید به انسان برسد، آن را خرج نمی کند و دوست دارد آن را حفظ کند؛ چراکه از دست امام و یا یک شخصیت بزرگ به او رسیده است. در مورد فرزند نیز باید متوجه باشیم که چه کسی این فرزند را به ما داده است؟ اگر محبت انسان به فرزندش به این عنوان باشد که او موهبت الهی است این

«مِنْ أَوْثَقِ عُرَى الْإِيمَانِ

» است.

همچنین نسبت به دشمنی ها هم خیلی باید مراقب بود؛ چراکه ما در معرض آزمایشهای بسیار بزرگی قرار داریم. اگر کسی به گوشه عبای انسان اهانت کرد، نباید خدای ناکرده بغض او را در دل بگیریم که به من و مقام من اهانت کرد![۷۴]

اخلاق فاضل، ص: ۵۰

آری، اگر کسی به عنوان این که من روحانی هستم اهانت کرد و روحانیت مورد اهانت واقع شد، اگر بغضی نسبت به او پیدا می شود بغض فی الله تعالی است.

والسلام علیکم و رحمه الله وبرکاته

اخلاق فاضل، ص: ۵۱

درس پنجم[۷۵] ایصال به خواسته های دنیوی و اخروی

قَالَ الصَّادِقُ (ع): «ثَلَاثَةٌ مَنْ تَمَسَّکَ بِهِنَّ نَالَ مِنَ الدُّنْیَا وَ الآخِرَهِ بُغْیَتَهُ، مَنِ اعْتَصَمَ بِاللَّهِ وَ رَضِیَ بِقَضَاءِ اللَّهِ وَ أَحْسَنَ الظَّنَّ بِاللَّهِ». [۷۶]

این حدیث حضرت صادق (ع) عبارتش خیلی کوتاه ولی مطالبش بسیار بلند است. امام می فرمایند: سه موضوع است که اگر کسی این سه را در خودش ایجاد کند و نسبت به آنها مداومت داشته و آن را رها نسازد به هدف نهایی خود- چه در رابطه با مسائل دنیوی و چه در رابطه با مسائل اخروی- و تمام خواسته های دنیا و آخرت خود می رسد: ۱. چنگ زدن به ریسمان

الهی.[۷۷] ۲. خشنود بودن به قضا و تقدیر الهی

اخلاق فاضل، ص: ۵۲

۳. حسن ظنّ داشتن به خدا.

۱- اعتصام به خداوند تبارک وتعالی

«اعتصام» یعنی «تأثیرناپذیری»؛ از آب کر در مقابل آب قلیل به «ماء مُعتَصِم» و تأثیر ناپذیر تعبیر می کنند؛ بنابراین «ماء مُعتَصِم»، یعنی آبی که به سبب رسیدن به حدّ کرّیت، دیگر از آسیب پذیری و از آلودگی به نجاست اعتصام پیدا کرده است، از این رو است که عنوان عصمت، به انبیا و ائمه: داده شده است و این لغت نسبت به معصومین: به کار می رود؛ یعنی ریشه لغوی و معنای عصمت به این معنا است که برای ایشان هیچ گونه آسیب پذیری در برابر گناه وجود ندارد.

حال اگر انسان بخواهد از آسیب پذیری محفوظ بماند، باید به چه کسی و چه چیزی معتصم بشود؟!

بدیهی است که برای اعتصام و تأثیرناپذیری، کسی مناسب تر از خداوند تبارک و تعالی نیست.

اعتصام به نیروی الهی به این معنا است که انسان خداوند متعال را پناهگاه خود قرار دهد. اگر کسی به خداوند اعتصام داشته باشد و خداوند تبارک و تعالی را پناهگاه خودش ببیند همین به تنهایی برای او اعتصام است و دیگر از هیچ کس وهیچ چیز تأثیر پذیر وآسیب پذیر نیست[۷۸].

اخلاق فاضل، ص: ۵۳

او بهترین پناهگاه برای انسان است؛ چراکه انسان به کسی پناه می برد که هرگزآسیب نمی پذیرد؛ در نتیجه کسی که به خداوند تبارک و تعالی اتکا کرد تحت تأثیر هیچ جریان و هیچ غضب و شهوت و مال و جاهی و هیچ حبّ و بغضی و مانند آن واقع نمی شود.

هرکدام از این موارد به تنهایی کافی است تا انسان را متزلزل کند

و او را به زانو درآورد؛ ولی بـا اتکـا به نیروی الهی، برای انسـان حالت تأثیرناپـذیری در رابطه با این مسائل پیـدا می شود؛ مثل همان ماء مُعتَصِمی که هرگونه ملاقات با نجس؛ سرسوزنی در آن اثر گذار نیست.

شما بحمـد الله تعالی در طول عمرتان حوادث زیادی را دیـده اید و درتاریخ هم ملاحظه کرده اید که هیچ قدرتی، هیچ مقامی و هیچ موقعیتی نمی تواند برای انسان اعتصام ایجاد کند و او را از آسیب پذیری نجات دهد!

تنها خداوند است که با احاطه علمی به همه مصالح و امور و قدرت مطلقه خود، بهترین تکیه گاه است؛ زیرا همان گونه که در قرآن کریـم آمـده است: (أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَیْ ءٍ عَلیمٌ)[۷۹] و (إِنَّ اللَّهَ عَلی كُلِّ شَیْ ءٍ قَدیر)،[۸۰] قـدرت مطلقه و احـاطه علمیه مطلقه، تنها در ذات مقدّس باری تعالی وجود دارد. اگر انسان بتواند به قدرت خداوند، علم خداوند و الطاف خداوندی مرتبط شود و آنها را پشتوانه خودش قرار دهد، از هرگونه آسیب پذیری نجات خواهد یافت.

این که در آیه شریفه می گوید: (أَلا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوب)[۸۱] معنایش ذکر

لفظی و حتّی یاد قلبی خداونـد تبارك و تعالی نیست! شاید معنایش این باشد که اگر انسان بخواهد در هر بُعدی، در هر جهتی و در هر مرحله ای، آرامش داشـته باشد باید به خدا مُعتصَم شود و او را پشتوانه خود قرار دهد، همان خداوندی که خودش در قرآن می فرماید: «عَسـی أَنْ تَكْرَهُوا شَـیْئاً وَ هُوَ خَیْرٌ لَكُمْ وَ عَسی أَنْ تُحِبُّوا شَیْئاً وَ هُوَ شَرٌّ لَكُمْ»[۸۲] دلالت التزامی این آیه شریفه این است که انسان آنقدر عاجز و دور از واقعیات

است که مصالح و مفاسد شخصی خودش را هم نمی فهمد! یعنی ای انسان! تو در رابطه با امور خودت هم نمی فهمی خیر و صلاحت چیست؟ در این مورد هم باید خداوند پشتوانه تو باشد. به این اندازه دستت از واقعیات کوتاه است، همان گونه که خود انسان هم این معنا را تجربه کرده است.

گاهی انسان به یک کاری علاقه پیدا می کند و آن را دنبال می کند، مقدّماتش را فراهم می کند و چه بسا آن کار را شروع هم می کند، ولی بعد از مدتی می فهمد عجب اشتباهی کرده و از قدم اوّلی که در رابطه با این کار برداشته جز این که به دست خود به ضرر شخصی خود اقدام کرده، هیچ نتیجه دیگری نداشته است!

بنابراین، آیا انسان با چنین خصوصیاتی که این قدر احاطه علمی اش ضعیف است که حتی در رابطه با محدوده شخصِ خودش هم نمی تواند خیر و صلاح و شرّ و فسادش را تشخیص دهد! به ارتباط با دستگاهی که دارای احاطه علمیه مطلقه و قدرت کامله مطلقه است نیاز ندارد؟!

پس یکی از آن چیزهایی که انسان باید مورد توجه قرار بدهد اعتصام به خداوند تبارک و تعالی است؛ چراکه به خاطر نقص ها و نقاط ضعفی که در او وجود دارد، به تنهایی حالت اعتصام ندارد و آسیب پذیر است و اگر بخواهد اعتصام پیدا کند و تحت تأثیر قرار نگیرد ناچار است که به ذات أقدس الهی معتصم بشود.

۲- رضایت به قضای الهی

دومین سفارش حضرت «رَضِیَ بِقَضَاءِ اللَّهِ» یعنی رضایت به قضای الهی است؛ یعنی درباره مقدّرات خداوند به آنچه هست راضی باشد. رضایت به آنچه خداوند متعال

برای

او مقدّر کرده است از فقر و غنا، سلامتی و بیماری، گشایش و تنگدستی، سختی و آسانی، پُستها و مقام های بالا و پایین.

حضرت باقرالعلوم (ع) به جابر بن عبدالله انصاری ۱ فرمود[۸۳]: ای جابر! تو به چه مقامی رسیده ای؟

مقصود حضرت این است: ای جابری که عمرِ طولانی حدود صد سال داشته ای و با نبی اکرم (ص) و امامان بسیاری مصاحبت داشته ای و طبیعتاً تا این زمان باید بهره زیادی از آنها برده باشی، به چه مرتبه ای در معنویات رسیده ای؟

جابر گفت: من به حدّی رسیده ام که بیماری را بیشتر از صحت دوست دارم و به فقر بیش از غنا علاقه دارم و ...!

حضرت فرمود: ما که چنین نیستیم! جابر بسیار تعجب کرد! عرض کرد: شما چگونه هستید؟! امام (ع): آنچه خداوند متعال برای ما بخواهد ما آن را دوست

اخلاق فاضل، ص: ۵۶

داریم،

اگر خداوند بیماری را بخواهد ما آن را دوست داریم. اگر خداوند صحّت را بخواهد ما صحّت را می پسندیم، اگر خداوند فقر را خواست ما فقر را دوست داریم و اگر خدا غنا را بخواهد ما غنا را دوست داریم، نه این که اگر خدا صحّت را خواست ما مرض را دوست داشته باشیم و ....

واقعاً کلام عجیبی است! حضرت باقر (ع) بالاترین مرتبه عرفان را به جابر تعلیم فرمود.

«رَضِیَ بِقَضَاءِ اللَّهِ

» چنین معنای بالایی دارد؛ یعنی انسان باید در پیشگاه خداوند تسلیم باشد. آنچه را که خداوند می خواهد در هر مرتبه و مرحله ای که باشد، انسان همان را دوست بدارد و به آن راضی باشد.

رضایت به آنچه خداوند برای انسان تقدیر کرده، مستلزم دانستن ومدّ نظر قراردادن چند نکته است:

اوّل این که

بدانیم کسی که برای ما تصمیم می گیرد، دارای علم کافی نسبت به مصالح ما است و چیزهایی را از مصالح و مفاسدِ مربوط به ما می داند که عقول ناقصه انسان از درک آن عاجز است.

دوّم این که تصمیم گیرنده دارای قدرت مطلقه و توانایی کامل است، پس آنچه را مصلحت می داند با قدرت کامله ای که دارد می تواند به اجرا در آورد.

سوّم این که چنین تصمیم گیرنده ای بخل نورزیده و آنچه را که به مصلحت ما بوده و ظرف وجودی ما اقتضا می کرده مقدّر فرموده است.

آری! اگر نقصی مشاهده می شود نقص در قابل است نه در فاعل؛ به طوری که با تأمّل و تفکّر در برخی از آیات درمی یابیم که دستگاه الهی دستگاهی والاتر و بالاتر از آن چیزی است که ما با عقول ناقص و ذهنهای محدود خودمان تصور می کنیم.

به طور مثال خداوند متعال در این آیه شریفه (وَ إِنْ مِنْ شَیْ ءٍ إِلَّا عِنْدَنا خَزائِنُهُ)[۸۴]- که بحث تفسیری مفصّلی هم دارد- می فرماید: هیچ چیزی نیست مگر این که گنجینه های آن پیش ما است، معلوم می شود برای هر چیز چندین گنجینه وجود دارد نه یک گنجینه وآن هم نزد خدای متعال است.

این رزقی که خداوند به من و شما عنایت کرده، علمی که خداوند به من و شما

مرحمت داشته و همه نعمتهایی که با هیچ دستگاهی و با هیچ نیرویی نمی توان آنها را به شماره در آورد[۸۵]، خداوند می فرماید: تمام گنجینه های اینها پیش ما است؛ البته بعد می فرماید: (وَما نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ).[۸۶] مقداری معین ازآنها را فرو فرستادیم و در گنجینه را باز کرده و به روی شما گشودیم و الّا

همه خزائن نزد ما است.[۸۷] خداوند در مورد قارون می فرماید: (وَ آتَيْناهُ مِنَ الْكُنُوزِ ما إِنَّ مَفاتِحَهُ لَتَنُوأُ بِالْعُصْبَةِ)؛[۸۸] ما آن قدر گنج به قارون دادیم که حتی افراد نیرومند، قدرت نداشتند کلیدهای آن را با خود حمل کنند؛ ولی قارون در صحبت با مردم چنین گفت: این اموال نتیجه علمی است که من خودم دارم و خودم این ثروتها را جمع کرده ام.[۸۹] او با

این ادعا می خواست بگوید: اموال من به خدای متعال هیچ ربطی ندارد، من خودم راه کسب این ثروت را می دانستم و به آن وسیله این اموال را به دست آورده ام!

بر طبق صریح قرآن کریم، خداوند این تبعیضهایی را که گاه ملاحظه می شود به خودش نسبت می دهد و می فرماید: (نَحْنُ قَسَمْنا بَيْنَهُمْ مَعيشَتَهُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا)[۹۰] بنابراین حتماً دارای مصلحتی است که خود او آن را می داند. این طور نیست که اگر کسی رزق و معیشت پائین تری دارد، مورد عنایت خداوند نیست و در مقابل اگر به کسی مانند قارون رزق فراوانی تعلّق گرفت، مورد عنایت خداوند واقع شده است.

حال اگر کسی به این معنا توجه داشته باشد که همه خزائن آسمان و زمین در دست قدرت حکیمی علی الاطلاق است که با هیچ کس غرض ورزی و حب و بغض شخصی ندارد و طبعاً بر اساس مصالح واقعیه اقدام می کند، آیا چنین شخصی می تواند رضایت به قضای الهی نداشته باشد؟ این قضای الهی است.

به عنوان مثال، بسیاری از افراد در میانسالی می میرند،[۹۱] عده ای دیگر در میانسالی می میرند و عده ای هم عمر طولانی می کنند،[۹۲] اینها مسائلی است که به خداوند ارتباط دارد. با فکر و با نقشه و

مانند آن تحقق پیدا نمی کند.

البته رضایت به قضای الهی به این معنا نیست که انسان سعی و تلاش خود را از دست بدهد و شب بخوابد و صبح مجتهد از خواب برخیزد، چراکه آن وظایف مطمئناً در جای خودش محفوظ است، امّا قضای الهی هم در جای خودش حاکم است؛ بنابراین انسان باید حقیقتاً راضی به قضای خداوند باشد.[۹۳]

اخلاق فاضل، ص: ۶۰

۳- حسن ظن به خدا

سوّمین توصیه حضرت این است که: «

وَأَحْسَنَ الظَّنَّ بِاللَّهِ

» گمان نیکو به خداوند داشته باشد.

گاهی برای انسان مشکلاتی پیش می آید و او تصورات غلطی پیش خودش می کند. ممکن است با بدبینی، مشکل را به خداوند متعال نسبت دهد و با خود بگوید: خداوند که قدرت دارد مشکل مرا حل کند، پس چرا به فریاد ما نمی رسد و این مشکل ما را برطرف نمی کند؟! معلوم می شود او خیر مرا نمی خواهد یا این که مرا رها ساخته است! این معنایش سوءِظنّ به خداوند تبارک وتعالی است.[۹۴]

از این فرمایش حضرت استفاده می شود که: انسان باید همیشه به خداوند حسن ظنّ داشته باشد.[۹۵] و هرگز به ذهنش خطور نکند که خداوند انسان را فراموش کرده است و می خواهد او را گوشمالی دهد و عنایتش را از انسان برداشته[۹۶] است.

اخلاق فاضل، ص: ۶۱

تمام اینها با حسن ظنّ به خداوند منافات دارد.[۹۷] والسلام علیکم و رحمه الله وبرکاته

اخلاق فاضل، ص: ۶۲

درس ششم[۹۸] غفلت

قال الله تبارک و تعالی فی کتابه الکریم: (ذلِکَ لِمَنْ خافَ مَقامی وَ خافَ وَعیدِ).[۹۹]

کتاب تحف العقول در تفسیر این آیه، روایتی را از حضرت سجّاد (ع) نقل کرده است که می فرماید:

«وَ اعْلَمُوا عِبادَ اللَّهِ! أَنَّهُ مَنْ خَافَ الْبَیاتَ تَجافَی عَنِ

الْوِسَادِ وَ امْتَنَعَ مِنَ الرُّقَادِ وَ أَمْسَکَ عَنْ بَعْضِ الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ مِنْ خَوْفِ سُلْطَانِ أَهْلِ الدُّنْيَا فَكَيْفَ وَيْحَکَ يَا ابْنَ آدَمَ مِنْ خَوْفِ بَيَاتِ سُلْطَانِ رَبِّ الْعِزَّةِ وَ أَخْذِهِ الْأَلِيمِ وَ بَيَاتِهِ لِأَهْلِ الْمَعَاصِي وَ الذُّنُوبِ مَعَ طَوَارِقِ الْمَنَايَا بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ فَذَلِکَ الْبَيَاتُ الَّذِي لَيْسَ مِنْهُ مَنْجًى وَ لَا دُونَهُ مُلْتَجَأٌ وَ لَا مِنْهُ مَهْرَبٌ فَخَافُوا اللَّهَ أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ مِنَ الْبَيَاتِ خَوْفَ أَهْلِ التَّقْوَى فَإِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: (ذلِکَ لِمَنْ خافَ مَقامِي وَ خافَ وَعِيدِ).

فَاحْذَرُوا زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ غُرُورَهَا وَ شُرُورَهَا وَ تَذَكَّرُوا ضَرَرَ

عَاقِبَةِ الْمَيْلِ إِلَيْهَا فَإِنَّ زِينَتَهَا فِتْنَةٌ وَ حُبَّهَا خَطِيئَةٌ».[۱۰۰]

اخلاق فاضل، ص: ۶۳

توضيح اين روايت اين است كه حضرت زين العابدين (ع) مى فرمايد: اگر احتمال بدهيد كه يک حكومت جائر و صاحب قدرتى- كه بر ظلم و ستمگرى خود متكى است- به شما شبيخون خواهد زد و حمله خواهد كرد، شب كه فرا رسيد دائماً در فكر هستيد كه ممكن است هم اكنون عوامل اين سلطان جائر به شما شبيخون بزنند و امور را در اختيار خودگرفته، خواسته خود را- اعم از قتل و غارت و ايذا و ...- كاملًا اجرا كنند.

پس از آن كه حضرت اين حالت را به تصويركشيدند؛ مى فرمايند: در اين حالت انسان چه مى كند؟! آيا ديگر مى تواند در رختخواب استراحت كند؟! آيا اصلًا چشمهايش به خواب مى رود؟! آيا مى تواند با خيال راحت و با آرامش سر سفره بنشيند؟! يا اين كه دائماً در حالت بيدارى و هوشيارى است كه مبادا بدون توجه ما به صورت غافلگيرانه شبيخون زده و ما را نابود كنند؟!

انسان به علّت خوف و وحشتى كه از شبيخون يک قدرت جائر دارد، از

تمامی لذّات صرف نظر می کند و استراحت ها را کنار می گذارد، مگر آن مقداری که حیاتش بر آن توقّف دارد.

سپس حضرت می فرماید: وقتی انسان این چنین از شبیخونِ یک قدرت دنیوی و یک سلطنت محدودِ مادّی وحشت دارد، آیا در رابطه با آن کسی که قدرت وسلطنتش نامحدود است و همه مسایل- اعمّ از حیات و ممات، سلامت و مرض،

شفا و عدم شفا و تمامی امور- هم در اختیار اوست[۱۰۱] می تواند با خیال راحت

اخلاق فاضل، ص: ۶۴

استراحت کند و به چنین قدرتی توجه نداشته باشد؟! کسی که خود را چنین توصیف می کند:

(إِذا أَرادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُون).

اگر بشر اهل منطق و مقایسه باشد باید از عذاب خداوند خوف بیشتری داشته باشد؛ چراکه قدرت او با قدرت حکومتهای دیگر قابل مقایسه نیست[۱۰۲] و به تبع خوف از خداوند متعال هم با خوف از حکومتها و سلطنت های دنیوی قابل مقایسه نیست.

مقصود از (خافَ مَقامی) در این آیه شریفه- با توجه به این روایت- آن است که انسان همیشه در مقام خوف و خشیت باشد و بداند همان گونه که اعطای نعمتها به دست خداوند است، سلب آنها نیز به دست او است و نباید خود را از مکر و مؤاخذه الهی ایمن ببیند.[۱۰۳] یکی از دعاهای بسیار خوب در این رابطه این دعا است:

«اللَّهُمَّ لَا تَنْزِعْ مِنِّی صَالِحَ مَا أَعْطَيْتَنِی أَبَدا»؛[۱۰۴]

خداوندا! یک لحظه مرا به خودم وامگذار و چیزهای خوبی که به من بخشیده ای از من باز مگیر.

وقتی انسان در برابر چنین قدرتی قرار داردکه همه مسایل در بخشش نعمت وباز پس گیری آن در اختیار او است، نباید با خیال راحت به استراحت بپردازد،

بلکه باید

همیشه در حالت توجه به خداوند متعال باشد.[۱۰۵]

ولی متأسفانه انسان، گرفتار غفلت است؛[۱۰۶] تا نیروی جوانی دارد خیال می کند که نیرو و قدرتش مربوط به خودش است[۱۰۷] و به بازوان توانای خود مغرور است؛ امّا

نمی داند که این توانایی ریشه در عنایت الهی دارد و خداوند متعال در یک لحظه می تواند همه این قدرتها را از انسان بگیرد.[۱۰۸]

پس همیشه باید متوجه باشیم که سر وکار ما با خداوند تبارک و تعالی است[۱۰۹] و همه مسایل به او ارتباط دارد.

لازم نیست انسان دنبال مسایل دنیوی، این قدر سعی و تلاش داشته باشد[۱۱۰]؛ بلکه

همیشه از خداوند بخواهیم ما را به بهترین نعمتها- که از خدمت به اسلام و در زمان ما خدمت به نظام و حاکمیت اسلام است که بحمد الله تعالی در این جهان متلاطم در کشور ایران استقرار پیداکرده است-، موفّق بدارد. ان شاء الله تعالی.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

درس هفتم[۱۱۱] نیاز به تذکّر و یاد خداوند

قال الله تبارک وتعالی فی کتابه الکریم: (وَ ذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنين).[۱۱۲]

بشر همواره به مذکِّر و یادآورنده نیاز دارد و حتی اگر مطلبی را با استدلال در اختیار او بگذارند و او هم قانع شد، این طور نیست که او را رها کنند و بگویند: دیگر استدلال را پذیرفت و نیازی به تکرار نیست؛ بلکه بشر به تذکر و تکرار نیازمند است.

این نیاز به تذکّر و تکرار را از برنامه های عملیِ اسلامی استفاده می کنیم؛ به عنوان مثال: شارع مقدّس و بزرگوار اسلام، در هر شبانه روز پنج نوبت، در اوقات معیّن ما را به عبادتی که «

ان قُبِلَت

قُبِلَ ما سِواها وَ ان رُدَّت رُدَّ ما سِواها

»[۱۱۳] موظّف کرده است. شاید یک نکته اش- به حسب عقل قاصر ما- این باشد که انسان ازآن حالت غفلتی که اکثراً برایش به وجود می آید محفوظ بماند؛[۱۱۴] چراکه صرف اعتقاد به

اخلاق فاضل، ص: ۶۹

ی

ک مطلب اگرچه از روی استدلال و برهان هم باشد کفایت نمی کند.

ما باید برای تعالی و رشد معنوی خود، همیشه متذکّر مسائل الهی و معنوی باشیم؛ چراکه یاد خداوند متعال آرام بخش دل ها است؛ (أَلا بِذِکْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»[۱۱۵] و «اذْکُرُوا اللَّهَ کَثیراً لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُون).[۱۱۶]

روایاتی هم که در این خصوص وارد شده ناظر به همین معنا است؛ بنابراین همه ما واقعاً به ناظر، مربی و مراقب دائمی نیاز داریم؛ چرا که غفلت ها و عوامل آنها به اندازه ای زیاد است که انسان را به طور کلی از اعتقاداتش؛ اگرچه با بهترین برهان عقلی برایش ثابت شده باشند؛ غافل می کند[۱۱۷] و توجه انسان نسبت به آنها کم می شود.

این غفلت در زندگی روزمره همگی ما وجود دارد؛ به عنوان مثال: بعضی مواقع آدم فکر می کند که اگر خدای نکرده چنین حادثه ای پیش بیاید، تا آخر عمر، ذهن انسان را به خودش مشغول می کند، در حالی که یک وقت همان حادثه پیش می آید، روزهای اوّل و دوّم و پنجم و دهم و بیستم گذشت، کم کم دیگر آن حادثه مورد فراموشی و غفلت واقع می شود.

اخلاق فاضل، ص: ۷۰

این غفلت از یک بُعد مضرّ است؛ چراکه انسان واقعیّات را هم فراموش کرده و از آنها غافل می شود. چه بسا در اعمال روزانه اش به مسأله معاد توجه نداشته باشد که این خدای ناکرده موجب ارتکاب گناه می شود،[۱۱۸]

مشخص است در آن حالتی که مرتکب گناه می شود، به مسأله معاد توجه ندارد و الّا در همان حال، اگر آن گناه پیش او تجسّم پیدا کند و عقوبتهای الهی در نظرش مجسّم شود، امکان ندارد دست به طرف آن گناه دراز کند.[۱۱۹]

لذا این غفلت ها به یک مذکِّر و مربی نیاز دارد که آن مذکِّر و مربی، انسان را- هرچند در برهه ای از زمان- از آن غفلت بیرون بیاورد و یک حالت توجهی به انسان بدهد.[۱۲۰] البته این غفلت همان طورکه گفته شد از یک جهت مضرّ است؛ اما به نظر من از بُعد دیگر، یکی از نعمتهای الهیه است؛ چراکه اگر انسان همیشه متذکَر مصائب و حوادث- مخصوصاً حوادث غیر قابل تحمَل باشد- دیگر هیچ گاه حالت نشاط و فراغ و راحتی برایش وجود نخواهد داشت.

والسلام علیکم و رحمه الله وبرکاته

درس هشتم[۱۲۱] رابطه خشیّت و علم

قال الله تبارک وتعالی فی کتابه الکریم: (إِنَّما یَخْشَی اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ).[۱۲۲]

از میان بندگان خدای متعال، تنها دانشمندان از او می ترسند.

این آیه صریح قرآن کریم و یکی از آیاتِ قابل تأمل است. با کلمه إِنَّما شروع شده که بیان گر حصر است و می فرماید: خشیتِ از خداوند- آن هم در میان بندگان او- مخصوص علما است.

«عباد» از عناوین بسیار مهمی است که قرآن در موارد کمی و با عنایت خاصی استعمال می کند، این عناوین با کلمه «ناس» و حتی با «الَّذینَ آمَنُوا» هم فرق می کند.

«عبد» یعنی انسان به مرحله ای برسد که عنوان عبد و منسوب به خداوند متعال را پیدا کند.[۱۲۳]

در تشهّد نماز، اول به عبودیّت رسول الله

۶ وسلم نسبت به خداوند و بعد به رسالت ایشان شهادت می دهیم. این شهادت ناظر به این معنا است که برتری و علوِّ سطح عبودیّت و شدّت عبودیّتِ آن حضرت اقتضا کرده که خداوند متعال، منصبِ شامخ رسالت را به او عنایت کند.[۱۲۴]

یا در آیه معراج (سُبْحانَ الَّذی أَسْری بِعَبْدِهِ لَیْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ إِلَی الْمَسْجِدِ الْأَقْصَی الَّذی بارَکْنا حَوْلَه)[۱۲۵] این عبودیت است که وسیله ای برای به معراج رفتن رسول خدا ۶ و نیل آن حضرت به این مرحله و منصب بزرگ شده است.

سپس با این که در این آیه شریفه کلمه «عباده» را با آن عظمتِ معنا به کار برده است؛ عباد را به دو قسم عالِم و غیرعالِم تقسیم می کند و با کلمه «إِنَّما» می فرماید: خشیت از خداوند تبارک و تعالی منحصر به عبادی است که عالم هستند[۱۲۶].

سؤال قابل تأمل این است که باتوجه به این که «العلماء» جمع محلّی به الف و لام بوده و افاده عموم می کند در این آیه، آیا علما مطلق بوده و عمومیت دارد؟

آیا یک جنبه عمومی در علما است و هرگونه عالمی در مقابل هر جاهلی مراد است و هرجا یک علم و عالم در مقابل یک جهل و جاهل پیدا شود، مشمول این آیه هست؟ یا این که تناسب حکم و موضوع و استعمال کلمه عالم در لسان متکلّم خاصّ، قرینه است برای این که منظور، یک علم خاصّ و مخصوصی است؟

آیا قرآن می گوید: کسی که مثلًا علم داروسازی یا علم بنّایی را می داند، مشمول آیه (إِنَّما یَخْشَی اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ) هست؟! اگر کسی در ساختن یک ابزار

محرَّمی مانند بت، آلات

قمار یا آلاتی که فقها- بر حسب روایاتی که در مکاسب

محرّمه ملاحظه کردید- به طور مسلّم به حرمت استفاده از آنها فتوا می دهند تخصّص داشت، آیا می توان گفت: به لحاظ این که این شخص، عالم در مقابل جاهل است، آیه شریفه شامل او هم می شود؟!

آیا تخصص در تراشیدن و ساختن بت و داروسازی و ... با خشیت از خداوند تناسب و ارتباطی دارد؟!

معلوم است که آیه شریفه علم خاصّ و عالم خاصّی را مطرح می کند. حال باید پرسید: آن علم خاصّ چیست؟!

آیا آن علم خاصّی که به خشیت مربوط است غیر از فقه اسلام و اهل بیت:، تفسیر قرآن و عقاید حقّه شیعه و علوم مربوط به اینها است که در حوزه های علمیه متداول است؟!

آیا در رابطه با خشیت خداوند متعال، علم دیگری غیر از این علوم قابل تصوّر هست که ما بتوانیم آن را فرض کنیم؟

به دور از همه تعصّبها و کنار گذاشتن دید اختصاصی- ما باشیم و این آیه شریفه- از این آیه به صراحت استفاده می شود که «العلماء علی قسمین و العلم علی قسمین»: علمی که در رابطه با خشیت خداوند و در ارتباط با خدای عزوجل و رسول او است، و علمی که واجد این خصوصیّت و این فضیلت و این عنوان نیست.

این یک مطلب بسیار روشنی است؛ مراد آیه از علم، آن علمی است که انسان به دنبال او است و باید هم در پی آن باشد.[۱۲۷] آن علمی که به دنبال آن خشیت وجود

اخلاق فاضل، ص: ۷۶

داشته باشد[۱۲۸] و این گونه با خداوند تبارک و تعالی ارتباط داشته باشد.[۱۲۹]

اخلاق فاضل ؛ ص۷۶

این که خود مقام عبودیت بسیار مهم

است در عین حال، علمی اراده شده است که بعضی از عباد الله تعالی را بر بعضی دیگر امتیاز می دهد و فقط کسانی که از آن علم بهره مند هستند، واجد مقام خشیت از خداوند تبارک و تعالی هستند.[۱۳۰] پس این که ما ادعا می کنیم، علوم حوزوی یک ویژگی و امتیاز خاصی نسبت به سایر علوم دارد، ناشی از این نیست که ما برای علم خودمان فضایلی را وضع و جعل کرده ایم، بلکه ما تحت تأثیر قرآن کریم و بیان رسول الله و ائمه معصومین: هستیم که ویژگی هایی برای علوم اسلامی و علوم حوزوی مطرح می کنند؛[۱۳۱] همانند

اخلاق فاضل، ص: ۷۷

این فرمایش نبی اکرم (ص):

«إِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِعَبْدٍ خَيْراً فَقَّهَهُ فِي الدِّينِ»؛[۱۳۲]

هر گاه خدای عزوجل به بنده اش اراده خیر کند در درجه اوّل او را متفقّه در دین قرار می دهد و او را با معارف، مسایل، اصول و فروع دین آشنا می کند.

البته «وزَهَّدَهُ فِي الدُّنْيا» هم ضمیمه آن است.

اگرچه این مطلب از همین آیه- با قطع نظر از روایات- استفاده می شود، ولی

اخلاق فاضل، ص: ۷۸

روایاتی هم که ذیل این آیه وارد شده مؤید این است که آن علمی که با خشیت- که

یک مقام بسیار بلندی است- تناسبت دارد علوم اسلامی و علوم حوزوی است.[۱۳۳] یکی از روایاتی که در ذیل این آیه شریفه وارد شده و احتیاج به دقت و تأمل دارد این روایت است که به طور خلاصه آن را عرض می کنم:

قَالَ الصَّادِقُ (ع): «الْخَشْيَةُ مِيرَاثُ الْعِلْمِ وَ الْعِلْمُ شُعَاعُ الْمَعْرِفَةِ وَقَلْبُ الْإِيمَانِ وَمَنْ حُرِمَ الْخَشْيَةَ لَا يَكُونُ عَالِماً وَإِن شَقَّ الشَّعْرَ فِي مُتَشَابِهَاتِ الْعِلْمِ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: (إِنَّما يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ).[۱۳۴]

حضرت می فرمایند:

میراث، محصول و ما ترک علم، عبارت است از خشیت و بیم از خداوند؛ و علم، عبارت است از پرتویی از معرفت خداوند تبارک و تعالی و علم قلب، مرکز و محور ایمان است و اگر کسی خدای ناکرده از خشیت خداوند متعال محروم شد، چنین کسی از دیدگاه اسلام- هرچند در حلّ مسائل و مشکلات علمی موشکافی زیادی داشته باشد[۱۳۵]- عالم نیست. چرا؟! چون «قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: (إِنَّما یَخْشَی اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ).

یعنی اگر، خدای ناکرده، خشیت نباشد، این علم و عالم، آنچه مورد توجه قرآن است نخواهد بود، حتی اگر اهل دقّت باشد و مشکلات علوم را کاملًا تحلیل و رفع اشکال کند.

اخلاق فاضل، ص: ۷۹

شما باید در معنای این روایت مقداری دقت کنید؛ از این آیه، ملازمه میان علم

و خشیت به خوبی استفاده می شود.

بعضی سؤال می کنند: میان علوم حوزوی و علوم دیگر چه فرقی از نظر علمی وجود داردکه حوزویان و فقها به خاطر علمشان، خود را به خداوند متعال نزدیک دانسته، و علوم دیگر را پایین تصور می کنند؟!

آیا دیگران از خدای متعال دور هستند؟!

خیر، مسأله این طور نیست! ما نمی گوییم مقام علوم دیگری که آیه شریفه بر آنها دلالت نمی کند پایین است. این اهانتی به مقام علوم دیگر نیست. مسأله این است که برخی از علوم با خشیت خداوند رابطه مستقیم دارند؛ بنابراین خداوند متعال و کسانی که قولشان برای ما مستند است برای این علوم ویژگی قائل شده اند. ما بر این مطلب تکیه می کنیم، حال جنبه های دیگر مسأله را کنار بگذاریم.

واقعیت این است که برخی از عناوین به قدری بین ما متداول و استعمال شده است که ارزشِ واقعی خودش

را از دست داده و ما با دید سطحی به آن می نگریم.

در رابطه با این فقه و رساله ای که مجتهد در اختیار مردم می گذارد یک بررسی اجمالی بکنید. فرض کنید در یک رساله، حدود هفتصد مسأله وجود دارد. دیگران که به عمق مسائل فقهی و واقعیتِ علم فقه واقف نیستند تصور می کنند که رساله عملیّه مانند کتاب های دیگری است که ظرف یکی- دو سال آماده و در اختیار مردم قرار می گیرد. شما که با فقه آشنایی دارید گاهی می بینید یک مسأله دو سطر بیشتر نیست؛ امّا همین دو سطر، ده جلسه بحث می طلبد- آن هم به صورتی که استاد و شاگرد، یکی- دو ساعت قبل و بعد از هر جلسه مطالعه داشته باشند- تا انسان به واقعیت پی برده و ریشه و مستند فتوایی را که مثلًا امام بزرگوار فرموده اند اصطیاد کند. و پس از آن تأمل و بحث کند که: آیا این فتوا قابل مناقشه است یا خیر.

این مطلب ما را به واقعیتی هدایت می کند که آن را یک وقت در جلسه وحدت حوزه و دانشگاه گفتم؛ چند سال پیش به مناسبت ایّام «وحدت حوزه و دانشگاه» جمع زیادی از دانشجویان سراسر کشور همراه اساتیدشان به مدرسه فیضیه آمده بودند- و از نظر کیفی و کمّی مجلس بسیار جالبی بود- افرادی از حوزه و

دانشگاه برای صحبت کردن دعوت شده بودند، از من هم خواستند که به مناسبتی

صحبت کنم، در آنجا گفتم: برادران دانشجو! من می خواهم واقعیتی را بدون تعصب برای شما بگویم و برای آن دلیل هم اقامه می کنم.

آن واقعیت این است که ما اگر از جنبه های معنوی علوم

حوزوی بگذریم و روی نفس علوم خودمان تکیه کنیم، محکم و دقیق معتقدیم که هیچ علمی از علوم عالَم در هر رشته فنی و تخصصی، با این توسعه ای که دایره علوم پیدا کرده، از نظر طول زمان، دقت، عمق، لزوم پشتکار، فعالیت و از نظر مشکل بودن، به علم فقه نمی رسد.

اگر یک نفر از شما بخواهد پزشک شود، برای تخصصِ در طبّ چقدر وقت لازم دارد؟ بالاترین زمانی که برای رسیدن به دکترای در طبّ صرف می شود، دوازده سال برای رسیدن به دیپلم، هفت سال هم برای دانشگاه و چهار سال هم برای دوره تخصصّی صرف شود، مجموعاً بیست و سه سال می شود.

اما اگر یک طلبه بخواهد به مقام اجتهاد برسد بعد از این که دوازده سال دیپلم را گذراند، اگر از استعدادکافی برخوردار باشد و ناراحتی های اقتصادی و مسایل مختلف گریبان او را نگیرد و مشکلاتی برای او پیش نیاید حداقل بیست و پنج سال وقت لازم است تا به اجتهاد برسد، ده سال باید سطوح را بخواند، حداقل پانزده سال هم در فقه و اصول زحمت بکشد- آن هم با شرایط خاصّ- تا به درجه اجتهاد و فقاهت نایل شود. کجای عالَم چنین علمی وجود دارد که برای رسیدن به مرحله تخصصّ درآن، تازه بعد از رسیدن به دیپلم، ۲۵ سال وقت لازم داشته باشد.

والسلام علیکم و رحمه الله وبرکاته

اخلاق فاضل، ص: ۸۱

درس نهم[۱۳۶] بلایا و خوشی ها

قال أَبوعَبْدِ اللَّهِ (ع): «إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ خَیْراً فَأَذْنَبَ ذَنْباً أَتْبَعَهُ بِنَقِمَهٍ وَ یُذَکِّرُهُ الِاسْتِغْفَارَ وَإِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ شَرّاً فَأَذْنَبَ ذَنْباً أَتْبَعَهُ بِنِعْمَهٍ لِیُنْسِیَهُ الِاسْتِغْفَارَ وَ یَتَمَادَی بِهَا وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: (سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَیْثُ

لا یَعْلَمُونَ «بِالنِّعَمِ عِنْدَ الْمَعَاصِی)».[۱۳۷]

حضرت صادق (ع) می فرماید: هنگامی که خداوند متعال در مورد بنده ای [از بندگانش] اراده خیر می کند، عنایت و توجهی به او می کند که حتّی در زمان ارتکابِ معصیت نیز مشمول آن عنایت و توجه است؛ به این کیفیت که اگر گناهی از آن بنده صادر شود، خداوند او را به بلا و گزندی مبتلا می کند تا بر اثر ابتلای به آن ناراحتی توجهش به خداوند جلب شود و متذکر استغفار و عذرخواهی شود و نسبت به آن گناه، از خداوند تبارک و تعالی طلب غفران و عفو داشته باشد.

اما در مقابل «

إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ شَرّاً فَأَذْنَبَ ذَنْباً

» اگر خداوند تبارک و تعالی عنایت و توجّه خود را از بنده ای دریغ داشت، هنگام معصیت یا پس از ارتکاب گناه با او به گونه دیگری معامله می کند؛ به این صورت که نعمتی را به او عنایت می کند تا بر اثر

اخلاق فاضل، ص: ۸۲

سرگرم شدن به آن نعمت، توجّهش به خداوند متعال کم شود و استغفار و عذرخواهی را از یاد ببرد و گمان کند که انجام گناه، نه تنها هیچ عکس العملی در زندگی او ندارد، بلکه ارتکاب گناه، موجب چنین نعمتی شده است و چه بسا در کجروی خود اصرار ورزد.

حضرت در ادامه، با استفاده از آیه شریفه (سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَیْثُ لا یَعْلَمُونَ)[۱۳۸] نعمتهایی را که در زمان معصیت و پس از آن نصیب انسان می شود استدراج معرفی می کند: «

ایْ بِالنِّعَمِ عِنْدَ الْمَعَاصِی»؛[۱۳۹]

دنبال هر معصیتی نعمتها به جانب او سرازیر می شوند تا نعمتِ استغفار را از یاد او ببرند، توجّهش را به خداوند کم کنند تا روز به روز حالت انحطاط

و تنزّل بیشتری برای او ایجاد شود.

شبیه این معنا در آیه شریفه دیگری آمده است که می فرماید:

(وَلایَحْسَبَنَّ الَّذینَ کَفَرُوا أَنَّما نُمْلی لَهُمْ خَیْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّما نُمْلی لَهُمْ لِیَزْدادُوا إِثْماً وَلَهُمْ عَذابٌ مُهین)؛[۱۴۰]

آنان که گناه می کنند و به معارف بلند الهی کفر می ورزند و راه طغیان را پیش می گیرند، توهم نکنند مهلتی که ما به ایشان می دهیم، به نفعشان است، بلکه این مهلت، این اطاله عمر و این توجه و عنایت برای این است که گناه بیشتری از آنان سربزند و برای آنان، عذاب خوارکننده ای آماده شده است.[۱۴۱]

اخلاق فاضل، ص: ۸۳

در این روایت حضرت صادق (ع) نکات قابل توجّهی وجود دارد:

۱- نزول نعمت نباید انسان را فریب دهد که چون مثلًا محبوب خداوند بوده و خدای متعال از او راضی است این نعمتها را به سویش سرازیر کرده است.

در نقطه مقابل، انسان گاهی از اوقات تصور می کند وقتی رنج و ناراحتی به او روی می آورد این نشانه کم لطفی خداوند تبارک و تعالی در مورد او است،[۱۴۲] در

اخلاق فاضل، ص: ۸۴

حالی که بر حسب این روایت، مطلب کاملًا بر عکس است؛ یعنی ممکن است نقمت، نشانه عنایت و نعمت خداوند متعال باشد.

۲- به طور عادی و طبیعی، انسانی که در ناز و نعمت باشد، هر چه نعمت بیشتری به او داده شود از توجهش به خداوند تبارک و تعالی کاسته خواهد شد؛ بنابراین از این روایت باید این درس را هم بگیریم که مبادا نعمت ها ما را از خداوند دور کند، و نعمتها نباید باعث شود که انسان، خداوند را فراموش کند؛ هرچند چنین اقتضایی در ذات نعمت وجود دارد. انسان در حالت ابتلا

به مشکلات توجّهش به خداوند فراوان است؛ ولی در حال توانگری و رفاه، کمتر به خداوند توجّه می شود؛ حال آن که انسان چه در حال نعمت و چه درحال نقمت باید به خداوند تبارک وتعالی توجه کامل داشته باشد؛ یعنی آن گونه که همواره در حال نقمت، خواهان رفع گرفتاری خود از خداوند متعال است باید در حال نعمت نیز به عنوان سپاس و به عنوان شکرِ منعم به او توجه کامل داشته باشد.

پرسش:

۳- نکته سوم را در قالب یک پرسش و پاسخ مطرح می کنیم:

مقصود از

«إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ خَيْراً

» در مقابل «

إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ شَرّاً

» چیست؟ خداوند چگونه نسبت به یک بنده، اراده خیر و نسبت به بنده دیگر اراده شرّ می کند؟! آیا این امر تنها به اراده خداوند متعال بستگی دارد؟! یعنی خداوند دلش می خواهد نسبت به بنده ای اراده خیر کند، بدون این که آن عبد خصوصیّت و مزیّتی داشته یا مقتضای این اراده در او محقّق باشد و نسبت به عبدی اراده شرّ می کند، بدون این که خصوصیّت و قابلیتی در او وجود داشته باشد؛ آیا مسأله این گونه است؟! آیا در این صورت جبر به وجود نمی آید؟!

پاسخ:

خیر، چنین نیست!

«إرادَةُ الخیر و إرادَةُ الشَّر

»؛ نفس اراده تکوینی خداوند تبارک

و تعالی است و مانند امور تکوینی دیگر از محدوده اسباب و مسببات بیرون نیست.

مراد از کلمه «اراده» و این سنخ تعبیرات، اراده تکوینی است؛ چراکه معنای اراده تشریعی، جعل و تشریع نفس احکام و مقررات است؛ به همین جهت از آنها به اراده تشریعی تعبیر می کنند.

اگر گفتیم: «أَرادَ اللهُ مِنّا بِالصَّلاه» در اراده تشریعیه خداوند، غیر از نفس تشریع و احکام چیز دیگری نیست، ولذا

«أَرادَ اللهُ مِنّا بِالصَّلاه» یعنی: «خاطَبَنا بِقُولِهِ تَعالی: أَقیمُوا الصَّلاه و أَوجَبَ عَلَیْنا الصَّلاه». چنین نیست که یک «أَقیمُوا الصَّلاه» داشته باشیم و یک اراده تشریعی هم کنار آن داشته باشیم.

اما اراده مطرح شده در این روایت مانند اراده ای است که در آیه تطهیر مطرح شده است:

(إِنَّما یُریدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً).[۱۴۳]

بی شک منظور از اراده در این آیه، اراده تکوینیه است و الّا در اراده تشریعیه هیچ فرقی میان اهل بیت (ع) و دیگران وجود ندارد.[۱۴۴] اراده تکوینیه به اذهاب رجس و به تطهیر آنها تعلّق گرفته است.

اخلاق فاضل، ص: ۸۶

شاید این اشکال به ذهن شما برسد که وقتی اراده تکوینی خداوند متعال به چیزی تعلق گرفت، آن چیز لامحاله باید تحقق پیدا کند ودیگر تفکیک اراده از مراد، محقّق نخواهد شد!

در پاسخ می توان گفت: نکته ای که هم در این روایت و هم درآیه تطهیر وجود دارد، این است که فعل اهل بیت (ع) و فعل من و شما متعلق اراده تکوینیه خداوند نیست؛ بلکه آنچه متعلَّق اراده تکوینیه خداوند متعال است، عمل خود خداوند است.

آیه شریفه نمی فرماید: «یُریدُ اللَّهُ لِیَذْهَبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ»، بلکه می فرماید: (لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ)، «اذْهابْ»، فعل الهی است و در (یُطَهِّرَکُمْ)، این «مطهِّریت»، عملِ خود خداوند است.

اراده تکوینی، به فعل الهی تعلق گرفته است، نه اینکه به نماز خواندن من تعلق گرفته باشد؛ چراکه اگر اراده تکوینیه به نماز خواندن من متعلّق شد، من دیگر قدرت ترک نماز را نخواهم داشت.[۱۴۵] والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

اخلاق فاضل، ص: ۸۷

درس دهم[۱۴۶] مشیت، قضا و امتحان الهی

عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ (ع) قَالَ (ع)

«مَا مِنْ قَبْضٍ وَ لَا بَسْطٍ

إِلَّا وَ لِلَّهِ فِيهِ مَشِيَّةٌ وَ قَضَاءٌ وَ ابْتِلَاء».[۱۴۷]

این حدیث شریف اگر چه کوتاه به نظر می رسد، ولی بسیار ارزنده، مفید و پر مغز است.

ترجمه مختصر روایت این است که در هر تنگنا و فشاری و هر توسعه وگشایشی که در زندگی فرد یا افرادی به وجود می آید، هم مشیّت و قضا و قدر الهی و هم ابتلا و امتحان خداوند وجود دارد.

اولّا؛ ظاهر روایت این است که هر سه مورد مشیت، قضا و ابتلای خداوند، هم در صورت قبض و هم در صورت بسط وجود دارد.

ثانیاً؛ عموم روایت، مفید این معنا است که خداوند تبارک و تعالی در تمام تحولات و قبض و بسطهای فردی و اجتماعی نقش دارد؛ هم به صورت مشیّت، هم به صورت قضا و هم به صورت امتحان.

مشیّت و قضا تنها به ذات مقدس خداوند تبارک و تعالی انتساب دارد و در

اخلاق فاضل، ص: ۸۸

رابطه با او است؛ اما ابتلا و امتحان دو طرفه است؛ از یک سو به خداوند تبارک و تعالی مر بوط است و از سوی دیگر به ما و افراد و جامعه مربوط می شود.

ثالثاً؛ این ابتلاها، امتحان ها و تحوّلات برای اتمام حجت با انسان است نه این که مطلب مجهولی را برای خداوند معلوم کند؛ زیرا درباره ذات باری تعالی چنین چیزی قابل تصور نیست؛ این امتحانها شبیه امتحانی است که یک استاد از شاگرد خود می گیرد. معمولّا استاد وضع علمی شاگرد خود را می داند؛ اما از او امتحان می گیرد تا به او بفهماند، او را روشن کند و از جهالت بیرون آورد[۱۴۸]؛ زیرا غالب انسانها در رابطه با خود ناآگاه هستند و اتفاقاً شاید ناآگاهیهای

انسان نسبت به خودش از ناآگاهیهای او نسبت به دیگران بیشتر باشد.

دلیل این ناآگاهی این است که:

اولًا؛ انسان خیلی نمی خواهد در باره خودش فکر کند و خود را در ترازوی سنجش قرار دهد.

ثانیاً؛

«حبّ الشّی ء یعمی ویصمّ»

؛[۱۴۹] بارزترین و بهترین مصداق این که محبت نسبت

اخلاق فاضل، ص: ۸۹

به یک چیز، انسان را کر و کور می کند خود او است. بشر به خاطر آن محبّتی که به ذات خود دارد بسیاری از مسال و خلق و خوی ناپسند خود را توجیه می کند، با دید منفی به آنها نگاه نمی کند و هزارگونه توجیه درونی برای آن می تراشد تا آنها را از بد چهره بودن خارج کند.

البته این کار را به خاطر اقناع و پذیرش دیگران انجام نمی دهد؛ بلکه برای اقناع و پذیرش خود و ملامت نکردن وجدان خود انجام می دهد؛ ولی اگر رفیقش همین رفتار ناپسند را داشته باشد او را مورد تقبیح، سر زنش و ملامت قرار می دهد.

این نکته، ریشه خیلی از معایب و مفاسد است، به همین دلیل امیرالمؤمنین علی (ع) می فرماید: «

رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً عَرَفَ قَدْرَهُ وَ لَمْ یَتَعَدَّ طَوْرَه

»؛[۱۵۰] انسان باید مرز خود را بشناسد.[۱۵۱]

اخلاق فاضل، ص: ۹۰

طلبه هایی هستند که وقتی به یک مرحله از مراحل علمی رسیدند؛ در حالی که به مراحل متعدد دیگری نیازمند بودند؛ خود را بی نیاز از آن دیدند و به این دلیل، تحصیل را ادامه ندادند، شرکت در درس ها برایشان سخت بود و به خودشان اجازه نمی دادند به عنوان شاگرد در محضر یک استاد زانو بزنند؛ همین تخیّل و اعتقاد باطل و عدم شناخت واقعیت، مانند سدّی محکم، جلوی رشد و پیشرفت آنان را گرفت و همچنان در

این گرفتاری باقی ماندند.

شاید این مسأله درباره انسان حساس ترین مسأله باشد، آن هم نه از یک زاویه و یک بُعد، بلکه در تمام ابعاد، حتی در جزئیات مطرح است و در سایر امور نیز به پیشرفت انسان لطمه می زند؛ از این رو هر شخصی باید در هر مسأله و مرتبه ای حد خودش را بداند.

والسلام علیکم و رحمه الله وبرکاته

اخلاق فاضل، ص: ۹۱

درس یازدهم[۱۵۲] هوای نفس و قلب دنیایی

عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ (ع) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ۶:

یَقُولُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: «وَعِزَّتِی وَجَلَالِی وَعَظَمَتِی وَکِبْرِیَائِی وَنُورِی وَعُلُوِّی وَ ارْتِفَاعِ مَکَانِی لَا یُؤْثِرُ عَبْدٌ هَوَاهُ عَلَی هَوَایَ إِلَّا شَتَّتُّ عَلَیْهِ أَمْرَهُ وَ لَبَّسْتُ عَلَیْهِ دُنْیَاهُ وَ شَغَلْتُ قَلْبَهُ بِهَا وَ لَمْ أُؤْتِهِ مِنْهَا إِلَّا مَا قَدَّرْتُ لَهُ».[۱۵۳]

اخلاق فاضل، ص: ۹۲

از حضرت باقرالعلوم (ع) نقل شده است که رسول اکرم ۶ حدیثی را بیان فرمودند که خداوند متعال در آن، قسم های بلندی می خورد که بالاتر از آنها قابل تصوّر نیست.

خداوند تبارک وتعالی می فرماید: قسم به عزّت، جلال، عظمت، کبریایی، نور، علوّ و ارتفاع منزلتم! اثر وضعی این که بنده ای هوای نفس و خواهش های نفسانی خود را بر خواسته من مقدّم داشته و ترجیح دهد، این است که امورش را پراکنده ساخته و وضع زندگی اش را مختل می سازم و دنیا را برای او مشتبه می کنم.[۱۵۴]

مثلًا کاری انجام می دهد که به خیال خودش می تواند بدان وسیله به مقصدش برسد؛ اما در واقع به هدف خود نمی رسد؛ راهی را انتخاب می کند و می پندارد از این راه می تواند به ریاست برسد؛ ولی من نمی گذارم به آن هدفی که دارد نایل شده و به ریاست برسد.

یکی دیگر از آثارش این است که قلب و دلش را

به دنیا مشغول می کنم.

به نظر قاصر من این که قلب انسان همیشه مشغول دنیا باشد، بدترین حالت است؛ چرا که این به معنای از بین رفتن مقام شریف انسانیت است.

قلبی که بایـد همیشه ظرف خدای متعال و یاد او و ظرف مسائل اخروی و با ارزش باشد، چگونه دائماً در این فکر است که مثلًا چه خانه ای تهیه کند؟!

از چه راهی به قدرت برسد؟!

از چه راهی رفیق خودش را تحقیر کند؟!

و چگونه خودش را نزد همشهریانش به عنوان یک طلبه متّقی معرفی کند؟!

اخلاق فاضل، ص: ۹۳

این حالت به معنای لگـد مال کردن مقام شـریف انسانیت است، انسان نبایـد این قلب با ارزش را- که قدرت ارتباط با خداوند را دارد- با پول مرتبط کنـد.[۱۵۵] ایـن روایت مطلـق است و همه افراد را در بر می گیرد؛ ولی برای مـا روحـانیت خصوصـیت ویژه ای دارد؛ چراکه بحمد الله تعالی خداوند بر ما منّت گذاشته و زندگیمان را در مسیر کسب علوم الهی قرار داده است.

گاهی در خیابان می بینم برخی از دوره گردان و دست فروشان از اوّل صـبح می آیند و تا دو ساعت از شب گذشـته، به خاطر تـأمین زنـدگی خود و زن و بچه شـان، مثلًا مقـداری خیار می فروشـند. چطور می شود یک انسان در شـبانه روز بیشترین وقت شریف خود را صرف فروش صد کیلو خیار یا شلغم می کند و معطّل این کار می ماند؟!

ما طلّاب عمرمان را در چه امور مهمّی صرف می کنیم و این بندگان خدا در چه چیز!

قصد تنقیص ندارم؛ بلکه منظور این است که توجه داشـته باشـید که خدای متعال به من و شما چه موهبت بزرگی عنایت کرده و بر ما منّت گذاشته که وقت خود

را در بهترین امور ممکن صرف کنیم.[۱۵۶] والسلام علیکم و رحمه الله وبرکاته

درس دوازدهم[۱۵۷] شباهت با رسول اللّه ۶

قال رسول الله علیه آله السلام:

أَلَا أُخْبِرُکُمْ بِأَشْبَهِکُمْ بی أَخْلَاقاً؟ قَالُوا: بَلَی یَا رَسُولَ اللَّهِ!؛ فَقَالَ: «أَحْسَنُکُمْ أَخْلَاقاً وَ أَعْظَمُکُمْ حِلْماً وَ أَبَرُّکُمْ بِقَرَابَتِهِ وَ أَشَدُّکُمْ إِنْصَافاً مِنْ نَفْسِهِ فِی الْغَضَبِ وَالرِّضَا».[۱۵۸]

رسول گرامی اسلام (ص) به اصحاب خود فرمودند: آیا می خواهید شبیه ترینِ شما را به خودم از نظر اخلاق، معرفی کنم؟! اصحاب در پاسخ گفتند: آری، یا رسول الله! حضرت فرمودند: خوش خوترین شما و بردبارترین شما و نیکوکارترین شما در حق خویشاوندان و آن کسی است که در حالت خشنودی و خشم، بیشتر جانب عدل و انصاف را مراعات کند.

رسول اکرم (ص) در این رابطه چهار ملاک را بیان فرمودند:

۱. «أَحْسَنُکُمْ أَخْلاقاً»؛ هر یک از شما که از نظر حسن اخلاق برترین باشد، که این معنا دو جهت را در بر دارد:

واجد اخلاق پسندیده بودن.

برتری و امتیاز او نسبت به دیگران.

اخلاق پسندیده به طورعجیبی دیگران را جذب می کند، حتی علّت اصلی این که بعضی از مسلکها- که به اندازه سر سوزنی از حقیقت بهره نبرده؛ بلکه در مقابل مسلک حقیقی اسلام پایه گذاری شده اند- توانسته اند گروهها، جمعیت ها و برخی از توده ها را به خودشان جذب کنند، همین مسأله حسن اخلاق است.

خداوند متعال به رسول گرامی صلی الله علیه وآله- که حقیقتی بالاتر از نفس او نداریم- می فرماید: (لَوْ کُنْتَ فَظًّا غَلیظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِکَ)؛[۱۵۹] اگر آدم تندخو و خشنی بودی، مردم از اطراف تو پراکنده می شدند و هرگز نمی توانستی آنان را جذب کنی. از این آیه شریفه استفاده می شود که: جاذبه اخلاق

از جاذبه حقیقت بیشتر است.[۱۶۰]

اگر شما تحقیق و ریشه یابی کنید خواهید دید که علت اصلی این که بعضی از روحانیان در مناطق مختلف خیلی مورد توجه جامعه و مردم قرار گرفته اند داشتن اخلاق پسندیده است. از این رو اخلاق خوب و پسندیده برای یک روحانی بالاترین سرمایه است.[۱۶۱] ۲. «وَ أَعْظَمُکُمْ حِلْماً»؛ هر کدام از شما که از نظر حلم بالاتر باشید.[۱۶۲]

ائمه ما: از راه حلم توانستند در دلها نفوذ کنند[۱۶۳]. رسماً به امام (ع) فحش

می دادند؛

ولی امام (ع) در جواب می فرماید: برادر! اگر گرسنه ای، منزل ما آمادگی برای پذیرایی دارد، اگر برهنه ای تو را بپوشانیم، اگر گرفتاری، گرفتاری شما را بر طرف کنیم.

بر اثر یک حلم، یک برد باری و یک اخلاق، آن مرد فحاش چنین می گوید: «من وقتی وارد مدینه شدم، شما مبغوض ترین افراد پیش من بودید، اما الآن محبوب ترین فرد نزد من، شما هستید».[۱۶۴]

برادران! باید مواظب اخلاق و رفتارمان باشیم، خصوصاً در این زمان. ما انقلاب کردیم تا اسلام را در دلها جای دهیم؛ لذا من و شما اگر می بینیم خلافی انجام می شود، باید خیلی بیشتر از گذشته برای حفظ اسلام، حلم داشته باشیم و برد باری کنیم؛ برای این که مردم نسبت به ما و در نتیجه نسبت به اسلام بدبین نشوند؛ ولی متأسفانه مطلب برای خیلی از افراد مشتبه شده و برخورد خوبی ندارند.

سوم: «أَبَرُّکُمْ بِقَرَابَتِهِ»؛ نسبت به بستگان و خویشاوندان نزدیکی و شفقت داشته باشیم.[۱۶۵]

نباید بستگان و خویشاوندان نیازمند خود را فراموش کنیم، بلکه باید آنان را مورد مهر

و عطوفت خود قرار دهیم، زیرا عمـل ما برای آنان حجّت است و یا برخورد مشـفقانه و صـحیح ما، اسـلام آنان محفوظ خواهد ماند.

خویشاوندان انسان همچون خانواده او هسـتند و بیشتر از دیگران از او توقّع دارند. اگر شخصی موقعیت و مقامی پیدا کرد، باید بیشتر به آنان احترام بگذارد و

ایشـان را مورد احسـان و یـاری خود قرار دهـد. صـحیح نیست چنین شخصـی که اهـل یک منطقه محرومی است و بسـتگانش نیازمند، اما متّقی و مؤمن هستند، دیگر حاضر

نباشـد به آن محل قدم بگذارد و بگوید: من کجا، شـماها کجا![۱۶۶] اقوام و بسـتگان او نبایـد تصور کننـد که چون این آقا به یک مقامی رسیده، دیگر حاضر نیست حتّی جواب سلام آنان را بدهد.

چهارم: «

أَشَدُّکُمْ إِنْصَافاً مِنْ نَفْسِهِ فِی الْغَضَبِ وَ الرِّضَا

»؛ حالتهای مختلف روحی و جسمی نباید سبب تفریط و افراط شود.

گاهی انسان به کسـی علاقه مند است، اما نباید این علاقه مندی باعث شود که تمام واقعیت ها را نسـبت به او تغییر دهد.[۱۶۷] و گاهی با کسی در مسأله ای خصومت

دارد؛ ولی نباید این دشمنی باعث شود از حالت تعادل خارج شود و هر چه به زبانش می آید به او بگوید.[۱۶۸] کلماتی را که از دیگران می شـنود، بینه و بین الله تعـالی تفسـیر کنـد، بین خودش و وجـدانش انصاف را رعایت کنـد، که وی چه گفت، چه مسأله ای را مطرح کرد و چه هدفی را تعقیب می کرد.

هیچ کس نباید کلمات و سـخنان دیگران را به «ما لا یرضی صاحبه» تفسیر کند؛ انسان باید واقعیت ها را مطرح کند، نه این که دشمنی یا دوستی، واقعیتها را تغییر دهد.

رعایت انصاف

در همه حالات (خشم و خشنودی، دوستی، دشمنی و ...) پشیمانیِ آینده را از انسان دور می کند.

لذا حضرت می فرماید: نه تنها انصاف بلکه «أَشَدُّکُمْ إِنْصَافاً»، کسی بیشترین شباهت را به رسول اکرم (ص) دارد که بالاترین مراتب انصاف را به هنگام خشم و خشنودی رعایت می کند؛ اما آن کسی که انصاف را رعایت نمی کند یا مرحله پایینی از انصاف را رعایت می کند، نباید خودش را شبیه رسول خدا ۶ ببیند.

والسلام علیکم و رحمه الله وبرکاته

درس سیزدهم[۱۶۹] عیب جویی

عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ (ع): «

مَنْ کانَ یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ فَلا یَجْلِسُ مَجْلِساً یُنْتَقَصُ فِیهِ إِمَامٌ أَوْ یُعَابُ فِیهِ مُؤْمِن»[۱۷۰]

حضرت صادق (ع) می فرماید: کسی که به مبدأ و معاد- که دو رکن اصلی اسلام است- ایمان دارد، هیچ گاه به خودش اجازه نمی دهد در محفل و مجلسی شرکت کند که در آن، امامی کوچک شمرده شود و یا از مؤمنی عیب جویی شود.

«امام» در این روایت، منحصراً امام معصوم (ع) نیست. اگر جمله دوّم

«أَوْ یُعَابُ فِیهِ مُؤْمِن

» نبود، احتمال این که مقصود، امام معصوم باشد، داده می شد؛ اما با جمله دوّم، این توهّم از بین می رود.

مقصود از «امام»، پیشوای مسلمانان است؛ یعنی کسی که زمام امور مسلمانان- به حق- در اختیار او است، نه این که مانند اکثر زمامداران کشورهای اسلامی، زمام امر مسلمانان را به صورت غاصبانه در اختیار گرفته باشد.

حضرت صادق (ع) می فرماید: شرکت در مجلسی که امامِ به حق و زعیم

مسلمانان

در آن تحقیر شود و حرمت او شکسته شود، به این معنا که بخواهند در زعامت او تزلزل یا خدشه ای وارد کنند یا در رسمیّت او مناقشه کنند، با ایمان به

مبدء و معاد نمی سازد.

کسی که زمام امر مسلمانان- به حق- در اختیار او است، از نظر اسلام بسیار محترم و ارزشمند است. حتی نمی توان مطلبی را به صورت هزل و شوخی درباره او مطرح کرد،[۱۷۱] به ویژه در این زمان که در شرایط خاصّی قرار داریم. ما نباید انتقاد

اخلاق فاضل، ص: ۱۰۸

برخی از منتقدان را کوچک و بی اهمیت بدانیم. کسانی که در این شرایط به صورتی انتقاد می کنند که نظام و انقلاب را می شکنند از دو صورت خارج نیستند: یا به ماهیت انقلاب پی نبرده اند یا دنائت و کینه توزیِ ضد انقلاب را درک نکرده اند.[۱۷۲] درک این واقعیتها است که مسئولیت ما را مشخص می کند.

انقلاب ما در شرایطی قرار گرفته است که اگر تمام ابر قدرت ها بتوانند کاری کنند تا اثری از این انقلاب برجای نماند، این کار را خواهند کرد.[۱۷۳]

اخلاق فاضل، ص: ۱۰۹

ابرقدرتها- به ویژه آمریکا- به یقین می دانند که نهاد مقدس روحانیّت تشیّع، منشأ آن رسوایی مفتضحانه و ضربه ای است که از این انقلاب اسلامی خورده اند؛ به همین دلیل اگر آنان خدای ناکرده بار دیگر بر کشور ما مسلط شوند انتقام خواهند گرفت[۱۷۴] و نخواهند گذاشت که تا صدها سال دیگر، زمینه ای برای فعالیّت روحانیت فراهم شود.

یک روز جناب آقای فلسفی در مدرسه فیضیه منبر رفت و جمله حقی را به تناسب بیان کرد که: اگر آمریکا خدای ناکرده، این بار برما مسلط شود و انقلاب ما را بکوبد، بدانید که تا صدها سال اجازه نخواهد دادکه حتی یک نفر ملبّس به لباس روحانیت باقی بماند. اگر انقلاب از بین برود، عمامه برای صدها سال از بین رفته

است. دیگر یک مظهر از مظاهر اسلام را باقی نخواهد گذاشت.[۱۷۵] حتی همان ظواهر

زمـان طـاغوت را هم از بین خواهنـد برد، برای این که همان ظواهر به باطن تبـدیل شـد و این مصیبت ها را بر آنان وارد کرد؛ بنـابراین، کسانی که خیال می کننـد اگر این انقلاب از بین برود، فقط انقلابیون از دم تیغ آمریکا خواهنـد گـذشت، بداننـد که مطلب این گونه نیست.

این مطـالبی را که عرض کردم نه شـعار است و نه می خـواهم الفـاظ را پشت سـر هم قرار بـدهم. بلکه واقعیت هـایی است که مسئولیت ما را مشخص می کند.

والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته

درس چهاردهم[۱۷۶] معیار خوب و بد

عن ابی جعفر باقرالعلوم (ع):

«... وَاعْلَمْ بِأَنَّکَ لَاتَکُونُ لَنَا وَلِیّاً حَتَّی لَواجْتَمَعَ عَلَیْکَ أَهْلُ مِصْرِکَ وَقَالُواإِنَّکَ رَجُلُ سَوْءٍ لَمْ یَحْزُنْکَ ذَلِکَ وَ لَوْ قَالُوا إِنَّکَ رَجُلٌ صَالِحٌ لَمْ یَسُرَّکَ ذَلِکَ وَ لَکِنِ اعْرِضْ نَفْسَکَ عَلَی کِتَابِ اللَّهِ فَإِنْ کُنْتَ سَالِکاً سَبِیلَهُ زَاهِداً فِی تَزْهِیدِهِ رَاغِباً فِی تَرْغِیبِهِ خَائِفاً مِنْ تَخْوِیفِهِ فَاثْبُتْ وَ أَبْشِرْ فَإِنَّهُ لَا یَضُرُّکَ مَا قِیلَ فِیکَ وَ إِنْ کُنْتَ مُبَایِناً لِلْقُرْآنِ فَمَا ذَا الَّذِی یَغُرُّکَ مِنْ نَفْسِک. إِنَّ الْمُؤْمِنَ مَعْنِیٌّ بِمُجَاهَدَهِ نَفْسِهِ لِیَغْلِبَهَا عَلَی هَوَاهَا فَمَرَّهً یُقِیمُ أَوَدَهَا وَ یُخَالِفُ هَوَاهَا فِی مَحَبَّهِ اللَّهِ وَ مَرَّهً تَصْرَعُهُ نَفْسُهُ فَیَتَّبِعُ هَوَاهَا فَیَنْعَشُهُ اللَّهُ فَیَنْتَعِشُ وَ یُقِیلُ اللَّهُ عَثْرَتَهُ فَیَتَذَکَّرُ وَیَفْزَعُ إِلَی التَّوْبَهِ وَ الْمَخَافَهِ فَیَزْدَادُ بَصِیرَهً وَمَعْرِفَهً لِمَا زِیدَ فِیهِ مِنَ الْخَوْفِ وَذَلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ یَقُولُ: (إِنَّ الَّذِینَ اتَّقَوْا إِذا مَسَّهُمْ طائِفٌ مِنَ الشَّیْطانِ تَذَکَّرُوا فَإِذا هُمْ مُبْصِرُونَ)».[۱۷۷]

حضرت باقرالعلوم (ع) به جابر بن یزید جعفی- که یکی از اصحاب خاص امامین همامین حضرت باقر و حضرت

صادق (ع) است- وصیت مفصّلی می کند.

حضرت می فرماید: بدان! اگر بخواهی عنوان ولیّ، دوست و علاقه مندی ما بر تو منطبق باشد، باید روحیه ای داشته باشی که اگر تمامی مردم، برضدّ تو اجتماع کنند و بگویند تو انسان بدی هستی، در روحیه تو هیچ تأثیری نگذاشته و تو را محزون نکند. و اگر همه مردم به توافق رسیده و بگویند تو آدم خوب و صالحی هستی، در روحیه تو اثر سرور، انبساط و خوشحالی به وجود نیاید.

مقصود حضرت این است که نظر و عقیده مردم معیار و میزان خوبی و بدی نیست.[۱۷۸] انسان نباید این را پیش خودش معیار قرار دهد و بگوید: دلیل خوبیِ من این است که مردم، مرا آدم خوبی می دانند یا دلیل بدی من این است که مردم، مرا

آدم بدی می دانند؛ چرا که این معیار، غلط و غیر قابل قبول است، اگر چه همه مردم برآن اتفاق و اجماع کنند.

ملاك خوبی و بدی افراد چیست؟

ملاك خوبی و بدی افراد، کتاب خداوند است؛ البته مقصود از کتاب الله تعالی، خصوص قرآن و کتاب الله تعالی فی مقابل السنّه و الروایات نیست؛ بلکه همانند عبارت «إلّا شرطاً خالف کتاب الله تعالی» در بحث ادله شروط است[۱۷۹]؛ بنابراین مراد از کتاب در این گونه موارد اعمّ بوده و به معنی دستورات الهی «ما کتبه و قرّره و بیّنه الله تبارك و تعالی» است؛ چه از طریق کتاب الله تعالی و قرآن مجید باشد و چه از طریق رسول گرامی اسلام و ائمه هدی:.

سپس حضرت در توضیح این معیار می فرماید:

آیا خودت را در مسیر شرع و قوانین الهی می بینی؟

آیا این حالت را

در خودت می بینی که نسبت به آن چیزهایی که اسلام از آنها تزهید می کند و می گوید: نباید به آنها رغبتی داشته باشید، بی رغبت هستی و زهد می ورزی؟

آیا آنچه را که اسلام به آن ترغیب می کند؛ مانند عبادات، مستحبات و امثال آن؛ مورد علاقه تو هست؟

آیا علاقه مندی به این که به فقرا و همسایگان نیازمندت کمک بشود یا جوان های اهل محل در مسجد حضور یافته و از فحشا و منکر دور شوند؟[۱۸۰]

آیا به کسی که امر به معروف و نهی از منکر- را با آن اهمیتی که دارد[۱۸۱]- انجام

دهد، علاقه داری؟

آیا از آنچه کتاب الله تعالی و روایات معصومین: تو را از آن می ترسانند خوف داری؟

آیـا نسـبت به خطرات عـالم آخرت- که گریبـان انسـان را می گیرد- بی تفاوت نیستی و واقعاً از جهنم و درکات آن وحشـت داری؟

اگر این چنین هستی و خودت را در مسـیر اجرای همه جنبه هـای کتـاب الله تعالی می بینی- چه از نظر عمل و طرز فکر، چه از نظر حالات خوف و مسرّت، چه از نظر علاقه و عـدم علاقه، «فَاثْبُتْ وَ أَبْشِرْ»- این راه را ادامه بده و بشارتی برای خودت بدان که در این راه هستی و به طرز تفکر مردم نسـبت به خودت، ترتیب اثر مـده، بگـذار هرچه درباره تو می خواهنـد بگوینـد، هیچ ضرری به تو نمی رساند و هیچ نقصی برای تو نخواهد بود.

امـا اگر- نعوذ بالله تعالی- در مقابل کتاب الله تبارک وتعالی و قرآن مجیـد و احکام اسـلام قرار گرفته ای، نه از جهنّم وحشتی داری! و نه به بهشت رغبتی!، نه به اعمالی که قرآن کریم به آنها تحریص و ترغیب می کند!، رغبتی هست

و نه به مسائلی که از آنها تزهید می کند، زهد می ورزی! در این صورت چه چیزی تو را مغرور کرده، به خودت می بالی و برای خودت حساب باز می کنی؟! کسی که خدای ناکرده در جهت خلاف قرآن کریم گام بردارد، اگر همه عالم هم او را انسان خوبی بشناسند، واقعیّت بد او را تغییر نمی دهد[۱۸۲]؛ زیرا در حقیقت تمام ملاک عبارت از

اسلام و در مسیر اسلام بودن است.

اگر انسان نتواند خودش را با قوانین الهی و کتاب الله تعالی و فرامین خداوند تبارک و تعالی هماهنگ سازد و دل را به این خوش دارد که مردم با دید مثبت به او نگاه می کنند، برایش احترام قائل اند و معتقدند که او انسان خوبی است، اما در حقیقت، با مقررات اسلام هیچ گونه سازگاری نداشته باشد، آیا آن باور می تواند این نقص را جبران کند؟!

آیا خود او، با توجه به آن اطلاعی که از خود دارد می تواند خودش را به این پندارهای خلاف واقع، قانع کند؟! قطعاً چنین نیست، زیرا! این احترامها و اعتقادهای نادرستی که مردم در مورد او پیدا می کنند و او را یک انسان خوب می شناسند و معرفی می کنند، نمی تواند آن نقص واقعی را جبران کند.

اگر انسان واقعیت این مسأله را مو شکافی کند، با توجه به حقیقتی که نزد خود او روشن است، چیزی جز این نخواهد بود که مردم نسبت به حقیقت او جاهل هستند. آیا به جز این معنا، تحلیل دیگری هم دارد؟

آیا این جهل می تواند برای انسان قانع کننده و غرورآفرین باشد؟[۱۸۳]

واضح است که او باید به مردم بخندد و در قلبش بگوید: این

مردم چقدر نسبت به حقیقت بی اطلاع هستند! نه این که این بی اطلاعی مردم در روحیه اش اثر بگذارد و او را متقاعد و قانع کند.

همان گونه که در طرف مقابل نیز همین بحث مطرح است؛ اگر انسان واقعاً در مسیر احکام الهی است و خودش را برای انجام مسئولیت های شرعی آماده و موفّق احساس می کند و عنایت خداوند متعال را شامل حال خودش می داند اگر چه مردم

به او اعتقاد نداشته باشند، تصوّر کنند که او انسان خوبی نبوده و درخلاف مسیر الهی است، این شخص می داند که واقعیت مسرت انگیزی در او وجود دارد که مردم اطلاعی از این واقعیت ندارند؛ بنابر این نباید جهل مردم او را در مورد خودش غمگین و محزون کند.

البته لازم است کنار این حدیث، تذکر دهم که اگر چه معیار واقعی برای یک روحانی، مطابقت با کتاب الله تعالی و قرار گرفتن در مسیر احکام خداوند است، اما جامعه باید به روحانی به عنوان یک راهنما و تبلور رسول اکرم و ائمه هدی: نگاه کند؛ بنابراین، انسان باید مراقب شرایط ظاهری هم باشد. همین جهالت هایی که در همه جوامع وجود دارد، اقتضا می کند برای پیشبرد هدف و موفقیت در تبلیغ و ترویج احکام، ظاهر و عمل روحانی به صورتی باشد که جامعه نسبت به او بدبین نشود؛ اگرچه این امر موجب پذیرش محرومیتهایی برای او باشد.

البته این مراقبتها برای ریا و اغفال مردم نیست. آن کسی که باطناً بد است، بگذارید جامعه نسبت به او بدبین باشد؛ اما آن کسی که واقعاً خوب است، باید سعی کند نظر جامعه نسبت به او، نظر بدی نباشد؛

در سایه عمل به قرآن کریم و دستورات دین مبین از حرکات زننده پرهیز کرده، متخلّق به رفتاری باشد که مردم را به دین و روحانیت علاقه مند سازد تا بتواند از این حسن نظر، در مسیر تبلیغ و ترویج دین استفاده کند.

پس روحانیان خیلی باید مواظب دقائق و خصوصیات باشند، حتی همین اعمال جزیی در روح مردم اثر می گذارد به طوری که گاهی مایه شگفتی انسان می شود.

شما این مطلب را آزمایش کنید؛ به طور مثال: سبقت به سلام، امر مستحبی است که هزینه ای هم ندارد. و چنین نیست که موجب کسر شأن شود؛ چراکه سیره پیامبر گرامی اسلام (ص) نیز این بود. حال شما بنا بگذارید که با اغلب افرادی که با آنان برخورد می کنید، سبقت به سلام داشته باشید، این عمل در روحیه طرف مقابل شما تأثیر فوق العاده ای دارد. اگر خود شما در کوچه ای با یک مرجع تقلید روبه رو شوید و آن انسان بزرگوار به سلام بر شما سبقت بگیرد، این عمل مستحب که ظاهراً بسیار هم جزیی است، به چه میزان شما را تحت تأثیر قرار می دهد؟! و در تشویق

شما مؤثر است؟! اگر شما هم همین روش را در جامعه پیاده کنید اثر بسیار شایسته ای خواهد داشت.[۱۸۴]

برای نمونه، حالاتی را از مرحوم آیت الله آقای حاج شیخ ابو القاسم قمی کبیر (ره) نقل می کنند که نشان می دهد این مرد، تجسّم تقوا و فضیلت بوده است. یکی از خصوصیات ایشان این بوده که همه کارهای شخصی خودش را خودش انجام می داده و این مرد میان قمی ها در این جهت ضرب المثل شده است. قمی ها نقل می کنند که درآن

زمان مردم در فصل تابستان برای آب خنک از آب انبار استفاده می کردند، شاید این آب انبارها حدود چهل پله داشت که باید پایین بروند تا بتوانند یک کوزه آب خنک را بالا بیاورند و برای استفاده به منزل ببرند. از خصوصیات این مرد این بوده که با آن کهولت سن و مقام علمی، خودش این کوزه را دست می گرفته و از این پله ها پایین می رفته و کوزه را پر می کرده و به خانه می برده است و اگر کسی هم می خواسته به ایشان کمک کند، از پذیرفتن کمک او امتناع می کرده است.

یکی دیگر از حالات ایشان این بود که از هیچ کاسبی توقّع نداشت برای او خصوصیّتی قائل شود؛ مثلًا اگر برای خرید به مغازه قصابی می رفت از او می خواست همان گونه که به یک فقیر ناشناس گوشت می فروشد، به او گوشت بدهد، اگر گوشت بهتری می داد، نمی پذیرفت.

این مسائل با اینکه خیلی هم جزیی است؛ ولی به میزان بسیار بالایی در روح مردم اثر بسزایی می گذارد؛ به طوری که بیش از پنجاه و چند سال از فوت این مرد بزرگ می گذرد، هنوز حالاتش میان مردم نقل می شود.

امام باقر (ع) در ادامه روایت می فرماید:

«إِنَّ الْمُؤْمِنَ مَعْنِيٌّ بِمُجَاهَدَهِ نَفْسِهِ

....».

یکی از اهداف و مقاصد مهم مؤمن این است که همیشه در حال مجاهده، جنگ و نزاع با نفس خود است و هدف او از این مبارزه آن است که بر نفس خود و هواهای نفسانی اش غلبه پیدا کند؛ ولی همیشه در جبهه ها و نبردها پیروزی نصیب او

نمی شود، گاهی غالب و گاهی مغلوب است و به تعبیر روایت در این نبرد به زمین می خورد.

اگر مؤمن در

مقام مجاهده با نفس، در مقابل انحرافات نفس بایستد و اجازه کوچک ترین موفقیتی برای نفس در رسیدن به هواها ندهد؛ در این صورت در مبارزه ای که میان او و نفس او برقرار شده، پیروز است؛ اما اگر مؤمن در این مبارزه شکست خورد، به دلیل این که سرمایه اصلی؛ به نام ایمان و تقوا؛ در او وجود دارد، خداوند تبارک و تعالی به او کمک کرده و نمی گذارد در مقابل نفس، همواره زمین خورده بماند، بلکه او را بلند کرده و متوجه توبه می کند.[۱۸۵] البته چون این توبه و خوف از خداوند، به دنبال یک تجربه ناراحت کننده ای بوده که برای او ایجاد شده است، چه بسا وی بیش از کسانی که گرفتار آن مراحل نشده اند، ثابت قدم می ماند و خوف بیشتری از خداوند متعال دارد.

این یکی از الطاف الهی است که گاهی مؤمن پس از ارتکاب اختیاری معصیت و لغزشی، متوجه می شود چه حالاتی و مشکلاتی برای او به وجود آمده است. چه بسا قبل از ارتکاب گناه، چه لذّت هایی را در آن گناه می دیده و چه مرحله ای از ارضای شهوات و غرائز را در آن می دانسته، ولی پس از اقدام، متوجه اشتباه بزرگ خود می شود؛ که پندارهای باطل او سرابی بیش نبوده است.

آری، چون او با تجربه به این حقیقت رسیده است توجهش به پروردگار بیشتر می شود و راه توبه و بازگشت به سوی خدا را پیش می گیرد ودر نتیجه، نسبت به عدم ارتکاب گناه اراده ای قوی پیدا می کند.

اخلاق فاضل، ص: ۱۲۰

هرچند آن ایمانِ با اصالت، در مبارزه با نفس مغلوب شده است، ولی پس از شکست و توبه به درگاه خداوند

و بالا رفتن مرتبه خوف؛ که منشأ آن هم ایمان قبلی مؤمن است؛ ایمان او به عنایت خداوند به درجات بالاتری می رسد.

در اینجا امام (ع) به آیه ۲۰۱ سوره مبارکه أعراف[۱۸۶] استشهاد می کند که: کسانی که دارای صفت تقوا هستند، اگر از سوی شیطان دچار وسوسه شوند خدای متعال و پاداش و کیفر او را یاد کرده و در پرتو یاد او، تذکّر و توجه کامل پیدا می کنند و ناگهان به بصیرتی زائد بر آن بصیرتی که با اصل تقوا مرتبط بوده دست می یابند.

یکی از برکات و آثار تقوا این است که یا انسان را در مبارزه با نفس پیروز می کند ویا اگر خدای ناکرده مغلوب شد، آن تقوا سبب عنایت خداوند می شود و او را به سوی توبه و شدّت خوف از خدا سوق می دهد[۱۸۷] و بصیرت بیشتری برای انسان پیدا می شود.

پس تقوا- حتّی در لغزش ها- راه تکامل را برای انسان باز می کند؛ تا چه رسد به این که هیچ لغزشی از او سرنزده باشد.[۱۸۸]
والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته

درس پانزدهم[۱۸۹] خصوصیّات شیعیان

قَالَ أَبُوعَبْدِاللَّهِ (ع):

«إِيَّاكَ وَ السَّفِلَهَ فَإِنَّمَا شِيعَهُ عَلِيٍّ مَنْ عَفَّ بَطْنُهُ وَ فَرْجُهُ وَ اشْتَدَّ جِهَادُهُ وَ عَمِلَ لِخَالِقِهِ وَ رَجَا ثَوَابَهُ وَ خَافَ عِقَابَهُ فَإِذَا رَأَيْتَ أُولَئِكَ فَأُولَئِكَ شِيعَهُ جَعْفَر»[۱۹۰].

راوی این حدیث، ناقل همان روایتِ حضرت صادق (ع) است که تمام مسائل توحیدیِ مفید برای توده مردم در آن ذکر شده است و اکنون به نام «توحید مفضّل»[۱۹۱] در دسترس می باشد.

حضرت خطاب به چنین شخصیتی می فرماید: «إِيَّاكَ وَ السَّفِلَهَ»؛[۱۹۲] از اشخاص

پست و کسانی که از نظر فکری یا عملی در مراتب پایین هستند،

بپرهیز[۱۹۳] و در عوض با شیعیان أمیر مؤمنان علی (ع) ارتباط برقرار کن.

سپس حضرت مشخصات و مزایایی را برای شیعه امیرالمومنین (ع) نقل فرموده و در پایان از شیعه علوی (ع) به شیعه جعفری (ع) تعبیر می فرماید.

شروع توصیف با «إِنَّمَا شِیعَهُ عَلِیٍ» و پایان آن «أُولَئِکَ شِیعَهُ جَعْفَر» است، آن هم با کلمه «إِنَّمَا» که بر حصر دلالت می کند، به این معنا که این دو امام بزرگوار در واقع، یکی هستند و فرقی میان آنان وجود ندارد؛ و تنها آن کسی شیعه

اخلاق فاضل، ص: ۱۲۳

امیرالمؤمنین (ع) است که واجد این اوصاف باشد.

اوصافی که در این روایت وجود دارد، مسئولیت انسان را به قدری سنگین می کند که کمر او را زیر این بار خم می کند.

اولین صفت: «عَفَّ بَطْنُهُ وَ فَرْجُهُ»؛ اگر انسان بخواهد به مقام والا برسد، باید تمام غریزه هایش در کنترل او باشد.

شیعه امیرالمومنین (ع) باید بتواند نسبت به لذّت هایی همچون: خوردن، آشامیدن، غرایز جنسی، عفاف و ... کنترل داشته باشد؛ مثلًا بتواند از یک غذای بسیار لذیذ که از راه غیرصحیح به دست آمده بگذرد یا از لذّت های جنسی غیرمشروع اجتناب کند.[۱۹۴] قرآن کریم می فرماید: (وَ أَمَّا مَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ وَ نَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَوی فَإِنَّ الجَنَّهَ هِی الْمَأْوَی).[۱۹۵]

اخلاق فاضل، ص: ۱۲۴

و امّا آن کسی که از ایستادن درحضور پروردگار خود (برای حساب) ترسیده و خویشتن را از خواهش نامشروع، باز داشته است، بدون شک بهشت جایگاه او است.

انسان باید نسبت به نفس خود برتری، علوّ وآمریت داشته و نفس مأمور او باشد. به این معنا که نفس در کنترل انسان باشد[۱۹۶] نه او در کنترل نفس.

البته رسیدن به این حالت

بسیار مشکل است؛ ولی برای پیمودن مسیر کمال و سعادت، باید این مشکلات را تحمل کرد و چاره ای جز این نیست.

صفت دوم: «وَ اشْتَدَّ جِهَادُهُ»؛ جهاد و جنگ شدید و بی امان با نفس سرکش است.

این صفت هم کمرشکن است؛ چراکه جهاد، با سختی همراه است؛ به ویژه اگر با نفس باشد.[۱۹۷]

صفت سوم: «عَمِلَ لِخَالِقِهِ»[۱۹۸] این فراز چه مفهومی می تواند داشته باشد؟

آیا به این معنا است که شیعهٌ امیرالمومنین (ع) باید عبادات، نماز، روزه و حجّش را برای خداوند متعال انجام دهد؟!

اگر مقصود از عمل، عبادات است، مگر کسانی که شیعه محسوب نمی شوند، چنین خصوصیّتی ندارند و نماز و عبادات خود را برای غیر خداوند انجام می دهند؟!

بنابراین، شکی نیست که از این فراز، معنای وسیع تری اراده شده است؛ به این

معنا که شیعه امیرالمؤمنین (ع) باید تمامی اعمال خود را برای خداوند متعال انجام دهد و این مطلب بسیار مهمی است؛ چرا که موجب می شود او هیچ گاه خداوند را فراموش نکند.[۱۹۹] انسان همواره مشغول انجام اعمال و رفتار مختلف و متنوع است، و این شئون مختلف باعث می شود که خدای متعال را در بسیاری از اوقات زندگی فراموش کند؛ اما اگر بنا شد که اعمال خود را برای خداوند انجام دهد، باید پیوسته متوجه خداوند متعال باشد؛ به طوری که همیشه خود را در محضر خداوند تبارک و تعالی ببیند.

در این صورت، خداوند متعال هیچگاه فراموش شدنی نخواهد بود، و لازمه این عدم فراموشی حاضر دیدن او است، از این رو انسان عملی را که مورد رضایت او نیست انجام نمی دهد و اعمالی را که نمی توان برای خداوند

انجام داد، ترک کند؛ اعمالی که برای خدای متعال انجام می گیرد، محدود است به واجبات، مستحبات و مباحات.[۲۰۰] حتی می توان مباحات را نیز برای خدای سبحان انجام داد؛ و چقدر با ارزش است که انسان اعمال مباح مانند: خوردن، آشامیدن، خوابیدن، لباس پوشیدن، رفت و آمد کردن و ... را برای خدا انجام دهد. همه اینها قابل استناد به خداوند است، به این صورت که این اعمال را به این قصد و نیّت انجام دهد که بتواند وجود و سلامتی خود را حفظ کرده و خدمتگذار اسلام بوده، بیشتر در خدمت اسلام باشد، بیشتر مردم را هدایت کند، بیشتر سرمایه علمی کسب کند و این سرمایه علمی را در راه خدمت به اسلام قرار دهد آماده کند، نه این که بیشتر بخورد و بیشتر در این دنیا لذّت ببرد. آن وقت است که این عمل چهره عبادت به خود می گیرد[۲۰۱] گرچه عمل در

ظاهر یکی است ولی هدف و غایت عمل فرق می کند.[۲۰۲] یکی از نکاتی که می توان از تعبیر «عَمِلَ لِخَالِقِهِ» استفاده کرد این است که شیعه أمیرالمومنین (ع) دارای یک نوع هوشیاری و کیاست خاصّی است؛ چراکه شیعه آن حضرت این اعمال مباح را در رابطه با غیر خدا انجام نمی دهد تا هیچ اجر و ثوابی بر آن مترتب نباشد.[۲۰۳]

مثلًا ممکن است هدف دو کارمند و مسئول که امروز در جمهوری اسلامی مشغول کار هستند، به دو صورت مختلف باشد؛ یکی می گوید: ما کاری به این

حرفها نداریم که کدام رژیم حاکم است، ما زن و بچه داریم، کار می کنیم و پول می گیریم تا زندگی آنان را تأمین

کنیم؛ اما دیگری می گوید: هدف من از این شغل، خدمت به نظام اسلامی است.

هر دو از نظر عمل بـدنی یک کار را انجام می دهنـد؛ ولی چون هدفشان فرق می کند و غایت متفاوت است، میان این دوعمل هم تفاوت بسیاری وجود دارد؛ چرا که ارزش هر عملی به غایت و هدف آن بستگی دارد و تنها عملی ارزشمند است که برای خداوند متعال صورت گیرد.

قضاوت شما درباره افرادی که با شما مرتبط هستند نیز چنین است؛ کسی را فرض کنید که به شما سلام می کند- خصوصاً در این زمان که روحانیان در حکومت نقش دارند- اما شـما می دانید که سلام او برای این است که می خواهد در آینده از شما- مثلًا- تأییـدیه ای بگیرد، این سـلام نه تنها او را نزد شـما محبوب نمی کنـد، بلکه او را مبغوض می کنـد؛ اما شـخص دیگری به شما سلام می کند به این عنوان که شما هستید که این نظام اسلامی را به پا کرده اید و ما را از قید کفر و استکبار بیرون آورده اید، این هم سـلام است؛ ولی این سـلام چقدر ارزشـمند است! در مورد اعمال نیز در رابطه با خدای تبارك و تعالی عیناً مسأله همین است.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

اخلاق فاضل، ص: ۱۲۹

درس شانزدهم[۲۰۴] مراقبت و غنیمت شمردن عمر

قِیلَ لَأبی الحسن الرضا (ع):

کَیْفَ أَصْبَحْتَ؟ فَقَالَ (ع): «أَصْبَحْتُ بِأَجَلٍ مَنْقُوصٍ وَ عَمَلٍ مَحْفُوظٍ وَ الْمَوْتُ فِی رِقَابِنَا وَ النَّارُ مِنْ وَرَائِنَا وَ لَانَدْرِی مَا یُفْعَلُ بِنَا؟». [۲۰۵]

اگرچه سلسله سند این روایت مشخص نیست، ولی کلمات ائمه معصومین:

- خصوصاً در این نوع مطالب حکیمانه اخلاقی و اجتماعی- خود گواه بر خودشان هستند.

به حضرت رضا (ع) گفته شد: شما چگونه شب را به

صبح آوردید؟ حالِ شما هنگام ورود به روز جدید چطور است؟ ایشان در جواب فرمود: در حالی صبح کردم که عمرم کوتاه شده، عملم ضبط شده، مرگ چون طوقی به گردنمان افتاده، آتش را پشت سر داریم و نمی دانیم با ما چه می کنند.

رسول گرامی اسلام ۶ مشابه این سؤال را از جوانی[۲۰۶] می پرسند، او در پاسخ، معارف بسیار بالایی را مطرح می کند: «

أَصْبَحْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مُوقِناً

»؛ روز را آغاز کردم در حالی که همه چیز برای من روشن است و به همه چیز یقین دارم،

اخلاق فاضل، ص: ۱۳۰

ناله های اهل دوزخ را می شنوم و ... که روایت جالبی است و خود عزیزان می توانند مراجعه کنند.[۲۰۷] تفاوت آن روایت با آن حدیث این است که مخاطب در آن روایت، رسول اکرم ۶ بوده و همه چیز برای او قابل فهم است؛ ولی در اینجا مخاطب فردی عادی و از عامه مردم است و حضرت واقعیات را به گونه ای متناسب با حال او بیان

اخلاق فاضل، ص: ۱۳۱

می فرماید، به طوری که هم برای او قابل فهم باشد و هم موجب تنبّه و موعظه

گردد.[۲۰۸] از این رو پاسخ حضرت در این روایت بیان حال ما است نه حال ایشان.

قسمت اول: «أَصْبَحْتُ بِأَجَلٍ مَنْقُوصٍ»؛ در حالی صبح کردم که یک روز را پشت سر گذاشتم، یک روز از عمر مقدّرم کاسته شد، آن هم کاسته شدنی که قابل جبران نیست و این یک واقعیت است.

وقتی انسان می بیند کسی در سن پنجاه سالگی از دنیا رفته و کلمه «پنجاه سال» را درباره دیگران می شنود، روی آن حساب کرده و با خودش می گوید: خب؛ او آدم مسنّی

بوده و در سن کهولت از دنیا رفته است؛ اما هنگامی که خودش به سن پنجاه سال رسید با اندک تأملی نسبت به گذشته خود می بیند این عمر پنجاه ساله در زمانی بسیار کوتاه بر او گذاشته است، مثل این که واقعاً بیشتر از پنج روز یا پنج ماه در این دنیا زندگی نکرده است! چطور پنجاه سال به این سرعت گذشت؟![۲۰۹] بنابراین آینده هم، چندان طولانی نخواهد بود، پنج یا ده سال، کمتر یا بیشتر، بالاخره پایان کارِ این زندگی دنیوی بازگشت به سوی خداوند است.

از این رو، یکی از گرفتاریهای انسان، کوتاهیِ مدت اقامت او دراین دنیا است.[۲۱۰]

اخلاق فاضل، ص: ۱۳۲

حضرت می فرماید: در حالی صبح کردم که می دانم مدت اقامت من در این دنیا بسیار اندک است؛ به طوری که اصلًا قابل ملاحظه نیست.

نکته قابل توجه آن است که هر چیزی در دنیا؛ حتی کسالت های شدید؛ قابل جبران است؛ امّا آن چیزی که دیگر قابل جبران و بازگشت نیست، عمر است. یک لحظه از عمر هم قابلیت بازگشت ندارد.- البته مواردی که در قرآن کریم بیان شده، اعجاز بوده از مسأله عمومی و عادی خارج است.-[۲۱۱]

اخلاق فاضل، ص: ۱۳۳

پس باید از این سرمایه ای که پیوسته رو به پایان است کمال استفاده را ببریم[۲۱۲]؛ به

عنوان مثال، اگر تاجری سرمایه ای دارد و می داند که این سرمایه نه تنها تا آخر عمر افزایش نخواهد یافت، بلکه هر روز ناچار است مقداری از آن را برای گذران زندگی خود خرج کند، این شخص برای چنین سرمایه ای چقدر ارزش قائل است؟!

سرمایه عمر نیز چنین است، بلکه به مراتب بالاتر و ارزشمندتر است؛ بنابراین باید این موقعیتها، امکانات،

فرصتها و این نیروی جوانی را غنیمت بشمارید.[۲۱۳] یک انسان مخصوصاً اگر اهل علم بوده و علاقه مند به علم، تبلیغ و ترویج و معارف دین باشد، می تواند استفاده بسیاری از عمرش بکند.

مگر صاحب جواهر[۲۱۴] بیشتر از یک انسان بود؟! ببینید چه موفقیت بزرگی به

دست آورد آن هم در شرایط سختی که نجف آن روز داشت! نجفِ امروز با تمام امکاناتی که برای آن فراهم است، بیشتر از هفت ماه از سال، قابل سکونت نیست. صاحب جواهر در نجفِ آن روز با نبودن وسیله آسایش- نه آب در حدّ کفایت، نه امکانات و نه وسایل خنک کننده و ...- جواهری نوشت که اهل علم- حتی فقهای بزرگ ما- در هیچ مسأله ای خود را از آن بی نیاز نمی بینند، و حتی برای حصول و مزید اطمینان از مطالبی که در کتاب هایی هم که بعد از جواهر تألیف شده باید به جواهر مراجعه کرد. او هم یک انسان بود، اما از وقت و سرمایه عمرش کاملًا استفاده کرد. و همین طور- بحمد الله تعالی- بزرگان و علمای شیعه در طول تاریخ- از شیخ طوسی (ره) گرفته تا علمای زمانهای بعد- جداً از این سرمایه استفاده کرده اند و این برای ما درس است.

خود شما دیده اید که حتّی در این زمان چه بزرگان موفّقی داشته ایم؛ به طوری که می بینیم چه طلّاب فاضلی را تربیت کرده اند، ده ها تألیف، مؤسسات، تبلیغات و خدمات گوناگون به عالَم اسلام از ایشان باقی مانده است.[۲۱۵] اینها همه برای این است که ارزش فرصتهای خود را درک کرده اند و از این سرمایه عمر حداکثر استفاده را کرده اند.[۲۱۶]

مبادا با

خود بگویید: من به تنهایی چه نقشی می توانم داشته باشم؟! توجه داشته باشید که شما نیز مانند آن بزرگواران می توانید هزاران نقش داشته باشید؛ به شرط این که برای فکر، عمر، جوانی و امکانات خود، ارزش قائل شوید و بدانید که این سرمایه، روز به روز از دست انسان گرفته و کم می شود و هرگز چیزی جای آن را پر نمی کند.

این بیان امام رضا (ع) باید خیلی مورد توجه و اهتمام قرار بگیرد، خصوصاً برای ما اهل علم.

حضرت در قسمت دوم روایت می فرماید: «

وَعَمَلٍ مَحْفُوظٍ

»؛ در حالی صبح کردم که عمل من ضبط شده و تحت کنترل است.

انسان در این دنیا از یک زندانی بسیار خطرناک بین المللی، که تمام جزئیات اعمال و رفتارش تحت کنترل است، به مراتب بیشتر تحت کنترل است.

دوستان ما قبل از پیروزی انقلاب- خصوصاً کسانی که حکومت در مورد حساسیت بیشتری داشت- وقتی از زندان بیرون می آمدند، رژیم نسبت به تمام حرکات آنان، حتی نسبت به یک سرفه آنان، حساسیت داشت، تصور می کرد که این سرفه اشاره به یک مطلبی است و می خواهند یک پیامی را به دیگری برسانند، روی نگاهشان حساب می شد، روی همه حرکات و سکناتشان حساب می شد.

اما آن همه مراقبت و حساسیت، در برابر نظارت الهی و مراقبت مأموران و فرشتگانی اعمال انسان را ثبت و ضبط می کنند، صفر است. دیگر هیچ مجالی برای آزادی- به معنایی که ما فکر می کنیم- نیست[۲۱۷]، حتی یک نظر خائنانه که کسی اصلًا نمی تواند آن را تشخیص دهد، نیز از قلم او نمی افتد (يَعْلَمُ خائِنَةَ الْأَعْيُنِ)؛[۲۱۸] به عنوان

اخلاق فاضل، ص: ۱۳۶

مثال، وقتی شخصی در مسیر خود با زن نامحرمی روبه رو می شود،

قصـد، کیفیت و چگونگی نگـاه او را کسـی نمی فهمـد ولی خداونـد تبارک و تعالی و آنهایی که از طرف او مأموریت دارند همه را ثبت و ضبط می کنند.

(وَ ما تُخْفِي الصُّدُورُ)؛[۲۱۹] تمام آنچه را که سـینه ها و دلها از بغض، کینه، حسد و سایر رذایل اخلاقی، پنهان کرده اند تحت نظارت الهی قرار دارد.[۲۲۰]

اخلاق فاضل، ص: ۱۳۷

حضرت در قسمت سوم روایت می فرماید: «

وَالْمَوْتُ فِی رِقَابِنَا

»؛ درحالی صبح کردم که مرگ همانند طوق در گردن های ما است.

یعنی هیچ فاصله ای بین ما و مرگ وجود ندارد. مرگ گریبان انسان را گرفته و هیچ علت و سبب ظاهری هم لازم ندارد.

بسـیاری از افراد را دیده ایم که از سـلامتی کاملی برخوردار بودند؛ شب با سلامت کامل خوابیدند ولی در یک لحظه زندگی آنان به پایان رسیده؛ و دیگر از خواب برنخاستند.[۲۲۱]

اخلاق فاضل، ص: ۱۳۸

حضـرت در قسـمت چهـارم می فرمایـد: «وَالنَّارُ مِنْ وَرَائِنَـا وَلَا نَـدْرِی مَا یُفْعَلُ بِنَا؟»؛ در حالی صـبح کردم که آتش پشت سـرما است. نمی دانیم سرنوشت ما چگونه رقم خواهد خورد و با ما چه خواهد شد؟

اگر کسـی به این مسایل توجه داشته باشد و این فرصت ها را از دست ندهد و کاملًا مراقب باشد، سر نوشت خوبی در انتظار او خواهد بود- ان شاء الله تعالی-.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

اخلاق فاضل، ص: ۱۳۹

درس هفدهم[۲۲۲] عاقل کیست؟

قال أمیرالمؤمنین (ع):

«مَنْ لَمْ یُهَذِّبْ نَفْسَهُ لَمْ یَنْتَفِعْ بِالْعَقْلِ».[۲۲۳]

کسی که روح و جان خود را تهذیب و پاکیزه نکرده باشد از عقلش استفاده نکرده است.

این جمله کوتاه معنای بسیار لطیف و ظریفی دارد

«لَمْ یَنْتَفِعْ» با «لا یَنْفَع» تفاوت دارد؛ چراکه اگرحضرت فرموده بودند: «لا یَنْفَع» معنا این می شد

که اثر وضعیِ عدم تهذیب نفس، استفاده نکردن از عقل است؛ اما کلمه «لَمْ یَنْتَفِعْ» دلالت بالاتری دارد، به این معنا که عدم تهذیبِ نفس نشان دهنده این است که این شخص از عقل خود استفاده نکرده است.

انسانی، که نفس خودش را تهذیب کرده است، از عقل خودش استفاده کرده و منتفع شده است؛ بنابراین می توان گفت: میان تهذیب نفس و استفاده از عقل ملازمه وجود دارد. در مقابل، انسانی که در مقام تهذیب نفس برنیامده است، از عقل خودش بهره نگرفته و از آن استفاده نکرده است؛ چراکه نتیجه استفاده از عقل، تحقّق تهذیب نفس است.

اخلاق فاضل، ص: ۱۴۰

وقتی زندگی افراد و شخصیتها را- چه شخصیتهای ارزنده و مورد احترام و قابل تقدیس و چه افرادی که عمری را به عیش و نوش و در مسایل مادی گذرانده اند- بررسی می کنیم، دو دیدگاه برای ما بوجود می آید:

با ملاحظه مجموعه زندگی انسان شایسته ای که عمرخود را در تقوا، پاکی، طهارت، خدمت به خلق، تبلیغ، ترویج تألیف، تدریس و خدمت به اسلام و مسلمانان صرف کرده، می گوییم: عجب انسان عاقلی بوده است!

اما اگر شخصی به خاطر عدم تهذیب نفس، عمر محدود خود را در لذتهای مادی زودگذر- که هرکدام از آنها با ناراحتی هایی نیز همراه است- سپری کرد، می گوییم: عجب انسان بی توجّهی بوده است، به جای این که عمرش را در مسایل معنوی صرف کند و خودش را وقف خدمت به اسلام و مسلمانان کند، با روی آوردن به دنیا بدون این که به هدف مورد نظرش رسیده و لذّت مورد انتظارش را برده باشد بار سنگین بسیاری از گناهان را به دوش کشیده است.

بنابراین طبیعت

عقـل، اقتضـا می کنـد که انسان نفس خود را تهـذیب کنـد و دچار انحرافات و گرفتار مسایل مادی نشود و خودش را بالاتر از این امور بداند.[۲۲۴] بالأخره روزگار سپری شـده و زنـدگی به آخر می رسد. از نظر زندگی دنیوی نمی توان میان کسانی که غرق در شـهوات و لـذّات بوده انـد و کسانی که با قناعت و تهـذیب نفس زنـدگی کرده اند فرق زیادی قائل شد؛ اما در پایان زندگی و ماحَصَل عمر، میان این دو گروه هزاران فرسنگ فاصله وجود دارد.[۲۲۵]

در حقیقت این روایت امیرالمؤمنین (ع) مؤیّـد همـان روایت معروف است که راوی از حضـرت امـام صادق (ع) سوال می کند که «عقل» چیست؟ حضرت می فرماید:

اخلاق فاضل، ص: ۱۴۱

«مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتُسِبَ بِهِ الْجِنَان»[۲۲۶]

عقل آن است که بدان وسیله خدای رحمان پرستش شود و بهشت به دست آید.

با دید ظاهری میان این وضوع و محمول[۲۲۷]، تناسب زیادی وجود ندارد؛ اما پس از تأمل و تفکر به نتیجه می رسیم که عاقل کسـی است کـه بـه عـاقبت کـار می اندیشـد و زنـدگی واقعی و دائمی را کـه بـه فرمـوده قرآن (وَ إِنَّ الـدَّارَ الْـآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوان)»[۲۲۸] است ملاـحظه می کنـد؛ امـا اگر چشم خود را بر حقـایق بست و عـاقبت کـار را در نظر نگرفت و تنها زنـدگی زودگـذر مـادّی خود را ملاـحظه کرد، ماننـد تـاجری است که یـک روز سود بسـیار زیادی نصـیبش شود ولی تصور کنـد که زندگی فقط امروز است و تمام دارایی خود را همین امروز مصـرف کند، بدون این که آینده را در نظر بگیرد؛ خب پر واضـح است که چنین فردی عاقل نیست.

با توجه به این که عاقل را در امور دنیوی چنین تعریف می کنیم:

کسی است که به نتیجه و عاقبت کار بیندیشد و فکر کند؛ باید همین محاسبه را، نسبت به مسایل دینی تطبیق دهیم. نتیجه این می شود که عاقل آن کسی نیست که فقط زندگی شصت ساله، هفتاد و هشتاد ساله را ببیند، بلکه عاقل آن است که زندگی نامتناهی آن جهان را ملاحظه کند و بداند زندگی و سعادت در آخرت، به تهذیب نفس و به استفاده از موقعیت فعلیِ او بستگی دارد.

تعبیرات ائمه (ع) عامّ است و همه مردم را شامل می شود و در خصوص ما روحانیت وارد نشده است؛ اما تطبیقش نسبت به ما، بسیار مهم خواهد بود؛ چراکه مسأله تهذیب نفس، نه تنها روی خود ما اثر دارد، بلکه روی مردم نیز اثرگذار است و

دیگران هم به

دنبال ما نفس خود را تهذیب می کنند[۲۲۹]؛ بنابراین، به دلیل همین اولویّتی که وجود دارد، ما باید به این بیان امیرمؤمنان علی (ع) بیشتر توجه داشته باشیم.

روحانیت نقش مهمی در جامعه می تواند داشته باشد؛ نه تنها نقش گفتاری، بلکه بیش از آن، نقش رفتاری او مطرح است، به ویژه دراین زمان که روحانیت زیر ذرّه بین دوست و دشمن قرار گرفته است.

ای دوستان! روحانیت را زیر ذرّه بین نگاه های خود قرار داده اند تا ببینند رفتارمان با گفتارمان مطابق است یا خیر. این که می گوییم: توجه ویژه به مسایل دنیوی نداشته باشید و این تحریص و ترغیب هایی که درباره دیگران می کنیم، آیا خود ما عمل می کنیم یا این که تنها در سخنرانی هایمان خلاصه می شود و خدای ناکرده آثاری از آن مطالب در رفتارمان مشاهده نمی شود![۲۳۰]

دشمنان نیز درپی این هستند که نقطه ضعفی پیدا کنند و چند دروغ هم

کنار آن بگذارند و از آن سوء استفاده کنند.

«عاقل» یعنی انسان مآل اندیش وآخرت اندیش. هرکس در مورد آخرت فکر کرد و خودش را برای آخرت آماده کرد او عاقل است؛ اما اگر کسی مآل اندیش نبود و آن دار نامتناهی را نادیده گرفت، از عقل خودش استفاده نکرده و از آن متنفع نشده است.

والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته

درس هجدهم[۲۳۱] رابطه علم و عمل با نفس

قَالَ امیرالمؤمنین (ع):

«الْعِلْمُ قَائِدٌ وَ الْعَمَلُ سَائِقٌ وَ النَّفْسُ حَرُون».[۲۳۲]

حضرت می فرماید: علم همچون چراغ و راهنما است که راه را به انسان می نمایاند و در حقیقت مانند یک راهبر، صراط مستقیم را برای انسان مشخص می کند[۲۳۳] و عمل همچون راننده و حرکت دهنده است؛ یعنی مانند کسی است که

انسان را برای رسیدن به هدف و مقصود واقعی حرکت می دهد.

ولی میان این علم و عمل چیزی به نام «نفس» وجود دارد که حضرت امیر (ع) آن را این چنین توصیف کرده و می فرماید:

«النَّفْسُ حَرُون

». آن گونه که در لغت آمده است، «حرون» به معنای چهار پای چموش است که نمی خواهد از راکب خود اطاعت کرده و تمکین کند؛[۲۳۴] از این رو معنا چنین می شود:

در حقیقت ما گرفتار نفس حرون و چموش هستیم که حاضر به اطاعت نیست.

قرآن کریم نیز درباره این موضوع هشدار داده و با تعبیر بسیار جالبی تنبّه می دهد:

(إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ).[۲۳۵]

این آیه شریفه اهمّیت مطلب را با سه نوع تأکید بیان می کند: «إِنَّ»، «لام تأکید» و «صیغه مبالغه».[۲۳۶]

این حال آنچه می تواند بشر را در مقابل نفس اماره به عنوان قائد و سائق نجات دهد، همراهی

علم و عمل است. علم به تنهایی نمی تواند انسان را به جایی برساند.

چه بسا همین علوم- هرچند علوم اسلامی و معارف دینی بوده و در مراتب و سطوح عالی باشند- یک نوع خودخواهی و منیّت و غرور را برای انسان ایجاد می کند؛ به طوری که انسان به ترک تقوا و عمل صحیح وادار شود![۲۳۷] از این رو خیلی

باید مراقب بود.

جدّاً دلبستگی به این دنیا چه ارزشی دارد؟! آیا بهتر نیست که به معنویّات توجه کنیم، به جایی توجه کنیم که عاقبت همه ما به آنجا منتهی می شود. ببینید در طول این چند سال چه بزرگانی را با آن همه شخصیت و موقعیتی که از نظر دنیایی و کمالات معنوی پیدا کردند از دست دادیم. آنان با یک عمر زحمت و تلاش وکسب علم و تقوا به مراتبی از فضیلت و مقامات معنوی رسیدند و با دست پر از این دنیا رفتند، ما نیز باید سعی کنیم که به هنگام رفتن دست خالی نباشیم. هرکس خود را بهتر از دیگران می شناسد و موقعیّت خود را به خوبی درک می کند، (بَلِ الْإِنْسانُ عَلی نَفْسِهِ بَصیرَةٌ)[۲۳۸] در مواقعی که تنها می شود و درباره خود می اندیشد، باید توجه کند که تا چه حدّی پیش رفته است. بنابراین، نباید خوش بینی و حسن ظنِّ دیگران او را فریب دهد. نباید با آن دیدی که مردم، طبق لطف الهی و وظیفه شرعی با حسن ظن به او نظاره می کنند به خودش نگاه کند. احترامی که مردم به انسان می گذارند، دست بوسی ها، تجلیلها و تکریم ها، واقعیّات را عوض نمی کند.[۲۳۹] اگر

خدای ناکرده

صلاحیّت نداشته باشد، باید شرمنده وجدان

خود باشد؛ باید ببیند با آن همه احترامی که نزد مردم دارد در پیشگاه خداوند متعال چقدر قرب و منزلت پیدا کرده است؟! آیا به وظایفش عمل کرده است؟! آیا شئون روحانیت را مراعات کرده است؟!

نکند هنگام محاسبه، نزد وجدان سلیم خود شرمنده باشیم. به همین جهت باید سعی کنیم، حداقل در آن حدی باشیم که مردم به ما می نگرند و از ما توقّع دارند.

مردم از ما چه انتظاری دارند؟! آنان ما را تبلور رسول گرامی اسلام و ائمه معصومین: می دانند؛ البته با فاصله صد درجه یا صدها درجه.[۲۴۰] آن نگرشی که مردم به ما دارند، همان چیزی است که خداوند از من و شما انتظار دارد؛ از این رو سعی کنیم این معنا واقعیّت و حقیقت داشته باشد و خودمان را بر همان انتظاری که مردم از ما دارند، تطبیق دهیم.

والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته

اخلاق فاضل، ص: ۱۴۸

درس نوزدهم[۲۴۱] زهد

عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ (ع) قَالَ: قَالَ أَمِیرُالْمُؤْمِنِینَ (ع):

«إِنَّ عَلَامَهَ الرَّاغِبِ فِی ثَوَابِ الْآخِرَهِ زُهْدُهُ فِی عَاجِلِ زَهْرَهِ الدُّنْیَا، أَمَا إِنَّ زُهْدَ الزَّاهِدِ فِی هَذِهِ الدُّنْیَا لَا یَنْقُصُهُ مِمَّا قَسَمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ فِیهَا وَ إِنْ زَهِدَ وَ إِنَّ حِرْصَ الْحَرِیصِ عَلَی عَاجِلِ زَهْرَهِ الْحَیَاهِ الدُّنْیَا لَا یَزِیدُهُ فِیهَا وَ إِنْ حَرَصَ فَالْمَغْبُونُ مَنْ حُرِمَ حَظَّهُ مِنَ الْآخِرَه».[۲۴۲]

مرحوم کلینی (ره) این روایت را به سند صحیح از حضرت صادق (ع) نقل می کند که جدّم امیر المؤمنین (ع) فرمود: عدم دلبستگی و بی توجهی به بوستان خرم و بی ثبات و زود گذر دنیا، نشانه مهر و شیفتگی به ثواب و پاداشهای الهی است. این را بدانید که: بی توجهی زاهدان به جاذبه های دنیا از روزی مقدّر آنان

نمی کاهد و حرص و ولع آزمندان به شکوفایی زندگی، روزی مقدّر آنان را نمی افزاید. از این رو باید گفت: فریب خورده و مغبون کسی است که بهره آخرت خود را از کف بدهد.

دنیا چهره های مختلفی دارد که بسیار فریبنده و جذاب است و در این روایات از

آن به «گلستان و باغستان» تعبیر شده است.

انواع و اقسام آنچه که حیات انسانی به آن مرتبط است، در دنیا وجود دارد. تمام این زینت ها مانند پول زیاد، مقام و شهوات دیگر مانند خوردن و استراحت و ... در دنیا وجود دارد. دلبستگی انسان به این زینتها نشان دهنده بی رغبتی او نسبت به ثواب آخرت است و زهد ورزیدن او نشانگر کمال رغبت و علاقه او به ثواب آخرت است.[۲۴۳]

از این روایت شریف استفاده می شود که چه بسا برخی افراد در تصورات و محاسبات خود، دچار اشتباه شده باشند؛ چراکه آنان گمان می کنند کسانی که در دنیا زهد می ورزند، بهره و نصیب کمی از دنیا دارند و به آنچه که خداوند برای آنان مقدّر کرده نمی رسند؛ اما در مقابل، کسانی که نسبت به دنیا حرص می ورزند، بیش از آن مقداری که خداوند برایشان مقدّرکرده، به دست می آورند؛ به همین جهت، این افزایش و کاهش ثروت و بهره دنیا را مربوط به تلاش خودشان می دانند.[۲۴۴]

این افراد می پندارند زاهد مانند کسی است که سر سفره نشسته؛ ولی غذا نمی خورد؛ یعنی خودش را از غذای آماده محروم می کند و در مقابل، شخص حریص ده برابر زاهد از آن سفره بهره می برد؛ ولی این یک محاسبه اشتباه و باطلی است؛ زیرا انسان هر چه

زهد بورزد، کمتر از آن مقداری که خداوند تقسیم کرده، از این دنیا بهره نمی برد بلکه همان مقدار مقدّر نصیبش خواهد شد.

اگر خداوند متعال برای او مقدّر کرده که مثلًا زندگی متوسطی داشته باشد، هرچه زهد بورزد، نمی تواند کمتر از آنچه مقدّر است برای خود ایجاد کند و در مقابل، اگر خداوند زندگی متوسطی را برای شخص حریص مقدرکرده باشد، هر چه او حرص بورزد و تلاش و کوشش کند نمی تواند به بالاتر از آن مقدارِ مقدّر برسد.[۲۴۵]

زهد، محرومیت دنیایی نمی آورد و حرص لذّت بیش از مقدّر را نصیب انسان نمی کند، همه چیز به دست خداوند و مقدّرات او است و زهد و حرص نه دست انسان را کوتاه می کند و نه بهره بیشتری به او می رساند؛ در نتیجه کسی که به خاطرحرص به دنیا خود را از حظ معنویت و آخرت محروم می کند ضرر کرده و مغبون است.[۲۴۶]

والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته

درس بیستم[۲۴۷] زهد و ترس از شبیخون

عَن عَلِی بنِ الحُسَین (ع):

«وَ اعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّهُ مَنْ خَافَ الْبَيَاتَ،[۲۴۸] تَجَافَى عَنِ الْوِسَادِ وَ امْتَنَعَ مِنَ الرُّقَادِ وَ أَمْسَكَ عَنْ بَعْضِ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ مِنْ خَوْفِ سُلْطَانِ أَهْلِ الدُّنْيَا فَكَيْفَ وَيْحَكَ يَا ابْنَ آدَمَ مِنْ خَوْفِ بَيَاتِ سُلْطَانِ رَبِّ الْعِزَّةِ وَأَخْذِهِ الْأَلِيمِ وَبَيَاتِهِ لِأَهْلِ الْمَعَاصِي وَالذُّنُوبِ مَعَ طَوَارِقِ الْمَنَايَا بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ فَذَلِكَ الْبَيَاتُ الَّذِي لَيْسَ مِنْهُ مَنْجًى وَلَا دُونَهُ مُلْتَجَأٌ وَلَا مِنْهُ مَهْرَبٌ فَخَافُوا اللَّهَ أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ مِنَ الْبَيَاتِ خَوْفَ أَهْلِ التَّقْوَى فَإِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: (ذلِكَ لِمَنْ خافَ مَقامِي وَ خافَ وَعِيدِ)».[۲۴۹]

در تحف العقول روایتی از حضرت سجاد (ع) در باره زهد نقل شده است که حضرت می فرماید:

اگر کسـی در رابطه با مسائل دنیا، از شبیخون قـدرتهای حاکم غیر اسـلامی یا قـدرتهای جائر، همواره بیمناک باشـد این حالت بیـم و هراس او را در چـه شـرایطی قرارمی دهـد؟! آیـا خـواب بـه چشم چنین انسـانی می آیـد؟! و آیـا می توانـد به اسـتراحت بپردازد؟! آیا می توانـد از غـذاها و آشامیدنی ها به اندازه کافی با میل و رغبت اسـتفاده کند؟ یا این که همواره پریشان بوده و فکرش آشفته است؟!

گاه پیش می آید که انسان مشـغول غذا خوردن است اما فکرش صد در صد مشـغول جای دیگر است و اصلًا متوجه نیست که چه می کند! اگرچه طبق عادت دست به طرف سـفره دراز کرده، لقمه ای برمی دارد و در دهان گذاشـته و مشغول جویدن می شود، اما همه این کارها با اراده های ارتکازی تحقق پیدا می کند بدون این که توجّهی به آن داشـته باشد. کسی که در حالت خوف از شبیخون دشمن باشد واقعاً چنین حالتی دارد.

من به یاد دارم که در همین شـهر قم، در ایامی که مبارزه شدت پیدا کرده بود، من و دوسـتانم همه در خوف و مخاطره بودیم، من به یاد ندارم که در آن ایام، شبی را تا صبح بدون اضطراب خوابیده باشم، برای این که هر لحظه احتمال می دادیم مأمورین ساواک از دیوار منزل بالا آمـده و ما را دسـتگیر کننـد، حتّی اگر صـدای مختصـری را می شـنیدیم، تصور می کردیم مأموران وارد منزل شده اند و برای دستگیری من یا امثال من آماده هستند.

حضـرت سـجاد (ع) می فرمایـد: کسـی که در خوف از شبیخون قدرت جائر، چنین حالتی دارد، چرا از شبیخون خداوند متعال خوف و وحشت ندارد؟! شبیخونِ دشمن، راه فرار و مبارزه دارد و احتمال عدم

موفقیت دشـمن در آن داده می شود. ممکن است وقتی می خواهـد از پشت بام پایین بیاید، بیفتد و پایش بشـکند؛ اما شبیخون الهی که راه فرار ندارد، اگر خداوند مأمور خود «عزرائیل» را برای قبض

روح انسـان فرسـتاد، چگونه و به کجـا می توان فرار کرد[۲۵۰] و بـا چه نیرو و قـدرتی می تـوان در برابر مـأمور الهی ایسـتاد و مقاومت کرد؟![۲۵۱] آیا انسان می تواند خود رااز این شبیخون در امان بداند؟!

چه بسیار افرادی بودند که شب با کمال صحت و سلامت به بستر رفتند؛ ولی صبح، جنازه آنان از بستر برداشته شد، آیا ما اینها را ندیده ایم؟! آیا اینها واقعیت

نـدارد؟! اگر درست فکر کنیم متوجه می شویم که در برابر شبیخون الهی باید بیشتر وحشت و خوف داشـته باشـیم و نسـبت به مسائل دنیوی بیشتر زهد بورزیم؟!

حضـرت در ادامه این روایت می فرمایـد: این همـان است که خداونـد در قرآن می فرمایـد: (ذٰلِکَ لِمَنْ خـافَ مَقـامِی وَخافَ وَعِید)؛[۲۵۲] که در اصل «خافَ وعیدی» بوده و آن کسره در وعید، دلالت بر یای متکلم محذوف دارد.

برادران! چه کسـی سزاوارتر است به این که دستورات، راهنماییها و بیانات الهی را- که هر کدام در نوع خودش بهترین بیان و رهنمود و راهنمایی است- رعایت کند؟

مـا روحانیـان که مـدعی هستیم راه حضـرت سـجاد (ع) را می پیمـاییم و خود را نماینـده ائمه معصومین: می دانیم به انجام این فرامین سـزاوارتریم؛ اگرچه همه مردم موظـف هسـتند. امیـدوارم که خداونـد تبـارک و تعـالی مـا را به اخلاـق اسـلامی متخلق بفرماید، و رفتار ما در داخل و خارج منزل به گونه ای نباشد که موجب تنفر مردم از روحانیت شود.

والسلام علیکم ورحمه الله و

برکاته

اخلاق فاضل، ص: ۱۵۶

درس بیست و یکم[۲۵۳] آثار زهد

عَن أَبِی عَبْدِاللَّهِ (ع) قَالَ:

مَنْ زَهِدَ فِی الدُّنْیا أَثْبَتَ اللَّهُ الْحِکْمَهَ فِی قَلْبِهِ وَ أَنْطَقَ بِهَا لِسَانَهُ وَ بَصَّرَهُ عُیُوبَ الدُّنْیا دَاءَهَا وَ دَوَاءَهَا وَ أَخْرَجَهُ مِنَ الدُّنْیا سَالِماً إِلَی دَارِ السَّلَام.[۲۵۴]

در اصول کافی روایتی از حضرت امام صادق (ع) نقل شده است که حضرت می فرماید: هرکس نسبت به دنیا زاهد و بی رغبت باشد، خداوند متعال حکمت را در قلب او مستقر می سازد و زبانش را به حکمت گویا می کند و او را به عیبهای دنیا بینا می سازد، تا آنجا که هم درد را بشناسد و هم درمان را. و بالاخره با سلامت جسم و جان از دنیا خارج شود و به بهشت دار السلام واردش کند.

حضرت در این کلامِ زیبا اثر وضعی زهد در دنیا[۲۵۵]- اعم ازآثار وضعیه و برکات

اخلاق فاضل، ص: ۱۵۷

آن- را بیان می فرماید؛ برکاتی که فکر و درک ما از فهم ارتباط میان آن برکات و زهد عاجز است. لذا این مسائل باید توسط ائمه معصومین:- که با حقایق وحی آشنا هستند- برای ما بیان شود.

اولین برکت و اثر زهد در دنیا این است: «أَثْبَتَ اللَّهُ الْحِکْمَهَ فِی قَلْبِهِ»؛ خداوند حکمت[۲۵۶] را در قلب شخص زاهد ثبات می بخشد[۲۵۷].

و آن به این صورت است که زاهد با بینشی کامل در امور وارد می شود و در نفس او تزلزل و اضطرابی احساس نمی شود؛ مانند این که خداوند تبارک و تعالی چراغی را در قلب او روشن ساخته و او با آن چراغ، واقعیات را می بیند؛ البته مقصود از دیدن واقعیات این نیست که غیب را می بیند؛ بلکه مقصود این است که بین حق و باطل، راه درست

را از راه نادرست تشخیص می دهد.

انسان در امور زندگی- حتی در امور جزئی آن- دچار تزلزل و اضطراب است به طوری که نمی داند نوع اقدامی به مصلحت او است؟ چه بسا فکر او به جایی

اخلاق فاضل، ص: ۱۵۸

نمی رسد و همان تزلزل و اضطراب فکری برای او باقی می ماند.

امام (ع) می فرماید: نتیجه زهد در دنیا این است که خداوند متعال، حکمت را در قلب او استوار می سازد. یعنی آنچه را که به صلاح او است به راحتی می بیند و متوجّه می شود که باید چه کند.

کدام اثر وضعی مهم تر و بهتر از این که انسان در رابطه با زندگی و سرنوشت خود گرفتار سردرگمی نباشد و در هر قضیه ای که وارد می شود، مانند کسی که بارها این مسیر را طی کرده و مکرر با آن روبرو شده است، تمام جهات آن کاملًا برایش روشن باشد و بتواند در مورد انجام یا ترک آن تصمیمی درست بگیرد؟[۲۵۸] دومین اثر زهد این است: «وَ أَنْطَقَ بِهَا لِسَانَهُ». نه تنها حکمت در قلب انسان جای می گیرد، که زبان را نیز فرا می گیرد، به طوری که بیانش حکمت آمیز و منطبق با حکمت خواهد بود؛ سخنان بی اساس و حرفهای خلاف واقع از دهان او خارج نمی شود.

اثر سوم عبارت است از: «وَبَصَّرَهُ عُيُوبَ الدُّنْيَا دَاءَهَا وَدَوَاءَهَا»؛ خداوند متعال عیب های دنیا را از دو جهت برای او روشن می کند: ۱- فساد و بیماری آن عیوب را به بنده زاهد می نمایاند و آن را مشخص می کند، که این خود اولین گام و شرط دور شدن از عیوب است. بدیهی است که بیمار، زمانی به فکر درمان خود می افتد که بداند بیمار است. برخی از افراد

مدت ها دچار بیماری هستند؛ ولی چون به بیماری خویش پی نبرده اند موفق به درمان خود نمی شوند حتی به فکر آن نیز نمی افتند، زیرا که خود را بیمار نمی دانند.

۲. راه معالجه و درمان و رهایی از آب عیوب را نیز به او می نمایاند.

در نتیجه، چنین انسانی قدرت پیشگیری و مقابله با ضرر و زیان هایی که آدمی را از پای در می آورد دارد، چون هم دردها برای او مشخص است و هم راه درمان را می داند.

والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته

اخلاق فاضل، ص: ۱۵۹

درس بیست و دوم[۲۵۹] ماه رجب و امور معنوی

ماه رجب ماهی است که از لحاظ دعا کامل ترین امتیاز را میان ماهها دارد. افرادی بوده و هستند که از دعاها و عبادتهایی که در این ماه وارد شده، حداکثر استفاده را برده و می برند.

شب های این ماه- به ویژه شبهای سیزدهم، چهاردهم و پانزدهم که به «ایام البیض»[۲۶۰] معروف است- امتیاز خاصی از نظر دعا دارد و موقعیت خوبی برای

اخلاق فاضل، ص: ۱۶۰

استفاده است.[۲۶۱]

اخلاق فاضل، ص: ۱۶۱

از این رو، به چند مورد از مستحباتی که لازم است در این ماه، بلکه تمامی ایّام سال، به آنها توجه بیشتری شود اشاره می کنم:

۱. قرائت قرآن مجید[۲۶۲] به ویژه توسط کودکان و نوجوانان که متأسفانه مورد

اخلاق فاضل، ص: ۱۶۲

غفلت واقع شده و کم کم اهمیت خود را از دست می دهد.

۲. اعتکاف در مساجد جامع؛ که بحمد الله تعالی سالها است که به عنوان یک سنّت حسنه برگزار می شود و واقعاً موقعیت خوبی است. توصیه من به همه این است که از این موقعیت، خوب استفاده کنید.

۳. روزه؛ درکتاب الصوم، در موارد روزه مستحب در جمله ای کوتاه آمده است: «ورجب کله

وشعبان کله»[۲۶۳] و بـا همین دو کلمه کوتـاه، مجموعه روزه هـای مـاه رجب و شـعبان را به عنوان روزه هـای مسـتحبی اعلام کرده اند.[۲۶۴]

اخلاق فاضل، ص: ۱۶۳

۴. انجام اعمال مسـتحب، خصوصاً در ماه رجب؛ دین داران و شب زنـده داران- خصوصاً در ماههای خاص- توجه بسـیاری به این امور معنوی داشته و از این فرصتها، به خوبی استفاده کرده اند.

کسـانی که اهـل عبادت و دعا بودنـد، حلول این ماه را به عنوان موقعیتی برای اسـتفاده های معنوی می دانسـتند؛ به همین دلیل وضعیت آنان دگرگون می شد و خود را به دعاها و روزه های ماه رجب و استغفار و طلب مغفرت از خداوند تبارک و تعالی- که بنابر روایات در ماه رجب اهمیت بسیاری دارد- ملتزم می دانستند.[۲۶۵] شاید کسی بگوید که شما طبق مزاج خود، طبابت می کنی و بین ماه رجب و ماه جمادی الثانی مثلًا، هیچ فرقی وجود ندارد و هر دو مانند یکدیگرند.

در پاسخ می گوییم: این چنین نیست، ائمه هدی: در لسان روایات نسبت به

اخلاق فاضل، ص: ۱۶۴

برخی از ایام، عنایت ویژه ای دشته اند؛ از این رو باید از این موقعیت ها، در جنبه

تکامل و رشد معنوی خود خیلی استفاده کنیم.

۵. دعا به درگاه الهی؛ دعا از پشـتوان بسـیار محکم قرآنی و روایات ائم معصومین: برخوردار است[۲۶۶] و ما نبایـد این معنا را فراموش کنیم. همیشه و در همه حال- خصوصاً در آن حالاتی که انسان احساس می کنـد حال معنوی خوبی برایش پیـدا شـده است- امور مهمی را از خداوند متعال بخواهد.

یکی از دعاهایی که لازم است آن را در رأس دعاهای خود قراردهیـد، این است که از خداونـد متعال بخواهید، این جمهوری اسلامیِ نو پا را از شرّ

ابرقـدرتها حفـظ کنـد، مخصوصاً با این شـرایط حساس کنونی که درآن قرار داریم؛ ابرقـدرت های دنیا برای کوبیـدن ما، بلکه کوبیـدن اسـلام تصـمیم قاطعی گرفته انـد؛ چرا که متوجه شـده انـد، ایران و انقلاب ریشه بیـداری دیگر مسـلمانان و فریاد حق خواهی ایشان است و تصـمیم دارند به هر وسیله ای که شده جلوی رشد ما را بگیرند و نگذارند صدای انقلاب از این مملکت خارج شود؛ به تصور باطل خودشان قصد دارند جلوی آب را از سرچشمه بگیرند و شجره طیبه را از ریشه قطع کنند.

شما دیده و شنیده اید که صهیونیست چه شکنجه هایی را بر مردم بیچاره و

مسـلمان فلسـطین اعمال می کند که تاریخ کمتر نظیرش را دیده است و فلسـطینیان هم مبارزه کرده، از خودشان مقاومت نشان می دهند.

بحمدالله تعالی به برکت انقلاب اسـلامی، توفیقات بزرگی نسبت به مسائل اساسـی اسـلام به دست آورده ایم و خداوند متعال پیروزی های چشم گیری نصیب ما کرده است؛ که امیددارم با عنایت الهی این توفیقات، تکامل پیدا کند و به حدّ کافی و لازم برسد.

امّیا برخی افراد به خـاطر این پیروزی ها مغرور شـده انـد و می گوینـد: نظام ما که نظام اسـلام است، دیگر ضـرورتی نـدارد به مستحبات بپردازیم!

این طرز فکر باعث شده است مقداری از مسائل فرعی اسـلامی- که اهمیت زیادی نیز دارد-[۲۶۷] فاصله بگیریم. و شاید بتوان گفت که متأسفانه خانواده ها از امور

معنوی و مستحبات، در حال دور شدن هستند؛ در حالی که این امور در زمان طاغوت، از طرف خانواده ها رعایت می شد.

پشـتوانه حقیقی جوانهـای متعهـد و نیروهـای ارزشـمند مـا، قـدرت خداونـد تبارك و تعالی است و آن کسـی که ما را به اینجا رسانده، او است؛ به

همین جهت مبادا هرگز فکر کنیم که دیگر نیاز ما برطرف شده و به لطف و عنایت خدای متعال وکمک او نیاز نداریم.

ما همواره باید به این پشتوانه الهی توجه داشته باشیم. باید بدانیم که تنها قدرت خداوند تبارک و تعالی است که از ما پشتیبانی می کند و قدرت او ما فوق همه قدرتها است.[۲۶۸] به همین دلیل از سروران مکرم تقاضای جدی دارم که از این موقعیت چند روزه کاملًا استفاده کنید، به این امید که با عنایت خداوند تبارک و تعالی و با استمداد از قدرت مطلقه او، بتوانیم با ابرقدرت هایی که برابر اسلام ایستاده اند مقابله کنیم و اسلام را در سطح جهان گسترش و توسعه بدهیم.

به حق این ایّام و این ماه پر ارزش، به حق موالید آن که در دعای رجبیّه می خوانیم «اللهم انی اسئلك بحق مولودین فی رجب»، به حق امیرالمؤمنین (ع) و به حق مبعث که در این ماه واقع می شود، از خداوند متعال که قدرت مطلقه و ما فوق همه قدرتها است، بخواهیم که این جمهوری اسلامی را و همه مسلمان ها را به ویژه کسانی را که گرفتار جاه طلبی شده اند از شرّ این توطئه ها، نقشه ها و

اخلاق فاضل، ص: ۱۶۷

قدرت ها حفظ فرماید.

از خداوند بخواهید به قدرت کامله خودش، تمام قدرت هایی را که بر ضد مسلمانان و منافع ایشان است نابود کرده و از بین ببرد ان شاءالله تعالی.

والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته

اخلاق فاضل، ص: ۱۶۸

درس بیست و سوّم[۲۶۹] رابطه معرفت و تقوا

قال أميرالمومنين (ع):

«مَنْ سَكَنَ قَلْبَهُ الْعِلْمُ بِاللَّهِ سَكَنَهُ الْغِنَى عَنْ خَلْقِ اللَّه».[۲۷۰]

حضرت امیر مؤمنان علی (ع) در این روایت، که ریشه قرآنی دارد می فرماید: کسی که قلب خود را ظرف

و جایگاه معرفت خداوند متعال که اساس همه امور است قرار دهد، آرامش پیدا می کند.

(أَلا بِذِکْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوب).[۲۷۱]

خداوند متعال برای تبیین این معرفت الهی می فرماید: (وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِیَعْبُدُون)[۲۷۲] أی لیعرفون؛[۲۷۳] یعنی اساس و غایت خلقت، معرفت و شناسایی خداوند

اخلاق فاضل، ص: ۱۷۰

تبارک و تعالی است.

بدون شک، این معرفت، تأثیر بسزایی روی اعمال انسان خواهد داشت. ریشه هر معصیت و تخلف از فرامین الهی در نقصان معرفت است؛ چراکه ممکن نیست شخصی معرفت کامل داشته باشد، ولی در عین حال از دستورات خداوند تبارک و تعالی سرپیچی کند.

معرفت کامل با تقوا و اطاعت کامل توأم خواهد بود؛ به عنوان مثال، ائمه اطهارعلیهم السلام، که از مقامات بسیار بلندی در معرفت خداوند متعال برخوردارند، با دنیا به صورتی برخورد می کردند که گویی

«لَوْ لَا الْآجَالُ الَّتِی کُتِبَتْ عَلَیْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِی أَجْسَادِهِمْ»[۲۷۴]

، اگر مهلت هایی که خداوند برای آنان نوشته است نبود، روحشان حاضر نبود لحظه ای در این جسم باقی بماند، آنان به عالَم دیگری توجه داشتند و در جملات خود مکرر می فرمودند: «خدایا! کی از این تن خاکی جدا می شویم و به تو ملحق شده و به لقای تو می رسیم».

معرفت خداوند یک امر اساسی است که همه به ویژه روحانیت باید در این رابطه سعی و تلاش بیشتری داشته باشیم. مبادا اعمال ما حاکی از این باشد که مبدء

اخلاق فاضل، ص: ۱۷۱

و معاد را کما هو حقه نشناخته و به آن معتقد نشده ایم.

اگر معاد را به صورت صحیح و درست بشناسیم، حالت آن جوان را پیدا می کنیم که رسول مکرم اسلام صلی الله علیه وآله بعد از نماز صبح

از او پرسیدند: چه گونه شب را به روز آوردی؟ عرض کرد: «أَصْبَحْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مُوقِناً»، در حال یقین صبح کردم. رسول خدا (ص) فرمود: علامت یقین تو چیست؟ عرض کرد: علامت من این است که گویا الآن بهشت و جهنم را می بینیم و ناله افراد معذب در جهنم را می شنوم.[۲۷۵]

اخلاق فاضل، ص: ۱۷۲

البته خداوند متعال هم در مقابلِ این معرفت و شناخت صحیح، عنایت بزرگی به انسان کرده و نیاز او را به مردم کم ساخته و باعث آرامش او می شود.

بیان امیر المؤمنین (ع) برگرفته از این آیه شریفه است:

(وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجا وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لا يَحْتَسِب).[۲۷۶]

بی شک؛ تقوا بدون معرفت محقق نمی شود و معرفت کامل ملازم تقوا است. این مطلب مضمون دعایی نیست که مناقشه ای در صدور آن باشد، بلکه مفاد آیه شریفه قرآن کریم است که می فرماید: اثر تقوا علاوه بر آن پاداشهایی که در آخرت دارد این است که خداوند (يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجا) راه را برای انسان می گشاید (وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لا يَحْتَسِب) و از جاهایی که به خواب هم نمی بیند و ذهنش به آنجاها توجّه پیدا نمی کند، عنایت کرده و او را به سر حدّ بی نیازی می رساند.

والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته

اخلاق فاضل، ص: ۱۷۳

درس بیست وچهارم[۲۷۷] نتیجه اعتماد به خداوند

روی عن الإمام أبی محمد الحسن بن علی صلوات اللّه تعالی علیهما: «

مَنِ اتَّكَلَ عَلَى حُسْنِ الِاخْتِيَار مِنَ اللَّهِ لَهُ لَمْ يَتَمَنَّ أَنَّهُ فِي غَيْرِ الْحَالِ الَّتِي اخْتَارَهَا اللَّهُ لَه».[۲۷۸]

امام حسن مجتبی (ع) می فرماید: کسی که کار خود را به خداوند واگذارکند و تسلیم خواست او باشد، هرگز آرزویی غیر از وضعیتی که خدای متعال برایش

انتخاب کرده، نخواهد داشت.

شرایط، وضعیت و جهات مختلف زندگی انسان؛ رزق، سلامتی و نعمتهایی که خداوند متعال به او عنایت کرده؛ همه طبق مصلحت اندازه گیری شده است.

ولی گاهی اوقات انسان با خود می گوید: ای کاش در برخی از این شرایط قرار نگرفته بود! ای کاش در وضع دیگری غیر از وضع فعلی قرار می گرفت! ای کاش شرایط و امکانات بهتری- چه در جنبه های فردی و چه در جنبه های اجتماعی- برای او به وجود می آمد! ولی او از این نکته غافل است که شرایط زندگی از سوی خداوند متعال اختیار و تعیین شده است.

خداوند متعال در بعضی از آیات قرآن به این مطلب اشاره می فرماید: «وَ اللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلى بَعْضٍ فِي الرِّزْق».[۲۷۹]

خداوند برخی را نسبت به برخی دیگر در رزق برتری داده است.

این عمل منسوب به خداوند متعال و اراده و اختیار او است. ما در رابطه با اختیار خداوند تبارک و تعالی چه حسابی باز کرده ایم؟! آیا این اختیار را مطابق با مصلحت و خالی از هر گونه عیب و نقص می دانیم یا- خدای ناکرده- در این رابطه شک و تردید داریم؟! که در این صورت وای به حال ما!

اگر بنابر روایات اهل بیت علیهم السلام و برهان عقلی، معتقدیم که اختیار خداوند متعال مطابق با مصلحت واقعی و متصف به حُسْن است، دیگر چرا غیر از وضعیت موجود زندگیمان چیزی را تمنا کنیم؟![۲۸۰] انسان گاهی از اوقات با دیدن زندگی دیگران تصور می کند که آنان در شرایط

بسیار مطلوبی زندگی می کنند! در حالی که اگر به عمق زندگی و مشکلات واقعی آنان پی ببرد، خواهد گفت:

چه بهتر که ما دارای چنین زندگی سخت و طاقت فرسایی نیستیم.

انسان ظاهر و باطن زنـدگی خودش را با هم ملاحظه می کند؛ امّا در مورد دیگران فقط ظاهر را می بیند و نمی داند که پشـت این ظاهر و در عمق و باطن این چهره شاداب و با نشاط که هیچ اثری از گرفتاریها در آن پیدا نیست، چه مشکلاتی گریبان آن بیچاره ها را گرفته است.

این حوادث و مرگهـای ناگهانی که برای جوانان پیش می آیـد، کسالتها و بیماریهای صـعب العلاج یا خـدای ناکرده غیر قابل درمان؛ که حتّی برای ثروتمنـدان- که از نظر امکانات مادی دسـتشان باز است- پیش می آیـد؛ بایـد ما را به این نکته رهنمون سازد که حقیقت، آن چیزی نیست که او درباره دیگران تصور می کند!

از این رو فرمایش حضـرت امام مجتبی (ع) اشاره به این داردکه وقتی خداوند حکیم شـرایط و وضـعیتی را برای کسی انتخاب کرد و از طرفی هم او را بر خلاـف مصالـح، تحت فشار قرار نمی دهـد، انسان بایـد به شـرایط موجود زنـدگی فردی اش کاملًا راضی باشد.[۲۸۱]

سیره بزرگان دین نیز چنین بوده است، کسی که در آستانه شهادت و در قتلگاه است و با شهادت جز زمان اندکی فاصله ندارد می فرماید:

«صبراً علی قضائک لا اله سواک یا غیاث المستغیثین مالی رب سواک و لا معبود غیرک صبراً علی حلمک

...»[۲۸۲] با

اخلاق فاضل، ص: ۱۷۶

تمـامی مشـکلات، به آنچه برایش پیش آمـده راضـی است و تسـلیم امر خداونـد است. درست است که آنان امام معصومنـد و مقایسه خود با امام معصوم صحیح نیست،[۲۸۳] ولی با یک درجه تنزل از معصومین:، ما نیز باید این چنین باشیم.

وقتی ابن زیاد به حضرت زینب ۳ می گوید:

«کَیْفَ رَأَیْتِ

صُنْعَ اللَّهِ بِأَخِيكِ وَأَهْلِ بَيْتِكِ؟

!»؛ دیدی که خداوند با شما چه معامله ای کرد؟! آن حضرت در جواب فرمود: «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا».[۲۸۴] آیا این بانوی بزرگ اسلام فقط برای این که پاسخی داده باشد این جواب را بیان کرد یا اعتقاد حقیقی خود را اظهار کرده است؟!

این انسان های بلند مرتبه با این نگاه به اراده خداوند تبارک و تعالی می نگریستند!

بنابراین، ما نباید با یک گرفتاری مختصر- خدای ناکرده- به مبدء أعلا دهن کجی کرده و تصور کنیم به ما جفا شده است! باید بدانیم مصالحی هست و انتخاب خداوند متعال هم انتخاب حَسَن و نیکویی است و به این انتخاب نیکو اعتماد داشته باشیم. اگر اعتماد پیدا کردیم، به شرایط موجود و وضعیت خود کاملًا راضی خواهیم بود و دیگر تمنّای تغییر آن حالت در ما به وجود نخواهد آمد.

والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته

اخلاق فاضل، ص: ۱۷۷

درس بیست و پنجم[۲۸۵] روش موعظه

قَالَ الامامُ العَسکَری (ع

): «مَنْ وَعَظَ أَخَاهُ سِرّاً فَقَدْ زَانَهُ وَ مَنْ وَعَظَهُ عَلَانِيَةً فَقَدْ شَانَه».[۲۸۶]

در فرهنگ اسلامی مانند قرآن و روایات بر موضوع پند و نصیحت و موعظه سفارش شده است. و برای آن قیود و شرایطی نیز قرار داده شده است.

حضرت امام عسکری (ع) در این روایت می فرماید: هرکس برادر مؤمن خود را در خلوت و به دور از دید دیگران موعظه کند او را وزین ساخته و از سبک شدن او جلوگیری کرده است؛ اما اگر او را در حضور دیگران و به صورت آشکار موعظه و نصیحت کند به او اهانت کرده و مقام او را پایین آورده و چهره بدی به او پوشانده است.

بنابراین، تبلیغ، هدایت، موعظه و نصیحت نیز

باید در شرایطی انجام گیرد که نه تنها شخصیت ها حفظ شود و هیچ اهانتی از آن برداشت نشود؛ بلکه به عکس، ضمن این که هدایت و موعظه و نصیحت تحقق پیدا می کند به طرف مقابل شخصیت ببخشد؛ یعنی هم موعظه شود و هم به او ارزش داده شود؛ امّا اگر در کنار موعظه، شخصیت طرف خرد شود، چنین موعظه ای علاوه بر این که مذموم است، معلوم نیست نقش و اثری هم

اخلاق فاضل، ص: ۱۷۸

داشته باشد و اگر اثری هم بر آن مترتب شود به یقین اثری اندک خواهد بود.

نه تنها موعظه بلکه بسیاری از امور خیر دیگر نیز اثر آشکار و پنهانش متفاوت است. توجه کنید که اسلام به چه میزان به این امور و نکات ریز دقت دارد.

مثلًا گاهی انسان در حضور دیگران به نیازمندی کمک می کند، اگرچه آن نیاز او را برطرف کرده ولی در کنار آن موجب تحقیر او شده و آبروی او از بین رفته است. به همین منظور نوع کمک ها و مساعدت های ائمه معصومین ما علیهم السلام در تاریکی شب بوده؛ به گونه ای که نه تنها دیگران متوجه نمی شدند بلکه خود آن نیازمند هم متوجه نمی شد که این مساعدت از کجا و از سوی چه کسی انجام گرفته است. از این رو، پس از شهادت امیرالمؤمنین (ع) بود که عده زیادی از فقرا فهمیدند که این مساعدت ها از ناحیه آن حضرت بوده است.

از این جا معلوم می شود که حفظ حیثیت مؤمن در اسلام چقدر مورد اهتمام بوده[۲۸۷] و با نظر اهمیت به آن نگاه شده است؛ ولی متأسفانه گاهی مشاهده می شود که به حیثیت افراد توجه نمی شود، حتی شنیده هایی، که روی آن

بررسی و تحقیق نشده، را اشاعه داده و برای دیگران نقل می کند و این شرعاً مسئولیت دارد، حتی به همین مقدار که انسان به رفیقش بگوید: شنیدم فلانی سوء استفاده مالی کرده است و لو این که به طور قطع و به صورت خبر مطرح نشده است؛ امّا همین مقدار در لکه دار شدن حیثیت و آبروی یک مسلمان می تواند نقش مؤثری داشته باشد.

حفظ حیثیت مؤمن امر بسیار مهمی است که باید حتی المقدور برای آن تلاش کرد مگر در مواردی که با مصلحت مهمتری مصادف باشد.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

اخلاق فاضل، ص: ۱۷۹

درس بیست و ششم[۲۸۸] انگیزه های تعلّم

قال رسول اللّه (ص): «من تعلّم العلم للتّکبر مات جاهلًا ومن تعلّم القول دون العمل مات منافقاً ومن تعلّم العلم للمناظره مات فاسقاً ومن تعلّم العلم لکثره المال مات زندیقاً ومن تعلّم العلم للعمل مات عارفاً (مؤمناً)».[۲۸۹] نبی مکرم اسلام (ص) می فرماید: هرکس دانش را به خاطر برتری جویی نسبت به دیگران فراگیرد، نادان می میرد و هرکس گفتاری را بدون عمل کردن یادگیرد، منافق می میرد و هرکس دانش را برای جدال و بحث بیاموزد، گناهکار می میرد و هرکس دانش را برای افزونی مال فرا گیرد، زندیق

اخلاق فاضل، ص: ۱۸۰

می میرد و هرکس علم را برای عمل بیاموزد، عارف (مؤمن) خواهد مُرد.

این روایت شریف، که برخی از تعبیرات آن هم خیلی غلیظ و شدید است، انگیزه های تعلّم را تقسیم می کند، از این رو کاملًا متناسب با نیاز روحانیت است.

رسول اکرم (ص) پنج انگیزه و غایت و هدف برای یادگیری علم بیان می کند و تنها یکی از این هدفها را مفید و مؤثر می داند و آن یادگیری علم صرفاً به منظور عمل کردن

به آن است.[۲۹۰] یعنی انسان علم را در راه عمل به احکام خداوند و تقوا به کار گیرد.

اخلاق فاضل، ص: ۱۸۱

اما اگر کسی- خدای ناکرده- انگیزه های دیگری داشته باشد و آن علم را برای تکبر و این که موقعیت و سطح خودش را بالاتر از دیگران ببیند و به آنان عظمت و بزرگی بفروشد یاد بگیرد، حضرت می فرماید: «... مات جاهلًا»؛ این شخص در حقیقت جاهل است.

چنین شخصی که خودنمایی می کند و برای خودش موقعیت ممتازی قائل است، راه جهالت را- که نقطه مقابلِ علم است- پیموده است؛ چراکه علم وسیله ای برای متخلق شدن به فضائلِ اخلاقی است نه این که زمینه ای برای ایجاد یک رذیله اخلاقی به نام «تکبر» باشد.[۲۹۱] تکبر به قدری مذموم است[۲۹۲] که به نظر من بهترین دلیل برای

اخلاق فاضل، ص: ۱۸۲

مذمومیت آن، عبارت معروف

«التکبر مع المتکبّرین عباده

»[۲۹۳] است.

گاهی برخی افراد خودشان را از یک نژاد برتر و بالاتر می دانند، خصوصاً با چند کلمه درس خواندن و یادگرفتن تعدادی اصطلاح، فکر می کنند که دیگر به قول فرعون: (أَنَا رَبُّکُمُ الْأَعْلی)[۲۹۴] هستند به همین دلیل است که حضرت می فرماید: «هذا لیس بعالم و اذا مات علی هذه الحاله، مات جاهلًا»

نکته دیگر: «من تعلّم القول دون العمل مات منافقاً».

تعبیر رسول خدا (ص) این است که اگر کسی علم را فقط برای این که بتواند خوب منبر برود و سخنرانی کند، خوب اصطلاحات را به کار ببرد و مطالب علمی را ابراز کند؛ اما خودش از دایره عمل به آن علم بیرون باشد، غیر واقعیت را به جای واقعیت به دیگران ارائه کرده است.

زیرا برداشت مردم از روحانی این است که او به احکام خداوند

عمل می کند و

اخلاق فاضل، ص: ۱۸۳

خودسازی اش تمام شده و اینک در مقام ساختن دیگران است. ظاهر روحانی و راه و بیان او این چنین شهادت می دهند. اگر واقعیت غیر از این باشد؛ این همان نفاق و مغایرتِ ظاهر با باطن است.

فراز بعدی روایت این است که:

«ومن تعلّم العلم للمناظره مات فاسقاً».

حضرت از کسی که علم را صرفاً برای مناظره[۲۹۵] و کوبیدن دیگران یاد بگیرد و قصدش این باشد که در بحثِ با دیگری او را محکوم کند و خدای ناکرده در مقابل دیگران حیثیت و آبرویی برای او باقی نگذارد، فاسق می میرد؛ چراکه هدف چنین شخصی، از بین بردنِ حیثیت دیگران و محکوم کردن یک مسلمان در انظار دیگران است و چه فسقی از این بالاتر که انسان در صددِ مخدوش و لکه دار کردن حیثیت و آبروی دیگران باشد.

یک غیبتِ کوچک- با این که واقعیت هم دارد- به دلیل این که به حیثیت و آبروی شخصِ غیبت شونده لطمه زده، موجب فسق می شود. این همه روایات که در مذمّت غیبت وارد شده و آیه شریفه قرآن[۲۹۶]- که تشبیه بسیار مهمّی هم کرده- در حالی است که آن مطلب واقعیت داشته و آن صفتی که ذکر می شود در شخص غیبت شونده وجود دارد.

حال؛ انسان علم را یاد بگیرد تا در حضورِ عده ای آن رفیقِ بیچاره اش را از صحنه بیرون کند و با مناظره و مباحثه ثابت کند که او بی سواد است، درست درس نخوانده و عمرش را به بطالت گذرانده به طوری که دیگر حیثیتی برای او باقی نماند- حتی اگر هم واقعیت داشته باشد- موجب فسق است و فرمایش حضرت:

«و مات فاسقا

» در اینجا محقق

می شود.

اخلاق فاضل، ص: ۱۸۴

حضرت در ادامه می فرماید: «

من تعلّم العلم لکثره المال مات زندیقاً».

البته در این جهت مقصود از این علم، علم دین است، نه سایر علوم؛ مانند تجارت، کسب، صنعت، زراعت و امثال آن؛ چرا که در این علوم این امور مطرح نبوده و بحثی در آنها نیست.[۲۹۷] حضرت می فرماید: اگر کسی علم را صرفاً برای ارتزاق و گردآوری مال فرا گیرد و آن را وسیله ای برای رسیدن به مسائل رفاهی بیشتر قرار دهد، «مات زندیقا».[۲۹۸] در واقع این تعبیر از عبارات گذشته مانند: «مات جاهلًا» و «مات منافقاً» هم بالاتر است؛ زیرا کسی که علم دین را برای مال اندوزی، یاد می گیرد دو نکته در او وجود دارد:

۱- توهم می کند ارتزاق او در گرو تحصیل علوم دینی است. یعنی در قدرتِ خداوند و رزاقیّت او خدشه داشته و در نتیجه توحید فعلی خداوند را باور ندارد.

۲- باتوجه به این که مراد از این علم، علم دین است نه سایر علوم، اگر کسی علم دین را وسیله گردآوری مال قرار داد، در حقیقت مسائل و علم الهی را بازیچه و ملعبه خود قرار داده و این اهانتی بسیار بزرگ به علم دین و در حقیقت اهانت به قوانین الهی است.

این اهانت و آن تردید در توحید، عنوان «زندیق»[۲۹۹] را تحقق می بخشد؛ به همین

اخلاق فاضل، ص: ۱۸۵

جهت این تعبیر از تمامی تعبیرات گذشته مهم تر و بدتر است.

رسول خدا (ص) در پایان می فرماید: اگر کسی علم را به منظور عمل و اجرا کردن احکام الهی در خود و دیگران یاد بگیرد چنین کسی در حالی که عارف به خداوند و حق علم است می میرد؛ چرا که

علم را در جایگاه خودش شناخته است.

این به آن معنا است که علم موضوعیت نـدارد، بلکه راهی برای عمل و اجرای احکام الهی است. اگر کسـی با چنین انگیزه ای درپی تحصـیل علم باشد، در حالی از دنیا می رود که خداوند متعال را شـناخته و به جایگاه علم آگاه است، آگاه به آن هدفی است که علم برای آن هدف وضع شده و برای رسیدن به آن هدف مقرَر شده است.

والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته

درس بیست و هفتم[۳۰۰] فضایل علم

كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) يَقُولُ:

«يَا طَالِبَ الْعِلْمِ! إِنَّ الْعِلْمَ ذُو فَضَائِلَ كَثِيرَةٍ: فَرَأْسُهُ التَّوَاضُعُ وَ عَيْنُهُ الْبَرَاءَةُ مِنَ الْحَسَدِ وَ أُذُنُهُ الْفَهْمُ وَ لِسَانُهُ الصِّدْقُ وَ حِفْظُهُ الْفَحْصُ وَ قَلْبُهُ حُسْنُ النِّيَّهِ وَ عَقْلُهُ مَعْرِفَهُ الْأَشْيَاءِ وَ الْأُمُورِ وَ يَدُهُ الرَّحْمَهُ وَ رِجْلُهُ زِيَارَهُ الْعُلَمَاءِ وَ هِمَّتُهُ السَّلَامَهُ وَ حِكْمَتُهُ الْوَرَعُ وَ مُسْتَقَرُّهُ النَّجَاهُ وَ قَائِدُهُ الْعَافِيَهُ وَ مَرْكَبُهُ الْوَفَاءُ وَ سِلَاحُهُ لِينُ الْكَلِمَهِ وَ سَيْفُهُ الرِّضَا وَ قَوْسُهُ الْمُدَارَاهُ وَ جَيْشُهُ مُحَاوَرَهُ الْعُلَمَاءِ وَ مَالُهُ الْأَدَبُ وَ ذَخِيرَتُهُ اجْتِنَابُ الذُّنُوبِ وَ زَادُهُ الْمَعْرُوفُ وَ مَاؤُهُ الْمُوَادَعَهُ وَ دَلِيلُهُ الْهُدَى وَ رَفِيقُهُ مَحَبَّهُ الْأَخْيَار».[۳۰۱]

امیرالمؤمنین (ع) می فرمایـد: ای دانش پژوه! همانـا علم و دانش امتیـازات بسـیاری دارد، که اگر آن را به انسـان کـاملی تشـبیه کنیم، تواضع سر او است، بی رشکی و دوری از حسد چشم، فهمیدن گوش، راست گفتن زبان،

کنجکاوی و بررسـی حافظه، حسن نیّت قلب، معرفت امور عقل و خرد، مهرورزی و رحمت دست، دیدار علما و دانشمندان پا، سلامت همّت، ورع و پرهیزکاری حکمت، نجات و رسـتگاری قرارگاه، عافیت جلودار، وفا مَرکب، نرمش سـخن اسـلحه، رضا شمشیر، مدارا کمان،

گفتگوی با علما لشکر، ادب ثروت، دوری از گناهان پس انـداز، احسان و نیکی توشه، سازگاری آشامیـدنی، هـدایت رهبر و رهنما و دوستیِ نیکان رفیق او می باشد.

این حـدیث حقیقتاً یـک اعجاز و کرامت است، چنین معارفی بایـد از بیت مرتبط با وحی صادر شود وگرنه امکان نـدارد افراد عادی بتوانند چنین مطالبی را به این زیبایی بیان کنند.

چند جمله از این روایت مفصل و جالب را توضیح می دهم:

از کلمه «کَانَ»، حالت استمرار و تعدّد استفاده می شود، از این رو معلوم می شود این مطلب مورد عنایت امیرالمؤمنین بوده که حضرت آن را مکرر بیان کرده اند.

حضـرت می فرماید: جوینده علم با یادگرفتن تعدادی اصطلاح به حقیقت آن دست پیدا نمی کند بلکه علم با فضیلتهای زیادی همراه است و زمانی که آن فضایل محقق شد می توان گفت که شخص با تلاش و کوشش آن را به دست آورده است.

حضـرت امیر (ع) با لطافت خاصی، علم را به بدن انسان تشبیه کرده است و با تعبیرهای جالبی، سر، چشم، گوش، زبان، دست، پا و سایر اعضای این بدن را مشخص می کند.

انسـان در جسم مـادی از نعمتهای زیادی برخوردار است، به طوری که اگر در هر یک از این نعمتهای الهی کمی اختلال پیـدا شود چه بسـا زنـدگی او مختـل شود و گـاهی- خـدای نـاکرده- به دلیـل از بین رفتن حتی یـک عضو، خصوصاً اعضای مهم و حساس، خطرات بزرگی او را تهدید خواهد کرد.

به همین دلیل نبی اکرم (ص) در دعای معروفی که منسوب به ایشان است می فرماید: خدایا! چشم و گوش من را- که اعضای مهم بدن من هستند وارث من قرار بده![۳۰۲]

اخلاق فاضل، ص: ۱۸۸

در آن دعا از

خداوند می خواهد که خودش وارث چشمش نباشد، بلکه چشم وارث او باشد؛ مقصود حضرت آن است که تا من هستم، از این نعمتها محروم نشوم- به ویژه چشم- این نعمت بزرگ الهی که برای اهل علم، نقش حیاتی دارد تا انسان حیات دارد، وجود داشته باشد.

رسول اکرم (ص) در روایت معروف می فرماید: «

مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ

».[۳۰۳]

اخلاق فاضل، ص: ۱۸۹

لازم نیست که «نفْس» به «روح» تفسیر شود که به وسیله روح، خداوند شناخته شود؛ بلکه هر کدام از این نعمتهایِ جسمیِ ظاهری، دلیل و راهنمای خوبی برای معرفت خداوند تبارک و تعالی است و انسان زمانی که این نعمتها را از دست داد ارزش آنها را درک می کند.[۳۰۴]

امیرمؤمنان علی (ع) در این روایت می فرماید: علم همانند بدن انسان است، همان گونه که انسان اعضا و جوارحی دارد و هر کدام از آنها نقشی را ایفا می کند و نیازی از او را بر طرف می کند، علم نیز ملزوماتی دارد که هر کدام از آنها برای وجود علم ضروری است.

«فَرأسُهُ التَّوَاضُعُ»؛ سر علم تواضع است.

حضرت می فرماید: ارزش و حقیقت علم به این است که همراه با تواضع باشد.

این نکته بسیار مهمی است؛ چراکه سر نسبت به بقیه اعضا از اهمیت بیشتری برخوردار است و رکن بدن محسوب می شود. در حقیقت اگر بدن سر نداشته باشد دیگر چه ارزشی می تواند داشته باشد؟![۳۰۵]

از این تعبیر مشخص می شود که علم بدون تواضع؛ مانند بدن بی سر ارزشی ندارد. کسانی که بهره ای از دانش برده اند ولی به جای تواضع، تکبر می ورزند و چون چند کلمه و اصطلاح یاد گرفته اند توهم می کنند که حسابشان از دیگران جدا شده و باید از خط ویژه عبور

کنند نه از مسیر عمومی، بی شک تصور این افراد صحیح

نیست؛ چرا که این تکبر باعث می شود که ارزش علم از دست برود و دارنده چنین علمی از دیده و احترام مردم بیافتد؛ چراکه تکبر موجب تنفر مردم می شود.[۳۰۶] هیچ کس حاضر نیست زیر بار متکبر برود اگرچه فضایل زیادی هم داشته باشد.

علم به تنهایی و به عنوان گنجینه ای در نهاد انسان ارزش چندانی ندارد. این علم، درست به آن می ماند که مبلغ زیادی اسکناس در گاوصندوق باشد و هرگز از آن استفاده نشود، در این صورت این علم و ثروت چه فایده ای خواهد داشت؟!

ارزش علم در به کارگیری آن و بهره برداری از آن است به طوری که در خدمت جامعه قرار گیرد؛ همان گونه که امیرالمؤمنین (ع) می فرماید: «

زَکَاهُ الْعِلْمِ نَشْرُهُ

»[۳۰۷] ی عنی چیزی که علم را تزکیه کرده و آلودگی آن را می زداید انتشار آن در جامعه و بهره مند کردن مردم از آن است. و این زکات علم است.

به همین جهت علم را باید در اختیار جامعه گذاشت تا جامعه از آن استفاده کند. این استفاده مردم است که به علم ارزش می دهد. از طرفی هم استحکام علم بر مبنای تواضع است و اگر عالم تواضع نداشته باشد جامعه زیر بار تکبر او نمی رود، به همین جهت از او بهره نمی برد و در نتیجه علم او ارزش خود را از دست می دهد.

حضرت در فراز بعد می فرماید: «

عَیْنُهُ الْبَرَاءَهُ مِنَ الْحَسَدِ

»؛ چشمِ علم، دوری از

حسد[۳۰۸] است.

یعنی اگر عالِم بخواهد در مسیر علمش حرکت کند، به چشم نیاز دارد؛ چراکه انسان کور نمی تواند راه را از چاه تشخیص

بدهـد. اگر خدای ناکرده علم با حسد توأم شد به گمراهی و انحطاط ختم می شود. و بر حسب روایاتِ زیاد و با توجه به واقع، متأسفانه جایگاه حسد در میان علما- با این که مقام و رتبه علمی بالایی دارند- بیش از دیگران است[۳۰۹].

این روایت به مطلب مهمی اشاره می کند که: اگر عالمی بخواهد بصیرت داشته باشد و واقعیات و حقایق را ببیند، باید از حسد دور باشـد. در غیر این صورت این شـخص چشم نـدارد که واقعیات را ببیند از این رو دچار انحطاط و گمراهی می شود؛ چون نتوانسـته حسـد را از خودش دور کنـد و خالی از این رذیله اخلاقی نیست. تعبیراتی که در باب حسـد وارد شده، بسـیار عجیب است:

عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّه (ع) قَالَ: «إِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَب».[۳۱۰]

وقتی که آتش با چوب روبه رو شود، چوب را می بلعد و چیزی باقی نمی گذارد،

اخلاق فاضل، ص: ۱۹۲

حضرت می فرماید: حسد همین کار را با ایمان می کند.

عنوان «أکل» در روایت آمـده، نمی خواهد بگوید: اینها با هم ضدیّت دارند بلکه آکل و مأکولند. حسد عنوان خورنده دارد و ایمان عنوان معدوم شونده، به طوری که بعد از تحقق أکل از مأکول- که ایمان است- اثری باقی نخواهد ماند.

این که از یک سو حسـد، خورنـده ایمان است و از سوی دیگر بیشترین جایگاه را در اهل علم دارد، به ما هشـدار می دهد که بایـد سـعی کنیم در کنار تحصـیل علم هرچه بیشتر از این رذیله اخلاقی و این خورنـده ایمان دور شویم، به ویژه افرادی که در مراتب و مدارج علمی بالایی هستند؛ چرا که اگر این رذیله اخلاقی را از خود دور نکنند به کارهای

عجیب و غریبی دست می زنند که مسلّماً مورد نهی و تحریم الهی است.

حسد یکی از خطرات عظیم و مهلکات است.[۳۱۱] حسد انسان را راحت نمی گذارد، همواره سعی می کند از راههای گوناگون موجبات سقوط و انحطاط رقیبش را فراهم کند.

اهل علمی که حسد را از خودش دور نکرده باشد، نمی تواند موقعیت اجتماعی و علمی دیگران را تحمل کند. بر او گران می آید که مثلًا در نظام جمهوری اسلامی افرادی به مقامهای شامخی رسیده اند، در حالی که واقعیت مسأله چیز دیگری است و او به خاطر حسد نمی تواند واقعیت را ببیند.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

اخلاق فاضل، ص: ۱۹۳

درس بیست و هشتم[۳۱۲] جمع قرآن در زمان رسول اکرم (ص)

قرآن خودش را به عنوان کتاب معرفی کرده است[۳۱۳] و لازمه اش این است که ترتیب آیات آن به دستور رسول خدا (ص) و برخواسته از وحی الهی باشد.

اگر کسی بخواهد کتابی تألیف کند، ولی تمام مطالب آن را به صورت یادداشت تهیه کرده باشد، تا زمانی که این یادداشتها تنظیم نشده باشد و تقدیم و تأخیر مطالب به دست خود نویسنده مشخص نشده باشد، خود نویسنده هم نمی گوید: من کتابی تألیف کرده ام؛ بلکه می گوید: من یادداشتهایی دارم و می خواهم آنها را به صورت کتاب درآورم. وقتی این یادداشتها تنظیم شد و تقدیم و تأخیر مطالب محقق شد، عنوان کتاب برای او صحیح است و «یصدق علیه الکتاب».

اخلاق فاضل، ص: ۱۹۴

با توجه به این نکته، آیا می توان ادعا کرد که از سویی قرآن، خود را به عنوان کتاب معرفی کرده باشد و از سوی دیگر- همان طور که مفسر بزرگ، علامه طباطبایی ره به آن ملتزم شده است[۳۱۴]- آیات قرآن که بر رسول خدا (ص) نازل

شده به صورت متفرق نوشته شده، امّا جمع، تنظیم، تقدیم و تأخیر این آیات هیچ ارتباطی به ایشان و وحی نداشته است؟

ظاهراً این چنین نیست، بلکه همین عنوان قرآنیّت و کتاب بودن با قطع نظر از شواهد و ادلّه دیگری که در این رابطه وجود دارد، بر این دلالت دارد که جمع آوری قرآن و به صورت کتاب درآمدن آن به دستور رسول اکرم (ص) و آن هم برخواسته از وحی الهی بوده است.

البته جمع آن قرآنی که شامل مواردی از قبیل: شأن نزول آیات و تفسیر و تأویل آنها است، منحصر به امیرمؤمنان علی (ع) است و ایشان تنها کسی است که همه مسائل مربوط به قرآن را- در جمیع ابواب و جوانبش- نوشته و ثبت کرده است؛ امّا به هیچ ملاکی نمی توان جمعی را که مربوط به اصل قرآن به عنوان کتاب الله تعالی است- با قطع نظر از شأن نزول، تأویل و تفسیر- به غیر رسول اکرم (ص) نسبت داد.

طبق ظاهر آنچه رسول خدا (ص) در خطبه «حجه الوداع» و دیگر بیاناتشان فرموده اند ایشان تمامی احکام را- از اول تا آخر، تمامی عمومات با تمامی مخصّصات، تمامی مطلقات با تمامی مقیّداتش و حتّی أرش خدش را- بیان فرمودند[۳۱۵] و حضرت علی (ع)

تمام آن را نوشتند و ثبت و ضبط کردند و بعد از

اخلاق فاضل، ص: ۱۹۵

رسول اکرم (ص) به مردم ارائه دادند[۳۱۶] ولی حکومت وقت با شعار

«حسبنا کتاب الله»[۳۱۷]

اخلاق فاضل، ص: ۱۹۶

- آن هم به آن مقداری که نزد آنان بود- نگذاشت مردم به آن معارف بلند دسترسی پیدا کنند و بپذیرند.

آنان برای این که حقّ مشروع حضرت علی (ع) را در

خلافت غصب کنند باید به چیزی تمسّک می کردند؛ لذا حدیث «

أنَّ النَّبِیَّ (ص) قَالَ لَا تَجْتَمِعُ أُمَّتِی عَلَی خَطَإ»[۳۱۸]

را مطرح کردند و در مورد احکام و معارف «

حَسْبُنَا کِتَابُ اللَّهِ

» را مطرح کردند تا فکر مردم را از مسیر صحیح منحرف کنند، با این که همه صحابه و مردم می دانستند که علم رسول خدا (ص) و احکام خداوند متعال نه تنها در سینه امیرالمؤمنین (ع) بلکه در صحیفه او مضبوط و ثبت است.[۳۱۹] والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

اخلاق فاضل، ص: ۱۹۸

درس بیست و نهم[۳۲۰] حافظ راست گفتار در نقل حدیث و جمع قرآن

«سلیم بن قیس هلالی» یکی از اصحاب و شاگردان امیرمؤمنان علی (ع) بوده و در علم رجال هیچ گونه خدشه ای در مورد عظمت او و صحت کتابش از کسی ذکر نشده است؛ به طور مثال «کشّی» در رجالش روایاتی از او نقل کرده[۳۲۱] و علامه در

اخلاق فاضل، ص: ۱۹۹

«خلاصه» به عدالت او تصریح کرده است.[۳۲۲]

چنین شخصیتی روایتی را در باب موقعیت وکیفیت نقل روایاتِ رسول اکرم (ص) از امیرالمؤمنین علی (ع) نقل می کند[۳۲۳] که آثار صدق آن از مفادش آشکار و هویدا

اخلاق فاضل، ص: ۲۰۰

است؛ علاوه بر این که سلیم بن قیس و کتابش مورد اعتماد است.

روزی سلیم از حضرت امیر (ع) سؤال جالبی می پرسد که حضرت در پاسخ راه های گوناگونی را باز می کند. سلیم می گوید: از حضرت سؤال کردم: چرا وقتی ما از سلمان و ابوذر و مقداد روایات یا مطالبی در مورد تفسیر قرآن می شنویم و بعد به

اخلاق فاضل، ص: ۲۰۱

شما مراجعه می کنیم، می بینیم همه اخبارِ آنان روایاتی است که شما از رسول اکرم (ص) نقل کرده اید و مطالب تفسیری

شان همان مطالب تفسیری شما است؛ ولی وقتی به مردم مراجعه

می کنیم می بینیم که مردم روایات بسیاری را از رسول اکرم (ص) و مطالبی را در مورد تفسیر قرآن نقل می کنند که با آن مطالبی که سلمان و مقداد و ابوذر و شما نقل می کنید مخالف است؟! سرّ این اختلاف چیست؟

در حقیقت سؤال ایشان این است که آیا مردم در این کار تعمّد دارند و با توجه و التفات، به رسول خدا (ص) افترا و دروغ می بندند؟!

امیرمؤمنان علی (ع) در پاسخ فرمودند: سلیم! سؤال نیکویی کردی پس جواب را پذیرا باش.

اوّلًا؛ بدان که در زمان حیات رسول اکرم (ص) عدّه زیادی بر حضرت دروغ می بستند و کثرت آن دروغ ها در حدّی بود که عنوان «کذّابه» پیدا کردند؛ یعنی کسانی که زیاد به حضرت دروغ می بندند.

به همین جهت روزی رسول خدا (ص) بر منبر رفتند و فرمودند: افرادی که بر من دروغ می بندند فراوان شده اند. هر کسی بر من دروغ ببندد، جایگاه خودش را از آتش انتخاب می کند و هیچ راه فراری ندارد و جایش حتماً در آتش است.

ولی این بیان رسول خدا (ص) موجب نشد این باب مسدود شود. حتی بعد از آن نیز افرادی بودند که دروغ گفته و مسائلی را به ایشان نسبت می دادند. پس از ایشان افرادی که در مقام نقل حدیث برآمدند، چهار طایفه بودند که پنجمی هم ندارند:

طایفه اوّل: منافقانِ نفوذی

آنهایی که اظهار ایمان می کردند و خود را مسلمان جلوه می دادند و از این که به رسول خدا دروغ ببندند هیچ باکی نداشتند؛ ولی مردم نمی دانستند و می گفتند: اینان صحابه رسول الله (ص) هستند و محضر آن بزرگوار را درک کرده اند؛ مگر می شود کسی صحابه رسول خدا (ص) باشد و به او دروغ

بیندد؟!

بعد حضرت «آیه چهارم سوره مبارکه منافقون»[۳۲۴] را تلاوت فرمودند؛ یعنی این

اخلاق فاضل، ص: ۲۰۲

افراد خودشان را به صورتی نشان می دهند و به گونه ای صحنه سازی می کنند که وقتی حرف می زنند، شما باور می کنید و نمی توانید در آن خدشه وارد کنید.

مهم تر این که آنان به علّتِ نفاقشان با زعمای ضلال و پیشوایان دوزخیان، تبانی و زد و بند کردند، و قدرت را به دست گرفته و بر گُرده مردم سوار شدند؛ لذا هم قدرت پیدا کردند و هم به خاطر این که در هیأت صحابه رسول خدا (ص) بودند، مردم حرفشان را قبول و به روایاتشان اعتماد می کردند.

البته اگر مردم می دانستند که آنان منافقند و به خداوند متعال و رسول او دروغ می بندند، روایات شان را باور نمی کردند و حرف های آنان را نمی شنیدند؛ امّا مردم از کجا بفهمند که آنان منافقند.

طایفه دوّم: اشتباه کاران

عدّه ای قصدشان دروغ بستن به رسول خدا (ص) نبود و از این کار اجتناب می ورزیدند؛ امّا اشکالشان این بود که نمی توانستند بیان حضرت را حفظ و به طور صحیح نقل کنند. مطالبی دست و پا شکسته در ذهن آنان باقی می ماند، علاوه بر عدم تحفّظ، وهم و خیالِ خودشان، به اشتباه فکر می کردند که رسول خدا (ص) مسأله را آن گونه که خودشان تصور کرده اند بیان می فرمود و همان را به صورت روایت در اختیار مردم می گذاشتند؛ در حالی که رسول خدا (ص) طور دیگری فرموده بود. مردم بیچاره هم ندانسته قبول می کردند.

البته این عدّه چون انسانهای بدی نبودند اگر می فهمیدند که اشتباه کرده اند و بیان رسول خدا (ص) چیز دیگری بوده است به روایات خود ترتیب اثر نداده و آن را رها می کردند.

طایفه سوم: ناآگاهان حدیث

ناشناس

عـدّه ای که دروغگو و منـافق نبودنـد و حـافظه خوبی هم داشـتند ولی از طرفی به دلیل این که کلام رسول خـدا (ص) همانند قرآن دارای عموم و خصوص، ناسـخ و منسوخ و محکم و متشابه بود، اینان روایاتِ منسوخِ رسول اکرم (ص) را می شـنیدند و ضبـط می کردنـد؛ امّا ناسـخش را که مثلًا شـش ماه بعـد توسطِ حضـرت، در جلسه ای بیان می شـد نمی شـنیدند؛ چون در آن جلسه حضور نداشتند؛ به همین دلیل در مقام

اخلاق فاضل، ص: ۲۰۳

روایت، همان منسوخ را بیان می کردند.

یـا این که مثلًا دلیـل عـامّی را از نبی اکرم (ص) می شـنیدند، خوب هم حفـظ می کردنـد؛ ولی بـدون این که بداننـد این عـامّ مخصّصاتی داشته بدون کم و زیاد آن را نقل می کنند؛ چرا که آنان مخصّصات را از رسول اکرم (ص) نشنیده بودند تا آن را نقل کنند.

اشـکال این گروه این بود که در تمامی اوقات که رسول خدا (ص) معارف و احکام را بیان می فرمود، در محضر ایشان حاضر نبودند.

طایفه چهارم: حافظان راست گفتار

امیرمؤمنـان علی (ع) عنوان این گروه را به صورت عـام نقـل می کنـد؛ ولی از قسـمت آخر روایت معلوم می شود که مصـداق منحصر به فرد آن عنوان، خودِ حضرت است.

حافـظ راست گفتـار کسـی است که تحفّـظ کامـل دارد، منافق نیست، تمامی احکام و ناسـخ و منسوخ، محکم و متشابه، عام و خاصّ را به همان کیفیّتی که از رسول اکرم (ص) شنیده، بیان کرده است.

سپس امیرالمؤمنین (ع) می فرماید: برنامه ای که من در تمامی ایّام با رسول خدا (ص) داشتم این بود که روز و شب با حضرت ملاقات خصوصی داشتم. تمام اصحاب از این مطلب خبر داشتند و می دانستند که ایشان این امتیاز را فقط برای

من قرار داده و احـدی از آنان دارای چنین مزیّتی نبود. ترتیب ملاقات ما هم به این کیفیت بود که اکثراً من به خانه رسول خدا (ص) می رفتم و وقتی وارد می شدم دیگر هیچ یک از همسـران پیامبر (ص) حق نشسـتن در آن جلسه را نداشت و می بایست از جلسه خارج می شـد و گاهی از اوقات هم این ملاقات در منزل ما واقع می شـد و رسول اکرم (ص) به منزل ما تشـریف می آوردنـد؛ در حـالی که زهرای مرضیهسـلام الله تعـالی علیهـا و حسـنین (ع) در مجلس شـرکت داشـتند و هیـچ گونه منعی برای شرکت در این جلسه نداشتند.

مطالبی که در این جلسات مطرح می شـد این بود که حضـرت هر آیه ای را که نازل شـده بود برای من قرآن قرائت می کرد و بعـد املا می کردند و من تمام خصوصـیات مربوط به آن آیه را می نوشـتم. علاوه بر آن، سؤالاتی را مطرح می کردم و ایشان پاسخ می دادند و اگر سؤالاتم تمام می شد، خود ایشان مطالبی را طرح می کردند.

اخلاق فاضل، ص: ۲۰۴

نکتـه جـالبی را کـه حضـرت امیر (ع) می فرمایـد ایـن اسـت: هر آیـه ای را که رسـول اکرم (ص) به من تعلیم می دادنـد و من یـادداشت می کردم، دعـا می فرمود که: خداونـد این آیه را به من تفهیم کنـد و علاـوه بر آن در حافظه ام باقی بمانـد و بر اثر دعـای ایشـان جمیع آیـات از آن زمـان تاکنون در حافظه ام باقی مانـده و هیـچ نکته ای از آن ها فراموش نشـده و همه نزد من حاضر است.

در این جـا امیرالمؤمنین (ع) قضـیه را به صورت کلّی مطرح کرده و می فرمایـد: رسول خـدا (ص) در این ملاقاتهـا آنچه را که خداوند متعال از

حلال و حرامش تا روز قیامت به او تعلیم کرده، ایشان نیز به من تعلیم کرد و من همه آنها را حفظ کردم و مورد توجّه من است.

آنچه در بحث «جمع قرآن» به آن رسیدیم این است که قرآنِ مکتوب امیرالمؤمنین (ع) امتیاز خاصّ و مهمی دارد که احدی از صحابه در این امتیاز با ایشان شریک نیستند. در قرآن أمیرالمؤمنین (ع) جمیع خصوصّیاتِ مربوط به هر آیه ای از آغاز تا پایان و از «باء» «بسم الله» سوره فاتحه تا آخر قرآن ثبت و ضبط بوده است.

سؤالی که این جا مطرح می شود آن است که آنچه امیرالمؤمنین (ع) می نوشته اند، آیا صحیفه ای جدای از قرآنِ مکتوب ایشان است و یا این که مطالب در ذیل همین آیات بوده است؟

در پاسخ باید گفت: هر دو احتمال وجود دارد.

بعضی از صحابه مانند ابن مسعود و ... قسمتی از این خصوصیّات را در ذیل قرآن ثبت کرده اند؛ ولی تنها کسی که تمامی این خصوصیات را یادداشت کرده، امیرالمؤمنین (ع) بوده است.

در عین حال، اصل قرآن و آنچه به عنوان وحی نازل شده است بدون این که کم و کاست یا اضافه ای نسبت به این قرآن موجود داشته باشد همین قرآنی است که الآن می بینیم و در دست ما است و با آن سر و کار داریم.[۳۲۵]

اخلاق فاضل، ص: ۲۰۵

البته شاید از یک جهت تفاوتی داشته باشد و آن ترتیب در سوره ها است؛ مثلًا شاید سوره بقره در قرآن نوشته شده امیرالمؤمنین (ع) سوره پنجم قرار گرفته باشد؛ امّا سوره همین سوره موجود است و سوره آل عمران همین سوره آل عمران است بدون اندکی کم یا زیاد حتی یک «واو».

والسلام علیکم

ورحمه الله وبركاته

اخلاق فاضل، ص: ۲۰۶

درس سی ام[۳۲۶] قرآن معجزه جاودانی

قال الله الحکیم فی کتابه الکریم: (قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلی أَن یَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لا یَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ کانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهیراً).[۳۲۷]

این آیه و امثال آن[۳۲۸] هنوز هم پشتوانه قرآن است؛ یعنی دعوتی که از جنّ و انس

اخلاق فاضل، ص: ۲۰۷

برای آوردنِ مثل قرآن شده است فقط مخصوص زمان نزول آن نبوده، بلکه آن تحدّی قرآنی هم اکنون نیز به قوّت خود باقی است و همواره فریاد قرآن بلند است که اگر می توانید یک سوره مانند آن بیاورید.

آنجا که می فرماید: اگر در مورد حقّانیت و اعجاز این کتاب شک و تردید دارید (فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ)[۳۲۹]

اخلاق فاضل، ص: ۲۰۸

این تحدّی حتّی سوره کوثر را- که کوچک ترین سوره قرآن بوده و آیاتش بسیار کوتاه است- در بر می گیرد و (لَنْ تَفْعَلُوا)؛[۳۳۰] یک سوره کوچک مانند سوره کوثر هم نمی توانید بیاورید.

هم اکنون نیز این ندای قرآن بلند است و بشر با رشد و کمالی که در مسائل علمی، ادبی، فصاحت و بلاغت داشته و خواهد داشت برای همیشه از ارائه آن عاجز و ناتوان است.[۳۳۱]

کسانی هم که در مقام تعارض بر آمده اند و به ادّعای خودشان چیزهایی به هم بافته اند فقط مورد ریشخندِ متخصّصان قرار گرفته اند[۳۳۲] و پاسخشان چیزی جز

اخلاق فاضل، ص: ۲۱۰

پوزخند نبوده است.[۳۳۳]

اخلاق فاضل، ص: ۲۱۱

بنابراین، نه تاکنون کسی توانسته است در مقابل فریاد مبارزطلبی قرآن به مبارزه برخیزد، و نه از این پس خواهد توانست.[۳۳۴]

اخلاق فاضل، ص: ۲۱۲

معجزه هایی[۳۳۵] از قبیل: اژدها شدن عصا، زنده کردن مرده ها، نجات دادنِ (الْأَكْمَهَ وَ

اخلاق فاضل، ص: ۲۱۳

الْأَبْرَص)[۳۳۶] و ... که

در زمان دیگر انبیای عظام مانند حضـرت موسی و حضرت عیسی علی نبینا وآله وعلیهم السلام بوده، قابلیت بقا و ماندگاری را نـدارد. امکان تحقق و دوام این معجزات تا زمانی است که آن پیامبر و صاحب معجزه، زنده است؛ امّا پس از رحلت آن پیامبر، معجزات او نیز به اتمام خواهد رسید و دیگر امکان بقا نخواهد داشت.[۳۳۷]

اخلاق فاضل ؛ ص۲۱۳

ی اسـلام دین همیشـگی و جاودانه است و باید تا روز قیامت باقی بماند و دینی که هدفش دوام و بقا است، می بایست معجزه ای همیشگی داشته باشد. از این رو، چیزی جز کتاب این خصوصیت را ندارد.[۳۳۸]

اخلاق فاضل، ص: ۲۱۴

کتاب است که می تواند باقی باشد، خصوصاً کتابی که معجزه است وتحدّی[۳۳۹] آن

اخلاق فاضل، ص: ۲۱۵

اختصاص به یک برهه از زمان ندارد بلکه تا همیشه تاریخ خواهد بود.[۳۴۰] والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

اخلاق فاضل، ص: ۲۱۶

درس سی و یکم[۳۴۱] مطالعه و بحث قرآن

ائمه معصومین: برای قرآن مقـامی رفیع و ارجمنـد قائـل انـد و به همین دلیل است که در مسائل فقهیّه، فراوان به قرآن اسـتناد و استشهاد کرده اند؛[۳۴۲] بنـابراین، نمی شود بـا کتـابی که به این مقـدار مورد توجه اهل بیت: است نا آشـنا و یا کم آشـنا بود.[۳۴۳] از این رو، یکی از سـفارشات بسـیار مهم و همیشـگی بنده، آشـنا شدن کامل با قرآن مجید است؛ ولی متأسـفانه این امر مهم، هنوز به طور شایسته و بایسته، جامه عمل نپوشیده است.

اخلاق فاضل، ص: ۲۱۷

مطالعه قرآن نورانیت و برکت زیادی دارد. یکی از خصوصیّات قرآن این است که

حتی قرائتش به تنهایی باعث نورانیّت است حتّی اگر قاری به معنای آن هم آگاهی پیدا نکند؛[۳۴۴] تا چه رسد

به این که انسـان در قرآن دقّت، تـدبّر و تفکّر کرده و بحث قرآنی داشـته باشـد که بی شـک عامل نورانیّت و معنویّت خاصّی برای او خواهد بود.

کسانی که روی قرآن کار کرده اند و با آن سر و کار دارند ادعا می کنند: برای ما روشن است که کار با قرآن نه تنها برای ما معنویت و نورانیت ایجاد کرده است، بلکه مشکلات زندگی و مادی ما هم در سایه ارتباط با قرآن یا کاسته شده و یا به کلی برطرف شده است. و واقعیت همین است.[۳۴۵]

اخلاق فاضل، ص: ۲۱۸

عنایت به این کتاب عزیز تنها در رشد معنوی انسان اثر ندارد، بلکه نیازهای زندگی انسان را هم تأمین می کند.[۳۴۶] البته سفارش بنده در مورد بطن قرآن کریم نیست. بطن قرآن را اهل آن،- که ائمه اطهار: هستند- می فهمند؛ بلکه مقصودم درک ظواهر و دستورات و معارف ظاهری قرآن است.

قرآن کلامی است که بسیاری از بحثها و تحقیق ها در آن راه ندارد؛ از این قبیل: راوی این روایت ثقه است یا غیر ثقه، معتبر است یا غیر معتبر،[۳۴۷] این واوی که راوی

اخلاق فاضل، ص: ۲۱۹

نقل کرده، امام فرموده یا راوی آن را به روایت افزوده است. الحمد لله تعالی این مسائل در مورد قرآن روشن است، آنچه در قرآن مطلوب می باشد، دقت در فهم و استنباط معارف و حکم خداوند از آیات آن است. باید در استدلالات فقهی نسبت به آیات الاحکام توجه بیشتری داشته باشیم، همچنین در مسائلی که می توان از آیات قرآنی استفاده شود و دلیل آن را از آیات قرآن بیان کرد، بیشتر تأمل کنیم، که روشن است این مهم جز با توجه و تمرین

حاصل نمی شود.

هر زمان که به تلاوت قرآن موفّق می شوم، این فکر به ذهنم خطور می کند:

اگر کسی از طلبه ای که چندین سال در حوزه علمیّه است در صورتی که تمام وقت خود را صرف درس و بحث کرده و وقت خود را به بطالت نگذرانده باشد بپرسد که: شما پس از این همه سال تعلّم ادبیات عرب، مسائل فقهی و اصولی و امثال آن، آیا مجموعه فرمایشات خداوند متعال در قرآن کریم را درک کرده ای؟! قرآن کریم از اوّل تا آخر می گوید؟![۳۴۸]؛ پاسخ این طلبه چیست؟!

برخی از ما ممکن است سرمان را با شرمندگی پایین بیندازیم و بگوییم: هنوز حتی ترجمه الفاظ برخی از آیات قرآن کریم را هم نمی دانیم! مجموعه قرآن را که نفهمیده ایم هیچ، شاید بخشی از آن را هم درک نکرده ایم! ما حقیقتاً از این کتاب نورانی فاصله گرفته ایم!

طلبه ای که سالیان زیادی از عمرش گذشته با قرآن و کتاب خداوند آشنایی نداشته باشد، چگونه می تواند، به تعبیر امام بزرگوار، ادعا کند یک روحانی است و به اسلام ناب محمدی علیه و آله السلام خدمت می کند؟!

حال؛ آیا ما مجموعه قرآن مجید را در همین سطحِ فهممان ملاحظه کرده ایم؟!

آیا قرآن را از اول تا آخر- مانند بعضی از کتاب هایی که به آنها علاقه مندیم و چه بسا از اوّل تا آخرآن را مطالعه می کنیم یا یک دوره فقهی را که به صورت کامل

اخلاق فاضل، ص: ۲۲۰

ملاحظه می کنیم- مورد دقت نظر و بررسی و مطالعه قرار داده ایم یا این که هنوز برای روشن شدن معنای لغات و مقصود جملات قرآن باید به کتب تفسیر و لغت رجوع کنیم؟!

مدتی پیش یک بحث فقهی راجع به این که اشعار یکی

از راههای احرام در حج قِران است، داشتیم. آنجا به «بُدْنه» (شتر) تعبیر شد، و در بعضی از عبارات به صورت جمع آمده است. مردد بودم که جمع آن، «بُدوُن» است یا «بُدْن»؛ ناگهان متوجه شدم که این مطلب در قرآن وجود دارد آنجا می فرماید: (وَالْبُدْنَ جَعَلْناها لَکُمْ مِنْ شَعائِرِ اللَّه).[۳۴۹] من به عنوان پدر، شما را به مباحثه های قرآنی سفارش و وصیت می کنم؛ اگرچه در شبانه روز یک یا دو ساعت باشد. برای قرآن وقت بگذارید، بحثهای قرآنی را رها نکنید؛ یک ساعت به مطالعه، یک ساعت هم به مباحثه قرآن بپردازید و بقیه اوقات را در علوم مختلف دیگر مانند: فقه، اصول، فلسفه و ... صرف کنید؛ ولی برای قرآن حساب خاصی باز کنید. مگر درس خارج، فقط مخصوص فقه و اصول است؟! مگر قرآن که مقامش بالاتر از این علوم است، احتیاج به درس خارج ندارد؟!

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

اخلاق فاضل، ص: ۲۲۱

درس سی و دوم[۳۵۰] تدبّر در قرآن

در تفسیر آیات قرآن، همانند مسائل فقهیّه، اختلاف اقوال زیاد است.

مفسّران بزرگ روی حجیّت ظواهر و معانی ظاهر قرآن بسیار تکیه می کنند؛ ولی با این حال در ظهور یک آیه در فلان مطلب و معنا، اختلاف دارند؛ به عنوان مثال در مجمع البیان نسبت به برخی آیات، تا ده قول مختلف نقل می شود و این یکی از مؤیّدات قوی برای سفارشات لزوم تدبّر در قرآن است.[۳۵۱]

باید در آیات قرآن بسیار تدبّر کنیم تا بتوانیم به اندازه فهم خود از آن استفاده کنیم. این درست نیست که آیات قرآن به طور سطحی مورد بررسی قرار گیرد. نتیجه همین ساده انگاری و سطحی نگری است که موجب فهم نادرست از

قرآن می شود.

به عنوان مثال، بعضی به اشتباه، در مورد آیه تطهیر می گویند: به دلیل این که

اخلاق فاضل، ص: ۲۲۲

نصف آیه تطهیر وآیه بعد از آن، در مورد زنان پیامبر (ص) است[۳۵۲]، پس این آیه شریفه درباره ایشان است؛ و به همین دلیل، کلام فخرالدین رازی را که در تفسیرش می گوید: «هذِهِ الآیَه مَربُوط بِأَزواجِ النَّبی»[۳۵۳] صحیح می دانند.

و انصافاً هم اگر کسی بخواهد با آیات قرآن سطحی برخورد کند آن سخن را درست می پندارد؛ زیرا با توجه به این که چند آیه قبل و چند آیه بعد و حتی قسمت اول آیه تطهیر مربوط به زن های پیامبر (ص) است، نتیجه می گیرد که این نصف آیه هم باید در مورد آنان باشد؛ لذا یکی از مفسّران بزرگ، که دارای مقام ارجمندی هم هست، ناچار شده در کتاب تفسیرش بگوید:[۳۵۴] آیه تطهیر متعلق به اینجا نیست و به

اخلاق فاضل، ص: ۲۲۳

جای دیگری تعلّق دارد و به اشتباه اینجا قرار داده شده است؛ یعنی با عوض شدن جای آیه، یک تحریف صورت گرفته است!

ولی ما به توفیق الهی در بحثی که درباره آیه تطهیر داشتیم، به این نتیجه رسیدیم که این آیه شریفه به خمسه طیّبه اختصاص دارد و سیاق و چینش آیات هم به همین صورت صحیح است و حتی اگر این قسمت از آیه در جای دیگر قرآن ذکر شده بود، دیگر آن هدف اصلی خداوند تبارک وتعالی در مسأله تطهیر خمسه طیبه حاصل نمی شد.[۳۵۵] یا در این آیه شریفه (إِلَیْهِ یَصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّیِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ یَرْفَعُه)[۳۵۶] خداوند متعال می فرماید: سخن و حرف خوب که واقعیت داشته باشد، به سوی خدای تبارک وتعالی بالا می رود.

در نگاه اوّل

تصور می شود بالا رفتن برای کلام و سخن طیب مزیّت و امتیاز خاصی محسوب می شود، درحالی که با توجه به فراز بعد که می فرماید: (وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُه) روشن می شود که این، عمل صالح است که موجب رفعت و امتیاز سخن طیّب می شود.

- کلام طیّب و نیکو برای بالا رفتن نیاز به پشتوانه دارد که با وجود این پشتوانه، رفعت یافته و بالا می رود وگرنه علت دیگری برای صعود آن وجود ندارد و در صورت بالا رفتن، این صعود برای سخن نیکو و طیّب فضیلت و امتیاز نیست.

اخلاق فاضل، ص: ۲۲۴

در حقیقت سخن خوب باید به انتظار بنشیند تا یک عمل صالح آن را تأیید کند و به دنبال کلم طیّب بیاید، درآن صورت است که عمل صالح علاوه بر موقعیّت والای خود، معیار ارزش بوده و به کلمه طیّب هم ارزش می بخشد.[۳۵۷]

اخلاق فاضل، ص: ۲۲۵

معنای کلمه «یصعد» با «یرفع» فرق دارد؛ چراکه «إلیه یصعد» مانند صعود به منبر است که به تنهایی موقعیت و ویژگی خاصی ندارد بلکه باید دید محصولش چیست؟!

از این رو، در این آیه نفرمود «یرفع الکلم الطیب»؛ چراکه نگاه به دنباله و نتیجه آن است. بنابراین، کلمه طیّب به سوی خداوند بالا می رود؛ امّا آنچه به او ارزش می دهد عمل صالح است.

از این رو، باید به این نکته توجه کرد که فهم قرآن به تدبّر بالا-تری نسبت به تدبّری که در مورد روایات فقهی صورت می گیرد، نیاز دارد[۳۵۸].

گاهی برای درک صحیح یک روایتِ فقهی باید در پنج جلسه آن را مورد بررسی قرار داد. مطمئناً اگر آن روایت، آیه قرآن بود باید ده جلسه و حتّی بیشتر، مورد دقت

و بررسی قرار می گرفت؛ چرا که روایت، کلام معصوم (ع) بوده و قرآن کلام خداوند متعال است و میان کلام خداوند و کلام امام فاصله زیادی وجود دارد.[۳۵۹] به

همین

نسبت از نظر اهمیّت و مطلب نیز میان کلماتشان فاصله وجود دارد؛ به همین دلیل، اگر ما در روایات به این مقدار تدبّر می کنیم، باید در قرآن بیشتر تدبّر کنیم.

قرآن خیلی عمیق و دقیق است. اگر شخصی قرآن را با تدبّر مطالعه کند، در هر بار مطالعه، مطلب تازه ای به ذهنش خطور می کند که در نوبت قبل به آن مطلب پی نبرده بود[۳۶۰] و این نشان از آن است که قرآن بیشترین زمینه را برای تدبّر دارد و چیزی فراتر یا همپای قرآن، موقعیّت و زمینه چنین تدبری را ندارد.[۳۶۱] حیف است و جفای به عمرکه عمری بر انسان بگذرد و تفسیر قرآن را به صورت جامع و با دقّت ملاحظه نکند؛ خصوصاً طلبه و روحانی شیعه که از طریق

ارشادات اهل بیت علیهم التحیه و السلام می تواند بسیاری از معارف بلند قرآن را به دست آورد.

در مجمع البحرین در مادّه «الثوره» روایتی کوتاه را نقل می کند[۳۶۲]؛ ولی دریایی از معنا است: «من أراد العلم فلیثوّر القرآن»؛ کسی که طالب علم است قرآن را زیر و رو کرده و در آن تدبَر و دقَت نماید؛ نمی فرماید: «من أراد التقوی» یا «من أراد الهدایه» بلکه کرده می فرماید: «من أراد العلم»؛ چراکه تأمل و تفکر در قرآن، از لحاظ علمی به انسان رشد می دهد، چه رسد به مسائل اعتقادی، اخلاقی و ....

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

درس سی و سوم[۳۶۳] عمل به قرآن

قَالَ

أَبوعَبْدِ اللَّهِ (ع):

«إِنَّ رُوَاةَ الْكِتَابِ كَثِيرٌ وَ إِنَّ رُعَاتَهُ قَلِيلٌ وَ كَمْ مِنْ مُسْتَنْصِحٍ لِلْحَدِيثِ مُسْتَغِشٌّ لِلْكِتَابِ فَالْعُلَمَاءُ يَحْزُنُهُمْ تَرْكُ الرِّعَايَةِ وَ الْجُهَّالُ يَحْزُنُهُمْ حِفْظُ الرِّوَايَةِ فَرَاعٍ يَرْعَى حَيَاتَهُ وَ رَاعٍ يَرْعَى هَلَكَتَهُ فَعِنْدَ ذَلِكَ اخْتَلَفَ الرَّاعِيَانِ وَ تَغَايَرَ الْفَرِيقَانِ».[۳۶۴]

مرحوم کلینی در باب فضیلت علمِ کتاب اصول کافی، حدیث شریفی نقل کرده، که از نظر لفظ و معنا، بهترین شاهد و دلیل بر این است که روایت از امام معصوم و حضرت صادق (ع) صادر شده است.

اخلاق فاضل، ص: ۲۲۹

حضرت می فرماید: «إِنَّ رُوَاةَ الْكِتَابِ كَثِيرٌ وَ إِنَّ رُعَاتَهُ قَلِيلٌ» برخی از مردم روی ظاهر قرآن تکیه دارند و ارتباطشان در محدوده قرائت، الفاظ و جهات لفظی آن، مانند تجوید، نصب، رفع و وقف و ... می باشد یا یک مقدار بالاتر رفته و حدّاکثر همّت خود را در مسأله حفظ قرآن به کار می بندند.

خلاصه این که، تمام تلاش این گروه در مورد کتاب خداوند همین است[۳۶۵]، شبیه آن چه در نقل احادیث هم مطرح است؛ چراکه تمام همّت یک راوی و محدّث صرفاً بر چگونگی نقل و ضبط الفاظ معصوم (ع)، به همان کیفیتی است که از منبع و مصدر آن صادر شده است، حفظ آن چیزی است که از مشایخِ حدیث به او رسیده، و نقل آن برای شاگردان حدیثی خود است.[۳۶۶] چه بسا سطح علمی بسیاری از محدّثان به این درجه نیست که کاملًا در معانی روایات دقت کنند، به همین جهت راویان همانند فقهای بزرگ که کاملًا در مفهوم احادیث دقّت و تأمّل می کنند- نیستند.

حضرت می فرماید: چه بسیارند کسانی که با قرآن چنین برخوردی داشته؛ ولی کسانی که قرآن را از نظر علمی

مورد دقّت، تفکّر و تدبّر قرار داده و از جهت عمل

اخلاق فاضل، ص: ۲۳۰

و پیاده کردن در زندگی مورد عنایت قرار می دهند، اندکند.

طبق فرمایش حضرت صادق (ع) می توان در رابطه با کتاب خداوند- که به عنوان ثقل اکبر میان امت اسلامی باقی است[۳۶۷]- ادعا کرد که در بُعد روایتی و مرحله لفظ، قرائت، تجوید و حتی حفظ، دامنه توجّه به قرآن گسترده است؛ امّا در مرحله رعایت علمی و عملی متأسفانه راعیان و ناظران قرآن بسیار اندکند! و این یک واقعیت است!

به یاد دارم که استاد بزرگوار ما مرحوم آیت الله بروجردی اعلی الله تعالی مقامه الشریف در مورد ارتباط با قرآن این مثال را بیان می کردند: اگر پزشک متخصّص، مرضِ فرد بیماری را تشخیص دهد و دارو و درمان او را هم بنویسد؛ ولی بیمار به جای این که به محتوای نسخه عمل کند، برای آن نسخه یک قاب بسیارگران قیمت تهیه کرده و نسخه را داخل آن قاب قرار دهد و در اتاقش نصب کند، عُقلاـ درباره این بیمار چه نظری دارند؟! به او می گویند: آیا تو برای این به دکتر مراجعه کردی که نسخه اش را قاب کنی و هر روز که چشمت به آن افتاد برایش احترام قائل شوی یا هدف عمل به مضمون آن است؟!

این برخوردی که امروز با کتاب الله تعالی انجام می گیرد کاملًا مانند برخورد بیماری است که آن گونه با نسخه دکتر برخورد می کند و هیچ عاقلی نمی تواند این را بپذیرد[۳۶۸].

اخلاق فاضل، ص: ۲۳۱

این که در روایت آمده است: «

وَإِنَّ رُعَاتَهُ قَلِيلٌ

» مراد هم از نظر علمی و هم از نظر عملی است؛ بنابراین، ما به عنوان عالمان

دین، علاوه بر این که باید با قرآن و کتاب خدای متعال آشنایی کامل داشته باشیم[۳۶۹] و روی فهم معانی و معارف آن دقّت لازم و کافی را به کار گیریم،[۳۷۰] می بایست با قرآن رابطه برقرار کرده، و آن را در صحنه عملیِ زندگیِ خود وارد سازیم و در مورد عمل به آن همّت لازم را به کار بندیم.[۳۷۱]

علاوه بر آن، با ملاحظه روایات فقهی، می بینیم که ائمه اطهار: به قرآن کریم استشهاد می کرده اند؛[۳۷۲] بنابراین، غیر از آن دو وظیفه ای که بیان شد، می بایست در مسائل فقهی که آیات قرآن شاهد و دلیل آنها است، از آن آیات استفاده کرد؛ لذا فقها باید در مقام استدلال های فقهیه به آیات الاحکام- که جنبه فقهی دارد- تکیه کنند.

جمله دوّم حضرت این است: «کَمْ مِنْ مُسْتَنْصِحٍ لِلْحَدِیثِ مُسْتَغِشٌّ لِلْکِتَابِ ظاهراً».

در این عبارت، حدیث در مقابل کتاب و قرآن نیست، بلکه حدیث همان حدیث الکتاب است؛ یعنی همان تعبیر قبل: «روایه الکتاب».

حضرت می فرماید: چه بسیارند افرادی که وقتی مسأله روایت کتاب و ظاهر قرآن مطرح می شود حالت نصیحت، اعتماد و دلسوزی زیادی در آنان احساس می شود و ناصحانه و خیرخواهانه برخورد می کنند؛ امّا وقتی مسأله عمل به قرآن مطرح می شود، در کارشان خیانت دیده می شود[۳۷۳] و از مصادیق (نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ

بِبَعْض[۳۷۴] هستند و به صورت انتخابی به آیات عمل می کنند.

این روایت ناظر به این است که انسان باید جایگاه و موقعیت هر چیزی را بشناسد و آن را درک کند؛ البته نه این که به ظاهر قرآن توجّهی نداشته باشیم، بلکه باید بدانیم هر چیزی جایگاه خاص خود را دارد. جایگاه

ظاهر قرآن چیست؟! و جایگاه واقعیت و اهداف آن کجا است؟! وما در قبال هر کدام از این جایگاهها چه وظیفه ای داریم؟!

متأسفانه ما نسبت به شناخت و تعیین جایگاه هرچیز و واکنش شایسته در برابر آن جایگاه، درست عمل نمی کنیم؛ به عنوان مثال، اگر جوانی را ببینیم که خدای ناکرده در کوچه و خیابان به نامحرم نگاه می کند، این عمل در نظر ما واقعاً زشت و زننده است؛ اما اگر دیدیم کسی از صبح تا غروب صد بار غیبت می کند[۳۷۵] اهمیت

اخلاق فاضل، ص: ۲۳۴

نمی دهیم. غیبتی که در تعبیرات قرآنی به اکل میته تشبیه شده است: (أ یُحِبُّ أَحَدُکُمْ أَنْ یَأْکُلَ لَحْمَ أَخیهِ مَیْتا فَکَرِهْتُمُوه)؛ [۳۷۶] این در حالی است که آیات تحریم در قرآن زیاد است؛ همانند: (حُرِّمَتْ عَلَیْکُمُ الْمَیْتَهُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزیر)؛[۳۷۷] ولی در رابطه با محرّمات کمتر به تشبیه برمی خوریم؛ از این رو، وقتی قرآن برای حرامی تشبیه بیان می کند علاوه بر کشف حکم حرمت، اهمیّت آن قضیه نیز فهمیده می شود.

اهمیت بحث غیبت به این خاطر است که غیبت از مؤمن و هتک کردن حیثیت و از بین بردن آبروی او به منزله این است که جزئی از پیکره او قطع و جدا شود.[۳۷۸]

اخلاق فاضل، ص: ۲۳۶

مهم آن است که انسان جایگاه هر چیزی را بشناسد و تشخیص دهد. آیا مسأله غیبت مهم تر است یا یک نظر به نامحرم؟! پس چرا گناهِ نظر به نامحرم این قدر میان ما بزرگ و با اهمیّت است؛ ولی غیبت چنین اهمیتی ندارد؟!

این روایت نیز در حقیقت ناظر به این معنا است و می فرماید: برخی افراد نسبت به نقل و قرائت کتاب خداوند متعال حساسیت

خاصی دارنـد که اگر کسـی یک اعراب آن را زیر و رو کند، داد و فریاد می کنند؛ امّا وقتی نوبت به عمل به دسـتورات قرآن در صحنه زندگی می رسد، در تزاحم منافع زندگی با عمل به قرآن، از عمل به آن سرباز می زنند و آن را توجیه می کنند و تا آنجـا که بتواننـد به کتـاب خـدای متعـال خیانت می کننـد. مثل رژیم طاغوت که قرآن را با بهترین خط، بهترین چاپ، بهترین تصـحیح و جلـد چـاپ می کرد؛ اما تیشه به ریشه قرآن می زد و می گفت: روح اسـلام آن چیزی است که من درک می کنم. اگر طاغوت دو سه سال دیگر مانده بود، یقین داشـته باشید که یک رساله عملیه هم می نوشت و می گفت: مردم باید طبق این رساله عمل کنند؛ چراکه من بهتر از روحانیت روح قرآن را درک می کنم.

حضـرت در ادامه می فرمایـد: «فَالْعُلَمَـاءُ یَحْزُنُهُمْ تَرْکُ الرِّعَایَهِ وَالْجُهَّالُ یَحْزُنُهُمْ حِفْظُ الرِّوَایَهِ»؛ آنچه علما را دچار حزن و انـدوه می کنـد آن است که قرآن کمتر رعـایت شـده و کمتر به آن عمـل می شود؛ امّـا وقتی به جهّـال مراجعه می کنی ترک «حِفْظُ الرِّوَایَهِ» موجب نـاراحتی شـان شـده و می گوینـد: چرا قرآن را حفظ نیستیـد؟! چرا زیر و زبر آن را درست و آن گونه که باید باشد نمی دانید؟! چرا با قرائت قرآن آن طوری که نازل شده آشـنا نیستند؟! اما نسبت به عمل به قرآن و بی اعتنایی به آن هیچ احساس نگرانی و ناراحتی نمی کنند.

در حقیقت این علما هسـتند که موقعیت قرآن را درک می کننـد. آنان می دانند که این کتاب، کتاب عمل است؛ کتابی اسـت که باید در شئون مختلف زندگی از آن استفاده

اخلاق فاضل، ص: ۲۳۷

کرد؛ کتابی است که

در پرتو آن همه گمراهان عالَم، داخل وادی نور می شوند.[۳۷۹] دشمنان اسلام این مطلب را خوب فهمیده اند؛ به همین دلیل برای مبارزه با اسلام، توجه به ظاهر قرآن را تقویت می کنند و مسلمانان را از توجه به باطن قرآن باز می دارند. آنان با خود می گویند: اگر بخواهیم بر مسلمانان سیطره پیدا کنیم، باید قرآن را از میانشان به حاشیه ببریم، نه این که چاپ آن را متوقف کنیم؛ لذا شما می بینید که تعداد چاپ قرآن واقعاً زیاد است. سعودی، یک میلیون قرآن چاپ می کند و به آذربایجان و شوروی می فرستد؛ ولی در همین زمان، مفتی آنها فتوا می دهد «أَنَ الشیعَهَ مُرتَدٌّ»؛ جایز نیست کسی از قصاب شیعه گوشت بخرد و ذبیحه آنها حلال نیست، بلکه بالاتر از این، بعضی از فضلای عربستان سعودی جزوه ای را برای من آورده اند[۳۸۰] که در دبیرستانهای آنها تدریس می شد و اسمش را «التوحید» گذاشته بودند. در آن نوشته شده بود: دو جور شرک داریم؛ شرک اکبر و شرک اصغر. شرک اکبر شرکی است که شیعیان به آن مبتلا هستند. که برای علی و اولاد علی: موقعیت خاصّی قائل اند و در نتیجه آنها را در ردیف خداوند قرار داده و در مواقع و مواقف خاصّ و حساس آنها را می خوانند و به درگاهشان التجا و تضرع می کنند.[۳۸۱]

اخلاق فاضل، ص: ۲۳۸

البته چیز دیگری هم اضافه کرده بودند که موقعیت ضعیف علمی آنها را مشخص می کرد؛ نوشته بود: یکی از چیزهایی که انسان را به شرک اکبر مبتلا می کند این است که اگرانسان از مرده وحشت کند همین وحشت موجب شرک اکبر است و در نتیجه مال، جان و عرض شیعیان حلال است.[۳۸۲]

اخلاق فاضل، ص: ۲۳۹

خلاصه این که؛ نمی توان با کتابی که از دیدگاه اهل بیت: دارای مقام رفیعی است ناآشنا یا کم آشنا بود. یکی از بحث های خودتان را به قرآن اختصاص بدهید و در شبانه روز یک ساعت مطالعه تفسیر قرآن و یک ساعت هم مباحثه قرآنی داشته باشید؛[۳۸۳] و مهم تر از آن دغدغه عمل به این کتاب نورانی را داشته باشید.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

اخلاق فاضل، ص: ۲۴۰

درس سی و چهارم[۳۸۴] نیاز به مصلح جهانی

ما بر حسب آیات و روایاتِ متعدّد معتقدیم که خداوند متعال موجود پاکی را برای گرایش بشریّت به سوی عدل و داد و رهایی از ظلم و تجاوز، ذخیره کرده است.[۳۸۵] آیات، روایات و ادلّه ای که در این خصوص وارد شده در جای خود محکم و مسلّم است و- بحمد الله تعالی- هیچ جای شبهه و تردیدی در آنها نیست؛ همانند:

(هُوَ الَّذی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَ دینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُون).[۳۸۶]

و اگر ما دلیلی هم از آیات و روایات نداشتیم، شرایط و خصوصیّات زمانِ ما

اخلاق فاضل، ص: ۲۴۱

اقتضا می کرد که خداوند تبارک و تعالی یک مصلح جهانی و دادگستر مطلق را برای نجات مردم ذخیره و آماده کرده باشد.

به عبارت دیگر، گویی خود این مقطع زمانی که در آن قرار گرفته ایم، این معنا را ثابت می کند.

جهت این مطلب آن است که جهان امروز از نظر علمی و صنعتی پیشرفت قابل توجهی داشته و روز به روز تکامل بیشتری پیدا می کند تا جایی که گاهی انسان از پیدایش یک صنعت و علم جدید متعجّب می شود، و نمی تواند آن را باور کند؛ ولی پس از مشاهده آن از نزدیک، چاره ای

جز اذعان و تصدیق ندارد.

اما تأسف اینجا است که به موازات پیشرفت و ترقّی علوم و صنایع، ظلم و زیاده خواهی در جهان بیشتر می شود و حکومتهای بزرگ تر و قوی تر نسبت به حکومتها و ملّتهای کوچک تر و ضعیف تر ظلم و تعدّی می کنند.

قدرت های بزرگ در پرتو مبارزه با تروریسم به ممالک اسلامی هجوم می برند، آنها را آواره و خانه هایشان را بر سرشان خراب می کنند و جوانان و حتی بچّه ها، پیرزنها و پیرمردهایشان را بدون هیچ واهمه و هراسی به شهادت می رسانند.

جالب این است که ستمگری های خود را در لباسهای فریبنده و در قالب الفاظی زیبا و پرجاذبه انجام می دهند؛ ولی اگر با دقت به باطن و حقیقت آنها توجه شود، چیزی جز ظلم و زیاده خواهی در کار نیست؛ تا جایی که استکبار جهانی با این که داعیه دار قدرت منحصره روی زمین است؛ ولی نسبت به دیگران تهدیدها، تعدّی ها، الفاظ و ادبیاتی به کار می برد که از یک چوپان هم انتظار نمی رود! گویی تابع هیچ منطقی نیستند و اصلًا منطق به گوش آنها نخورده است که هرچه به ذهنشان می رسد در استضعاف و استثمار ملل ضعیف به کار می برند، و دلیلشان این است که جهان تک قطبی است و آنها تنها قدرت منحصره در زمین هستند. از این رو، می بینید که ملّت های کوچک تر را به شیوه های گوناگون تهدید می کنند و حتی وارد عمل شده، در امور داخلی آنها دخالت می کنند.[۳۸۷]

اخلاق فاضل، ص: ۲۴۲

بنابراین، توجّه به این جهت ما را به فکر وامی دارد که خداوند باید قدرتی بالاتر از این ابرقدرتها ذخیره کرده باشد تا تمام ملل، زیر چتر این قدرت با عدل و داد

او از ظلم و تعدّی مصون و محفوظ باشند.[۳۸۸] والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

درس سی و پنجم[۳۸۹] خیر کثیر؛ «زهرای اطهر (س)»

سوره مبارکه کوثر- که بر وزن فوعل و به معنای خیر کثیر است- در باره صدیقه طاهره، حضرت فاطمه زهرا (س) نازل شده است.

اگرچه احتمالات زیادی در این باره وجود دارد، ولی آیاتی که ذیل آیه اوّل آمده است شاهد بر این مطلب است؛ خصوصاً وقتی می فرماید: (إِنَّ شانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ)، آن کسی که تو را در معرض شِیْن و بدگویی قرار می دهد و پشت سر تو می گوید: «هذا رَجلٌ ابتَر» بدان که خودش این چنین است و فرزندی نداشته و اثری از او نخواهد ماند؛ اما ما به تو کوثر عطا کردیم.[۳۹۰] پس معلوم می شود که کوثر با (إِنَّ شانِئَكَ هُوَ

الْأَبْتَرُ) مرتبط است و در رابطه با بقای نسل و ذریّه طاهره رسول خدا (ص) است.

همچنان که که (فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ انْحَر) نیز بر همین معنا دلالت می کند، زیرا در مقابل هدیه خداوند متعال که اعطای کوثر است دو تکلیف متوجّه شخص رسول اکرم (ص) می شود؛ اوّلًا: باید به خاطر این عطیّه الهی، نیایش و سپاس گزاری داشته باشد و ثانیاً: عبادت عملی به تنهایی کفایت نمی کند؛ بلکه باید گذشت مالی هم داشته باشد.

معمولًا در عبادات یکی از این دو جهت وجود دارد: بعضی از عبادات، منحصر به جنبه مالی است؛ مثل: زکات و خمس و مانند اینها، و برخی از عبادات، مرکب از دو جهت است؛ یعنی هم به عمل و هم به بذل مال نیاز دارد؛ مانند: حجّ و ....

خصوصیّت این آیه اقتضا می کند با توجه به این که (إِنَّ شانِئَكَ) مختص به

رسول اکرم (ص) بوده و ایشان مورد شِیْن واقع می شده، «فَصَلِّ لِرَبِّکَ» هم چیزی در رابطه با شخص رسول خدا (ص) در برابر آن هدیه الهی باشد که باید هم ستایش و نیایش و هم بذل مال انجام پذیرد.

یکی از احتمالات ضعیفی که درباره «وَ انْحَر» داده شده این است که در نماز دستش را تا محاذی نحر و بالای سینه و پایین گردنش بالا ببرد که این صرفِ احتمال است.

ظاهر این آیه روشن است و اینها قرینه می شود بر این که مسأله کوثر درباره شخص رسول اکرم (ص) است.

نکته قابل توجهی که در این آیه وجود دارد، تعبیر از صدیقه کبری فاطمه زهرا (س) به کوثر است.[۳۹۱]

اخلاق فاضل، ص: ۲۴۶

کلمات درباره اشخاص خیلی فرق می کند؛ یک وقت دو بقّال درباره این که پول زیاد چه مقدار است با هم صحبت می کنند و یک وقت دو تاجر و یک وقت دو میلیاردر در این خصوص بحث می کنند و یک وقت یک رئیس جمهور می گوید: این پروژه پول زیادی لازم دارد. این «پول زیادی» که او می گوید، غیر از آن پول زیادی است که آن دو بقّال می گویند. مقام هرچه بالاتر رود و عنوانی ممتاز پیدا کند، تعابیر و الفاظ- هرچند یکی باشد- باید متناسب با گوینده معنا شود.

در مورد «عطیّه» هم مطلب همین است. عطیه ها هم از لحاظ دهنده و هم از لحاظ گیرنده فرق می کند، چه مقامی و به چه کسی عطیّه می کند. گاهی انسان می خواهد چیزی را به یک فقیر هدیه کند و گاه می خواهد به یک شخصیت بارز هدیه بدهد، همچنین این که هدیه دهنده چه کسی است نیز در نوع هدیه اثر خواهد داشت.

خداوندی

که می فرماید: (مَتاعُ الدُّنْیا قَلیل)،[۳۹۲] از این عطیّه به کوثر تعبیر کرده است که به مراتب از کثیر بالاتر است و این تعبیر مفهوم و محتوای زیادی دارد.

در اینجا عطیّه کننده ذات اقدس الهی است که در آن آیه می فرماید: (وَ إِنْ مِنْ شَیْ ءٍإِلَّا عِنْدَنا خَزائِنُهُ)،[۳۹۳] طرف مقابل و شخصیتی هم که به او عطیّه می شود، اشرف ممکنات و افضل مخلوقات جهان آفرینش، حضرت رسول اکرم (ص) است و خداوند متعال نیز از عطیه به کوثر تعبیر کرده است که به نظر من بالاتر از این

نمی توان چیزی تصوّر کرد.

در دوران صدر اسلام، آینده جهان اسلام و ائمه معصومین: برای مسلمانان درست روشن نبود؛ ولی بحمد الله تعالی برای ما روشن است. ما دیدیم که از این

اخلاق فاضل، ص: ۲۴۷

کوثر الهی «سَیِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّهِ»[۳۹۴]، امام مجتبی و سالار شهیدان (ع) که پیامبر اکرم (ص) درباره او فرمود:- «حُسَیْنٌ مِنِّی وَ أَنَا مِنْ حُسَیْنٍ»[۳۹۵]- به وجود آمدند که زنده کننده دین هستند و سرانجام هم منتقم حقیقی از ذریّه همین کوثر و عطیّه الهی است.[۳۹۶]

اخلاق فاضل، ص: ۲۴۸

از اینجا پی می بریم که چه خیر کثیری- بر اثر عنایت و عطیّه الهی- به اسلام و مسلمانان عنایت شده است. هرچند این لطف در آغاز شامل حال پیامبر خدا (ص) گردید.

و در این دوران دیدیم که یکی از فرزندان فاطمه زهرا (س) یعنی امام بزرگوار ۱- که ولادت ایشان مقارن با میلاد پربرکت صدیقه طاهره ۳ می باشد- معجزه قرن را به وجود آورد.

ولی متاسفانه ما نمی دانیم امام بزرگوار در احیای اسلام و ایجاد حکومت اسلامی در دنیای پر آشوب فعلی که تمام زر و زورها در اختیار

استعمارگران و مخالفان اسلام است چه نقش اساسی را ایفا نمود شاید آیندگان این فضاها را درست تحلیل کنند و به ژرفای آن پی ببرند!

واقعاً وقتی انسان با گوشه هایی از مبارزات این جوانان آشنا می شود اصلًا باورش نمی شود که اینان بودند که آن شجاعتها، فداکاری ها و ایثارگری ها را از خود نشان دادند.

مدّتی قبل در یکی از برنامه های تلویزیون در شرح حال برخی از آنان می گفت: بعد از این که به طرفِ دیگر اروندرود رسیدند با سیم های خاردار مواجه شدند؛ به همین دلیل کسی نمی توانست از این سیمها عبور کند. جوانی پیش قدم شد و خود

را روی سیم خاردار انداخت تا دیگران از روی او عبور کنند!

هنوز هم تصوّر این کار برای من مشکل است که این قدر زجر بکشد تا دیگران

اخلاق فاضل، ص: ۲۴۹

بتوانند از روی او عبور کنند! کجای تاریخ می توان سراغ داشت که کسی برای این که حکومت و انقلاب اسلامی مورد تجاوز و خدشه قرار نگیرد و زحمات امام بزرگوار به نتیجه کامل برسد، چنین زجری را تحمل کند! چه کسی این جوان را به این حالت رسانده است؟! کدام نَفَسی او را این چنین دگرگون ساخته است؟ و کدام قدرتی این جوان را از مسائل شهوانی و بهترین لذّات کنار زن و فرزندش جدا ساخته است که در لحظه خطر، خودش را کاملًا برای مرگ و شهادت- آن هم چنین شهادتی- آماده سازد؟!

برادران من! به اندازه درک و فهم خود از مسائلی که در جریان آنها قرار دارم، بدون تعصّب عرض می کنم: ما این درس، بحث، حوزه ها و امثال آن را به برکت همین انقلابی که امام برای این کشور انجام داد، داریم. بحمدالله

تعالی مسئولان- به ویژه مقام بزرگوار رهبری- برای تداوم راه امام کاملًا مشغول فعالیت هستند. شما نیز هرگز بی تفاوت نباشید و تلاش امام را فراموش نکنید. تصور نکنید انقلاب یک حادثه ای بود که گذشت؛ چراکه ما هرلحظه از سوی دشمن در مخاطره هستیم. دشمن همیشه در کمین است و برای رسیدن به اهداف شومش انواع و اقسام توطئه ها و تهاجم ها را دارد. انگلیس و آمریکا تصوّر می کردند که مردم، دیگر از انقلاب بریده اند و مشکلی برای ضربه زدن به انقلاب بر سر راهشان وجود ندارد، ولی متوّجه شدند روحیه مردم همان روحیه سابق است، جوانها همان جوانها و شجاعتها همان شجاعتها است؛ لذا با کمال شرمندگی عقب نشینی می کنند.

من و شما نباید اجازه دهیم در مجالس و مجتمع های عمومی افرادی علیه انقلاب صحبت کنند، مخصوصاً بعضی از خواصّ- که حمل بر صحّت آن، این است که بگوییم: ناآگاهند-. نگذارید این نغمه ها شیوع پیدا کند که اگر این چنین شد همه چیزمان بر باد خواهد رفت و حوزه ها، حکومت و انقلاب اسلامی متزلزل خواهد شد؛ البته این به آن معنا نیست که هیچ مشکلی در این نظام وجود ندارد؛ به طور قطع مشکلاتی در نظام هست. مگر در زمان رسول اکرم (ص) یا امیرالمؤمنین (ع)

همه مشکلات مردم حل شده بود؟! هر حکومتی به خصوص چنین حکومتی که مانند یک نقطه درخشان بر صفحه تمامْ سیاه زمین می درخشد با بعضی از مشکلات

اخلاق فاضل، ص: ۲۵۰

مواجه است. پیدا است که همه قدرتها برای از بین بردن آن سعی و تلاش می کنند.

این من و شماییم که باید در برابر تهاجمات آنها- خصوصاً تهاجم فرهنگی- احساس وظیفه کنیم. این

مسئولیت تنها در یک زمان و مخصوص من و شما نیست؛ بلکه به خاطر تهاجم های سنگین و متراکم دشمن، مسئولیت روز به روز سنگین تر و بیشتر می شود تا این اسلام را- که امام بزرگوارمان به دست من و شما داد- با گسترش روزافزون و کیفیت بهتر به نسل آینده برسانیم. ان شاءالله تعالی.

والسلام علیکم و رحمه الله وبرکاته

اخلاق فاضل، ص: ۲۵۱

درس سی و ششم[۳۹۷] مصلحت در بیان احکام

مجموعه احکام اسلام در زمان پیامبر مکرم حضرت محمد مصطفی (ص) در طول ۲۳ سال به وسیله وحی بر ایشان نازل و تبیین شد[۳۹۸]. و چنین نبود که به مجرّد بعثت آن حضرت همه احکام مطرح و مردم به رعایت آن ملزم شوند.

به عنوان مثال، روزه که در ادیان الهی گذشته نیز بر مردم واجب بوده است، پس از گذشت چند سال از بعثت حضرت، واجب شد.

حتی حرمت شرب خمر پس از مقداری فاصله از بعثت حضرت نازل شد؛ در حالی که بر حسب روایات، در هیچ دینی از ادیان الهی، شرب خمر نه تنها حلال نبوده، بلکه حرام بوده است.

این تدریج وتدرّج در ظرف ۲۳ سال در زمان رسالت را چطور تحلیل می کنیم؟

ظاهراً باید این چنین تحلیل کرد که در لوح محفوظ، هم این احکام الهی ثابت و هم آنها به عنوان حکم اسلام مطرح بوده است؛ اما مصالح اقتضا می کرده که اینها به صورت تدریجی مطرح شود.

اخلاق فاضل، ص: ۲۵۲

در روز اوّل به همان «قولوا لا اله الا الله تفلحوا» که مربوط به نفی صلاحیّت بت ها برای عبادت و همچنین انحصار این صلاحیت در خداوند تبارک وتعالی است، بسنده شده است و هر زمانی مصلحت اقتضا می کرد که

حکمی نازل و اجرا شود، در آن زمان حکم می آمده است.[۳۹۹]

اخلاق فاضل، ص: ۲۵۴

وقتی زمان رسول خدا (ص) را از فاصل بعثت تا زمان رحلت ایشان (۲۳ سال) ملاحظه می کنیم، می بینیم چنین نبود که تا حضرت مبعوث شد، مجموع احکام اسلام را به صورت یک قانون مدوّن و لازم الاجرا در همان روز اول برای مسلمانان بیان کرده باشد، حتّی بعضی از احکام در سال آخر مطرح شد؛ مانند حجّ تمتّع که در

اخلاق فاضل، ص: ۲۵۵

حجه الوداع مطرح شد[۴۰۰]، درحالی که فاصل حجه الوداع با زمان رحلت رسول

اخلاق فاضل، ص: ۲۵۶

خدا (ص)، دو ماه و اندی بود و حتّی خود حضرت به علّت این که سوق هدی کرده بودند، حجّ ایشان به حجّ تمتّع انتقال پیدا نکرد؛ چراکه دستور تمتّع برای کسانی بود که سوق هدی نکرده بودند؛ زیرا حضرت در طول عمر خود حتّی یک بار هم حجّ تمتّع انجام ندادند؛ ولی به منظور اجرا و پیاده شدن حجّ تمتّع وحی بر ایشان نازل شد و این کار مشروعیّت یافت.[۴۰۱]

اخلاق فاضل، ص: ۲۵۷

در همین حجه الوداع وقتی پیامبر گرامی اسلام (ص) جریان نزول جبرئیل و مسأله مشروعیت حجّ تمتّع و لزوم انتقال به حجّ تمتّع را مطرح کرد، مورد اعتراض بعضی قرار گرفتند: «

فَقَالَ لَهُ (ص) رَجُلٌ[۴۰۲] مِنَ الْقَوْمِ لَنَخْرُجَنَّ حُجَّاجاً وَ رُءُوسُنَا وَ شُعُورُنَا تَقْطُرُ

»؛ ما چطور می توانیم این معنا را بپذیریم که در حال حجّ و عبادت خداوند باشیم، از احرام عمره تمتع بیرون آمده با زنان خودمان مجامعت کنیم و غسل جنابت هم انجام دهیم و قطرات آب غسل جنابت از سر و ریش ما ترشح کند؟! چطور می شود این معنا با

عبادت و حجّ جمع شود؟! رسول خدا (ص) در جواب او فرمودند:

«أَمَا إِنَّکَ لَنْ تُؤْمِنَ بِهَذَا أَبَداً

»؛ تو هرگز این حکم تمتّع را نخواهی پذیرفت.

از این رو، در عصر خلافت خود با کمال صراحت و وقاحت گفت: «متعتان کانتا محلّلتان فی زمن رسول اللّه (ص) وأنا أحرّمهما وأعاقب علیهما: متعه الحجّ ومتعه النساء».[۴۰۳]

حال آیا این مسأله مشروعیتِ حجّ تمتّع که در حجه الوداع مطرح شد، معنایش این است که در ۲۲ سال قبل، حجّ تمتّع جزو احکام اسلام نبوده است و یا این که مصلحت اقتضا نمی کرده مشروعیت حجّ تمتّع بیان گردد و بر رسول خدا (ص) وحی نازل شود؟!

اینها همه گویای این است که مصالحی درکار بوده که اقتضا می کرده احکام الهی به صورت تدریجی پیاده شود.

شاهد دوم ما بر این مطلب، ظهور و بروز بعضی از روایات و احادیث، هنگام ظهور حضرت بقیه الله الاعظم روحی له الفداء، و تبیین و معرفی یک سری از احکام واقعی اسلام در آن زمان به مردم و مرحله اجرا و پیاده کردن آنها است.[۴۰۴] این به آن معنا است که تا پیش از ظهور، جامعه آمادگی درک این مسائل را ندارد و پذیرای پیاده شدن آن نیست؛ ولی زمانی که حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف ظهور کنند، عقول بشر رشد کرده و حقّانیت حضرت کاملًا روشن است و مردم پذیرای همه احکام اسلام هستند.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

درس سی و هفتم[۴۰۵] آشنایی و مبارزه با وهابیّت

طرح مسأله وهابیت و نقد آن اهمیّت و ضرورت بسیار زیادی دارد[۴۰۶] و شاید بتوان

گفت که در این زمینه مسامحه شده

یا مقدّماتش فراهم نبوده است.

به یاد دارم که چنـد ماه قبل از ارتحال حضـرت امام ۱ برای ارائه گزارش مسائل حوزه علمیه خـدمت ایشان رسـیدم. ایشان، که همیشه پنجاه سال آینـده را قبل از دیگران می دیـد، در آن موقع فرمودنـد: خوب است بلکه لازم است که مسأله وهابیت و نقد افکار و جواب های شافی و کافی به شـبهات آنها در حوزه مطرح و تـدریس شود و طلبه ها در جریان مسائل آن قرار بگیرنـد. [۴۰۷] با قطع نظر از اخباری که از کشورهای مختلف اسلامی خصوصاً از پاکستان- که آینده بسیار خطر ناکی دارد- می رسد که متأسـفانه نه تنها میان روحانیت اهل تسـنّن بلکه میان روحانیت شـیعه نیز دو گروه به نام وهّابی وغیروهّابی ایجاد شده است؛ در حالی که نفس عنوان وهّابی برای یک روحانی شیعه شرم آور است.[۴۰۸]

اخلاق فاضل، ص: ۲۶۳

یکی از دوسـتان اهـل علم که اخیراً به کشور آذربایجان رفته بود نقل می کرد که در بخشـی به نام قره باغ در کشوری که تازه می خواهد از زیر بار کمونیست خارج می شود، حوزه علمیه ای از شـیعه با امکانات بسیار ضعیف، در حدود سیصد طلبه دارد؛ اما در مقابل این مدرسه در همانجا حوزه ای از وهابیّت- با حدود ده هزار طلبه- دایر است.

ببینید وهابیت چقدر توانسته در آنجا نقش پیدا کند، البته درست است که ما فاقد آن امکانات و پولهای گزافی که آنها صرف تبلیغ این مکتبِ سـرتاپا سیاسـی و اسـتعمارگرانه می کننـد، هستیم؛ اما نبایـد از لحاظ امکانات علمی و تبلیغی و مبارزه علمی و تبلیغی محرومیت داشته باشیم.

این خطر بزرگی است که اینها در بسیاری از مرزهای ما- در سیستان و بلوچستان،

در استان هرمزگان و بخشی از اطراف گرگان و گنبد- رسماً مشغول تبلیغات سوء هستند و امکانات عجیب و غریبی هم در اختیار مبلّغان خود قرار داده اند.[۴۰۹]

اخلاق فاضل، ص: ۲۶۴

امیدوارم خداوند تبارک و تعالی همه ما را در راه تبلیغ و ترویج دین، مورد تأیید و توفیق خود قرار دهد.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

اخلاق فاضل، ص: ۲۶۵

درس سی و هشتم[۴۱۰] درس اخلاق در حوزه

مناسب است که روزهای چهارشنبه همه اساتید بزرگوار، یک آیه، روایت یا مطلبی اخلاقی را بیان کنند و این به صورت یک سنت جاریه، در درسها مطرح شود- ان شاء الله تعالی-.

البته، آقایان طلاب هم از بعضی اساتید بزرگوار که شاید توجهی ندارند تقاضا کنند که در هفته- هر چند و لو یک ربع ساعت- دربار مسائل اخلاقی صحبت بفرمایند. و این از سفارشهای امام بزرگوار ۱ است. هرگاه ما در رابطه با امور حوزه خدمت ایشان شرفیاب می شدیم و گزارشاتی را عرض می کردیم، از ایشان می خواستیم که رهنمودی داشته باشند. شاید اگر هم اوقات این چنین نبود، غالباً ایشان در رابطه با مسائل اخلاق در حوزه، خیلی تأکید داشتند حتی با این که در رابطه با هیچ درسی، استاد تعیین نمی کردند گاهی به بعضی از اساتید هم اشاره می فرمودند که خوب است فلان شخص در حوزه، درس اخلاق داشته باشد. این تأکیدها از اهتمام ایشان به این امر خبر می دهد.

یکبار که خدمت رهبر بزرگوارمان حضرت آیت الله خامنه ای زید عزه رسیده بودیم، ایشان مطلبی را گفتند که من آن را نشنیده بودم. می فرمودند: ما در مشهد در

اخلاق فاضل، ص: ۲۶۶

درس مرحوم آیه الله آقای میلانی (ره) تعالی شرکت می کردیم، ایشان

هر شب کتاب «تحف العقول» را سر درس می آوردند و اول یک روایتی را می خواندند، اگر این روایت احتیاجی به بیان نداشت، به همان خواندنش اکتفا می کردند، اگر به توضیح احتیاج داشت، مقداری دربار آن روایت توضیح می دادند، بعد هم وارد درس اصلی می شدند.

اولین چیزی که جامعه در برخورد با یک روحانی به آن توجه می کند اخلاق است. البته نه به آن معنای عرفیِ خاص که عبارت است از خوش رویی و خوش برخورد با مردم که البته این خود یک مرحله است. معنای اخلاق این است که طلبه به عنوان یک فرد متعبّد به جمیع دستورات اسلام و مجموعه فضائل اخلاقی در جامعه تجسم داشته به این عنوان که وجه اصلیِ همّت او اسلام و مسائل اخروی است و مسائل دنیوی برای او به عنوان غایت و هدف اصلی واقع نشده است، مطرح باشد.

اگر خدای ناکرده مسائل مادّی، زرق و برق دنیا، مسائل انحرافی وکارهای غیر مشروع در جامعه و روحانیت ما شیوع پیدا کند و ما آن حیثیت اصلی را از دست بدهیم آن روز، روزی است که روحانیت سیر نزولی خود را طی خواهد کرد.

برادران!؛ من نمی گویم خود، عامل به این حرفها هستم؛ ولی به این امور اعتقاد دارم. دعا کنید من هم مثل شما، همگی بتوانیم یک سرباز واقعی، یک خدمتگذار و روحانی مورد رضای حضرت بقیه الله روحی له الفداء باشیم. امیدوارم خداوند روح پر فتوح امام بزرگوار (ره) تعالی را با اجداد گرامش محشور بفرماید.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

اخلاق فاضل، ص: ۲۶۷

درس سی و نهم[۴۱۱] تأثیر درس اخلاق

هنگامی که ما تازه طلبه شده بودیم، امام بزرگوار ۱ در روزهای جمعه، یک ساعت مانده

به غروب در مـدرس فیضـیه- شبسـتان زیر کتابخـانه- سالهـا درس اخلاـق می فرمودنـد و علاوه بر طلاب و فضـلا، عـده ای از بازاریهـای آگـاه، متـدین و علاقه منـد هم در درس ایشان شـرکت می کردنـد. و عجیب این است که، می بینیم کسانی که در درس اخلاق امام حاضر بودند، هنوز از یک حالت خاصّی برخوردارند[۴۱۲] همان تربیت ها و جلسات چند ساله، اینها را برای همیشه تربیت کرده است.

در زمـان زعـامت مرحوم آیت الله آقـای بروجردی (قـدس) مـدتی هم مرحوم آیت الله میرزا علی آقـای شـیرازی (قـدس)- که سـاکن اصـفهان بودنـد و به مسائـل دنیوی بی اعتنا بوده و توجه کامل به مسائل اخروی داشـتند و شـهید مطهری (ره) تعالی در بعضی از کتابهایشان از شخصیت این مرد بزرگ تجلیل زیادی می کنند[۴۱۳]- به قم تشریف

اخلاق فاضل، ص: ۲۶۸

آوردنـد، مـا کم و بیش در جلسـات ایشـان حضور پیـدا می کردیم و انصافاً یـک حـال خوبی برای ما به وجود می آمـد. ولی متأسـفانه مـدت آن کوتاه بود و در حقیقت حوزه علمیه قم نتوانست- آن گونه که شاید و باید- از ایشان اسـتفاده کند و ایشان هم نتوانستند در قم سکونت داشته باشند.

تربیت، این چنین محقـق می شـد نه بـا صـرف گفتن یکسـری اصـطلاحات و ...، بلکه به معنـای واقعی تربیت بـود. به هر حـال مُـدرّس اخلاق غیر از اسـتاد فقه، اصول، فلسـفه و سایر علوم است. باید در او ویژگیهایی باشد و واقعاً خودش به تربیت اخلاقی تربیت شده باشد.

آنچه مهم می باشـد این است که برای تربیت چنین افرادی برای آیند حوزه چه راهی را باید انتخاب کرد و چگونه می توان به این هدف رسید؟ برای تربیت استاد در موارد دیگر، راه خیلی آسان و

معمولی است وخود طلاب نوعاً این راه را با ذوق و شوق طی می کنند و بحمدالله تعالی بسیاری هم موفق می شوند؛ اما در رابطه با اخلاق، اتخاذ یک نظر و پیشنهاد برای تربیت تعدادی مربی اخلاق درجهت استفاده و بهر کاملِ حوزه در آینده، بسیار مشکل است.

هم اکنون بعضی از بزرگان هستندکه امام بزرگوار هم به بعضی از آنها اشاره کرده اند و می فرمودند: از ایشان استفاد اخلاقی کنید، اما ایشان یا به علت کهولت سن یا دلالیل دیگر، معمولًا در اختیار حوزه و طلبه ها نیستند و کمتر از وجودشان استفاده می شود. بالاخره هم جهات اخلاقی برای طلبه ها و هم تربیت مربی اخلاق برای آیند حوزه، یکی از مشکلات بزرگی است که ما با آن روبرو هستیم و راه قابل توجهی هم برای آن پیدا نکرده ایم.

اما از باب این که گاهی اوامر اضطراریّه هم به جای اوامر اختیاریّه مطرح می شود، من و امثال من هم می آییم و مباحثی را به عنوان اخلاق مطرح می کنیم، بالاخره اهمیت معارف اخلاقی بسیار مهم است- به ویژه برای روحانیت- چراکه روحانیت، با عمل و اخلاق، با کیفیت معاشرت و برخوردش و با اجتناب از معاصی، بیشتر از بیانش می تواند در جامعه نفوذ کند.

عملِ یک روحانی در صورتی که فریبکاری نباشد بکله واقعی و خالی از نقایص اخلاقی باشد، جاذبه زیادی داشته و نقش بسزایی دارد و من در مواردی- از جمله

اخلاق فاضل، ص: ۲۶۹

در بعضی از مسافرتها- امتحان کرده ام. البته می خواهم این را به عنوان مثال عرض کنم نه این که این جاذبه در من وجود دارد:

اوایل ماه شعبان به بندر لنگه تبعید شدم، صاحب آن حسینیه ای که

در آن سکونت داشتم، کسی را از مشهد دعوت کرده بود تا در ماه رمضان منبر برود. آن آقا شب اول یا یک شب قبل از اول ماه رمضان، وارد شد. جوانی نسبتاً فاضل بود و بعد که منبرش را دیدم، منبرش هم بسیار جالب و خوب بود. ایشان هم در آن حسینیه با ما ساکن شد، هیچ گونه آشنایی قبلی با هم نداشتیم، من او را قطعاً ندیده بودم، او هم اگر مرا دیده بود از نزدیک با من صحبتی نکرده بود. ماه رمضان شروع شد و با هم آنجا بودیم و بالاخره با هم مأنوس شده بودیم. دهه دوم ماه رمضان پیش آمد، این بیچاره مجبور بود به علت گرمی زیاد هوا، روزی چند نوبت در آب سرد حوضی که در آن حسینیه بود، برود، و آب آنجا هم از آب دریا و پر از نمک و ... بود، بالاخره به گوش درد عجیبی مبتلا شد، به طوری که از شدت ناراحتی فریاد می زد، او را به بیمارستانی که آنجا بود بردیم، دستوری به او دادند، آمد و این دستور را عمل کرد و یکی دو روزه حالش بهتر شد، ولی مجدداً به گوش درد شدیدتری مبتلا شد، به طوری که من بر حال او متأثر می شدم. تقریباً اواخر دهه دوم بود، به او گفتم: فلانی! من اگر جای تو بودم دیگر اینجا نمی ماندم، ما تبعیدی هستیم و مجبوریم؛ اما تو با این شرایط، مجبور نیستی اینجا باشی، او هم تأملی کرد. به ذهنم خطور کرد که نکند ایشان به علت مسائل مالی حاضر نیست برگردد، از این رو، به او گفتم: اگر

شما روی این جهت فکر می کنید، من حاضرم با صاحب مجلس صحبت کنم و از او بخواهم تمام آن پولی را که بنا است در یک ماه به شما بدهد، همین حالا بدهد، شما هم پول را بگیر و برو و به معالجه خودت بپرداز. خب دیگر حرفی از این روشن تر و بالاـتر نبود. ایشان گفت: خیر، بحث پول نیست، گفتم: پس چیست؟ گفت: مسأله این است که من حساب کردم اگر ده روز دیگر پیش شما بمانم بهتر از این است که الآن بروم. این اخلاق خوش و قدرت جذب یک روحانی است.

والسلام علیکم و رحمه الله وبرکاته

اخلاق فاضل، ص: ۲۷۰

درس چهلم[۴۱۴] اخلاق در خانواده

اخلاق و رفتار نسبت به خانواده، بسیار حساس و مهم است. انسان باید درطرز سلوک با خانواده مراقبت زیادی داشته باشد.[۴۱۵] طلبه باید از وقت خودش حداکثر استفاده را ببرد و حتی یک لحظه از فرصت ها را تلف نکند و جداً به خودش اجازه ندهد که حتی یک لحظه بیکار بماند؛ ولی گردش و تفریح، حق خانواده است و جزو برنامه هایی است که در جای خودش ضرورت دارد.

من و شما در این رابطه با افراد عادی تفاوت زیادی داریم. اخلاق شما در خانواده باعث می شود آنان فکر کنند که هم طلبه ها از جهت اخلاق چنین اند و با زن و بچ خود این گونه رفتار می کنند.

من و شما که عهده دار حفظ اعتقادات مذهبی جامعه هستیم، قبل از جامعه باید عقاید زن و بچه خودمان را در رابطه با اسلام و روحانیت حفظ کنیم؛ به طوری که

اخلاق فاضل، ص: ۲۷۱

همسر یک اهل علم بفهمد که چه مزیّتی دارد، یعنی ببیند طرز سلوک

شوهرش با اهل خانواده- به عنوان این که یک روحانی است- با دیگران فرق دارد نه این که طوری با آنان رفتار کنیم که مردم عوام با همسرانشان برخورد می کنند.

اخلاق و رفتار من و شما باید به تمام معنا اسلامی بوده به طوری که جامعه از ما انتظار دارد و همین سبب می شود که فرزندانمان راه ما را ادامه دهند.

از این رو، باید توجه داشته باشیم که همگام به تحصیل علم- هر مقدار هم که به علم علاقه داریم- باید حقوق خانواده، حق تربیت فرزند را- که عمده اش همان تربیت عملی و کیفیتِ رفتار پدر در رابطه با فرزند است رعایت کنیم. پس از آن، تربیتهای قولی در کنار تربیتهای عملی، می تواند مؤثر باشد. بزرگان ما در این رابطه بهترین اسوه و الگو هستند.

متأسفانه بسیار زیاد دیده می شود که از چند پسر فلان اهل علم حتی یکی هم حاضر نیست رشته پدر را دنبال کند و اصلًا علاقه مند نیست! که در اکثر موارد باید اشکال را در پدر دید، اگر پدر به عنوان یک روحانی جاذبه داشت، لااقل یکی دونفر از فرزندانش علاقه مند می شدند[۴۱۶]. اینها مسائل جزیی نیست، جای تأسف است.

من ولادتم در قم بوده و والده مکرمه ما هم قمی است، از این رو نسبت به مسائل قم با اطلاع هستم. در همین قم بیوتات بسیار مهمی از علما وجود داشته که الان حتی یک روحانی در تمام فامیلشان وجود ندارد. در حالی که شاید سی سال قبل، سی یا چهل نفرشان اهل علم بودند. اگر ما این موضوع را ریشه یابی کنیم می بینیم مقداری از مسئولیت متوجه پدران بوده است؛ چون

جاذبه نداشتند و نتوانستند بچه ها و اقوامشان را جذب کنند.

همین اواخر شنیدم که امام بزرگوار تا همان روزهای آخر حاضر نبود بدون

همسرش حتی یک مرتبه غذا بخورد. ببینید این کار چقدر می تواند در روح یک همسر اثر داشته باشد.[۴۱۷] حال؛ اگر زوج جوان باشند، شاید همان حضور سر سفره باعث التذاذ است، اما در آن سنین که دیگر این حرفها مطرح نیست، این رفتار از روی عواطف انسانی و رعایت حق او است.

کسی که مقامش به جایی رسیده بودکه دنیا آن هم دنیای ابر قدرت، او را به عظمت، لیاقت، شوکت و به علوِّ همت می شناخت و در برابرش سر تعظیم فرود می آورد، با این حال در رابطه با مسائل داخلی و خانوادگی، این قدر مراقب بود و حدود و حقوق آن را رعایت می کرد.

ما نیز باید تا لحظ آخر مواظب حقوق همسرمان باشیم و تربیت و آداب اسلامی را پیاده کنیم.[۴۱۸]

وظیفه این است که اعتقادات و معارف اسلامی ابتدا داخل خانواده روحانیت حفظ شود و بعد از آن نوبت به دیگران برسد، نه این که انسان تمام همتش خارج از منزل باشد و نسبت به خانواده، کوتاهی کند که در نتیجه به اعتقادات خانواده و به وجهه روحانیت لطمه وارد شود.

من این توصیه را در درج اول به خودم و بعد به شما برادران می کنم.

امیدوارم که خداوند تبارک و تعالی ما را داخل و خارج منزل، متخلق به اخلاق واقعی اسلامی بفرماید.

والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته

درس چهل و یکم[۴۱۹] مطالعه حالات ائمه: و بزرگان

حالات و روش زندگی ائمه هدی: الگوی ما در اخلاق است[۴۲۰] و الگو

برداری از آن، تأثیر زیادی در زنـدگی ما خواهـد داشت. اولین مرحله برای اسـتفاده هر چه بهتر از این الگوها، مطالعه و تحقیق درباره شیوه زندگی، رفتار و اخلاق آن بزرگواران است.

البته ممکن است کسـی پس از مطالعه و تفکر در خصوص مناقب، فضیلت ها و عظمت ائمه اطهار: بگوید: آنان معصوم هستند و مقـام و درجه ایشـان بسـیار بلنـد و رفیع است؛ بنابراین، ما نبایـد انتظار داشـته باشـیم بلکه نمی توانیم حالات آن بزرگوران را داشـته باشـیم، آنان کجا و ما کجا!! همان طور که امیرالمؤمنین (ع) بعد از این که روش زندگی خود را بیان می کند که از چه نوع غذا و لباسی استفاده می کند، می فرماید:

اخلاق فاضل، ص: ۲۷۵

«أَلَا وَ إِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ»[۴۲۱].

بدانید که شما توانایی چنین کاری را ندارید.

به همین دلیل، این فکر در ذهن انسان ایجاد می شودکه اگر ما میلیونها سال عمر کنیم و در این سالیان دراز، نهایت زهد و تقوا را داشـته باشـیم، باز هم ممکن نیست به مقام امام معصوم برسـیم. البته شیطان هم این توهم را تقویت می کند و در نتیجه چنین شخصـی از مرحله تأثیرپـذیری دور خواهـد شـد و نمی توانـد از اهل بیت: به عنوان بهترین الگوها اسـتفاده کنـد؛ چرا که وقتی انسان، چنین فاصـله دوری را میان خودش و معصومین: ملاحظه کرد و تصور کرد که با هیـچ تلاش و کوششـی نمی تواند این فاصله را از میان بردارد و به مقام آنان برسد، دیگر احساس تکلیف برای دسترسی به ایشان نمی کند.

در حالی که چنین شخصی ابتدا باید چگونگی زندگی ائم معصومین: و امیرالمومنین (ع) را مدّ نظر قرار دهد و سپس بداند که از

کـدام زاویه از زوایـای زنـدگی ایشان می توان الگو برداری کرد. اگر آنان از اول شب تا صـبح سـجده های طولانی انجام می دادنـد و هر سه روز یـک بـار قرآن را ختم می کردنـد، او نیز در همین مسـیر قـدم بردارد و از آن بزرگواران به عنوان الگویی شایسته در زندگی و عبادت سرمشق بگیرد؛ اگرچه به صورت کامل نتوان مانند ایشان بود.

امیرالمومنین (ع) می فرماید:

«أَلَا وَ إِنَّکُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَی ذَلِکَ وَ لکن أَعِینُونِی بِوَرَعٍ وَ اجْتِهَادٍ وَ عِفَّهٍ وَ سَدَاد».[۴۲۲]

البته شما توان آن را ندارید مانند من زندگی کنید، امّا با پارسایی، تلاش، پاکدامنی و درستی مرا یاری و همراهی کنید.

مرحله دوم، مطـالعه وملاـحظه حالاـت و زنـدگی بزرگـان است؛ البته در این مرحله جـای این شـبهه نیست که مـا کجا و شـیخ انصاری کجا! چراکه او نیز مانند ما انسانی عادی است؛ بنابراین مراجعه به حالات بزرگان و مطالع زندگی آنان می تواند برای

ما آموزنده باشد.[۴۲۳] سـعی کنید مطالعه حالات و شخصیت بزرگان را- در دوران طلبگی، تحصیل، تدریس، زعامت و جنبه های مختلف دیگری که در زندگی ایشان وجود داشـته است- جزو برنامه مستمر خود قرار دهید؛ چراکه واقعاً آموزنده است و نقش به سـزایی در بهبود روحیه طلبگی شـما خواهـد داشت. بحمـد الله تعـالی کتابهای فراوانی در این رابطه وجود دارد ماننـد: «اعیان الشیعه» نوشته مرحوم سید محسن جبل عاملی (ره) تعالی که بیشتر از چهل جلد می باشد. ایشان در این کتاب شرح حال همه بزرگان شـیعه را از ابتـدا تا زمان حیات خودشان نوشـته انـد. یا کتابهایی که مرحوم آقا بزرگ تهرانی (ره) تعالی علاوه بر کتاب «الذریعه الی تصانیف الشیعه»

نوشته است که هر کدام اسم خاصی داشته و در شرح حال علما است. یا کتابهای مختصری مانند: «الکنی والالقاب» یا کتاب «فوائد الرضویه» مرحوم محدث قمی (ره) تعالی که کتاب بسیار خوبی است یا «روضات الجنات» و کتابهای دیگری که انسان را در مورد زندگی این بزرگان راهنمایی می کند. البته به هر گفته و نوشته ای نمی توان اعتماد کرد و می بایست از کتب مستند و متقن بهره جست.

بی شک مطالعه، نوشتن و مباحث علمی مقداری خستگی را به دنبال دارد؛ اما مطالعه زندگی بزرگان این طور نیست و نه تنها موجب خستگی نمی شود، بلکه به خاطر جاذبه خاصّی که دارد، شخص به آن علاقه مند می شود و دوست دارد بداند که در زندگی ایشان چه فراز و نشیبهایی بوده است؟ در جوانی به چه مراحلی رسیده؟ و در سنین بالاتر چه وضعیتی برای ایشان پیش آمده است؟ در زمان پیری و کهولت چه حالاتی پیدا کردند؟ چه خدماتی انجام دادند؟ چه تألیفاتی داشتند؟

اخلاق فاضل، ص: ۲۷۷

چه کمکهایی به فقرا و مستضعفین داشتند؟ برخوردشان با حوزه ها و طلبه ها چگونه بوده است؟ و ....

یکی از بهترین الگوها امام بزرگوار قدس سره است! واقعاً وقتی زندگی مرحوم امام را از تولد تا آخرین لحظات عمر، مطالعه می کنیم، می بینیم چه تحولات عظیمی در زندگی این شخصیت بزرگ به وجود آمده است؟! منشأ این تحولات چه بود؟ عقید او تا چه حد راسخ ومحکم بود! چقدر به مسائل عبادی توجه داشت! گاهی در زندگی ایشان به صحنه هایی برخورد می کنیم که شاید به صورت طبیعی به راحتی از کنار آنها می گذریم.

گاه انسان وقتی کسالت مختصری پیدا می کند، دیگر حوصله ندارد حتی

نماز واجبش را با آب وتاب و رعایت مستحبات بخواند و صرفاً جهت رفع تکلیف نماز می خواند و در این حالت دیگر به یاد نماز شب هم نخواهد بود. اما در آخرین روزهایی که مرحوم امام در بیمارستان بستری بودند، از حالات معنوی ایشان در شب، فیلمبرداری کردند، البته بعداً فرمودند: متوجه دوربین نبودم والّا امکان نداشت اجازه دهم چنین فیلمهایی گرفته شود.

امام با آن کهولت سن، پس از عمل جراحی و در حالی که سِرُم در دستشان بود نماز شب خود را ایستاده و با توجه و عنایت کامل خواندند. انسان در ابتدا به صورت سطحی از این مسأله می گذرد اما با کمی دقت، از این همه تعبّد نسبت به مستحبات اسلامی- خصوصاً نماز شب- متعجب می شود. اینها قابل مطالعه و فکر است و انسان باید از این موارد عبرت بگیرد.

من گاهی از مرحوم حاج آقا مصطفی- که رفاقتمان از همان دوران طفولیت بود و سالها با هم مباحثه می کردیم- در مورد حالات مرحوم امام سؤال می کردم و هدفم این بود که ایشان را بیشتر بشناسم.

حاج آقا مصطفی (ره) جریان جالبی را برای من نقل کردند. گفتند: یک روز طلبه ای نزد من آمد و مرا واسطه کرد تا از امام (قدس) برای او کمک مالی بگیرم. من رفتم خدمت ایشان و عرض کردم: مثل این که فلان طلبه به کمک مالی شما احتیاج دارد، دیدم ایشان اعتنایی نکردند و حرفی نزدند؛ مدتی گذشت، باز من برای مرتب

اخلاق فاضل، ص: ۲۷۸

دوم به

ایشان عرض کردم که فلان طلبه به کمک مالی شما نیاز دارد و من را واسطه قرار داده است. باز ایشان اعتنا نکردند و

هیچ حرفی نزدند، ما هم حرفی نزدیم؛ باز برای مرتب سوم آن طلبه مراجعه کرد و من مجبور شدم، رفتم خدمت ایشان و به ایشان عرض کردم: آقا! این بار سوم است که من خدمت شما عرض می کنم، فلان طلبه به کمک مالی شما نیاز دارد، به ایشان کمکی کنید. ایشان فرمودند: مصطفی!، آن گَنْجه مملّو از پول است. کلید آن هم نزد من است، این کلید را به تو می دهم، هر مقدار که می خواهی از آن پول بردار و به او بده؛ اما به شرطی که روز قیامت خودت جوابش را بدهی و کاری به من نداشته باشی؛ اگر می توانی جوابش را بدهی این کلید و این هم پول، اما اگر نمی توانی، دیگر اصرار نکن. مرحوم حاج آقا مصطفی گفت: ما فهمیدیم که قضیه از چه قرار است. مرحوم امام معتقد بودند که آن طلبه متدین نیست، درس هم نمی خواند، طلبه ای است که یا مستحق نیست یا دنبال امور دیگری است، حالا ـ از هر طریقی بود امام به وضع او آشنایی کامل داشت؛ ولی ما او را نمی شناختیم.

انسان وقتی نظیر این مطالب را می شنود یا در کتابها مطالعه می کند. بدون شک در روحش اثر خاصی ایجاد می شود.

بنابراین، مطالع حالات معصومین: و بزرگان را یکی از برنامه های مطالعاتی خود قرار دهید؛ چراکه انسان بسیار تحت تأثیر حالات پیشوایان قرار می گیرد.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

اخلاق فاضل، ص: ۲۷۹

درس چهل و دوم[۴۲۴] محبّت راه نفوذ در دلهای مردم

قَالَ أَبُو مُحَمَّد الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ (ع):

«الْقَرِیبُ مَنْ قَرَّبَتْهُ الْمَوَدَّهُ وَ إِنْ بَعُدَ نَسَبُهُ وَ الْبَعِیدُ مَنْ بَعَّدَتْهُ الْمَوَدَّهُ وَ إِنْ قَرُبَ نَسَبُهُ لَا شَیْ ءَ أَقْرَبُ إِلَی شَیْ ءٍ مِنْ یَدٍ إِلَی جَسَدٍ وَ

إِنَّ الْیَدَ تَغُلَّ فَتُقْطَعُ وَ تُقْطَعُ فَتُحْسَم».[۴۲۵]

حضرت امام حسن مجتبی (ع) فرمود: شخص نزدیک به انسان کسی است که دوستی او موجب نزدیکی او شده باشد، گرچه فاصله نژادی اش زیاد باشد و بیگانه کسی است که از دوستی دور شده باشد؛ گرچه خویشاوندِ نزدیک باشد. چیزی از دست به انسان نزدیک تر نیست، دست که خیانت کند قطع می شود، و پس از قطع شدن، آن موضع را می سوزانند و با آهن داغ می کنند تا خون بند آمده و بدن سالم بماند.

در کتاب وسائل الشیعه، باب حج، به مناسبت سفر حج، به مطالبی از قبیل وظایف یک مسلمان از نظر جنبه های اخلاقی و اجتماعی و همچنین در معاشرتها- اعم از واجب و مستحب- پرداخته است. جالب این که، این مطالب بیش از نیمی از آن کتاب را به خود اختصاص داده و عناوینی را در این ابواب مطرح می کند که به

اخلاق فاضل، ص: ۲۸۰

نظر من مطالعه چه برای خود انسان و چه برای راهنمایی و هدایت دیگران، مفید و مؤثر است، خصوصاً با توجه به این که روایات وسائل الشیعه، مسند بوده و می توان سندهای آن را بررسی کرد.

در ابتدا، ریشه معنای «قریب» و «بعید» را در قرآن بررسی کنیم. نکته ای که در رابطه با اهل بیت عصمت وطهارت: می باشد این است که خداوند تبارک و تعالی به رسول خدا (ص) بر حسب آیه ۲۳ سوره مبارکه شوری بر حسب تفسیر صحیح و مورد قبول فریقین[۴۲۶]، امر فرمود که: (قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی) ای پیامبر! به مردم بگو: من در برابر این رسالت با عظمتی که خداوند به خاطر

آن بر مؤمنان منّت گذاشت[۴۲۷]، پاداشی غیر از دوستی نزدیکان و اهل بیتم از شما نمی خواهم.

اخلاق فاضل، ص: ۲۸۱

بـا تصور این معنـا سؤالی که به ذهن می رسـد این است که: اثر مودّت و دوسـتی چیست که رسول خـدا (ص) آن را به عنوان مزد و اجر رسالت مطرح کرده است؟

به یقین، مودّت و محبت مردم به اهل بیت معصومین: نفعی برای ایشان نـدارد. مقام این انسانهای پاک و معصوم آن قـدر بالا و والا است که نه مودّت مردم برای آن بزرگواران غروری ایجاد می کنـد، آنان را خوشـحال می کند، و نه عدم محبت به ایشان زیانی به آن بزرگواران می رساند.

به نظر می رسد، قرآن و رسول اعظم (ص) به این دلیل روی این معنا تأکید دارند که مودّت، ابزار و وسـیله هدایت مردم است. اگر اهل بیت: مورد محبت مردم واقع شوند، دیگر دست از دامن آنان بر نمی دارند و از هدایت ایشان بهره مند می شوند.

این دستور خداوند متعال و تأکید رسول اکرم (ص)، در رابطه با اصل مسأله رسالت است؛ چراکه تنها راه و مطمئن ترین مسیر، تداوم نبوت و پیوستگی صحیح و واقعی مردم با رسالت و اسلام حقیقی، مودّت مسلمانان نسبت به ذوی القربی است.

مردم باید ذوی القربی و اهل بیت معصومین: را دوست داشته و نسبت به ایشان علاقه و محبت داشته باشند، که از پرتو نورانیت آن بزرگوران استفاده کرده و دست از دامن ایشان برندارند.[۴۲۸]

اخلاق فاضل، ص: ۲۸۲

بنابراین، هدف بسیاری از خلفای اموی- خصوصاً معاویه[۴۲۹] علیهم اللعنه والعذاب

اخلاق فاضل، ص: ۲۸۳

- که در زمان خود، افراد زیادی را برای سبّ امیرالمؤمنین (ع) و ایجاد بغض و عداوت نسبت به ایشان،

گماشته بودند، مسأله شخصی نبود، و هدفشان این نبود که شخص حضرت امیر (ع) گرفتار بغض و کینه مردم شود، بلکه می خواستند این ارتباط مودّت و محبت و علاقه نسبت به ذوی القربی را از بین ببرند. و اگر این ارتباط از بین رفت دیگر ممکن نیست کسی تحت تأثیر هدایت اهل بیت: قرار گیرد!

امیرمؤمنان (ع) با خوارج بحثها و گفتگوهای فراوانی کردند، و افرادی را فرستادند تا با آنان صحبت کنند؛ ولی به خاطر پندارها باورهای غلط و بغض و عداوتی که از حضرت در دلشان به وجود آمده بود کارشان به جنگ کشید و هزاران نفر کشته شدند و در نهایت خود ایشان هم به دست خوارج و ابن ملجم علیهم اللعنه و العذاب به شهادت رسید.

مودّت برای روحانیت، سرمایه بزرگی است. از این رو، ما باید برای انجام هرچه بهترِ وظیفه و رسیدن به هدفهای روحانی خود، از این راه به عنوان ابزار کار استفاده کنیم. روحانی و مبلّغ دین خیلی خوب می تواند از این راه به اهداف خودش برسد؛ چرا که مردم اگر مبلّغ و روحانی را از صمیم قلب دوست داشته باشند موفقیت این روحانی در امر تبلیغ و بیان معارف الهی بسیار چشمگیر خواهد بود.

معنای اجمالی این فرازِ از سخنان امام مجتبی (ع) که می فرماید:

«الْقَرِيبُ مَنْ قَرَّبَتْهُ الْمَوَدَّةُ وَ إِنْ بَعُدَ نَسَبُهُ»

این است که: نزدیک به انسان، آن کسی نیست که با انسان خویشاوند باشد؛ بلکه آن کسی است که مودت، او را به انسان نزدیک کند؛ یعنی بزرگ ترین عامل برای نزدیک شدن، محبت به دیگران یا مودّت دیگران به انسان است.

برخی از تعبیرات عوامانه مردم به قدری ریشه دار و

عمیق است که وقتی انسان در آن فکر می کند تعجب می کند. مردم در مثلهای خودشان می گویند: با زبان خوش، مار را هم می توان از سوراخ بیرون کشید؛ یعنی مار که دشمن انسان است و از انسان فرار می کند، و در رویارویی با انسان حمله ور شده و با نیش سمی اش او را از پای

اخلاق فاضل، ص: ۲۸۴

درمی آورد، وقتی پای رفاقت و محبت پیش آید آن دشمن خطرناک هم تحت تأثیر قرار گرفته و تسلیم انسان می شود.

سپس، حضرت در مقابل می فرماید:

«وَ الْبَعِيدُ مَنْ بَعَّدَتْهُ الْمَوَدَّةُ وَ إِنْ قَرُبَ نَسَبُهُ

»؛ بیگانه آن کسی است که مودّت او را دور کرده باشد؛ هر چند نسَبش نزدیک باشد.

حضرت در این رابطه می فرماید: چیزی از دست انسان به جسم او نزدیک تر وجود ندارد؟ در عین حال، ممکن است این دست، به علتی قطع و از انسان جدا شود مثل این که دست خیانت کند حاکم شرع دستور به قطع آن دهد، که در این صورت پس از قطع جای آن را نیز می سوزانند تا خون بند آید و بدن سالم بماند.

دیگر هیچ اثری از وجود چنین انگشت یا دست نخواهد بود. این دشمنی و خیانت، موجب جدایی شد آن را از جسم و تن دور کرد. کأنّه لم یکن جزءٌ من الانسان، این مثال. در حقیقت برای این است که به ما بفهماند، این قرب و بُعدهای ظاهری و جسمی تداوم و اثری ندارد و این مودّت است که ریشه دار و منشأ اثر است.

در نتیجه، مودّت ذوی القربی، راهی است برای این که انسان در دلها نفوذ کرد، افکار، عقاید و نظرات اسلامی خود را از این راه پیاده کند.

والسلام

علیکم ورحمه الله وبرکاته

اخلاق فاضل، ص: ۲۸۵

درس چهل و سوم[۴۳۰] راه و روش امام (قدس) الگوی روحانیت

تردیدی نیست که جامعه و اسلام از ما انتظار دارد و هدف همگی یا اکثر ما در آغاز راه طلبگی این است که خدمتگزار اسلام باشیم و جامعه را به سوی اسلام سوق دهیم، مسائل و مشکلات آن را مطرح کرده، توضیح دهیم و بالأخره زمینه علاقه و گرایش مردم به اسلام را فراهم آوریم.

امام بزرگوارمان همین هدف را داشت و برای همین هدف مقدس بود که پس از قرنها این نظام و حکومت اسلامی را به تأسّی از رسول خدا (ص) و اهل بیت: تشکیل داد.

دایر مأموریت رسول خدا (ص)، صِرف أخذ قرآن کریم از سوی خداوند و در اختیار جامعه قرار دادن آن نبود؛ بلکه مبارز عملی با شرک و بت پرستی یکی از مأموریتهای مهم حضرت بود؛ از این رو، یکی دیگر از مأموریتهای مهم ایشان تشکیل حکومت اسلامی بود.

اگر دایر مأموریت ایشان فقط گرفتن قوانین اسلام و ابلاغ آن به مردم باشد، پس چرا حکومت تشکیل داد؟! چرا بجای این که فقط بفرماید: بت پرستی هم شرک است (إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظیم)[۴۳۱] عملًا و با قاطعیت شدید با بت پرستی مبارزه کرد تا

اخلاق فاضل، ص: ۲۸۶

آن را ریشه کن ساخت؟! چرا عملًا در مدینه حکومت اسلامی تشکیل داد؟! رسول مکرم اسلام (ص) هرگز نفرمود ما فقط موظفیم معارفی را به گوش جامعه برسانیم، و به اصطلاح امروز وظیفه فرهنگی ما این است که مردم را از نظر اعتقادی با استدلال و برهان از بت پرستی دور کرده، قوانین اسلام را هم در اختیارشان بگذاریم؛ ولی این که چه کسی حکومت می کند به ما ارتباطی

ندارد، هر کس می خواهد زمام حکومت جامعه را به دست بگیرد، ما به آن کاری نداریم.

چنین نیست. بلکه تشکیل حکومت نیز به عنوان یکی از مأموریتهای ایشان مطرح است؛ چرا که باید در اسلام حکومت تشکیل شود؛ زیرا قانون الهی- که تأمین کننده سعادت جوامع تا روز قیامت است-، به قدرت نیاز دارد. این چنین نیست که همه مردم تابع منطق و دلیل باشند، و اگر به مردم گفته شود: قمار بازی حرام است، چنین نیست که همه مردم به راحتی از آن اجتناب کنند، و چنین نیست که سایر محرمات را ارائه کنید و مردم خود به خود از آنها دور شوند، بلکه باید قانون و احکام خداوند با قدرت پیاده شود؛ همان گونه که یک پدر در موقعیتهای مختلف، برای تربیت فرزندش از روشهای مختلفی استفاده می کند. برای این که بچه در مسیر مستقیم قرار بگیرد گاهی ارشاد و موعظه، گاهی برهان و استدلال و گاهی تنبیه لازم است. با موعظه و نصیحت و ارشاد تمام مسائل حل نمی شود؛ بلکه پشتوان قدرت لازم است و قدرت در اسلام برای حفظ و پیاده کردن قوانین اسلام است.

بحمدالله تعالی ما هم اکنون در شرایطی هستیم که کاملًا این مطلب را درک می کنیم. اگر قدرت نظام اسلامی در این کشور نباشد یک هزارم قوانین اسلام پیاده نمی شود، با قدرت است که قوانین پیاده می شود؛ البته به شرط این که اجرای آن مورد دقت و ملاحظه باشد.

قدرت، ارعاب، زجر، حبس و ... در جای خودش ضرورت دارد و غیر این هم راهی نیست. ضرورت حدود و تعزیراتی که در اسلام به عنوان یک قانون مقرر شده خیلی

روشن است. خداوند متعال چرا این قوانین را قرار داده است؟! یک زانی باید در ملأ عام تازیانه بخورد: (وَ لْیَشْهَدْ عَذابَهُما طائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنین)[۴۳۲] تا امنیت عِرضی

برای جامعه به وجود آید و دیگران حساب کار خودشان را بکنند. دلیل و برهان به تنهایی امنیت عِرضی ایجاد نمی کند. اگر دست چند سارق به آن کیفیت و شرایطی که در اسلام مطرح است بریده شد، امنیت مالی در جامعه پدید می آید. معنای بریدن دست این است که نه تنها از این انگشتانِ بریده شده بی بهره است بلکه تا آخر عمر شرمنده است؛ چراکه نمی شود دست را برای همیشه پنهان نگاه داشت. این امنیت مالی با ارشاد و موعظ تنها به دست نمی آید؛ بلکه به قهر و قدرت نیاز دارد. در اسلام قدرت برای قدرت نیست، بلکه هدف از قدرت حفظ احکام اسلام و پیاده شدن قوانین نورانی قرآن مجید است.

یکی از دوستان اهل علم می گفت: در سفری که به اروپا رفته بودم، با یک ایرانی- که متأسفانه کمونیست بود- برخورد کردم، او را متأثر یافتم، گفتم چرا متأثری؟! گفت: من چگونه تحمل کنم که دخترم در اینجا با کمال آزادی و اختیار از منزل بیرون می رود و هر وقت دلش می خواهد بر می گردد؟! اگر نخواهد هم برنمی گردد! با هرکس دلش می خواهد ارتباط برقرار می کند، من هم جرأت ندارم کلمه ای بگویم!

این انقلاب، این سعی و تلاشها، این شهادتها و ناراحتیهای مختلف، این گرفتاریهای اقتصادی و به صف ایستادنها برای مسائل جزیی، فقط برای حفظ نظام اسلام است. اگر ما از نظر اقتصادی در محاصره هستیم، خوشحالیم از این که احکام اسلام در جامعه

ما پیاده می شود؛ خوشحالیم از این که بچه های ما وقتی به دبستان و دبیرستان می روند با معارف اسلام آشنا می شوند، خوشحالیم از این که دختران ما در محیط بیرون از منزل با امنیت فکری مواجه اند. بحمد الله تعالی ما در برابر هم این زجرها و فشارها، منافع زیادی را به دست آوردیم.

برادران! پس از رحلت جانسوز امام بزرگوار خوشبختانه تمام افکار ایشان در جای خودش محفوظ است، راه و هدف امام مشخص است و این وظیف ما است که همان راه را ادامه دهیم. مرحوم امام می خواست من و شما، روحانیان مفیدی برای اسلام باشیم. روحانی مفید برای اسلام اولًا؛ باید خوب فکر کند و به تعبیر امام: آن افکار تحجرگرایانه را کنار بگذارد؛ شرایط فعلی را خوب بفهمد. بداند از چه راهی باید حرفش را در دنیا مطرح و از آن حمایت کند، بفهمد که یک مسلمان و روحانی

هرگز نباید به خودش اجازه دهد مسائلی را علیه انقلاب مطرح کند، ثانیاً؛ دارای سرمای علمی و تقوایی باشد و از این لحاظ- خدای ناکرده- دچار کمبود در این سرمایه شود.

اگر داوطلبان ورود به حوزه ها نسبت به سابق بسیار کم شود و توجه مردم به این رشته رو به کاهش گذارد، یکی از دلیلهایش این است که من و امثال من به گونه ای که جامعه از ما انتظار داشته به وظایف خود عمل نکرده ایم. آن سرمای علمی و تقوایی را که فکر می کردیم در ما وجود دارد، متأسفانه در من و امثال من وجود نداشت وگرنه معارف اسلامی و تقوا حتی برای غیرمتقی ها مورد بی اعتنایی قرار نمی گیرد.

باید سعی کنیم در عین

حال که خودمان به وظیفه عمل می کنیم، در جامعه هم جاذبه به وجود آوریم تا تعداد بیشتری از جوانان به روحانیت جذب شوند و به ورود در حوزه ها علاقه مند گردند. گرچه در سال ارتحال امام وحیاتی که با رحلتش به اسلام بخشید، باعث شد تعداد داوطلبان ورود به حوزه نسبتاً بیشتر شود؛ ولی این به صورت مقطعی است و باید برای آینده، جاذبه به وجود آورد.

رفتار من و شما و شیوه برخوردمان با جامعه می تواند بسیار اثربخش باشد. می تواند مردم- به ویژه جوانان- را به سمت روحانیت متمایل سازد، همان گونه که می تواند آنان را گریزان کند. ما تصور می کنیم برخی از رفتارها و گفتارهایمان جزئی و ناچیز است؛ ولی فکر نمی کنیم که جامعه جزئی ترین اعمال ما را هم به دقت زیر نظر دارد. یک بی اعتنایی به همسایه- مثلًا اگر انسان جواب سلام همسایه اش را دیر بدهد-، طرز تفکر و بینش او را نسبت به روحانیت تغییر خواهد داد- تا چه رسد به مسائل مهم تر. اگر کسی ببیند اهل علمی به جای خانه، کاخ ساخته است، دیگر نمی شود در مقابل او نامی از اهل علم برد، و کسی باور نمی کند که اینان داعی الی الله تعالی هستند و مردم را برای روز قیامت آماده می کنند آری، عمل ما نقش و تأثیر بسزایی دارد.

امام بزرگوار با کمال قداستی که داشت همان زندگی زاهدانه اش در دنیا اثر زیادی گذاشت! هر کس می آمد با خانه ای محقّر مواجه می شد، می گفت: این

اخلاق فاضل، ص: ۲۸۹

شخصیت و این خانه! این شخصیت و این زندگی! وقتی مرحوم امام (قدس) صورت اموالش را بنابر یکی از اصول قانون اساسی برای شورای

عـالی قضـایی نـوشت، همه دیدیـد و واقعـاً افتخـار بـود. بایـد این گونه بود. بر فرض که بگوییم ایشـان پیرمرد بود و حسابهـای دیگری را در نظر داشت؛ اما فرزنـد او چطور؟! وصـیت نامه فرزنـدش مرحوم حاج آقا مصـطفی را بخوانید؛ او که دیگر پیرمرد نبود، اوکه بر حسب آمـال و آرزو دهها سال برای حیات خود پیش بینی می کرد در وصـیتنامه اش نوشـته است: من از مال دنیا جز یک مقدار کتاب هیچ ندارم، نه خانه ای، نه ملکی، نه سرمایه ای، هیچ و هیچ. این کتابها را هم از سهم امام (ع) تهیه کرده ام، اگر بچ من طلبه شد متعلّق به او وگرنه وقف کتابخان آیت الله العظمی بروجردی (قدس) در نجف شود.

اینهـا اگر واقعیت است، پس چرا منِ طلبه که چنـد سـال بیشتر درس نخوانـده ام به خودم اجـازه می دهم خـانه آن چنـانی تهیه کنم؟! چرا؟! او پسر امام (قدس) بود ولی با این شرایط زندگی می کرد، مگر من کی هستم؟!

خلاصه این که؛ یکی از عوامل موفقیت مرحوم امام، زهـد واقعی او بود، نه تزهّد، زهد فروشـی و زهد نمایی؛ بلکه زهد واقعی تمام عیار. حتی من شـنیدم بعد از رحلت امام جمعیتهایی که آنجا می رفتند و تا آن روز آنجا را از نزدیک ندیده بودند، تصور می کردند آنجا کاخی وجود دارد و حسینی جماران طلا کاری است؛ امّا وقتی رفتند و از نزدیک دیدند، باورشان نمی شد که ایشان در این منزل زندگی می کرده است! اصلًا برایشان قابل پذیرش نبود.

بحمد الله تعالی هیچ نقط ابهامی در زندگی امام بزرگوار ما وجود نداشت، هم حرفهایش را زد، هم کارهایی را که می بایست انجام بدهد، عملی ساخت. باز

برای این که آینده من و شما را حفظ کند وصیت نامه ای به آن طول و تفصیل از خودش بر جای گذاشت.[۴۳۳] و آنچه باقی مانده است اندیشه و رفتار من و شما است، راه همان

راه است یعنی «تحصیل و تقوا و عمل» اینها لازم است تا بتوانیم آن هدف اسلام و امام را- آن هم به مقدار ظرفیّت اندکمان- دنبال کنیم و به آن برسیم، غیر از این هم مسأله دیگری وجود ندارد.

به نظر من مهم ترین دعا در حق خودمان این است که خداوند ما را از افرادی قرار دهد که به درد دین بخوریم[۴۳۴]. ناصر و حامی دین باشیم، نه تنها در لفظ بلکه در گفتار و عمل از دین حمایت کنیم؛ «اللّهم جْعَلْنا مِمَّنْ تَنْتَصِرُ بِهِ لِدِينِک»[۴۳۵] خداوند ما را از کسانی قرار دهدکه به وسیل آنان از دین حمایت شود و دین از وجودشان بهره گیرد. این دعا بهترین دعا برای من و شما است و دعایی بالاتر از این نداریم.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

درس چهل و چهارم[۴۳۶] تقیّد به آداب اسلامی

یکی از ویژگیهای امام بزرگوار، تعبّد و تقیّد ایشان به احکام و آداب الهی است، حتی آن مواردی که شاید- از نظر برخی افراد- پیش پا افتاده و بی اهمیت باشد.

امام راحل عمری را- حتی در همان ایام کسالت در بیمارستان در آن حالت درد و ناراحتی- موفق به خواندن نماز شب بودند. کسی در همان روزها از ایشان سؤال کرد: کجای بدن شما درد می کند، ایشان در جواب گفته بودند: سر تا پای بدنم؛ با آن حال ایشان مقیّد بودند که عمامه بر سر داشته باشند، «تحت

الحنک» انداخته باشند، مستحبات را رعایت کنند و قرآن قرائت کنند.

اینها سطحی نیست بلکه به عمق مطلب توجه نمی شود. گاهی که سر درد مختصری برای انسان پیدا می شود، نه تنها دیگر حال مطالعه نداشته، بلکه حتی حال خواندن یک آیه قرآن را هم ندارد، امّا در تصاویری- که بدون توجه امام بزرگوار از ایشان گرفته شده بود- می بینیم در آن حالت درد و ضعف، قرآن مجید را بر می دارد و قرآن تلاوت می کند.

در همین رابطه یکی از برادران که اکثر اوقات در خدمت مرحوم امام بود، به من چیزی گفت که مرا شگفت زده کرد. گفت: آیا شما می دانید امام در شبانه روز چند

نوبت قرآن می خواند؟ گفتم: خیر، ولی اگر انسان اهل قرائت قرآن باشد معمولًا در شبانه روز یک نوبت قرآن می خواند. ایشان خنده ای کرد و گفت: ایشان در شبانه روز حداقل سه نوبت مقیّد به خواندن قرآن است. حالا- در چه موقعیت و چه شرایطی؟! کسی که در حقیقت رکن نظام اسلامی است، کسی که تمام قدرتها علیه او و نظامی که او به وجود آورده بود، تجهیز شده بودند و برای اسلام و کشور او این قدر مشکل به وجود آوردند به طوری که هنوز هم این تجهیز، به قوت خودش باقی است، با این حال چنان نسبت به انجام مستحبات مقیّد است و در مقابل خداوند، خودش را موظف می بیندکه در شبانه روز سه نوبت کتاب او را قرائت کند. اینها برای من و شما درس است و سبب می شود که ما نسبت به رعایت احکام خداوند بیشتر اهتمام داشته باشیم.

همسر امام در همان اوایلِ فوت ایشان تصریح کرده

بود که در طول زنـدگی ۶۲ سـاله ام بـا ایشـان، یک غیبت از ایشان نشـنیدم، تصور این مطلب واقعاً مشـکل است؛ اما در مورد ایشان که نسبت به احکام خداوند مقید بود قابل باور است.

حتما می دانیـد که امام یک آدم منزوی نبود، از همان جوانی- حدود سن ۲۵- ۳۰ سالگی- هم اهل مجالس دوستانه، هم اهل رفاقت و هم اهل پذیرایی بود؛ اما روی مبنای اسلام و رعایت مقررات آن. من به خاطر علاقه ای که داشتم در مورد رفقای آن دوره ایشـان تحقیق کردم که در حال حاضـر هم یکی- دو نفر از ایشان حیات دارنـد و من با آنان ارتباط دارم. از این دوسـتان بسـیار نزدیک ایشان راجع به جلسات جوانی امام راحل پرسـیدم، گفتند: امکان نداشت ما بتوانیم در حضور ایشان غیبت کنیم، نـه تنهـا خـودش غیبـت نمی کرد بلکه تـا مـا شـروع به غیبت می کردیم، می گفت: آقـا! حرف خودمـان را بزنیم، مزاح کنیـد، بخندید، چرا غیبت کنیم؟! به جای غیبت یک حرفی می زنیم و همه خوشحال می شویم.

عادل واقعی کسـی است که بهترین و نزدیک ترین رفیق او، که محرم اسـرار او است، در نماز به او اقتـدا کنـد. گاهی حتی زن انسان هم تمام اسـرارش را نمی داند؛ اما رفیقی که محرم اسـرار است، همه چیز انسان را می داند. رفقای مرحوم امام با این که از تمام اسرار او- آن هم در دوران جوانی- آگاه بودند؛ همه می گفتند: ما به ایشان

اخلاق فاضل، ص: ۲۹۳

اقتدا می کنیم، هم اکنون نیز اقتدا می کنیم.

این تعبد به احکام خداوند- که یکی از ویژگیهای مهم امام (قدس) بود- باید برای من و شما به عنوان یک الگو مطرح باشد.

امیدوارم خداوند

به عظمت روح امام بزرگوار- که به یقین احترام زیادی نزد خداوند دارد-، ما را در راه نورانی ایشان موفق و مویّد بدارد تا نسبت به احکام نورانی او روز به روز متعبّدتر و مقیّدتر باشیم و روز به روز سرمای علمی و تقوایی ما را فزونی بخشد و ایشان را با پیامبراکرم (ص) و ائم معصومین: محشور فرماید- ان شاء الله تعالی-.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

اخلاق فاضل، ص: ۲۹۴

درس چهل وپنجم[۴۳۷] روحانی الگو

اگر بخواهیم یکی از روحانیون شیعه را- که مورد تأیید حضرت بقیه الله الاعظم [و بزرگان شیعه است- نام ببریم چه کسی است؟

گذشته از امام بزرگوار که یک مرد استثنایی در تاریخ است در میان روحانیان- فردی که می تواند برای ما الگو باشد و مورد نظر و رضایت امام زمان [است، شهید بزرگوار استاد مطهری (ره) است.

بی تردید، این شهید بزرگ از نظر مقام علمی و آشنایی با مسائل مختلف اسلامی[۴۳۸] معارف اسلام را به خوبی درک کرده بود؛ و انصاف این است که واژه «اسلام شناس» را، که بسیار والاتر از عنوان «فقیه و متکلم» است، در مورد او به کار ببریم. [۴۳۹] «اسلام شناس» یک معنای بسیار غنی و پر محتوایی است که هم مسائل و زوایای گوناگون را در بر می گیرد و در تاریخ کمتر کسی را می توان پیدا کرد که این

اخلاق فاضل، ص: ۲۹۵

عنوان براو منطبق باشد و به او «اسلام شناس» گفته شود.

ایشان در مقام عمل هم تا آخرین لحظه با بیان و قلمش از اسلام دفاع کرد. خداوند متعال بیش از بیان خوب، به او قلم خوب عنایت کرده بود، به طوری که وقتی انسان نوشته های این مرد بزرگ را

مطالعه می کند، پی می برد که ایشان سخت ترین مسائل علمی و فلسفی را با عبارتی قابل فهم و پر معنا برای اقشار مختلف جامعه مطرح کرده است.

به یقین، کسانی که این مرد بزرگ را به شهادت رساندند، عظمت شخصیت او را بهتراز ما درک کرده و فهمیده بودند که اگر چنین انسان اثرگذاری از جامعه گرفته شود چه محرومیتهایی را در پی خواهد داشت.

به هر حال، چنین شخصیتی باید بعد از أئمه هدی: و امام زمان [برای ما الگو و اسوه باشد. هم ما باید از نظر آشنایی با اسلام و خدمت به آن، یک مطهری باشیم و چنین شخصیتی داشته باشیم.

وقتی سالگرد گرامی داشت چنین شخصیتهایی فرا می رسد، آنچه بیش از هر چیز دیگر اهمیت دارد، این است که ببینیم آنان چگونه به این موقعیت رسیدند؟

«اخلاص، احساس وظیفه، تحمل مرارتهای زندگی و داشتن روحیه طلبگی»

ما نیز از آنان درس بگیریم و سعی کنیم راه و روش آن بزرگان را در زندگی شخصی مان پیاده کنیم.

باید در مورد این شخصیت بزرگوار از تمام جهات (اعتقادی، اخلاقی، عبادی، اخلاص، اسلام شناسی، تحمل مرارتها و رنجها و ...) به ایشان تأسی کرد و ایشان را به عنوان یک اسوه معرفی کرد.

اگر این بزرگان را الگوی خود قرار داده و مانند آنان عمل کنیم، مطمئن باشیم که مورد رضای امام زمان [خواهیم بود.

زمانی که روحانیت با دانشگاه ارتباطی نداشت و رفتن به دانشگاه برای او بسیار سنگین و دشوار بود، ایشان به خاطر انجام وظیفه سعی کرد به دانشگاه راه پیداکند، اگرچه در دانشگاه مسئولیت رسمی نداشته باشد.

با این که مدرک لیسانس و دکترا و امثال اینها را نداشت ولی

کم کم به خاطر

اخلاق فاضل، ص: ۲۹۶

پشتوانه علمی خوبی که از آن برخوردار بود، مورد توجه و استفاده دانشجویان قرار گرفت و در دانشگاه موقعیت پیدا کرد و همین امر، زمینه ای شد تا در مبارزه، دانشگاه با مردم همگام شود.[۴۴۰]

اخلاق فاضل ؛ ص۲۹۶

ر ایشان به وظیفه خود عمل نمی کرد، دانشگاه در مقابل حوزه و روحانیت قرار داشت و کسی به خواب هم نمی دید که یک روز میان حوزه و دانشگاه رابطه ای برقرار شود، چه رسد به این که بحث اتحاد حوزه و دانشگاه مطرح گردد.

امیدوارم خداوند متعال این شخصیت بزرگوار و امام عزیز را- که این شخصیت بزرگوار در دامان او تربیت شد- با اولیا و ائم هدی: محشور فرماید و به ما هم توفیق عنایت کند که راه و روش ایشان را ادامه دهیم و در همان راهی گام برداریم که آنان گام نهادند و به نتایج مطلوب رسیدند.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

اخلاق فاضل، ص: ۲۹۷

درس چهل و ششم[۴۴۱] جامعیت استاد و شاگرد الگویی برای اهل علم

کنگر هزار شیخ مفید (ره)، نشان داد که شخصیتهای علمی جهان تشیع، اگرچه زندگی شان مربوط به هزار سال قبل است ولی نه تنها میان مسلمانان جهان، بلکه میان فرق مختلف مسیحی، بودایی و ... شناخته شده اند؛ به طوری که این فرقه ها مطالعات، مقالات و سخنرانی هایی دربار شیخ بزرگوار مفید (ره) داشته اند. در جلس اختتامیه این کنگره مطلبی را گفتم که به نظرم رسید آن را برای شما هم بیان کنم.

هدف از برگزاری این کنگره ها این است که ما شخصیّت بزرگان خود را به عنوان اسوه و الگویی مناسب به جامعه معرفی کنیم. شیخ بزرگواری به نام مفید، در عمر هفتاد و پنج

یا حداکثر هفتاد و هفت ساله خود چه آثار و برکاتی برای عالم تشیع و اسلام داشته است به طوری که ما امروز به او افتخار می کنیم و حقاً هم باید افتخار کرد.

نکته جالبی که مخصوصاً در زندگی ایشان وجود دارد، جامعیّت ایشان است، به طوری که در بسیاری از فنون و علوم اسلامی بلکه در تمامی آنها تخصص داشته است.

وقتی به فقه و فقاهت می رسید، فقیهی متبحر و به تمام معنا بود، هنگامی که به مسائل کلامی می رسید، یک متکلم در بالاترین مرتبه از آشنایی با علم کلام بود،

اخلاق فاضل، ص: ۲۹۸

همین طور در تاریخ، رجال، تفسیر و مسائل و فنون مختلف اسلامی تخصص داشت.

ما نباید تصور کنیم که بدون سعی و تلاش و بدون رنج و زحمت می توان به این جامعیت دسترسی پیدا کرد. وقتی زندگی شیخ مفید (ره) تعالی را- که واقعاً هم خواندنی است- مطالعه می کنیم، می بینیم ایشان گرفتار چه مشکلاتی بوده است. از طرف فرقه های مختلف گرفتاری های بسیاری- مانند چندین مرتبه تبعید- برای ایشان پیش آمد، اما هیچ کدام از این امور نتوانست سد راه تعلیم و تعلم ایشان شود.

علت این که شیخ بزرگوار طوسی (ره) از بغداد- که وی در آن شهر شاگرد شیخ مفید (ره) بوده- به نجف انتقال پیدا کرد، این بود که آن فرقه های مخالف، تمام زندگی و خانه و کتابخان او را آتش زدند وشیخ طوسی (ره) مجبور شد- با این که بغداد، مرکز علم و حوزه های علمیه بود- به نجف هجرت کند و حوزه علمیه نجف را پایه گذاری کند؛ به طوری که پس از هزار سال، هنوز آثار و برکات این حوزه را

مشاهده می کنیم.

انسان وقتی در زندگی شیخ طوسی (ره) دقت می کند، پی به جامعیت او می برد؛ در علم تفسیر، کتاب تبیان را نوشته که بسیار مفصّل، دقیق، ادبی و مشتمل بر تحقیقات بسیاری است؛ در علم فقه تألیفات متعدد، با کیفیت های گوناگون دارد؛ در علم رجال، کتاب فهرست و رجال شیخ معروف است؛ در باب کلام، کتاب الشافی سید مرتضی را تلخیص کرده که سه جلد است و هر جلد حدود هشتصد صفحه دارد، و همچنین است در علم اصول و فنون مختلف اسلامی دیگر.

برادران! بحمدالله تعالی تعداد افراد حوزه ما از نظر کمیّت، بسیارخوب است، اما این که در آینده خروجی این حوزه، چیست؟ این به تصمیم، سعی و تلاش من و شما بستگی دارد. حوزه نمی تواند مجتهد بسازد، این من و شما هستیم که با سعی و تلاش خودمان، می توانیم مجتهد شویم، مجتهد بسازیم و برای آینده اسلام یک افتخار و خدمتگزار باشیم. مبادا به جای این که افتخار روحانیت باشیم، آبروی آن را ببریم!

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

اخلاق فاضل، ص: ۲۹۹

درس چهل و هفتم[۴۴۲] جدیت در تحصیل علم

ما باید عنایت بیشتری به کارهای طلبگی و تحصیل خود داشته باشیم.

بحمدالله تعالی به برکت انقلاب اسلامی، اکثر مردم از طریق رسانه ها و مطبوعات در جریان همه امور هستند و حتی به این حد اکتفا نمی کنند و مسائل را پی گیری و اخبار را بررسی می کنند که فواید زیادی را در پی دارد؛ البته این که انسان تمام وقتش را یا وقتهای اساسی خود را صرف بحثهای سیاسی کند نیز صحیح نیست.

در حالات امام بزرگوار (قدس) نقل می کنند که ایشان به دلیل کسالت قلبی مجبور بودند روزی دو- سه نوبت

در حیاط منزل پیاده روی کنند؛ ایشان زمان پیاده روی را در اوقاتی که اخبار مهم رادیو پخش می شد قرار داده بودند. ایشان یک رادیویی در دستشان بود و ضمن پیاده روی به اخبار نیز گوش می کردند و در جریان مسائل روز قرار می گرفتند.

درست است که باید با مسائل روز، مرتبط و آشنا بود؛ اما نه به این معنا که بهترین وقت صرف این امور شود. وظیفه یک طلبه و محصل پرداختن به مسائل تحصیلی-، اعم از مطالعه، نوشتن، مباحثه، تدرس و تدریس- است، شدت اهتمام یک طلبه باید در رابطه با این امور باشد.

اخلاق فاضل، ص: ۳۰۰

البته، اگر یک وقت- خدای ناکرده- یک قضیه مهمی پیش آید که باید اخبار آن را تعقیب کند، در آن زمان خاص برای مدت محدودی وظیفه چیزی دیگر است؛ اما در شرایط عادی، وظیفه اساسی ما اهتمام به مسائل علمی و مسائلی است که در رشد علمی و آینده ما نقش دارد.

درست است که حوزه های علمیه- به ویژه حوزه علمیه قم- توسعه پیدا کرده است، ولی متأسفانه حوزه علمیه نجف با آن قدمت و سابقه، گرفتار بلای عجیبی شده است که امیدوارم خداوند متعال به حق آن مرد بزرگ الهی که آن حوزه مقدس در جوار مرقد مطهر ایشان است، مولی الموحدین امیرالمؤمنین علی (ع)، کسانی را که آن مسائل را در آنجا به وجود آورده اند هرچه زودتر ریشه کن کند و عذاب دنیا را قبل از عذاب آخرت به آنان بچشاند. مثلًا این مرد[۴۴۳] به علت جنون و جاه طلبی، گرفتاریهای عجیبی برای اسلام و مسلمانان چه در ایران، چه در عراق و چه در کشورهای دیگر به

وجود آورده است.

با توجه به این که آثار و برکات بسیاری، مانند کتابهای فقهی و اصولی ما مثل کتاب جواهر- که افتخار شیعه است-، کتابهای شیخ انصاری، مرحوم آخوند و بزرگان دیگر، همه از آن حوزه مقدسه است، به همین جهت وظیفه ما به خاطر این مشکل و این ضربه، بزرگی که به حوزه مقدس نجف و اسلام وارد آمده سنگین تر شده است. حال چه باید کرد؟ باید نشست و نگاه کرد؟!

ضمن این که باید از راههای مختلف برای حل این مشکل راهی پیدا کرد؛ راه حل فعلی آن جبران علمی است، و در حال حاضر جبران علمی به دست من و شما است، یعنی بر من و شما لازم است که بیشتر از گذشته درس بخوانیم، زحمت بکشیم و به مسائل علمی بپردازیم تا یک بُعد و جهت آن مصیبت تا حدی جبران شود.

در این شرایط باید اهتمام ما به مسائل علمی بیش از سابق باشد تا بتوانیم خودمان را برای آینده حوزه و مسلمانها و ملتهایی که به اسلام توجه پیدا کرده اند آماده کنیم. می دانید که در خیلی از کشورها مسجد تأسیس شده است. در آذربایجان شوروی همه مساجد به حالت اول بازگشته و مساجدِ تازه ای در حال احداث است

اخلاق فاضل، ص: ۳۰۱

و مردم آنجا به مسائل ایران و روحانیت توجه پیدا کرده اند.

خلاصه این که باید من و شما جوابگوی آنان باشیم و اگر مسامحه کنیم وهابیت آنها را به دام می اندازند. وهابیت عقاید منحرف خود را به عنوان اسلام به خورد آنان می دهند، پس سعی کنیم خودمان را هرچه بیشتر و بهتر برای خدمت به اسلام و مسلمانان آماده کنیم و با

توجه و درک مسئولیت بیشتر، با علاقه و عنایت، به درسها ادامه دهیم- ان شاء الله تعالی-.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

اخلاق فاضل، ص: ۳۰۲

درس چهل و هشتم[۴۴۴] حضور و جدّیت در درس

حضور و غیاب در درس، مربوط به احساس مسئولیتی است که منِ طلبه دارم.

من گاهی حالم هیچ مساعد نیست؛ ولی در عین حال فکر می کنم که با تعطیل شدن یک جلسه، پانصد ساعت- کمتر یا بیشتر- وقت از مجموع طلاب از بین می رود.

تا ضرورت خیلی مهمی در کار نباشد حاضر به تعطیلی درس نیستم،[۴۴۵] البته

اخلاق فاضل، ص: ۳۰۳

حضور در درس هم دلیل بر مساعد بودن حالم نیست، بلکه دلیل بر این است که مشکل به آن حد از ضرورت نرسیده که بتوانم پانصد ساعت وقت را در مقابل آن از دست بدهم. شرکت برادران در درس، هر چند تا این درجه ضروری نیست ولی بالأخره بسیار مهم است.

کسی درس را تعطیل کرد، از او سؤال شد: چرا درس نیامدی؟ گفت: کار داشتم. این کلام به معنای آن است که درس آمدن مخصوص آدمهای بیکار است!! باید به درس اهمیت داد و برای آن حساب باز کرد.

شاید این مطلب را مکرر عرض کرده باشم که در حالات مرحوم آیت الله اصفهانی (ره)- (محقق کمپانی) که جداً محقق کم نظیر بلکه بی نظیری بوده است- از قول خودشان نقل شده است: من سیزده سال در درس مرحوم آخوند خراسانی (ره) تعالی شرکت کردم و در این سیزده سال تنها دو مرتبه درس را تعطیل کردم! یک مرتبه به درد چشم بسیار شدید و غیرقابل تحملی مبتلا شده بودم و یک مرتبه هم بارانی سیل آسا می آمد که من یقین کردم درس

تعطیل است، لذا درس نرفتم، بعد معلوم شد که درس بوده و یک جلسه درس از دست ما رفته است.

این واقعاً برای ما درس است. چطور می شود کسی سیزده سال در یک درسی شرکت کند و تنها دو جلسه غیبت داشته باشد! علت مهم برای رشد این بزرگان اهمیت به همین امور بوده است؛ البته استعداد هم کاملا نقش دارد؛ اما این مهم تر است.

گاهی انسان به شخصیتهای بزرگ که برخورد می کند، تصور می کند که تمام رشد و ترقی آنان به خاطر برخورداری از یک استعداد فوق العاده است، از این رو خودش را با ایشان مقایسه می کند و می بیند آن استعداد در او نیست، طبعاً دیگر خودش را از رسیدن به آن مرتبه مأیوس می بیند؛ در حالی که درست است که استعداد نقش مؤثری دارد، اما بالاتر از استعداد، پشت کار و اهمیت دادن به درس و تحصیل است.

افرادی بودند که از نظر استعداد خیلی قوی بودند؛ ولی این قوت استعداد برای آنان غروری پدید آورده بود و از این رو خیلی رشد نکردند؛ ولی افراد دیگری را دیدیم که از نظر استعداد خیلی قوی نبودند؛ ولی با زحمت و پشتکار و فعالیتِ

اخلاق فاضل، ص: ۳۰۴

مداوم به مقامات بسیار بالایی رسیدند، معلوم می شود که پشتکار بیشتر نقش دارد.

خطاب من بیشتر به طلاب جوانی است که تازه درس خارج را شروع کرده اند.

برادران عزیز! هنگامی که وارد درس خارج می شوید، ابتدای فعالیّت و جدیّت شما است. نباید تصوّر کنید که مراحل علمی را گذرانده و حالا دیگر می توانید با فراغتِ بال به امور علمی در درس خارج رسیدگی کرد خواه به نتیجه برسید یا نرسید، اهمیت ندارد!

خیر، چنین نیست.

بنده نسبت به بعضی از آقایان که نوار می گیرند یا مطالب را می نویسند که تأمل و دقت در مسائل را به بعد موکول می کنند انتقاد دارم، مگر چقدر از عمر ما باقی مانده است؟! این همه مسائل و علوم باقی مانده، این همه گرفتاری و این همه وظیفه و مسئولیت، به ما اجازه نمی دهد که بررسی این مطالب را به تأخیر بیندازیم و یا دو- سه دوره اصول بخوانیم.

سفارش من این است که حتی اگر برادران خودشان نظریاتی دارند آن را ثبت کنند. اگر طلبه ای هر مطلبی را که به ذهنش می آید ثبت کرد، ممکن است این نوشته ها در مراجعه بعدی منشأ تکامل بشود؛ ولی اگر آن را ثبت نکند فراموش می شود؛ به طوری که تا آخر عمر هم دیگر به ذهن انسان نمی آید. گاهی در بعضی از نوشته های من مطالبی وجود دارد که وقتی با آنها بر خورد می کنم، به خاطر این که مدتی فاصله شده است به نظر من ناآشنا می آید یا اصلًا به ذهنم نمی آید که این مطلب به ذهن من رسیده است؛ در حالی که مربوط به خودم بوده است.

آنقدر سوال پیش روی ما قرار گرفته است که به ما اجازه نمی دهد با فراقت و راحتی با مباحث علمی برخورد کنیم. البته گاهی ضرورت اقتضا می کند که همه به جبهه بروند[۴۴۶] یا طلبه ای یکی از پستهای خالی نظام جمهوری اسلامی را قبول کند.

اخلاق فاضل، ص: ۳۰۵

بحث من در خصوص این ضرورتهای کلی و فردی نیست. آنها در هر مرتبه و درجه ای که باشد وظیفه شرعی است.

آنچه مقصود من است این است که مکرر دیده می شود افراد کوشا

و با استعداد به این فکر می افتند که خوب است در کنار درس یک اشتغالی هم داشته باشیم، اگرچه شاید آن موارد هم خالی از جنبه های علمی نباشد؛ ولی سؤال من این است که شما این وقت را از کجا آورده اید؟! مگر شما چقدر فرصت دارید؟! شما می دانید بررسی یک دوره اصول فقه حداقل هشت سال وقت لازم دارد! در کنار این اصول چه مقدار باید با فقه آشنا بشویم؟! مگر طلبه می تواند با یک سال و دو سال و پنج سال و ده سال با فقه و اصول آشنا شده و خود را مستغنی ببیند؟!

آنچه مقصود اصلی بود این است که اولًا؛ حضور در درس را جدی گرفته و به اندک بهانه ای درس را تعطیل نکنیم و ثانیاً؛ تحقیق در این مباحث را به آینده موکول نکنیم؛[۴۴۷] چراکه معلوم نیست من و شما درآینده باشیم؛ لذا باید در هر بحثی که وارد می شوید کاملًا جمیع جوانب آن را بررسی کرده و به آینده موکول نکنید.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

اخلاق فاضل، ص: ۳۰۶

درس چهل و نهم[۴۴۸] فقاهت

عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ (ع) قَالَ:

«إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَیْراً فَقَّهَهُ فِی الدِّین».[۴۴۹]

حضرت صادق (ع) می فرماید: اگر عنایت خاص خداوند متوجه بنده ای شود او را در دین فقیه می گرداند.

اگر خداوند به بنده ای عنایت خاصی کند[۴۵۰] و او را متعلّق اراده تکوینیه خود قرار دهد بدون حساب و بی دلیل نیست. خدای متعال می فرماید: (وَ مَنْ یَتَّقِ اللَّهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً).[۴۵۱] انسان اول باید فضیلت تقوا را در وجود خود پدید آورد،[۴۵۲] پس از آن:

اخلاق فاضل، ص: ۳۰۸

(یَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لا یَحْتَسِبُ)،[۴۵۳] در بن بست نمی ماند و خداوند متعال رزق و روزی

او را از راهی که امیدی به آن ندارد، می رساند و این نشان می دهد که خداوند حکیم بی جهت نسبت به کسی اراده خیر نمی کند.

با توجه به این روایت، باید بپذیریم که چون خداوند خیر ما را خواسته است، این توفیق را به ما داده است تا در راه فقاهت دین گام نهیم.

مقصود از «

فَقَّهَهُ فِی الدِّین

» در این روایت، جهات شخصی و فردی نیست؛ چرا که تفقه در دین، تنها آشنایی با مسائل دینیِ مربوط به خود انسان و تقلید نیست؛ بلکه منفعت آن فراتر از منافع شخصی است و به عموم مسلمانان برمی گردد.

خداوند متعال از فرستادن رسولان و نازل کردن کتابهای آسمانی هدف والایی داشته است. چنان که می فرماید:

(کِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَیْکَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّور)؛[۴۵۴]

ما قرآن را بر تو نازل کردیم تا بدان وسیله، مردم را از تمام تاریکی ها و ظلمت ها خارج و به وادی نور وارد کنی.

به خاطر همین هدف بزرگی که خداوند آن را تعقیب می کند، انسان را مورد عنایت قرار داده و او را به فقاهت در دین- که برای دستیابی به چنین خواسته مهمی است- می رساند. از این رو مرتبه بالای هدایت و بیان معارف دین مربوط به انبیا: و کتب آسمانی است و مرتبه پایین تر آن مربوط علما و روحانیت است.

از این روایت استفاده می شود که فقاهت در دین، امری کوچک و بی ارزش نیست. دلیل آن، روشن است؛ چرا که قدرتهای ضد اسلامی، همواره برای از بین

بردن حوزه ها نقشه و طرح داشته اند.

در گذشته، طاغوت برنامه خود را با فجیع ترین و بدترین وضعیت پیاده می کرد، امروز هم عده ای از روشنفکرهایی

که در باطن با اسلام مخالفند و نمی توانند مخالفت خود را در ظاهر مطرح کنند، حمله خود را متوجه فقها و روحانیت می کنند. این برنامه ریزی ها و دشمنی ها بهترین دلیل برای این است که کار و مقام علمی علما و روحانیت- که فقاهت است- بسیار پر ارزش است.

از طرفی هم متأسفانه برخی اشخاص- که ادعای بعضی از مقامات علمی را هم دارند- یا حتی برخی از طلاب که در اول راه یا نیمه راه بوده و هنوز معنای فقاهت را درک نکرده اند و حتی مزه آن را نچشیده اند- اگر حمل بر صحت کنیم، به علت جهل و ناآگاهی- به خود اجازه می دهند در رابطه با این امر مهم، سخنرانی کرده یا قلم فرسایی کنند.

چند سال پیش، در سمیناری که در مدرسه فیضیه برگزار شد و جمعی از دانشجویانِ دانشگاه های تهران در آن حضور داشتند، صحبت کردم. در آنجا به صورتی که مورد تأیید همه حاضران بود اثبات کردم که مشکل ترین علم میان علوم، همین علمی است که ما طلبه ها مشغول تحصیل آن هستیم و دلیل آن بسیار روشن و بارز است؛ چقدر وقت لازم است تا یک طلبه خوش استعداد که همواره مشغول درس و بحث باشد به مرحله اجتهاد برسد؟! آیا امکان دارد کسی کمتر از بیست و پنج سال به اجتهاد برسد؟! اگر در تاریخ دیده اید فلان شخصیت در سن پانزده سالگی مجتهد شده به این دلیل است که در آن دوران رسیدن به درجه اجتهاد خیلی آسان بوده است، علاوه این که بعضی اشخاص نبوغ خاصی داشته اند که در آن سن کم به مرحله اجتهاد رسیده اند وگرنه معمولًا کسی درکمتر از

بیست و پنج سال نمی تواند به مرحله اجتهاد برسد؛ ولی در علوم جدید، شخص پس از دوره دبیرستان بعد از هفت الی هشت سال درس خواندن، به مرحله دکترا می رسد. در کدام مقاله، مجله و رسانه شنیده اید که مثلًا فلان علم، بیست سال وقت لازم دارد؟!

این علمی که من و شما با آن سر و کار داریم مشکل ترین علوم عالَم است و این به خاطر ارزش و اهمیت این علم و ارتباطی است که با آخرین قانون الهی دارد.

در تفسیر یک قانون اساسی که خود بشر وضع می کند، کارشناسان دچار هزار

اخلاق فاضل، ص: ۳۱۰

مشکل می شوند و افرادی را به عنوان مبیّن قانون اساسی انتخاب می کنند تا مبهمات آن را برای خود و دیگران روشن کنند؛ اما این قانون، قانون الهی است و از مبدأ اعلی صادر شده است و ریزه کاریهایی در آن وجود دارد که فهم آن برای ما آسان نیست و تبیین و اجتهاد در آن، به مراتب سنگین تر و ارزشمندتر است.

چندی پیش تعدادی از دوستان اهل علم به منزل ما آمده بودند و من به مناسبتی، برای آنان راجع به قصاص صحبت می کردم، گفتم: این تعبیری که خداوند متعال درباره قصاص آورده: (وَ لَكُمْ فِي الْقِصاصِ حَياةٌ يا أُولِي الْأَلْبابِ)[۴۵۵] اگر چه یک جمله کوتاه است، ولی تمامی سؤالات و اشکالات در رابطه با قصاص را جواب می دهد. واقعاً این یک معجزه است و اگر جن و انس جمع شوند، نمی توانند چنین تعبیر رسایی درباره قصاص بیاورند. قرآن به عنوان آخرین کتاب آسمانی نکات بلندی را در این جمله کوتاه مطرح کرده است. قصاص مربوط به قتل و از بین بردن جان

انسانها است و بـدان وسـيله، انسانى جان خود را از دست مى دهـد؛ ولى خداوند متعال مى فرمايد: در قصاص حيات و زندگى است. چگونه در آنچه موجب قتـل است حيات وجود دارد؟! در جواب اين سوال بايـد گفت: اگر قصاص نباشـد، همين حيات ظاهرى جامعه، متزلزل خواهد شد.[۴۵۶] كسى كه مى گويد قاتل، بيمار روانى است

اخلاق فاضل، ص: ۳۱۱

و بايـد معالجه شود و چشم خود را فقط به بيمارى قاتل دوخته است، بايـد پاسخ دهد كه بيمارى اين قاتل بيمار، كى مشخص مى شود؟ آيا شما قبل از اين كه او مرتكب قتل شود مى دانيد بيمار است؟ قطعاً نمى دانيد و روشن است كه بعد از قتل، به آن پى مى بريد كه شما مى گوييد بايد معالجه شود. پس اين قتل چه مى شود؟ اين طرز فكر شما به اين معنا است كه جامعه ديگر امنيتى نخواهد داشت. به قول شما هر قاتلى بعد از قتل معلوم مى شود كه بيمار روانى است. بسم الله، او را معالجه كنيم!

اما آيا مى توان صـدها بيمار روانى از اين دست را معالجه كرد؟! فرض كنيـد صد نفر قاتل و بيمار روانى را معالجه كرديم، آيا رهـا كردن قاتل، در واقع همراهى و تأييـد قاتل نيست؟! آيا جامعه نبايـد از آن پس امنيت داشـته باشـد؟ تضـمين كننـده حيات جامعه چيست؟ حيات مردم را چه كسى بايد تضمين كند؟ مگر ثمره قصاص فقط در مورد قاتل پياده مى شود كه شما چشم به قاتل دوخته ايـد و تنها او را مى بينيـد؟ خداونـد متعال مى فرمايد: حيات شـما در سايه قصاص تضـمين مى شود؛ به شـرطى كه عقل داشته باشيد. اگر دين هم نداريد، خرَد داشته باشيد. تنها در اين صورت

می فهمید چگونه قصاص تضمین کننده حیات جامعه است. قصاص موجب تنبّه افراد سرکش دیگر هم هست و به یاغیان دیگر هم هشدار می دهد. به عبارت دیگر، قصاص پیشگیری از بیماری هم می کند؛ از این رو قصاص به حیات جامعه مربوط است، همین حیات ظاهری. حال، توجه کنید که چقدر ثمره و اثر بر قصاص مترتب می شود و خداوند با چه عبارت زیبا و مختصر آن را بیان می کند.

فقاهت در دین به معنای فهم و درک همین ظرافتها در آیات قرآن، روایات معصومین و معارف بلند اسلام است.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

اخلاق فاضل، ص: ۳۱۲

درس پنجاه[۴۵۷] تخصّصی شدن دروس

ما باید در کنار گرفتاریهای فراوانی که داریم، همه معارف اسلام- نه بخشی از آن را- در اختیار دیگران بگذاریم.

من با کمال صراحت می گویم که در حال حاضر، ضرورت اقتضا کرده که امام بزرگوار یا دیگران از بعضی مسائل چشم پوشی کنند که مسأله قضاوت مقداری تنزل پیدا کند؛ اما این تنزل نباید دوام داشته باشد، در آینده دیگر معنا ندارد که ما قاضی غیرمجتهد داشته باشیم، زیرا فقه اسلام بر آن است که قاضی باید مجتهد باشد.

در آینده باید هرموضوعی با شرایط خاص خودش تحقق پیدا کند. در این برهه خاص، با چشم پوشی از بسیاری شرایط هرکسی توانایی علمی و عملی برای تعلیم معارف دینی داشته باشد در فضاهای مختلف اقدام به تبلیغ معارف دینی می کند؛ اما در آینده این چنین نیست. در آینده متخصصان علوم دینی باید این کار مهم و خطیر را به عهده بگیرند همان گونه که اساتید دانشگاه، هر کدام در فنّی متخصص اند و در رشته تخصصی شان تدریس می کنند، در معارف هم متخصصان علوم

دینی این گونه باید کار را بر عهده بگیرند؛ وگرنه اثرات منفی زیادی را بر جای خواهد گذاشت.

شرایط ما غیر از شرایط علمای گذشته است و همه ما باید این نکته را بدانیم.

اخلاق فاضل، ص: ۳۱۳

روحانیت در دوران گذشته مسئولیت چندانی نداشت، حتی جامعه خودمان در زمان سابق هیچ توجهی به روحانیت نداشتند. وضعیت مساجد ما در سابق به این صورت بود که چند نفر پیرمرد و پیر زن از پا افتاده که دلشان در منزل تنگ می شد، برای این که کمی بیرون بیایند، از اول غروب به مسجد می آمدند و یک نماز جماعتی می خواندند و می رفتند؛ اما الآن چنین نیست.

کسی نمی تواند بگوید ما سه دوره اصول می خوانیم، بلکه در این دوران شرایط خاصی حاکم است. در آن زمان اگر کسی می گفت؛ من اصلًا تفسیر ندیدم، خیلی مورد انتقاد نبود؛ چراکه اگر تفسیر هم می دید نه جامعه از آن استفاده می کرد و نه روحانیت.

روحانیت استفاده نمی کرد برای این که درس تفسیر نبود، جامعه هم استفاده نمی کرد؛ چون نیازی به آن نداشت؛ امّا در این زمان همه معارف اسلامی باید مد نظر روحانیت باشد.

بنابر این، یک روحانی می بایست لااقل یک دوره تفسیر قرآن را ببیند، بحث عقاید، سیاست و بحثهای اجتماعی دیگر هم این چنین است. روحانی امروز باید مجموعه ای از معارف اسلام باشد و البته این منافاتی با رشته های تخصصی- که ما در فکر ایجادش هستیم- ندارد.

معنای تخصص این نیست که یک روحانی به طور کلی از رشته های دیگر بیگانه بوده و هیچ اطلاعی نداشته باشد. بلکه باید در یک رشته متخصص و ممحض بود و در رشته های دیگر هم

اطلاعات کافی داشت؛ تا بتوان پاسخگوی جامعه بود.

دنیا به اسلام توجه پیدا کرده است؛ ولی از نظر آشنایی با اسلام زیر صفر است و اطلاعی از معارف اسلام ندارد. از مکتب تشیع که بیرون برویم، حتی امت اسلام هم با معارف اسلامی آشنایی ندارند. وقتی انسان وضع حجاج را در ایام حج می بیند واقعاً متأثر می شود، برخی از حجاج کشور خودمان با اینکه روحانیان بسیاری را می بینند و حتی برای فراگیری احکام و معارف، روحانی کاروان در اختیار دارند، هفتاد سال از عمرشان می گذرد؛ ولی هنوز نمی توانند یک قرائت نماز صحیح داشته باشند و برای روحانیان زحمتکش کاروانها- که مسئولیت بزرگی به عهده دارند- اسباب زحمت می شود. این خود می تواند دلیل بر این باشد که وضعیت دینی و

اخلاق فاضل، ص: ۳۱۴

مذهبی در سایر فرقه ها چگونه است، و آنان چقدر با مسائل اسلام آشنایی دارند!.

در نتیجه با این توجه و گرایشی که به اسلام پیدا شده و با این عدم آشنایی مردم به معارف بلند تشیع، ما با تعهد عملی خود و رشته ای که انتخاب کرده ایم، موظفیم که اسلام را برای دیگران مطرح کنیم. از این رو، بر من و شما است که هرچه بیشتر خودمان را برای آینده آماده کنیم تا بتوانیم حقایق اسلام را در اختیار مردم- به ویژه نسل جوان- بگذاریم.

با توجه به آینده ای که در پیش رو داریم، باید از هم اکنون آماده شویم، حتی یک دقیقه وقت را هم بیهوده صرف نکنیم.

امیدواریم با استمداد از خداوند تبارک و تعالی و با عنایات حضرت بقیه الله [بتوانیم آنچه را به عنوان وظیفه مهم در این راه داریم انجام دهیم- ان شاء الله

تعالی-.

والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته

اخلاق فاضل، ص: ۳۱۵

درس پنجاه و یکم[۴۵۸] بهره مندی از فرصت ها ونعمت ها

مدت زیادی از عمر ما باقی نمانده است. زمان کوتاه است و معلوم نیست که آینده ما چگونه خواهد بود. اصلًا حیاتی داریم، توفیقی داریم؟! آیا سلامتی، حتی به صورت نسبی برای ما وجود خواهد داشت یا خیر؟!

برادران عزیز! انسان تا نعمتی در اختیار اوست، واقعیت و ارزش آن را درست درک نمی کند؛ ولی وقتی خدای ناکرده آن نعمت از او سلب شد، تازه ارزش و اهمیت آن را درک می کند.[۴۵۹]

هنگامی که نیروی جوانی دارد، نشستن و برخاستن و امثال اینها برایش آسان

اخلاق فاضل، ص: ۳۱۶

است و با خود می گوید: چه معنا دارد که آدم برای نشستن و برخاستن، بگوید: «بِحَوْلِ اللَّهِ وَ قُوتِهِ أَقُومُ وَ أَقْعُدُ»؛[۴۶۰] در حالی که این نکته بسیار حساسی دارد، همین قیام و قعود باید مترتب به حول و قوه الهی باشد؛ اما انسان گاهی قدر نمی داند.

من شاید یکی- دو سال پیش در یکی از ملاقاتهایی که با مقام رهبری داشتیم به تناسب به ایشان عرض کردم: خداوند به شما نعمتی داده که شاید خودتان هم به نعمت بودن آن توجه ندارید. ایشان فرمودند: چه نعمتی؟! گفتم: نعمت لاغری، شما لاغر هستید و به راحتی بر می خیزید، می نشینید و راه می روید؛ امّا من گاهی اوقات برای استفاده از یک کتاب مورد نیاز که در فاصله دو متری ام قرار گرفته، به علت کسالت و مقداری سنگینی وزن باید مدتی منتظر بمانم تا یک نفر را ببینم و از او بخواهم که آن کتاب را به من بدهد. این مطلب را برای آن عرض می کنم که انسان باید به نعمتهای

الهی توجه کند.

شما الآن در شرایط خوبی هستید؛ البته درست است که مشکلات فراوان است، من همه این مشکلات را بیشتر از شما می دانم و متأثر هم هستم و در این رابطه هم اقداماتی را انجام داده ام؛ امّا در عین حال، فرصتها به سرعت در گذر است. قدر این موقعیت، این وقت، حتی این درس و بحث ها را بدانید. روزی فرا می رسد که اینها از دست انسان می رود و- خدای ناکرده- برای انسان شرایطی پیش می آید که اصلًا نمی تواند در قم باشد، آن وقت فکر می کند که چه موقعیتهای خوبی!، چه کلاسها و مجالس درس متنوعی! و چه آزادی برایش فراهم بود!، انسان مایل بود در درس زید یا عمرو یا ... شرکت کند هیچ مانعی نداشت، هر درسی را که می پسندید، آزادانه انتخاب و از آن استفاده می کرد؛ و آن وقت دچار حسرت و اندوه می گردد که فرصت از دست رفت و بهره ای حاصل نشد.

در تمام سال، من به سهم خودم، به خاطر وظیفه ای که بر دوش خود احساس می کنم- روی علاقه یا تشخیص- برای هیچ کار و مسأله ای و برای هیچ مسئولیتی به اندازه این مباحث علمی، درس، بحث و مطالعه، اهمیت قائل نیستم و از خداوند سپاسگزارم که امسال- بحمدالله تعالی- مشکلی برای من پیش نیامد و توانستم به

اخلاق فاضل، ص: ۳۱۷

وظیفه و مسئولیّتم عمل کنم. شما هم باید از این که خداوند این نعمت را به شما عنایت کرده شاکر باشید و از این نعمت حداکثر استفاده را ببرید و همیشه با مسائل علمی سر و کار داشته باشید.

مرحوم آیه الله آقای بروجردی اعلی الله تعالی مقامه الشریف

می فرمودند: مرحوم آیت الله آقای سید حسن مدّرس (ره) تعالی مرد بسیار ملایی بوده- اخیراً کتاب ها و رساله های علمی ایشان چاپ شده، خود من هم فکر نمی کردم که ایشان تا این مقدار در مسائل علمی و فقهی مقام داشته و سطح علمی اش بالا باشد- مرحوم مدرس با این که در مسائل سیاسی کاملًا وارد بود به من می فرمود: اهل علم کسی است که اگر می خواهد در یک شهری حتی برای یک روز اقامت کند همان یک روز هم باید یک جلسه درس و بحث را- هر طوری که شده-، داشته باشد تا طلبه ها از او استفاده کنند و او با طلبه ها حشر و نشر داشته باشد؛ لذا خود مرحوم مدرس برنامه اش این بود قبل از این که در مجلس شورای آن زمان شرکت کند اوّل به مدرسه عالی سپهسالار می آمد و درسش را می گفت، بعد از این که درسش تمام می شد می رفت و در مجلس شرکت می کرد و آن خدمات اجتماعی و سیاسی را انجام می داد.

اهل علم همیشه با مسائل علمی رابطه دارد، هیچ گاه نباید رابطه اش را قطع کند، امام بزرگوار (قدس) برکتاب «وسیله النجاه»، آیت الله آقای سید ابوالحسن اصفهانی (قدس)- که قبل از مرحوم آقای بروجردی (قدس) مرجعیت داشته اند- حواشی داشتند. ایشان در ایّام تبعیدشان در ترکیه این حواشی را بر متن «وسیله النجاه» وارد کردند و مباحثی را به آن اضافه کردند و به صورت یک متن فقهی- که تقریباً یک دوره کامل فقه است- به نام «تحریر الوسیله» در آوردند.

بزرگان ما این چنین بودند که در تبعیدها و زندانها هم دست از مسائل علمی بر نمی داشتند. چه کتابهایی که

بزرگان ما در زندان نوشتند و در اختیار جامعه اسلامی گذاشتند تا چه رسد به شرایط عادی؛ سعی کنیم با توجه به نیازی که جهان به روحانیان دانشمند دارد تا حدی بتوانیم این نیازها را برطرف کنیم.- ان شاء الله تعالی-

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

اخلاق فاضل، ص: ۳۱۸

درس پنجاه و دوم[۴۶۱] استفاده از جوانی

مرگِ ناگهانی[۴۶۲] به عناوین مختلف- به ویژه در عصر حاضر- گریبان افراد زیادی را- خصوصاً در سنین جوانی- می گیرد به طوری که در فاصله ای بسیارکوتاه، می بینید بزرگانی را از دست می دهیم که فقدان هرکدام از آنان به سهم خود واقعاً مایه تأسف و تأثر است[۴۶۳]؛ زیرا شرایط به گونه ای است که معمولًا فردی مانند ایشان یا بهتر از آنان

اخلاق فاضل، ص: ۳۱۹

وجود ندارد که جایگزین ایشان شود.

از طرف دیگر کسالتهای متنوعی وجود دارد که گریبان گیر انسان می شود.

من وقتی در این باره به خودم می اندیشم، به این نکته پی می برم که با وجود این مرگهای ناگهانی و این کسالتها و مشکلات دیگر، انسان نمی تواند در مورد سلامتی و ادامه زندگی به یک لحظه آینده خودش اطمینان داشته باشد.[۴۶۴]

این عرض من به خاطر آن است که توجه داشته باشید تا وقتی انسان از نعمت سلامتی برخوردار است و فرصت کافی دارد، می تواند از مسائل علمی استفاده نموده و رشد علمی داشته باشد. ولی این فرصتهای مغتنم همیشه در اختیار انسان نیست.[۴۶۵] اکثر دوستان ما که اوایل پیروزی انقلاب جوان بودند و هیچ اثری از موی سفید در محاسنشان وجود نداشت، در همین چند ساله انقلاب به علت مشکلات و مسئولیتهایی که بر دوش آنان بوده است، مثل این که مدت زیادی از عمرشان گذشته

و موهای سر و صورتشان سفید شده است.

پس باید از این موقعیتها و فرصتها در این شرایط و مشکلات- به ویژه مشکلات

اقتصادیِ کمرشکن- بیشتر استفاده کرده و اگر قبلًا به درس مقیّد بودیم، حالا مقیّدتر باشیم. اگر قبلًا به یکی دو درس اکتفا می کردیم، تا این فرصت نیروی جوانی و این امکانات به همین مقدار وجود دارد سعی کنیم که خود را بیشتر آماده کنیم.[۴۶۶] این نظام و حاکمیت اسلام در کشور ما از نعمتهای الهی است و شکرانه این نعمت، استفاده هر چه بیشتر برای رشد علمی به منظور خدمت به اسلام است.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

درس پنجاه و سوم[۴۶۷] مبارزه فرهنگی و استفاده از فرصت ها

بیش از نود درصد از مخالفتها و هجمه هایی که به اسلام می شود، از راه فرهنگ است.

دنیا به این نتیجه رسیده است که غیر از راه فرهنگی نمی توان با اسلام مبارزه کرد، به همین دلیل مبارزه را به وسیله سلمان رشدی شروع کرد که خوشبختانه امام بزرگوار با آن آینده نگری و تیزبینی که در این گونه امور داشتند تا حد مقبولی این حرکت دشمن را در نطفه خفه کردند و بحمدالله تعالی، مسئولان بعدی هم همان راه را ادامه می دهند؛[۴۶۸] اما دشمنان اسلام دست بردار نبوده و با انواع نقشه ها، دسیسه ها

مصمّم هستند که شیعه را محکوم و او را به هر طریق ممکن از جامعه مسلمانان خارج کنند؛ چراکه شیعه از چنان گرایش و جاذبه ای برخوردار است که در هیچ یک

از فرق اسلامی، چنین جاذبه ای وجود ندارد، هم جاذبه علمی، هم جاذبه معنوی و هم جاذبه های مختلف دیگر که خداوند

متعال تمام اینها را از برکات ائمه و اهل بیت: به جامعه شیعه عنایت کرده است.

در چنین موقعیت حساس، به همه طلاب علوم دینی- به ویژه برادرانی که از نیروی جوانی بهره مندند- بیشتر سفارش می کنم. که الآن فرصت خوبی در اختیار شما است. موقعیت را مغتنم شمرده، برای این فرصتها، صدها برابر بیشتر از طلا ارزش قائل شوید. خودتان را به تمام تجهیزات علمی و تبلیغی در برابر توطئه هایی که بر ضدّ عقیده و مملکت ما می شود مجهز کنید. روحانی شیعه باید از سرمایه علمی برخوردار باشد؛ البته نه به این مقدار که انسان بتواند منبر برود، سخنرانی کند و جمعیتی را با جاذبه گفتارش مجذوب کند؛ بلکه برای حل سؤالات و شبهات بسیاری که همه روزه مطرح می شود، باید کاملًا مجهز باشد.

همان گونه که مکرر عرض کرده ام، یکی از برنامه های لازم برای طلاب و فضلا، مراجعه به حالات علما و بزرگان، وضع زندگی و برنامه دوران تحصیلی آنان، و الگوگیری از ایشان است.

اگر در حالات علمای گذشته- که همگی، اینک بر سر خان علمی آنان نشسته و از آن بهره می بریم- مطالعه کنید مبهوت می مانید. تمام عمرِ صاحب جواهر (قدس)، شصت و سه یا چهار سال بوده است. ایشان در این شصت و چهار سال، خدمت بسیار بزرگی به فقه شیعه کرد و افتخاری برای شیعه شد. هیچ یک از فقهای بعدی ما با این که به نود سال و صد سال رسیدند نتوانستند یک دوره فقهی، مانند کتاب فقه صاحب جواهر- با این وسعت- به عالَم فقه شیعه عرضه کنند. چنین شخصیتی از عمر خودش در شرایطی که حتی از کمترین امکانات رفاهی برخوردار

نبود و مشکلات به تمام معنا وجود داشت، بهترین بهره را برد و چنین اثر خارق العاده ای را به عالم اسلام تقدیم کرد.

نمونه دیگر، استاد الفقها و المجتهدین، شیخ انصاری (قدس) است که در سال ۱۲۱۴ قمری متولد و درسال ۱۲۸۱ قمری رحلت می کنـد. در این شـصت و هفت سال چه آثار وجودی و چه برکتی از این مرد بزرگ باقی مانده است! این برکت از کجا پیدا شده است؟!

اخلاق فاضل، ص: ۳۲۴

عمـده مطلب این است که این بزرگـان برای وقت و نیروی جوانی خود ارزش زیـادی قائـل بودنـد و حاضـر نبودنـد حتی نیم سـاعت از وقت خود را به بطـالت بگذراننـد؛ چرا که یک طلبه می توانـد در این نیم ساعت وقت، دو مطلب علمی را مطالعه یا مباحثه کرد و به عمق آن پی ببرد.

از طرف دیگر این حوزه بـا برکت، که در عـالَم تشیع بلکه در جهان اسـلام به عنوان مرکز علوم اسـلامی شـناخته می شود، در اختیار شـما است. اگر- خدای ناکرده- من و شما در این شرایط مطلوب به جایی نرسیم، همه اشکالات متوجه خودمان است و تنها باید خودمان را مسئول بدانیم.

خلاصه این که لازم و ضـروری است هرچه بیشتر از این موقعیتها اسـتفاده کنیم. شما باید در آینده به عنوان سرمایه های علمی حوزه علمیه، نه تنها برای مجالس عمومی، بلکه برای مجالسـی که دویست استاد دانشگاه در آن حضور دارند، مسائل اسلام را به نحوی تحلیل کنید که آنان بپذیرند و شـیفته اسـتدلال، منطق و بیان روحانیت گردند و بی شک، رسـیدن به چنین درجه ای، به کار و کوشش و تلاش فراوان نیاز دارد و این همان مسئولیتی است که متوجه

ما است؛ البته مشکلاتی هم در این میان وجود دارد، که این اختصاص به زمان ما ندارد بلکه این مشکلات در زمان سابق حتی بیشتر بوده است.

والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته

اخلاق فاضل، ص: ۳۲۵

درس پنجاه و چهارم[۴۶۹] آشنایی به زمان

قَالَ أميرالمؤمنين (ع): «

لَا بُدَّ لِلْعَاقِلِ مِنْ ثَلَاثٍ: أَنْ يَنْظُرَ فِی شَأْنِهِ وَ يَحْفَظَ لِسَانَهُ وَ يَعْرِفَ زَمَانَه

».[۴۷۰] فرد عاقل و خردمند باید سه خصلت داشته باشد: ۱. باید در شخصیت خود بیندیشد و صلاح و فساد حال خود را دریابد. ۲. زبانش را نگه دارد. ۳. زمانش را بشناسد.

یکی از خصوصیاتی که در این روایت مطرح شده «يَعْرِفَ زَمَانَه» است.

اگر معنای این عبارت حضرت را با بیان صد نفر هم بخواهند تبیین کنند باز نمی توانند محتوای کامل آن را با تمام ابعادش، ارائه کنند.

اگرچه عبارت «آشنایی به زمان» از نظر لفظ کوتاه است، ولی محتوا و معنای بسیار وسیع و گسترده ای در آن نهفته است. خداوند می داند که چه آثاری بر این معنا مترتب است! به طوری که در تاریخ می بینیم چه شخصیتهای بزرگی که همه شرایط در آنان وجود داشت، ولی به این دلیل که عارف به زمانشان نبودند به تمام معنا سقوط کردند. کسی که می خواهد با چراغ عقل راه را بپیماید باید عارف به

اخلاق فاضل، ص: ۳۲۶

زمان خود باشد، و این ضرورت در خصوص روحانی عاقل بیشتر است.

سؤال اینجا است که چگونه و به چه کیفیتی باید آشنای به زمان بود؟

یکی از اموری که باید در این زمان با آن آشنا باشیم، راه گسترش، تبلیغ و نفوذ معارف اسلامی در جامعه خود و دیگر جوامع است، و نیز درک این که چگونه

می توان از این موقعیت بهترین استفاده را برد.

موقعیتی که هم اکنون از آن برخورداریم این است که یک کشور با نظام اسلامی به رهبری روحانیت عظیم الشّأن و امام بزرگوار اداره می شود و روز به روز هم موقعیتش در دنیا مستحکم تر و به ثبات نزدیک تر می شود. هدف ما در برپایی انقلاب و ادامه آن، تنها در دست گرفتن قدرت نبود و نیست، بلکه هدف ما نشر و تبیین معارف اسلام و آشنا کردن جامعه خود و همه جوامع با مسائل اسلامی است.

با این موقعیت و این هدف ارزشمند، باید درک کنیم که وظیفه ما چیست و چطور می توان از عهده این مهم برآمد و در درجه اول، چگونه می توانیم جامعه خود و سپس دیگر جوامع را روز به روز بیشتر با معارف اسلام، آشنا و پیوند دهیم.

اجمالًا می توان گفت که- متأسفانه یا خوشبختانه- این انقلاب مسئولیت سنگینی را برای هر کدام از ما به وجود آورده است و روحانیت در نظام اسلامی و حوزه های علمیه- خصوصاً حوزه علمیه قم که در رأس حوزه های جهان تشیع بلکه جهان اسلام قرار دارد- چنین مسئولیت خطیر و سنگینی را بر عهده دارد و باید از عهده اش بر آید.

در این حال رو به رو شدن با بی تفاوتی و بی اعتنایی، چه در رابطه با تحصیل و چه در رابطه با تبلیغ و ترویج، بسیار تأثر آور است. بسیار جای تأسف است که ما می بایست به تعداد سالها و روزهایی که از پیروزی انقلاب می گذرد، کاری کرده باشیم تا ارتباط جامعه ما با معارف اسلامی روز به روز، ماه به ماه و سال به سال بیشتر شده

و اعتقاداتشـان قوی تر و اعمالشـان تطبیق بیشتری با اسـلام پیـدا کرده باشـد؛ ولی این کار آن گونه که وظیفه بوده و انتظار می رفته تحقق نیافته است.

اگر وظیفه روحـانیت در نظام اسـلامی و مسـئولیت حوزه های علمیه به وضوح و به معنای واقعی برای همه روشن بود، قطعاً آن هدفی که از اول ذکرکرده و در

اخلاق فاضل، ص: ۳۲۷

انتظارش بودیم تحقق می یافت.

نظام اسـلامی ما هم اکنون در دنیا نمود جلوه کرده است و از همه جا دست نیاز به سوی ما دراز کرده انـد. در این اواخر شاهد بودیـد که آذربایجان شوروی (قفقاز سابق) آزادی پیدا کرده است؛ کشوری که بیش از هشـتاد درصد آن شـیعه هسـتند و بقیه اهل تسـنن یا پیروان سایر ادیان. هم اکنون شـیعیان آن مناطق به شدت محتاج روحانی هسـتند. یکی از روحانیان آن منطقه نزد من آمـده بود- که البته در لبـاس غیر روحـانی بود و دارای مراتب علمی بالایی هم نبود- ولی با این حال مسـئولیت خود را در آنجا ایفا می کرد. اینها را چه کسی باید اداره کند و اسلام واقعی را در اختیارشان بگذارد؟!

در اینجـا لازم است یـادی از امام بزرگوار کرد و از ایشان تقـدیر کنیم، چراکه به نظر من در میان روحانیت، از آن کسانی بود که عارف به زمان خود بود. او می دانست که اگر نامه ای به رئیس جمهور شوروی بنویسد چه اثری می تواند داشـته باشد. در حـالی که مـا فکر می کردیم نامه نوشـتن به اوماننـد نامه نوشـتن به دیوار، اثری نـدارد؛ امّا اثرش را اینک پس از گـذشت این سالها می بینیم. به خاطرهمان نامه بود که ارکان و پایه های کمونیست، نه تنها متزلزل

شد بلکه فرو پاشید و کم کم به طور کلی از بین می رود. این معنای آشنایی و عارف بودن به زمان است.

هنوز هم تصوّر موقعیت امام برای ما امکان پـذیر نیست. افرادی از آذربایجان شوروی به قم آمدنـد- که اتفاقاً حـدود پنجاه نفر از آنان اهل اطراف لنکران- محل تولـد والـد معظم ما بودند- البته اقوام ایشان را نمی شـناختند، فاصـله خیلی زیاد شده است- اولین سؤال مـا از آنـان این بود که چه چیز سـبب شـد شـما مقـداری آزادی پیـدا کردیـد؟ در جواب گفتنـد: علت آن، امـام و انقلاب شما بود وگرنه ما هیچ گاه امید چنین آزادی را نداشتیم و حتی به خواب هم چنین چیزی را نمی دیدیم. امّا این انقلاب شمـا و امام بزرگوار بود که با این که رسـماً به شوروی و آذر بایجان شوروی کاری نـداشت ولی آثار انقلابش در آنجا باعث این آزادی شد.

باید بگوییم که این اول کار است و إن شاء الله تعالی آینده خیلی بهتراز این خواهد بود.

اخلاق فاضل، ص: ۳۲۸

در روایت دیگری چنین وارد شده است:

عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ (ع) قَالَ: «الْعَالِمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَیْهِ اللَّوَابِس».[۴۷۱]

کسـی که خصوصـیات زمان خودش را درک کند و به آن آشنا باشد، چیزهایی که انسان را به اشتباه می اندازد و نمی گذارد انسان مسیر حقیقت را طی کند و باعث انحراف می شود، دیگر به او هجوم نمی آورد.

البته این روایت، مفهوم دارد و مفهومش این است که اگر کسـی نسبت به موقعیت زمانی خود، آگاهی و اطلاع نداشـته باشد، لوابس بر او هجوم می آورند.

اگر از یک انسان معمولی اشتباهی سر بزند، مثلًا یک بازاری در مورد مسائل اجتماعی اشتباه کند، این اشتباه نمی تواند ضربه

مهمی به اجتماع بزند؛ امّا اگر یک روحانی گرفتار اشتباه شد چطور؟! اگر لوابس، یک روحانی را احاطه کردند، بی شک اثر سویی بر اشتباه او مترتب خواهد شد.

خصوصاً بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، آنقدر وضع ما حساس شده که کوچک ترین عمل ما هم مورد تحلیل، دقّت و انتقاد دوستان و دشمنان قرار می گیرد؛ لذا اگر ما به خاطر عدم آگاهی و آشنایی به زمان دچار اشتباه و لغزش شویم تنها خداوند می داند که اشتباهات ما چه اثر سویی بر جامعه خواهد گذاشت!

برای روحانی تشخیص موقعیت زمانی و این که مردم با چه نگرشی به او می نگرند و از او چه انتظاری دارند بسیار لازم و ضروری است. انتظارات مردم از روحانیت غیر واقعی نیست؛ اگرچه در بعضی موارد، انتظارات نا صحیحی هم دارند، امّا انتظارات واقعی و بجا نیز بسیار وجود دارد و ما باید به این خصوصیات آگاه باشیم.

اگر ما موقعیت زمانی خود را خوب تشخیص دهیم احساس خواهیم کرد که یک روحانی چقدر برای اسلام مورد نیاز است! چقدر باید سرمایه علمی داشته باشد؟ چقدر باید به اسلام و سلاح علم و تقوا مجهز باشد؟

به نظر من در این صورت دیگر یک لحظه هم بیکار نخواهیم نشست؛ چون می دانیم و می بینیم که چه آینده ای در انتظار ما است، چه نیازهایی را باید برطرف کنیم و چه مسائلی باید از طریق ما به جامعه برسد؛ به همین دلیل اخیراً تصمیم

گرفتیم در حوزه- البته با کمبود امکانات- رشته های تخصصی ایجاد کنیم تا بتوانیم درآینده جوابگوی جامعه باشیم.

به هر حال اقتضای چنین زمانی این است که اگر طلبه ای در دوران

قبل با بیست سال تحصیل مجتهد می شد هم اکنون باید با ده سال تلاش و تحصیل به مقام اجتهاد برسد.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

اخلاق فاضل، ص: ۳۳۰

درس پنجاه و پنجم[۴۷۲] انتظار جامعه از روحانیت

انقلاب اسلامی، تعبیری است که در مورد کشور ما به کار می رود و این یک واقعیت غیر قابل انکار است که حکومت در مملکت ما به دست روحانیت اداره می شود؛ از این رو، مهم این است که ما در سایه این قدرت و حکومت باید مردم را بسازیم. این قدرت به ما این فرصت را داد و این میدان را برای ما باز کرد که ما آنچه بخواهیم و بتوانیم در رابطه با ارائه و تبلیغ اسلام انجام دهیم.

ما در شرایطی هستیم که باید به مراتب، بیشتر از زمان طاغوت با این مردم خوش رفتاری و حسن سلوک داشته باشیم؛ چراکه در زمان طاغوت مردم با دید دیگری به ما نگاه می کردند و ما را به عنوان مبیّن مسائل دین می دیدند و بر عدم قدرت ما آگاه بودند؛ از این رو، اگر در برخی اوقات کاری را از مردم می خواستیم، آن را می پذیرفتند.

وقتی ما مشکلات سابق را در نظر می گیریم، می بینیم که واقعاً ما در چه شرایط و وضعیت سختی گرفتار بودیم در حدّی که الآن باور آن برای خود ما مشکل است.

اینک که بحمدالله تعالی آن قدرت خیانتکار را کنار گذاشته و خود، قدرت را به دست آورده ایم، مسئولیت ما نسبت به آن زمان زیادتر شده است؛ به گونه ای که اگر

اخلاق فاضل، ص: ۳۳۱

در آن روز یک جواب سلام را دیر می دادیم مشکلی پیش نمی آمد؛ اگر امروز جواب سلام را دیر بدهیم طور دیگری

تفسیر می شود.

امروز اگر اندکی- هر چند به اندازه سر سوزن اشتباه کنیم- همین اشتباه کم یک ضربه مهمی به اعتقادات مردم خواهد بود. آنان نمی گویند که روحانیّت قیام کرده است تا اسلام را پیاده کند، بلکه می گویند: اینان قیام کردند تا به قدرت برسند که جواب سلام ندهند. و تفسیرهای غلط دیگر نیز می کنند.

بالأخره ما در شرایطی هستیم که باید مراقب رفتارمان باشیم و به تمام معنا بیشتر از زمان سابق در برابر جامعه تواضع کنیم و با اخلاق خودمان جامعه را به انقلاب و اسلام متمایل کنیم. باید این محدودیتها را که ما را فرا گرفته مراعات کنیم، حق نداریم غیر از این انجام دهیم.

وظیفه روحانیت و حتی روحانیانی که در مشاغل دولتی و نهادها و سازمانهای دیگر مشغول کارند، که افرادی زیر دست آنان کار می کنند، یا مردم به آنان مراجعه کرده و گرفتاری شان را مطرح می کنند، بسیار سنگین است.

یک قاضی اهل علم با یک قاضی کلاهی زمان طاغوت تفاوت دارد. یک قاضی اهل علم سر سوزنی نباید بر خلاف آدابِ قضا رفتار کند، نباید وقتی متداعی نزد او وارد می شود، ببیند این قاضی چون با طرف مقابل آشنا است با او سلامی گرم و نرم دارد، که در دلش به اسلام و روحانیت بدبین شود. هیچ کس از یک قاضی در زمان رژیم طاغوت چنین انتظاری نداشت؛ چرا که عملش بیانگر اسلام نبود. زیرا او به عنوان یک قاضی رژیم برنامه هایی را که رژیم از خارج گرفته بود پیاده می کرد و هیچ مسأله ای در رابطه با اسلام برای او مطرح نبود.

وقتی یک اهل علم روی مسند قضاوت می نشیند یعنی اسلام آنجا نشسته

است. اگر سر سوزنی بر خلاف عادات قضا رفتار کند چه تغییر و تحولی در روحیه آن طرف مقابل به وجود می آید؟ این طبیعی است. اگر خود ما هم به جای او بودیم، همین معنا به ذهنمان خطور می کرد.

در این فرصت مناسبی که خداوند به ما عنایت کرده و حکومتی به نام حکومت اسلامی بر مبنای مکتب تشیع بعد از هزار و چند صد سال پایه گذاری شده و

اخلاق فاضل، ص: ۳۳۲

بحمدالله تعالی استحکام پیدا کرده، وظیفه ما سنگین است، خصوصاً در شهر قم که به لطف الهی تعداد روحانیان فراوان است.

اگر در امور مختلف با مردم سر و کار دارید باید رفتار شما با دقت باشد که- خدای ناکرده- رفتاری از شما سر نزندکه مردم آن را طور دیگری توجیه کنند. و به همین جهت باید در زندگی شخصی خودمان هم خیلی مراقب باشیم. نباید کسی از اهل علم فکر کند که مثلًا من قدرت مالی دارم و می توانم خانه مثلًا هزار متری تهیه کنم. خیر، بحث تمکن نیست؛ بلکه قضیه این است که مردم چه انتظاری از روحانیان دارند. ممکن است شخصی از ناحیه دارایی پدر یا از طریق دیگر دارای مکنت فراوانی هم باشد؛ ولی چون طلبه است مجاز نیست که پا را از حد طلبگی فراتر بگذارد؛ چراکه مردم از شما چنین انتظاری ندارند.

از خداوند متعال می خواهیم که در این رابطه به ما کمک و عنایت فرماید. امیدوارم خداوند این شخصیت بزرگ یعنی امام راحل (قدس) را که یک عمر برای اسلام دل سوزاند، سوخت و فعالیت کرد با رسول گرامی اسلام (ص) محشور فرماید.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

اخلاق

درس پنجاه و ششم[۴۷۳] مسئولیت اداره جامعه

مسئولان کشور، که به مقتضای مسئولیتشان بیش از ما از مسائل دنیای روز اطلاع دارند، صریحاً می گویند: هم اکنون ما در برهه خاصی از زمان قرارگرفته ایم که دنیا توجه و گرایش خاصی به اسلام پیدا کرده و در هر گوشه ای از جهان، فریاد اسلام خواهی بلند است و جهان در آینده از هر گوشه دست نیاز به سوی روحانیت دراز می کند و فضلا باید پاسخگو باشند.

گرایش به اسلام با این کیفیت، در طول تاریخ سابقه نداشته است؛ البته در زمانهای گذشته نیز امکانات و وسایل به این صورت مهیا نبوده است. ما نباید تصور نکنیم که روحانیِ زمان شیخ انصاری و صاحب جواهر رحمهما الله تعالی هستیم، حتی فکر نکنیم روحانیِ زمان طاغوت هستیم.

بلکه ما در چنین عصری، روحانی هستیم. واقعیت اقتضا می کند که خودمان را برای آینده بسازیم، نه تنها ایران بلکه دنیایی که به اسلام روی کرده است به ما نیاز دارد.

انقلابی که به دست امام بزرگوار در این کشور به وجود آمد برای این نبود که اسلام تنها در محدوده این کشور متجلی شود، بلکه این جا مبدأ بود برای این که-

به تعبیر خود امام راحل- اسلام ناب گسترش یافته و در سراسر دنیا جلوه گر شود.

چه بسا در برخی کشورها حتی یک روحانی، برای ارشاد جامعه وجود نداشته باشد! چه کسی باید آنان را تأمین و اداره کند؟ چه کسی می تواند چنین کاری را انجام دهد، و مسئولیت این کار با کیست؟!

مسئولیت این کار با حوزه های علمیه است که در رأس آن حوزه علمیه قم است؛ از این رو، در این موقعیت بسیار حساس،

سعی کنید با مسائل اسلام هر چه بیشتر و بهتر آشنا شوید و ما باید برای استفاده هر چه بیشتر از نیروها، سرمایه گذاری علمی و عملی داشته باشیم؛ چراکه سرمایه عملی روحانیت، نقش مهمی در هدایت افکار جامعه دارد و باید به این نکته توجه زیادی داشته باشیم.

ما در آینده مورد نیاز جوامع هستیم و باید اسلام حقیقی را به مردم معرفی کنیم. آیا اخبار این زمامداران کشورهای به ظاهر و به اصطلاح اسلامی را می خوانید که چطور اسلام را بازیچه دست خود قرار داده اند و تنها چیزی که به آن اعتقاد ندارند، اسلام است!

هر کدام از ما باید آماده باشد که یک کشور یا لااقل یک شهر را اداره کند. موقعیتی بهتر از این شرایطی که در آن قرار داریم وجود ندارد؛ از این رو، باید خودمان را خیلی آماده کنیم. کسی با خودش فکر نکند که به تنهایی چه نقشی می تواند داشته باشد؟ چرا که همین آحاد است که همه موفقیت ها را به وجود می آورد. هدایت ها، تبلیغ ها، راهنمایی ها تک تک تحقق می یابد.

برخی تصور می کردند وقتی انقلاب پیروز و مستقر شد، با خیال راحت و بهتر از سابق به استراحت می پردازند؛ ولی مسأله طور دیگری شد و انقلاب برای هر یک از من و شما سر تا پا مسئولیت به وجود آورد. تصور نمی شد بعد از انقلاب هر طلبه و روحانی این قدر مسئولیت داشته باشد؛ البته چاره ای هم جز این نیست؛ التزام به شی ء التزام به لوازم شی ء است. روحانی باید به لوازم کارش ملتزم شود و ازعهده این مسئولیتهای خطیر برآید.

نتیجه این که همه باید توجه داشته باشند- مخصوصاً آنهایی

که سنّشان کمتر است- که خود را نه تنها با فقه و اصول بلکه با تمام معارف اسلام آشنا کنند. بحمد الله

اخلاق فاضل، ص: ۳۳۵

تعالی برخی از درسهای جنبی به اندازه میسور در اختیار قرار گرفته است؛ ولی نباید به همین مقدار اکتفا کرد.

من مکرر عرض کرده ام: اگر ما در زمان طاغوت روزانه هشت ساعت درس می خواندیم، اینک باید تحقیقاً شانزده ساعت، صرف درس و مطالعه کنیم.

والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته

اخلاق فاضل، ص: ۳۳۶

درس پنجاه و هفتم[۴۷۴] نیاز جامعه به علوم اسلامی

در روز ولادت باسعادت حضرت علی بن موسی الرضا (ع) در مرکزی- که طلبه هایی از آذربایجان شوروی در سنین مختلف از سن چهارده ساله تا بیست و پنج ساله، تحت یک برنامه آموزشی و زیر نظر اساتیدی مشغول تحصیل هستند- مراسم جشنی با برنامه های حفظ و قرائت قرآن و تواشیح برگزار شد. در خلال جشن، نکته ای ذهن مرا به خود مشغول کرده بود و آن این که انقلاب ما به لطف الهی صادر شده است.

درست است که کشور ما با مشکلاتی- خصوصاً مشکلات اقتصادی و تورم- مواجه است، البته این برهه ای از زمان است و چاره ای جز تحمل کردن ندارد، ولی انقلاب و اسلام در دنیا مطرح شده است و مورد علاقه و گرایش جمعیتهای مختلفی در سراسر جهان قرار گرفته است، خصوصاً بعد از فروپاشی کمونیست در کشور وسیع شوروی، به طوری که کشورهای متعددی از آنها مسلمان بوده و هستند، ولی هفتاد سال زیر سلطه الحاد و کمونیست بودند.

بعضی از آن کشورها مانند کشور قفقاز، نه تنها کشور اسلامی است، بلکه شیعی

اخلاق فاضل، ص: ۳۳۷

است آن هم شیعه بسیار متعصب، به طوری که برخی

از آنان پیش من می آینـد و می بینیم بعد از گذشت هفتاد سال اگرچه فحشا و منکرات قهراً میان آنان شـیوع داده ولی هنوز با آن شـدت و حدّت، خودشان را حفظ کرده اند و عقاید، تعبد و تعهداتشان نسـبت به مسائل اسـلامی و تشیع، محکم و اسـتوار است.

این مطالب را به این جهت بیان می کنم که دنیا در آینده به روحانیتی که در ابعاد مختلف بیانگر اسـلام باشد نیاز فراوان دارد. فکر نکنیم مـا که اینـک در هر شـرایطی هستیم در آینـده هم به همین صورت و کیفیت خواهـد بود، خیر؛ اگر مـا کوتاه بیاییم دیگران بر ما سـبقت می گیرنـد، همان گونه که پیشـی گرفتنـد. شـما به هر نقطه از دنیا برویـد، خواهیـد دید وهابیت- پیش از دیگران- بساطش را در آنجا گسترده است. بهترین مسجد، بهترین مرکز و بهترین کتابخانه را ساخته و بهترین حقوقها و بهترین تبلیغات را تهیه کرده است.

یک وقت، این موضوع را خـدمت امام بزرگوار مطرح کردم، امام می فرمودنـد: ما که آن پول و امکانات را نداریم که بتوانیم آن تبلیغات را داشـته باشـیم، چه کنیم؟! تبلیغات آنان به قـدری گسترده و چشـمگیر است که انسان تعجب می کنـد. در مـدینه منوّره چاپخانه ای هست که ما آن را از نزدیک دیدیم. مسـئول آن می گفت: ما سالی شش میلیون قرآن چاپ می کنیم، پشت جلـدش هم جنبه تبلیغی برای وهـابیت دارد و پیـدا بود که جنبه تبلیغی آن حـاکم بر این مسائـل است. آیـا در مقابـل آنان باید همین طور سـکوت کنیم و بر این بـاور باشـیم که ما چنـدان ارزشـی نـدارد یا این که بایـد آماده شویم؟ چاره ای نیست، ما که ادعای

شناخت صحیح اسلام و ترویج آن را داریم، باید حداکثر سعی و تلاش خود را در این زمینه داشته باشیم.

شما می دانید بررسی یک دوره اصول فقه حداقل هشت سال وقت لازم دارد! در کنار این اصول چه مقدار باید با فقه آشنا شویم؟! مگر طلبه می تواند با یک سال و دو سال و پنج سال و ده سال با فقه و اصول آشنا شده و خود را مستغنی ببیند؟!

مگر مسائل علمی ما منحصر به فقه و اصول است؟! تفسیر قرآن با این عظمت و دریای بی کرانی که در آن وجود دارد نیز باید مورد تحقیق و بررسی دقیق قرار گیرد.

اخلاق فاضل، ص: ۳۳۸

من بسیار متأثر و متأسفم از این که هنوز موفق نشده ایم یک برنامه تفسیر دائمی در حوزه ایجاد کنیم، اگرچه- بحمد الله تعالی- قدمهای خوبی در این خصوص برداشته شده است؛ ولی شما برادران باید یکی از برنامه های اصلی خودتان را تفسیر قرآن قرار دهید. شما دیگر در شرایطی هستید که شاید با مطالعه و مباحثه نیازی به استاد تفسیر نداشته باشید. خود را مقید کنید که روزی یکی- دوساعت را صرف مطالعه و مباحثه تفسیر کنید. روزی فرا می رسد و می بینید حدود شصت سال از عمرتان گذشته و کمتر با تفسیر سر و کار داشته اید و این صحیح نیست. شما هم اکنون در شرایطی هستید که باید با تمام مسائل اسلامی آشنایی داشته باشید.

شایسته نیست که روحانی در عصر ما غیر فقه و اصول با مسائل دیگری آشنا نباشد. نمی شود با قرآن کریم، تفسیر، مسائل کلامی، اعتقادی، علمی و تاریخ اسلام آن هم تاریخ تحقیقی اسلام آشنایی نداشته باشد.

اینها مسائلی است که بایـد برای روحانیان ضـرورت پیدا کند. حتی امروز مرجعیت هم با سابق فرق دارد. مراجع گذشـته صـرفاً رساله و مقلّدینی داشتند و بعد هم یک سری سؤالات و استفتائاتی؛ امّا در حال حاضر چنین نیست.

هم اکنون گروههایی از مسـلمانها، شخصـیتها و افراد سراغ مراجع می آیند و از ایشان سؤالات بسیاری دارند و نظر اسلام را در آن موارد می خواهنـد. حتی یک مرجع تقلیـد نمی توانـد به این مقـدار اکتفا کند که ما به اندازه کافی در فقه و اصول زحمت کشـیده و رساله هم نوشـته ایم و آمادگی برای پاسخگویی به مسائل فقهی را هم داریم. این کافی نیست؛ زمان تغییر پیدا کرده و او بایـد برای مردم صـحبت کنـد و مسائل روز را برای آنان تبیین کنـد، نقاط قوّت اسـلام را بگوید و اگر سؤالات و شـبهاتی دارند، پاسخگو باشد.

ما در برابر علوم اسلامی، مانند یک قطره در مقابل دریا هستیم؛ یعنی هر بخش و هر شعبه از علوم اسلامی یک عمر می طلبد و ما هم یک عمر بیشتر نـداریم؛ و از سوی دیگر بایـد از همه این علوم حظّ و بهره ای ببریم؛ جمع بین اینها اقتضا می کنـد که از همین نیروی جوانی و نشاطی که برای ما آماده است حـداکثر اسـتفاده را ببریم. من جـداً معتقـدم که یک طلبه- به معنای اعم- نباید یک دقیقه از وقتش را بدون

استفاده بگذارد. گرچه به همین مقدارکه بیکار بنشیند یا حرفهای بیهوده- که هیچ اثر مثبتی بر آن مترتب نیست- بزند.

روحـانیت بایـد در هر بعـدی از ابعـاد فضل، جامعیت داشـته باشـد. نمی خواهـم- خـدای ناکرده- تحقیری از فقه و اصول کرده باشم

بلکه می گویم همّت و هدف او صرف یک فقه و اصول نباشد.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

اخلاق فاضل، ص: ۳۴۰

درس پنجاه و هشتم[۴۷۵] تبیین فلسفه احکام

جامعه ما- بدون اغراق-، به تازگی با احکام اسلام آشنا شده است؛ از این رو در برخورد با احکام یک نوع ثقالت و سنگینی وجود دارد؛ به همین دلیل شاید بتوان گفت: جامعه ما جدید الاسلام است.

بسیاری از احکام اسلام در زمان طاغوت مورد فراموشی قرارگرفته بود. اگر کسی جنایتی مرتکب می شد، مدتی او را محبوس و سپس او را رها می کردند؛ در حقیقت زندان یک کیفر و مجازات برای همه جنایتها بود. گاهی در برخی از موارد قتل، یک اعدام صورت می گرفت.

در نظر مردم، خیلی سنگین می آید که کسی، نیمه شب به خانه ای وارد شود و مثلًا یک قالیچه چند هزار تومانی را به سرقت ببرد؛ ولی به خاطر یک جنایت یک ساعته و یک سرقت مختصر، انگشتهای دست او را قطع کنند و تا آخر عمر او را از این نعمت بی بهره سازند، همچنین نسبت به اصل بحث قصاص.

در اوایل انقلاب یکی از چیزهایی که خصوصاً روشنفکران غیر مسلمان بدان وسیله انقلاب را زیر سؤال برده بودند، همین قصاص بود، با این که فقهای بزرگوار مانند امام راحل، این قصاص را از ادلّه قطعی و صریح آیات متعدد از قرآن مجید،

اخلاق فاضل، ص: ۳۴۱

استنباط کرده بودند، چه حملاتی به قصاص و انقلاب کردند؛ اما آنان به خاطر طرز فکر خاصی که در برخورد با مسائل داشتند برایشان سنگین بود و چه بسا خیال می کردند که این نقطه ضعفی برای انقلاب است و از این راه می توانند ضربه ای به انقلاب

بزنند. مقصود من آنها نیستند، بلکه مراد بنده، جامعه خودمان است.

بـا تبلیغـات سویی که دنیـا در مورد این مسائل دارد، این وظیفه ما است که اولًا؛ خود ما فلسـفه این احکام را با آن ضابطه های صحیح، مورد بررسی و مطالعه قرار دهیم و ثانیاً؛ مردم را، تا حد امکان با فلسفه این احکام آشنا کنیم.

دنیـا می گویـد: کسـی که قتلی انجـام می دهـد بیمـار است و تنهـا بایـد او را تحت درمـان قرار داد و مـداوا کرد و با این بیان، شبهاتی را به ذهن مردم وارد می کننـد؛ در صورتی که انسان می تواند با مطالعه و مراجعه به علل و فلسـفه این احکام که اکثراً بسـیار روشن و قابـل قبـول است، تاحـدی این موضـوع را بـا تـبیین صـحیح برای مردم روشن کنـد. به عنـوان مثـال، در یکی از جلسات گذشته[۴۷۶] مطـالبی را در بـاب قصـاص مطرح کردم و در نهـایت مشـخص شـد که حیـات و امنیت نفسـی جامعه به قصاص بستگی دارد.

در همین جریانی که چندی پیش در قم به عنوان رجم به وقوع پیوست، در ذهن مردم این سؤال به وجود آمد که مگر چه شده که یک انسان را با بدترین نوعِ کشتن، به قتل می رسانند؟!

باید مردم را از این احکام آگاه کرد که اگر زنی نسبت به شوهرش خیانت کرد و امنیت عِرْضی را از شوهرش سلب کرد، اگر با او به این صورت برخورد نشود، آیا این شوهر، دیگر می تواند امنیت عرضـی پیدا کند؟! چگونه می تواند با اطمینانِ خاطر از منزل خارج شود؟ کی می تواند با اطمینان با همسایگان و بسـتگانش رفت و آمد کند؟ این امنیت عرضی باید کاملًا حفظ شود و

راهش همین است.

کسی که خیانت می کند و این امنیت را به خطر می اندازد، تنها حساب شخصی خودش نیست. این فرد امنیت عرضی جامعه را به خطر می اندازد و به همین دلیل باید به شدیدترین نوع قتل مبتلا شود تا دیگران عبرت بگیرند و در این وادی

خائنانه و غیر مشروع وارد نشوند.

مقصود این است که من و شما باید در درجه اول خودمان تا حدی از فلسفه این احکامی که تازه در جامعه ما پیاده می شود و از نظر مردم یک نوع ثقالت و سنگینی دارد، اطلاع پیدا کنیم و سپس مردم را هم نسبت به آنها روشن کنیم تا- ان شاءالله تعالی- با احکام اسلام آشنا شوند.

البته باید در فهم و تبیین فلسفه احکام، کمال دقت و تأمل را همراه با ضوابط و شرایط رعایت کرد تا برای مردم برداشت ناصحیحی از احکام جاودانه و جهانی اسلام به وجود نیاید.

والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته

درس پنجاه و نهم[۴۷۷] انسجام و وحدت در حوزه علمیه

نقشه های شومی در دنیا- مخصوصاً به دست صهیونیستها- برای مقابله و از بین بردن اساس اسلام کشیده می شود. در جنایتی که در مسجد الاقصی پیش آمد، صرف این نبود که فقط عده ای را در مسجد الاقصی به شهادت برسانند؛ بلکه آن طور که فرمانده سپاه، برای این جانب نقل می کرد، در مسجد الاقصی مکانی به نام مقام ابراهیم (ع) وجود دارد که خصوصیاتی را برای آن ذکر می کنند، یکی از خصوصیاتش این است که معراج نبی اکرم (ص) از آن مقام بوده است؛ لذا این مقام، موقعیت خاصی پیش مسلمانان دارد و تا قبل از جریان این کشتار، احدی از یهودیها

به خودش اجازه نمی داد که در آن مقام پا بگذارد و دیده نشده بود که کسی جرأت هتک حرمت آن مقام را داشته باشد؛ امّا در عین حال، گروهی به نام گروه هیکل با لباسهای خاص، شبیه همان کماندوهای زمان طاغوت، ناگهان وارد مسجد الاقصی می شوند وبه مقام ابراهیم (ع) حمله می کنند.

جمعیتی که آنجا حضور داشتند وقتی می بینند چنین قضیه ای به طور غیر منتظره در حال اتفاق است، برای این که نگذارند آن گروه وارد مقام ابراهیم (ع) شوند، به سوی آنان هجوم می آورند، آنان نیز در برابر این هجوم، داخل مسجد از اسلحه

اخلاق فاضل، ص: ۳۴۴

استفاده می کنند و بیست و چند نفر- از جمله امام جماعت مسجدالاقصی- را به شهادت می رسانند.

وقتی انسان این اتفاق را تحلیل می کند، می بیند بحث، مسجد الاقصی و مقام ابراهیم (ع) نیست، مسأله، مسأله اسلام و از بین بردن مقدسات مسلمانها است. و به قدری در این مسأله هتاکی نشان دادند که حتّی نپذیرفته اند گروه تحقیق سازمان ملل- حالا واقعاً گروه تحقیق بودند یا در ظاهر این چنین بوده است- به آنجا بروند و از وضعیت آن گزارش بدهند.

این گونه حوادث یک زنگ خطر بسیار بزرگ در رابطه با کلّیت و اساس اسلام و نظام است و مسأله این نیست که در یک گوشه ای اتفاق بیفتد و من و شما تصور کنیم «حادثه وقعت ثم مضت».

ناچارم تذکری را خدمت شما برادران عرض کنم: بر ما لازم بلکه از لازم هم بالاتر، الزام و اشدُّ ضرورتاً است که وحدت را در کشور و اتحاد و انسجام را در حوزه حفظ کنیم.

چرا من حوزه را می گویم؟! برای این که این حوزه بود

که مرحوم امام را به عالَم اسلام داد و نظام اسلام را در این کشور بر قرار کرد. امام راحل که بنیانگذار انقلاب اسلامی است تربیت شده و مولود این حوزه بوده است که اگر صد سال هم محصول دیگری جز ایشان نداشته باشد این عنوان افتخار برای حوزه کفایت می کند. بالاخره این حوزه نقش امام پروری داشته است. این حوزه با وحدت و یکپارچگی خود توانست رژیم منحوس شاه را که بزرگ ترین قدرت در خاورمیانه به حساب می آمد از بین ببرد و به دست امام بزرگوار و حمایت حوزه از ایشان، نظام اسلام واقعی را جایگزین آن نظام ستم شاهی کند.

وحدت این حوزه باید همیشه محفوظ باشد، باید خیلی مراقب باشید که دشمن، اختلاف و تشنج ایجاد می کند، مخصوصاً شایعاتی که بازارِ گرمی در این روزها پیدا کرده است. این حوزه همان گونه که حدوثاً رهبری را پرورش داد و بنیانگذار نظامی به نام نظام اسلام شد، در ادامه نیز حمایت از رهبری برای او از واجبات است.[۴۷۸]

اخلاق فاضل، ص: ۳۴۵

برادران! هر کسی دامنه اختلافات را سر سوزنی توسعه دهد، به مقام رهبری- که حافظ انسجام است- و قطعاً به اسلام ضربه زده است. سعی کنید اگر توهمات، برداشتهای سوء وحرفهای خلاف واقعی وجود دارد، بدون این که به اختلافات دامن بزنید، با منطق اسلامی و شیوه ای درست با آن برخورد کنید؛ و کسانی را که از مسائل دور هستند یا- خدای ناکرده- هدف و غرض غیر شرعی دارند ارشاد کنید.[۴۷۹]

اخلاق فاضل، ص: ۳۴۷

حوزه علمیه ما باید وحدتش محفوظ بماند و از تمامی ظرفیت آن برای حمایت از مقام معظم رهبری[۴۸۰]- که حافظ انسجام و

وحدت ملت است- استفاده شود

اخلاق فاضل، ص: ۳۴۸

- ان شاء الله تعالی-.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

اخلاق فاضل، ص: ۳۴۹

درس شصتم[۴۸۱] صبر بر پیروزی

قال الله الحکیم فی کتابه الکریم: (وَ ذَکِّرْهُمْ بِأَیّامِ اللَّهِ إِنَّ فی ذلِکَ لَآیاتٍ لِکُلِّ صَبّارٍ شَکُور).[۴۸۲]

انسان وقتی ریشه مسائل انقلاب را بررسی کند می بیند نظیر این امور در کتاب الله تعالی هم مطرح است، مانند آیه پنجم سوره مبارکه ابراهیم (ع) که می فرماید: یادآوری ایّام الله آثار زیادی در پی خواهد داشت.[۴۸۳] در این آیه تعلیلی هست که نکات جالبی در آن وجود دارد.

(إِنَّ فی ذلِکَ) تعلیل است، این نشانه ها برای کیست؟! (لِکُلِّ صَبّارٍ شَکُور).

این عبارت ما را به این نکته راهنمایی می کند که در تحولها و انقلابهایی که از جانب خداوند تبارک و تعالی بوده و به ادیان الهی وابسته است، مقام صبر نقش بسیار مؤثری

اخلاق فاضل، ص: ۳۵۰

دارد، آن هم نه صبر به معنای اصل «الصبر» بلکه به معنای مبالغه صبر، یعنی صبّار بودن، و همچنین شکور و سپاسگزار بودن که آن هم معنایی بالاتر از شاکر بودن دارد.

از اینجا استفاده می شود که در انقلابهای الهی و ایّام الهی که تحقق پیدا کرده، بین صبّار و شکور بودن ارتباط کاملی برقرار است. این انقلابهای الهی طبعاً و قهراً با ناملایمات، زجرها، ناراحتی ها، محدودیتها و محرومیتها توأم است و طبع انقلاب این معنا را اقتضا می کند. اگر انسان نسبت به این ناملایمات و ...- خصوصاً مشکلات اقتصادی و تورم- روح مقاومت و صبّاریت نداشته باشد، نمی تواند خودش را با یک انقلاب، آن هم انقلابی مثل انقلاب ما که ویژگی خاصی دارد، هماهنگ کند.[۴۸۴] شاید بتوان گفت که این

انقلاب میان تمام انقلابهای جهان و تاریخ بی نظیر بوده است؛ چرا که تمام قدرتهای جهان در مقابل ما ایستاده بودند و هم اکنون هم ایستاده اند. مگر این که کسی قدرت نداشته باشد و إلّا آنجا که قدرت هست علیه انقلاب ما است. متأسفانه قدرتهای اسلامی- در چهره زمامداری کشورهای اسلامی- بیشتر با این انقلاب مخالفت می کنند و دلیلش هم روشن است؛ آنها انقلاب ما را یک انقلاب قابل قبول و مطابق با فطرت دانسته اند و می دانند که اگر این انقلاب- همان طورکه طبع آن اقتضای سرایت و صدور دارد- به کشورهای دیگر سرایت کند و صادر شود، دیگر جایی برای آنها باقی نخواهد ماند.

دلیل دیگر این که آنها به هیچ وجه به اسلام حقیقی پای بند نیستند و به اسلام خودشان اعتقاد دارند، همان اسلامی که به آنها اجازه داد حدود چهارصد نفر از زائرانِ خانه خدا را کنار مسجدالحرام به خاک و خون بکشند و از بین ببرند. آنان به چنین اسلامی پای بند هستند و آن را می خواهند.

والسلام علیکم و رحمه الله وبرکاته[۴۸۵]

---

[۱] (۱). انسان: ۷۶.

[۲] (۲). هود: ۱۱۸.

[۳] (۳). یونس: ۳۵.

[۴] (۱). قلم: ۴.

[۵] (۲). بحارالانوار، ج ۶۷، باب ۵۹، ص ۳۷۲؛ مکارم الاخلاق، ص ۸.

[۶] (۳). وسائل الشیعه، ج ۲۷، باب ۱۰، ص ۱۳۱؛ بحارالانوار، ج ۲، باب ۱۴، ص ۸۸.

[۷] (۱). شمس، آیه ۹.

[۸] (۲). عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ جَعْفَرِ بْنَ مُحَمَّدٍ(ع) قَالَ: إِذَا كَانَ یَوْمُ الْقِیَامَهِ نَادَی مُنَادٍ مِنْ بُطْنَانِ الْعَرْشِ: أَیْنَ خَلِیفَهُ اللَّهِ فِی أَرْضِهِ؟ فَیَقُومُ دَاوُدُ النَّبِیُّ(ع) فَیَأْتِی النِّدَاءُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: لَسْنَا إِیَّاکَ أَرَدْنَا وَ

إنْ كُنْتَ لِلَّهِ خَلِيفَةً. ثُمَّ يُنَادِي ثَانِيَةً أَيْنَ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ؟ فَيَقُومُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِي بْنُ أَبِي طَالِبٍ(ع) فَيَأْتِي النِّدَاءُ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: يَا مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ! هَذَا عَلِي بْنُ أَبِي طَالِبٍ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ حُجَّتُهُ عَلَى عِبَادِهِ، فَمَنْ تَعَلَّقَ بِحَبْلِهِ فِي دَارِ الدُّنْيَا- فَلْيَتَعَلَّقْ بِحَبْلِهِ فِي هَذَا الْيَوْمِ لِيَسْتَضِي ءَ بِنُورِهِ وَ لِيَتَّبِعَهُ إِلَى الدَّرَجَاتِ الْعُلَى مِنَ الْجِنَانِ- قَالَ فَيَقُومُ: أُنَاسٌ قَدْ تَعَلَّقُوا بِحَبْلِهِ فِي الدُّنْيَا فَيَتَّبِعُونَهُ إِلَى الْجَنَّهِ. ثُمَّ يَأْتِي النِّدَاءُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ: أَلَا مَنِ ائْتَمَّ بِإِمَامٍ فِي دَارِ الدُّنْيَا فَلْيَتَّبِعْهُ إِلَى حَيْثُ شَاءَ وَ يَذْهَبُ بِهِ فَحِينَئِذٍ(يَتَبَرَّأُ الَّذِينَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَ رَأَوُا الْعَذابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبابُ. وَ قالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَما تَبَرَّؤُا مِنَّا كَذلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمالَهُمْ حَسَراتٍ عَلَيْهِمْ وَ ما هُمْ بِخارِجِينَ مِنَ النَّار).(أمالی شیخ مفید، ص ۲۸۵، مجلس ۳۴) از امام صادق(ع) روایت است که فرمود: هنگامی که روز قیامت شد، منادی از داخل عرش ندا می کند: خلیفه خداوند در زمین کجا است؟ داود(ع) برمی خیزد. خداونـد عزّوجلّ به او می گوید: منظور تو نیستی. اگر چه تو هم خلیفه خداوند بودی. بار دوم آن منادی نـدا می کنـد: خلیفه خداوند در زمین کجا است؟ علی بن ابی طالب(ع) برمی خیزد. در آن هنگام از جانب خداوند ندا می رسـد: ای مردم! ایـن علی خلیفـه خداونـد در روی زمیـن بـود و حجـت او بر بنـدگانش می باشـد. پس هر کس در دنیـا به ریسمان ولایت او چنگ زده، امروز هم به او متوسل شود تا از نور او روشن گردد و به دنبال او به

درجات بلند بهشتی برود. حضرت فرمود: پس مردمی که در دنیا به ریسمان ولایت او آویخته بودند برمی خیزند و به دنبال آن حضرت به بهشت می روند، سپس از جانب خداوند- جلّ جلاله- ندا می رسد: هان! هر کس در دنیا به دنبال پیشوایی راه افتاد و از او پیروی کرده امروز نیز به دنبال او به هر جا که او بخواهد و ببرد، راه بیفتد. در این هنگام« پیشوایان از پیروان خود بیزاری جویند، عذاب را می بینند و همه اسباب و وسایل از دسترسی آنان دور و بریده خواهد شد و پیروان می گویند: ای کاش ما می توانستیم به دنیا بازگردیم تا همان گونه که از ما بیزاری جستند از آنان بیزاری می جستیم، خداوند به این صورت اعمال آنان را مایه حسرت ایشان قرار دهد و آنان از آتش دوزخ بیرون نخواهند رفت».

[۹] (۱). تحقیق، تهیه و تنظیم این اثر فاخر در حدود دو سال به طول انجامیده است.

[۱۰] (۱). این درس در جلسه« هفتاد و چهارم» و« ششصد و پنجاه و دوّم» درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

[۱۱] (۲). در احکام واقعی اعتقادی عقلی و نقلی(مانند توحید، نبوت، معاد و ...) همه قبول دارند که باب علم و رسیدن به واقع، مفتوح است، امّا نسبت به فروعات اختلاف است که آیا باب علم و رسیدن به واقع، باز است یا این که امکان تحصیل علم نسبت به اقسام مختلف احکام شرعی ممکن نیست. بنابراین سه نظریه وجود دارد که برخی قائل به انفتاح حقیقی، برخی قائل به انفتاح حکمی، برخی انسدادی صغیر و برخی انسدادی کبیر شده اند. ر، ك: کتب اصولیون، بحث

انسداد.

[۱۲] (۳). عن امیرالمؤمنین(ع): ... فَالْتَمِسُوا ذَلِکَ مِنْ عِنْدِ أَهْلِهِ فَإِنَّهُمْ عَيْشُ الْعِلْمِ وَ مَوْتُ الْجَهْلِ هُمُ الَّذِينَ يُخْبِرُكُمْ حُكْمُهُمْ عَنْ عِلْمِهِمْ وَ صَمْتُهُمْ عَنْ مَنْطِقِهِمْ وَ ظَاهِرُهُمْ عَنْ بَاطِنِهِمْ لَا يُخَالِفُونَ الدِّينَ وَ لَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَهُوَ بَيْنَهُمْ شَاهِدٌ صَادِقٌ وَ صَامِتٌ نَاطِقٌ ....(نهج البلاغه، خ ۱۴۷، ص ۲۷۰) امیرالمؤمنین ویژگی های اهل بیت پیامبر(ص) را چنین بیان می کنند: ... پس رستگاری را از اهل آن جستجو کنید که اهل بیت پیامبر(ص) و سلّم رمز حیات دانش و راز مرگ جهل و نادانی هستند، آنان که حکمت شان شما را از دانش آنان و سکوت شان از منطق آنان و ظاهرشان از باطن شان، اطلاع می دهد، نه با دین خداوند مخالفتی دارند و نه در آن اختلاف می کنند، دین در میان ایشان گواهی صادق و ساکتی سخنگو است.

[۱۳] (۱). ... عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ۸ قَالَ: خَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ(ص) فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ فَقَالَ: ... يَا أَيُّهَا النَّاسُ! وَ اللَّهِ مَا مِنْ شَيْءٍ يُقَرِّبُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ وَ يُبَاعِدُكُمْ عَنِ النَّارِ إِلَّا وَ قَدْ أَمَرْتُكُمْ بِهِ وَ مَا مِنْ شَيْءٍ يُقَرِّبُكُمْ مِنَ النَّارِ وَ يُبَاعِدُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَّا وَ قَدْ نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ ....(بحار الأنوار، ج ۶۷، باب ۴۷، ص ۹۱) ابوحمزه ثمالی از امام پنجم(ع) نقل کرده که رسول خدا(ص) در سفر حجه الوداع خطبه ای ایراد فرمود که: ... ای مردم! به خدا سوگند! آنچه شما را به آسایش و بهشت نزدیک می کند و از رنج و عذاب دوزخ دور می سازد فرو گذار نکرده و به او فرمان دادم و آنچه شما را به شقاوت و

دوزخ می کشاند و از سعادت و بهشت دور می کند باقی نماند مگر این که دستور خودداری از آن دادم ....

[۱۴] (۲). در اواسط قرن چهارم- که هنوز حکومت عباسیان ادامه داشت فقه اهل تسنن با ایستایی و رکود مواجه شد و این رکود در نهایت به انحطاط فقه آنان انجامید و علت آن این بود که پیروان پیشوایان مذهبی به پیروی از گفته ها و نظریات پیشوایان خود بسنده کردند و فقهای جامعه اهل تسنن به تدوین مذاهب اربعه(حنفی به پیشوایی ابوحنیفه نعمان بن ثابت، مالکی به پیشوایی مالک بن انس اصبحی، شافعی به پیشوایی محمد بن ادریس و حنبلی به پیشوایی احمد بن حنبل) پرداختند. در میانه قرن هفتم، فقهای اهل تسنن، مذاهب اربعه را تنها مذهب رسمی و قابل قبول جامعه اهل تسنن اعلام کردند و تبعیت از هر یک را برای مسلمانان کافی شمردند. این عمل پیامدهای تأسف باری را برای جوامع اسلامی و فقه اهل تسنن به دنبال داشت که از جمله آنها می توان به موارد زیر اشاره کرد:

الف. بیگانه شدن فقه اسلامی اهل تسنن با موضوعات و مسایل مستحدثه و رویدادهای نوین جوامع اسلامی.

ب. جلوه کردن احکام فقهی به صورت سنت های راکد و بی روح و بی ملاک و چه بسا خرافات.

ج. منزوی شدن اندیشه اسلامی در مراکز علمی جهان به دلیل ارائه فتاوای ناصحیح وخلاف موازین عقل و شرع و معرفی آنها به عنوان مسایل و اندیشه ها و قوانین اسلامی.

د. شیوع پیروی از دستورات و نظریات کسانی که فقیه نبوده و واجد شرایط پیشوایی و مقام افتا نگردیده اند.

[۱۵] (۱). أَبَانٌ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ: صَعِدَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ(ع) الْمِنْبَرَ

فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ وَ قَالَ: ... أَمَا وَ اللَّهِ لَقَدْ عُلِّمْتُ تَبْلِيغَ الرِّسَالاتِ وَ تَنْجِيزَ الْعِدَاتِ وَ تَمَامَ الْكَلِمَاتِ وَ فُتِّحَتْ لِي الْأَسْبَابُ وَ أُجْرِيَ لِيَ السَّحَابُ وَ نَظَرْتُ فِي الْمَلَكُوتِ فَلَمْ يَعْزُبْ عَنِّي شَيْ ءٌ فَاتَ وَ لَمْ يَفُتْنِي مَا سَبَقَنِي وَ لَمْ يَشْرَكْنِي أَحَدٌ فِيمَا أَشْهَدَنِي رَبِّي يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهادُ وَبِي يُتِمُّ اللَّهُ مَوْعِدَهُ وَيُكْمِلُ كَلِمَاتِهِ وَ أَنَا النِّعْمَةُ الَّتِي أَنْعَمَهَا اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ وَأَنَا الْإِسْلَامُ الَّذِي ارْتَضَاهُ لِنَفْسِهِ كُلُّ ذَلِكَ مَنٌّ مَنَّ اللَّهُ بِهِ عَلَي وَأَذَلَّ بِهِ مَنْكِبِي ....(كتاب سليم بن قيس الهلالي، ح ۱۷، ص ۷۱۲) ابان از سليم بن قيس چنين نقل مى كند: اميرالمؤمنين(ع) بر منبر رفته و حمد و ثناى الهى را به جا آورد و فرمود: ... به خدا قسم! رساندن رسالت ها و انجام وعده ها و كامل بودن كلمات را دانسته و اسباب برايم گشوده شد و انساب را مى دانم .... و در ملكوت نظر كردم و چيزى از نظرم مخفى نماند و آنچه پيش از من بوده از نظرم مخفى نماند و هيچ كس در آنچه پروردگارم- در روزى كه شاهدان بپا مى خيزند- درباره آن از من گواهى گرفته شريك من نيست. خداوند به وسيله من وعده خود را تمام مى كند و كلماتش را به كمال مى رساند. من نعمتى هستم كه خداوند متعال بر خلقش ارزانى داشته و من همان اسلامى هستم كه براى خود پسنديده است. همه اينها منّتى است كه خداوند بر من نهاده و شانه ام را با آن خم كرده است.

[۱۶] (۱). فقال على بن محمد الهادى ٨: ... اصْطَفَاكُمْ بِعِلْمِهِ وَ ارْتَضَاكُمْ لِدِينِهِ وَ اخْتَارَكُمْ لِسِرِّهِ وَ اجْتَبَاكُمْ بِقُدْرَتِهِ وَ

أَعَزَّكُمْ بِهُدَاهُ وَ خَصَّكَمْ بِبُرْهَانِهِ وَ انْتَجَبَكَمْ لِنُورِهِ وَ أَيَّدَكُمْ بِرُوحِهِ وَ رَضِيَكَمْ خُلَفَاءَ فِي أَرْضِهِ وَ حُجَجاً عَلَى بَرِيَّتِهِ وَ أَنْصَاراً لِدِينِهِ وَ حَفَظَةً لِسِرِّهِ وَ خَزَنَةً لِعِلْمِهِ وَ مُسْتَوْدَعاً لِحِكْمَتِهِ وَ تَرَاجِمَةً لِوَحْيِهِ وَ أَرْكَاناً لِتَوْحِيدِه ... وَ دَعَوْتُمْ إِلَى سَبِيلِهِ بِالْحِكْمَهِ وَ الْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ وَ ... وَ آيَاتُ اللَّهِ لَدَيْكُم وَ عَزَائِمُهُ فِيكُمْ وَ نُورُهُ وَ بُرْهَانُهُ عِنْدَكُمْ وَ أَمْرُهُ إِلَيْكُمْ ... أَنْتُمُ الصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ و ... وَ الْبَابُ الْمُبْتَلَى بِهِ النَّاسُ مَنْ أَتَاكُمْ نَجا وَ مَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ إِلَى اللَّهِ تَدْعُونَ وَ عَلَيْهِ تَدُلُّونَ وَ بِهِ تُؤْمِنُونَ وَ لَهُ تُسَلِّمُونَ وَ بِأَمْرِهِ تَعْمَلُونَ وَالَى سَبِيلِهِ تُرْشِدُونَ وَ بِقَوْلِهِ تَحْكُمُونَ سَعِدَ مَنْ وَالاكُمْ وَ هَلَكَ مَنْ عَادَاكُمْ وَ خَابَ مَنْ جَحَدَكُمْ وَ ضَلَّ مَنْ فَارَقَكُمْ وَ فَازَ مَنْ تَمَسَّكَ بِكُمْ وَ أَمِنَ مَنْ لَجَأَ إِلَيْكُمْ وَ سَلِمَ مَنْ صَدَّقَكُمْ وَ هُدِيَ مَنِ اعْتَصَمَ بِكُم ... كَلَامُكُمْ نُورٌ وَ أَمْرُكُمْ رُشْدٌ وَ وَصِيَّتُكُمُ التَّقْوَى وَ فِعْلُكُمُ الْخَيْرُ وَ عَادَتُكُمُ الْإِحْسَانُ وَسَجِيَّتُكُمُ الْكَرَمُ وَشَأْنُكُمُ الْحَقُّ وَالصِّدْقُ وَ الرِّفْقُ وَقَوْلُكُم حُكْمٌ وَحَتْمٌ وَ رَأْيُكُم عِلْمٌ وَ حِلْمٌ وَحَزْمٌ إِنْ ذُكِرَ الْخَيْرُ كُنْتُمْ أَوَّلَهُ وَ أَصْلَهُ وَ فَرْعَهُ وَ مَعْدِنَهُ وَمَأْوَاهُ وَ مُنْتَهَاه ....(عيون أخبار الرضا(ع)، ج ٢، ص ٢٧٢ و من لا يحضره الفقيه، ج ٢، ص، ٦٠٩) خداوند شما را با علم خود برگزيده و براى خزانه دارى مخازن غيب خود پسنديده و براى پاسدارى سرّ خود انتخاب كرده و به قدرت خود اختيار فرموده وبه هدايت خود عزيز ساخته و به برهان خود اختصاص داده و براى مشعل دارى نور خود برگماشته و به روح خود تأييد فرموده و به خلافت

شمـا در زمین خـودش رضـایت داده و شـما را حجّت هـای خـود بر خلق خویش و یـاران دین و حافظـان سـرّ و خازنـان علم و ودیعتگـاه حکمت، و مترجمان وحی، و ارکان توحیـد، ... و با حکمت و موعظه حسـنه به راه او فرا خواندیـد. آیات خـدا پیش شما است، و وفای به عهدها و پیمانهای او در متابعت از شـما است، و نور و برهان او در خاندان شـما ... شـما صـراط محکم و مقاوم هستید ... و همان دری می باشـید که مردم در ورود به آن آزمایش می شوند. هر کس به سوی شـما آمد نجات یافت و هر کس به سوی شما نیامد هلاک شد و هر کس شما را انکار کرد نومید شد و هر کس از شما جدا شد گمراه شد و هر کس به شـما تمسّک جست رسـتگار شـد و هر کس به شـما پناه برد ایمن شـد و هر کس شـما را تصدیق کرد سالم ماند و هر کس دست به دامن شـما زد هدایت یافت .... سخنتان نور و امرتان هدایت و سفارشتان تقوا و فعلتان خیر و عادتتان احسان و خویتان کرم و شأنتان حقّ و صـدق و رفق و قولتان حکم و حتم و رأیتان علم و حلم و حزم است. اگر سـخن از خیر به میان آیـد، شـما سرآغـاز و اصل و فرع و گنجینه و جایگاه و منتهای آن هستیـد و امر او به شـما تفویض شـده است.(فرازهایی از زیارت جامعه کبیره)

[۱۷] (۱). علامه محمد باقر مجلسی اصفهانی(۱۱۱۰ ه-)- فرزند علامه محمد تقی مجلسی اصفهانی- از بزرگان علما و فقها و محدثان

شیعه و صاحب آثار ارزشمند علمی است. وی در عصر خویش منصب شیخ الاسلامی داشت. نفوذ این فقیه بزرگ در حکومت وقت موجب شد که بتواند با کمک علمای دیگر با تألیف و تصنیف آثاری ارزنده، خدمات فراوانی به عالم اسلام انجام دهد. حاج میرزا حسین نوری، صاحب مستدرک الوسائل در شرح حال و دوران زندگی او مطالب مستوفایی بیان داشته است. شیخ حر عاملی و صدر الدین سید علی خان مدنی شیرازی از اساتید و مشایخ روایی مجلسی هستند و میرزا عبد اللّه افندی- صاحب ریاض العلماء- سید نعمت اللّه جزایری، مولی صالح مازندرانی و امیر محمد صالح حسینی خاتون آبادی از شاگردان مجلسی به شمار می آیند؛ از جمله آثار او: بحارالأنوار که جامع احادیث کلیه مجامع حدیثی شیعه است، آداب الحج، حاشیه تهذیب الاحکام، شرح روضه کافی، مشکاه الأنوار به فارسی در فضیلت قرائت قرآن، الفوائد الطریفه فی شرح الصحیفه است.

[۱۸] (۲). شرح بر اصول و فروع کافی است و در آن به سند هم متعرض شده است که کدام روایت ضعیف است و کدام موثق.

[۱۹] (۳). امیرالمؤمنین(ع) می فرماید: ... إِنَّا لَأُمَرَاءُ الْكَلَامِ وَفِینَا تَنَشَّبَتْ عُرُوقُهُ وَ عَلَیْنَا تَهَدَّلَتْ غُصُونُه.(نهج البلاغه، خ ۲۳۳، ص ۴۷۰) همانا ما امیران سخن هستیم، درخت سخن در ما ریشه دوانده، و شاخه های آن بر ما سایه افکنده است.

[۲۰] (۴). عن امیرالمؤمنین(ع): هُمْ عَیْشُ الْعِلْمِ وَ مَوْتُ الْجَهْلِ یُخْبِرُكُمْ حِلْمُهُمْ عَنْ عِلْمِهِم.(نهج البلاغه، خ ۲۳۹، ص ۳۵۷) خاندان پیامبر(ص) مایه حیات دانش و نابودی جهل اند.

[۲۱] (۱). زخرف، آیه ۷۱.

[۲۲] (۲). عَنِ الْهَرَوِی قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِی بْنَ مُوسَی الرِّضَاه

۸ یَقُولُ: ... فَإِنَّ النَّاسَ لَوْ عَلِمُوا مَحَاسِنَ کَلَامِنَا لَاتَّبَعُونَا ....(بحار الأنوار، ج ۲، باب ۹، ص ۲۶) از عبدالسّلام بن صالح ابوالصّلت هروی نقل شده که: از حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرّضا ۸ شنیدم که فرمود: ... اگر مردم، نیکویی و محاسن سخنان ما را بدانند قطعاً از ما پیروی(و طبق آن عمل) می کنند.

[۲۳] (۳) .... یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ! صِفْ لِی الْمُتَّقِینَ حَتَّی کَأَنِّی أَنْظُرُ إِلَیْهِمْ؛(نهج البلاغه، خ ۱۹۳، ص ۳۰۳) ای امیرمؤمنان! پرهیزکاران را برای من آنچنان توصیف کن که گویی آنان را با چشم می نگرم.

[۲۴] (۴). فَتَثَاقَلَ(ع) عَنْ جَوَابِه ثُمَّ قَالَ یَاهَمَّامُ! اتَّقِ اللَّهَ وَأَحْسِنْ فَإِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِینَ اتَّقَوْا وَالَّذِینَ هُمْ مُحْسِنُونَ. فَلَمْ یَقْنَعْ هَمَّامٌ بِهَذَاالْقَوْلِ حَتَّی عَزَمَ عَلَیْهِ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَی عَلَیْهِ وَ صَلَّی عَلَی النَّبِی علیه وآله السلام ثُمَّ قَالَ: ...، سپس فرمود:« ای همّام! از عذاب خداوند بترس و نیکوکار باش که خداوند با پرهیزکاران و نیکوکاران است» امّا همّام دست بردار نبود و اصرار ورزید تا آن که امام(ع) تصمیم گرفت صفات پرهیزکاران را بیان فرماید. پس خداوند را سپاس و ثنا گفت و بر پیامبرش درود فرستاد، و فرمود: ...

[۲۵] (۱). قَالَ: فَصَعِقَ هَمَّامٌ صَعْقَةً کَانَتْ نَفْسُهُ فِیهَا فقال امیرالمومنین(ع): أَمَا وَ اللَّهِ لَقَدْ کُنْتُ أَخَافُهَا عَلَیْهِ وَ أَمَرَ بِهِ فَجُهِّزَ وَ صَلَّی عَلَیْهِ وَ قَالَ: هَکَذَا تَصْنَعُ الْمَوَاعِظُ الْبَالِغَهُ.

[۲۶] (۲). تحف العقول: ص ۱۲۶.

[۲۷] (۳). جهت مطالعه شرح این نامه عظیم القدر به کتاب آیین کشورداری، تالیف آیت الله العظمی فاضل لنکرانی مراجعه شود.

[۲۸] (۴). فقال علی بن محمد الهادی ۸: ... هَلَکَ مَنْ

عِادَاکُمْ وَ خَابَ مَنْ جَحَدَکُمْ وَ ضَلَّ مَنْ فَارَقَکُمْ وَ فَازَ مَنْ تَمَسَّکَ بِکُمْ وَ أَمِنَ مَنْ لَجَأَ إِلَیْکُمْ وَ سَلِمَ مَنْ صَدَّقَکُمْ وَ هُدِیَ مَنِ اعْتَصَمَ بِکُمْ وَ ... وَ الْبَابُ الْمُبْتَلَی بِهِ النَّاسُ مَنْ أَتَاکُمْ نَجَا وَ مَنْ لَمْ یَأْتِکُمْ هَلَکَ إِلَی اللَّهِ تَدْعُونَ وَ عَلَیْهِ تَدُلُّونَ وَ بِهِ تُؤْمِنُونَ وَ لَهُ تُسَلِّمُونَ وَ بِأَمْرِهِ تَعْمَلُونَ وَ إِلَی سَبِیلِهِ تُرْشِدُونَ وَ بِقَوْلِهِ تَحْکُمُونَ سَعِدَ وَ اللَّهِ مَنْ وَالاکُمْ ... بِمُوَالاتِکُمْ عَلَّمَنَا اللَّهُ مَعَالِمَ دِینِنَا وَ أَصْلَحَ مَا کَانَ فَسَدَ مِنْ دُنْیَانَا وَ بِمُوَالاتِکُمْ تَمَّتِ الْکَلِمَهُ وَ عَظُمَتِ النِّعْمَهُ وَ ائْتَلَفَتِ الْفُرْقَهُ ... فَالرَّاغِبُ عَنْکُمْ مَارِقٌ وَ اللَّازِمُ لَکُمْ لَاحِقٌ وَ الْمُقَصِّرُ فِی حَقِّکُمْ زَاهِقٌ وَ الْحَقُّ مَعَکُمْ وَ فِیکُمْ وَ مِنْکُمْ وَ إِلَیْکُمْ وَ أَنْتُمْ أَهْلُهُ وَ مَعْدِنُه .... کسی که با شما دشمنی کند هلاک می شود و آن کس که شما را انکار کند نومید شده و هر که از سوی شما روی برتابد گمراه شده است؛ ولی کسی که به شما تمسک جست پیروز و سعادتمند است و آن که به شما پناه آورد ایمن است و کسی که شما را تصدیق کند از آفت ها سالم می ماند و آن کس که به شما بپیوندد و ملازم شما گردد هدایت می شود ... و همان باب و دری هستید که مردم در ورود به آن آزمایش می شوند. هر کس به سوی شما آمد نجات یافت و هر کس که به سوی شما نیامد هلاک شد و هر کس شما را انکار کرد نا امید شد، و هر کس از شما جدا شد گمراه شد و هر کس به شما تمسّک جست رستگار شد

و هر کس به شـما پناه برد ایمن شد و هر کس شـما را تصدیق کرد سالم ماند و هر کس دست به دامن شـما زد، هدایت یافت ... سـخنتان نور و امرتـان هـدایت و سفارشـتان تقوا و فعلتان خیر، و عادتتان احسان و خوی شـما کرَم، و شأنتان حقّ و صـدق و رفق، و قولتان حکم و حتم، و رأی شـما علم و حلم و حزم است. اگر سخن خیر به میان آید، شما سرآغاز، اصل، فرع، گنجینه، جایگاه و منتهای آن هستیـد. و امر او به سوی شـما تفویض شـده است ... پس کسـی که از شـما روی برتابد از دین خارج می شود، و کسـی که ملازم شما گردد به شما می پیوندد و کسی که در حقّ شما تقصیر روا دارد به مهلکه می افتد و حقّ با شما و در خاندان شـما و از جانب شـما، و بازگردنده به سوی شـما است و شـما اهل آن و کنجینه آن هستید ....(فرازهایی از زیارت جامعه کبیره)

[۲۹] (۱). عَنْ عَبْدِ السَّلَام بْنِ صَالِحٍ الْهَرَوِی قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا(ع) یَقُولُ: رَحِمَ اللَّهُ عَبْداً أَحْیَا أَمْرَنَا فَقُلْتُ لَهُ: وَ کَیْفَ یُحْیِی أَمْرَکُمْ؟ قَالَ: یَتَعَلَّمُ عُلُومَنَا وَ یُعَلِّمُهَا النَّاس ....(عیون أخبـار الرضـا(ع)، ج ۱، ص ۳۰۷) از عبدالسـلام بن صالـح هروی روایت شـده که: از حضـرت رضا(ع) شـنیدم که فرمود: خداونـد کسـی که امر ما را زنـده بدارد را رحمت کند. عرض کردم: چگونه امر شما را زنده بدارد؟ فرمود: علوم ما را بیاموزد و به مردم تعلیم دهد.

[۳۰] (۲). عن امیرالمؤمنین(ع): اعْقِلُوا الْخَبَرَ إِذَا سَمِعْتُمُوهُ عَقْلَ دِرَایَةٍ لَا

عَقْلَ رِوَايَةٍ فَإِنَّ رُوَاهَ الْعِلْمِ كَثِيرٌ وَ رُعَاتَهُ قَلِيل.(غررالحکم، ج ۱، فصل ۳، ح ۷۴، ص ۱۳۷) هرگاه روایتی را شنیدید آن را برای دریافت و دانستن بشنوید نه برای بازگوکردن، همانا نقل کننده روایت بسیار ولی رعایت کنندگان با علم و اطّلاع، اندک.

[۳۱] (۱). این کتاب یکی از مجموعه های حدیثی ارزشمند و نفیس است که از قرن چهارم به یادگار مانده و حدیثهای برگزیده ای را از پیامبر(ص) و امامان معصوم: در حکم، مواعظ، علوم و معارف اسلام گرد آورده، احادیثی که هر چند نام راویانش ذکر نشده اما اکثر مضامینش مورد تأیید کتاب و سنت و منطبق با احادیث مسند است و گواه صدق را در آستین دارد. مؤلف جلیل القدراین کتاب حسن بن علی بن حسین بن شعبه حرانی رحمه الله تعالی که از بزرگان علمای شیعه در قرن چهارم و با شیخ ابوجعفر صدوق معاصر بوده و شیخ ابوعبدالله مفید از وی اجازه حدیث داشت، مردی خوش ذوق و خوش انتخاب بوده است، کتاب تحف العقول که از تألیفات این عالم جلیل القدر است نمونه ای از انتخاب او است که مورد ستایش و تمجید علمای بزرگ؛ مانند شیخ حر عاملی، علامه مجلسی، صاحب ریاض و دیگران بوده و به احادیث کتابش علما و فقهای ما مانند شیخ اعظم انصاری استناد کرده اند. مؤلف خوش ذوق این کتاب نام زیبایی برای آن انتخاب کرده و بهترین تحفه ها را به عقل و اندیشه مردم اهدا کرده است.

[۳۲] (۲). عَنِ الْهَرَوِی قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِی بْنَ مُوسَی الرِّضَا ٨ یَقُولُ: ... فَإِنَّ النَّاسَ لَوْ عَلِمُوا مَحَاسِنَ کَلَامِنَا لَاتَّبَعُونَا ....(بحارالأنوار، ج ۲، باب ۹،

ص ۲۶) عبدالسّلام بن صالح ابو الصّلت هروی می گوید: ازحضرت ابو الحسن علی بن موسی الرّضا ۸ شنیدم که فرمود: ... اگر مردم به محاسن سخنان ما را پی ببرند قطعاً از ما پیروی[و طبق آن عمل] می کنند.

[۳۳] (۱). این درس در یکی جلسات خارج فقه معظم له ایراد گردیده است.

[۳۴] (۲). قد سأل أمیرالمؤمنین(ع) سائل عن أحادیث البدع و عما فی أیدی الناس من اختلاف الخبر، فقال(ع): إِنَّ فِی أَیْدِی النَّاسِ حَقّاً وَ بَاطِلًا وَ صِدْقاً وَ کَذِباً وَ نَاسِخاً وَ مَنْسُوخاً وَ عَامّاً وَ خَاصّاً وَ مُحْکَماً وَ مُتَشَابِهاً وَ حِفْظاً وَ وَهَماً وَ قَدْ کُذِبَ عَلَی رَسُولِ اللَّهِ(ص) عَلَی عَهْدِهِ حَتَّی قَامَ خَطِیباً فَقَالَ: مَنْ کَذَبَ عَلَی مُتَعَمِّداً فَلْیَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ وَ إِنَّمَا أَتَاکَ بِالْحَدِیثِ أَرْبَعَهُ رِجَالٍ لَیْسَ لَهُمْ خَامِسٌ المنافقون: ... الخاطئون: وَ رَجُلٌ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ(ص) شَیْئاً لَمْ یَحْفَظْهُ عَلَی وَجْهِهِ فَوَهِمَ فِیهِ وَ لَمْ یَتَعَمَّدْ کَذِباً فَهُوَ فِی یَدَیْهِ وَ یَرْوِیهِ وَ یَعْمَلُ بِهِ وَ یَقُولُ: أَنَا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ(ص) فَلَوْ عَلِمَ الْمُسْلِمُونَ أَنَّهُ وَهِمَ فِیهِ لَمْ یَقْبَلُوهُ مِنْهُ وَ لَوْ عَلِمَ هُوَ أَنَّهُ کَذَلِکَ لَرَفَضَهُ اهل الشبهه: ... الصادقون الحافظون: وَ آخَرُ رَابِعٌ لَمْ یَکْذِبْ عَلَی اللَّهِ وَ لَا عَلَی رَسُولِهِ مُبْغِضٌ لِلْکَذِبِ خَوْفاً مِنَ اللَّهِ وَ تَعْظِیماً لِرَسُولِ اللَّهِ(ص) وَ لَمْ یَهِمْ بَلْ حَفِظَ مَا سَمِعَ عَلَی وَجْهِهِ فَجَاءَ بِهِ عَلَی مَا سَمِعَهُ لَمْ یَزِدْ فِیهِ وَ لَمْ یَنْقُصْ مِنْهُ فَهُوَ حَفِظَ النَّاسِخَ فَعَمِلَ بِهِ وَ حَفِظَ الْمَنْسُوخَ فَجَنَّبَ عَنْهُ وَ عَرَفَ الْخَاصَّ وَ الْعَامَّ وَ الْمُحْکَمَ وَ الْمُتَشَابِهَ فَوَضَعَ کُلَّ شَیْ ءٍ مَوْضِعَهُ وَ قَدْ کَانَ

يَكُونُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ(ص) الْكَلَامُ لَهُ وَجْهَانِ: فَكَلَامٌ خَاصٌّ وَ كَلَامٌ عَامٌّ، فَيَسْمَعُهُ مَنْ لَا يَعْرِفُ مَا عَنَى اللَّهُ سُبْحَانَهُ بِهِ وَ لَا مَا عَنَى رَسُولُ اللَّهِ(ص) فَيَحْمِلُهُ السَّامِعُ وَ يُوَجِّهُهُ عَلَى غَيْرِ مَعْرِفَةٍ بِمَعْنَاهُ وَ مَا قُصِدَ بِهِ وَ مَا خَرَجَ مِنْ أَجْلِهِ وَ لَيْسَ كُلُّ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ(ص) مَنْ كَانَ يَسْأَلُهُ وَ يَسْتَفْهِمُهُ حَتَّى إِنْ كَانُوا لَيُحِبُّونَ أَنْ يَجِيءَ الْأَعْرَابِي وَ الطَّارِئُ فَيَسْأَلَهُ حَتَّى يَسْمَعُوا وَ كَانَ لَا يَمُرُّ بِي مِنْ ذَلِكَ شَيْ‏ءٌ إِلَّا سَأَلْتُهُ عَنْهُ وَ حَفِظْتُهُ فَهَذِهِ وُجُوهُ مَا عَلَيْهِ النَّاسُ فِي اخْتِلَافِهِمْ وَ عِلَلِهِمْ فِي رِوَايَاتِهِم.(نهج البلاغه، خ ۲۱۰، ص ۴۳۲)
شخصی از امیرالمؤمنین(ع) نسبت به احادیث بدعت آور و گوناگونی که میان مردم رواج داشت پرسید، حضرت فرمود: احادیثی که در دسترس مردم قرار دارد، هم حق است هم باطل، هم راست هم دروغ، هم ناسخ هم منسوخ، هم عام هم خاص، هم محکم هم متشابه، وبرخی به درستی ضبط گردیده و برخی با ظن و گمان روایت شده است. در روزگار پیامبر(ص) آنقدر دروغ به آن حضرت نسبت داده شد که ایشان خطابه ای ایراد کرده و فرمودند: هر کس عمداً به من دروغ نسبت دهد جایگاه او پر از آتش است.

افرادی که حدیث نقل می کنند چهار دسته اند که پنجمی ندارد:

اول: منافقان نفوذی: ....

دوم: اشتباه کار: کسی که از پیامبر(ص) و سلّم چیزی را به اشتباه شنیده، امّا سخن آن حضرت را درست حفظ نکرده است و با توهّم چیزی را گرفته، امّا از روی عمد دروغ نمی گوید، آنچه در اختیار دارد روایت کرده و به آن عمل می کند و می گوید من آن

را از پیامبر(ص) و سلّم شنیده ام. اگر مسلمانان بدانند که او اشتباه کرده و غیرواقعی پنداشته، از او نمی پذیرفتند، خودش هم اگر آگاهی می یافت که اشتباه کرده آن را رها می کرد.

سوّم: ناآگاهانی که حدیث شناس نیستند: ....

چهارم: حافظان راست گفتار: آن کس که نه به خداوند دروغ می بندد و نه به پیامبرش دروغ نسبت می دهد. دروغ را از ترس خداوند و حرمت نگهداشتن از رسول گرامی(ص) دشمن می دارد. در آنچه از پیامبر(ص) شنیده اشتباه نکرده، بلکه آن را با تمام جوانبش حفظ کرده است و آنچنان که شنیده بدون کم و کاست نقل می کند. پس او ناسخ را دانسته و به آن عمل کرده و منسوخ را فهمیده و از آن دوری جسته، خاص و عام، محکم و متشابه، را شناخته و هر کدام را در جای خویش قرار داده است.

گاهی سخنی از رسول خدا(ص) دارای دو معنا بود: سخنی عام و سخنی خاص، کسی آن را می شنید که مقصود خداوند و پیامبرش را از آن کلام نمی فهمید، پس به معنای دلخواه خود تفسیر می کرد و بدون آن که معنای واقعی آن را بداند که برای چه هدفی صادر شده و چرا چنین گفته شده است، حفظ و نقل می کرد. همه یاران پیامبر(ص) چنان نبودند که از او چیزی بپرسند و معنای واقعی آن را درخواست کنند تا آنجا که عدّه ای دوست داشتند عربی بیابانی یا سؤال کننده ای از آن حضرت چیزی بپرسد و آنان پاسخ آن را بشنوند؛ امّا من هرچه از خاطرم می گذشت می پرسیدم و حفظ می کردم، پس این است علل اختلاف در نقل حدیث و روایاتی که میان مردم

وجود دارد.

[۳۵] (۱). علامه محدّث مرحوم حاج میرزا حسین نوری را« مجلسی دوم» خوانده اند(م ۱۳۲۰ ق) که از فقهای متبحر در علم حدیث و رجال و آشنا به سیره و تاریخ بود. اساتید او عبارتند از: فقیه محمد علی بن زین العابدین محلاتی، عبدالرحیم بروجردی، عبدالحسین بن علی طهرانی، شیخ مرتضی انصاری، سید مجدّد محمدحسن شیرازی.

و برخی از شاگردانش عبارتند از: محدث عباس قمی، آقا بزرگ طهرانی، إسماعیل بن محمد باقر اصفهانی و محمدحسین نائینی.

برخی از کتب او عبارت است از: مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، نفس الرحمان فی فضائل سلمان، الصحیفه الثانیه العلویه، الصحیفه الرابعه السجادیه، النجم الثاقب فی أحوال الإمام الغائب، معالم العبر فی استدراک جزء البحار السابع عشر، الفیض القدسی فی أحوال المجلسی، جنه المأوی فیمن فاز بلقاء الحجه فی الغیبه الکبری، حواش علی« منتهی المقال» فی الرجال لأبی علی الحائری و دیوان شعر(فارسی).

[۳۶] (۲). الْجَعْفَرِیَّاتُ، أَخْبَرَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَثُ قَالَ: حَدَّثَنِی مُوسَی بْنُ إِسْمَاعِیلَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِی عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍعَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ عَلِی بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَلِی بْنِ أَبِی طَالِبٍ:: أَنَّ فَاطِمَهَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ(ص) له لَمَّا قُبِضَ النَّبِیّ(ص) اشْتَکَتْ وَ أَخَذَهَا السَّبَلُ کَمَداً عَلَی رَسُولِ اللَّهِ(ص).(مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۳۵۸)

[۳۷] (۱). عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ الثَّانِی عَنْ آبَائِهِ:: قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ(ع): التَّدْبِیرُ قَبْلَ الْعَمَلِ یُؤْمِنُکَ مِنَ النَّدَم.(بحارالأنوار، ج ۶۸، باب ۸۳، ص ۳۳۸) اگر قبل از شروع هر کاری در آن دقت کنی از پشیمانی ایمن خواهی شد.

عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ الثَّانِی(ع):

اظْهَارُ الشَّیْ ءِ قَبْلَ أَنْ یُسْتَحْکَمَ مَفْسَدَهٌ لَهُ.(تحف العقول، ص ۴۵۷) امام جواد(ع) فرمود: اظهار هر چیز پیش از استحکام آن، فساد انگیز است.

شدت دقت علما و مراجع زبانزد است به طوری که نقل شده است رئیس المحدثین ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه القمی ملقب به(صدوق) بزرگ ترین فرد خاندان بابویه در نقل حدیث تا آن جا دقت می نموده که در کتابهایی مانند امالی و عیون اخبار الرضا محل روایت و نام راوی و تاریخ روز و ماه و سال استماع روایت را ضبط کرده و همین لقب صدوق مطلق که به او داده شده بزرگ ترین دلیل توثیق او می باشد.(اعتقادات شیخ صدوق(ره)، ترجمه حسنی، پیشگفتار مقدمه، ص ۳) و نیز از بیان ها و توضیحات علّامه مجلسی(ره) در ذیل بعضی از اخبار کتاب بحارالانوار به خوبی پیدا است که شخصاً با دقت و مطالعه کامل تمام اخبار را می دیده و میان آن همه مطالب و آن همه کسره و ضمه و فتحه و تشدید و مَدّ و غیره اشتباهی روی نداده است! و به راستی باید علامه مجلسی را یک دانشمند کارکشته به تمام معنا موفّق دانست.

[۳۸] (۱). این درس در جلسه سی و هشتم درس خارج اصول ایراد گردیده است.

[۳۹] (۲). عَنْ أَبِی عَلِی الْأَشْعَرِی عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِی الْکُوفِی عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیسَی عَنْ سَعِیدِبْنِ یَسَارٍعَنْ مَنْصُورِبْنِ یُونُسَ عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّه(ع) قَالَ: ...(کافی، ج ۲، باب الصمت و حفظ اللسان، ص ۱۱۳)

[۴۰] (۳). هرگاه کلمه« عَلی» در چنین مواردی استعمال شود، علامت سنگین و مشکل بودن کار است؛ به

همین دلیل این کلمه در وظایف شرعی بسیار استعمال می شود مانند:(کُتِبَ عَلَيْكَمُ الصِّيامُ كَما كُتِبَ عَلَى الَّذينَ مِنْ قَبْلِكَمْ).(بقره، آیه ۱۸۳) یا:(ولِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ).(آل عمران، آیه ۹۷)(این حاشیه از فرمایشات مرحوم آیت الله العظمی فاضل لنکرانی است).

[۴۱] (۱). قَالَ أميرالمؤمنين(ع): كَفَاكَ مِنْ عَقْلِكَ مَا أَوْضَحَ لَكَ سُبُلَ غَيِّكَ مِنْ رُشْدِك.(نهج البلاغه، ح ۴۲۱، ص ۷۳۰) از عقل و خرد تو همین برایت بس که راه رشد و رهایی را از راه گمراهی برای تو روشن سازد.

[۴۲] (۲). قَالَ اميرامؤمنين(ع): لَا مَالَ أَعْوَدُ مِنَ الْعَقْلِ وَ لَا عَقْلَ كَالتَّدْبِيرِ.(بحار الأنوار، ج ۱، ص ۹۵) ثروتی سودمندتر از خرد و نعمت عقل و عقلی چونان تدبیر نیست.

وعنه(ع): لَا نِعْمَةَ أَفْضَلُ مِنْ عَقْلٍ.(تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۵۱) هیچ نعمتی برتر از عقل نیست.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ عليه وآله السلام: مَا قَسَمَ اللَّهُ لِلْعِبَادِ شَيْئاً أَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ ....(الكافی، ج ۱، کتاب العقل و الجهل، ص ۱۲) خداوند به بندگانش نعمتی بهتر از عقل نبخشیده است،

[۴۳] (۳). قَالَ أميرالمؤمنين(ع): إِنَّ الشَّقِي مَنْ حُرِمَ نَفْعَ مَا أُوتِي مِنَ الْعَقْلِ وَ التَّجْرِبَه.(نهج البلاغه، نامه ۷۸، ص ۶۱۸) همانا تیره روز کسی است که از عقل و تجربه ای که نصیب او شده، محروم ماند.

[۴۴] (۱). قَالَ أميرالمؤمنين(ع): فَالنَّاظِرُ بِالْقَلْبِ الْعَامِلُ بِالْبَصَرِيَكُونُ مُبْتَدَأُ عَمَلِهِ أَنْ يَعْلَمَ أَعَمَلُهُ عَلَيْهِ ام لَهُ فَإِنْ كَانَ لَهُ مَضَى فِيهِ وَإِنْ كَانَ عَلَيْهِ وَقَفَ عَنْهُ فَإِنَّ الْعَامِلَ بِغَيْرِعِلْمٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ طَرِيقٍ فَلَا يَزِيدُهُ بُعْدُهُ عَنِ الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ إِلَّا بُعْداً مِنْ حَاجَتِهِ وَ الْعَامِلُ بِالْعِلْمِ كَالسَّائِرِ عَلَى الطَّرِيقِ

الْوَاضِحِ فَلْيَنْظُرْنَاظِرٌ أَ سَائِرٌ هُوَام رَاجِعٌ.(نهج البلاغه، خ ۱۵۴، ص ۲۸۴) پس آن که با چشم دل بنگرد و با دیـده درون کار کند آغاز هرکار بایـد بیندیشـد؛ آیا آن عمل به سود او است یا به زیان او؟ اگر به سود او است ادامه دهد و اگر زیانبار است توقف کنـد؛ زیرا اگر بدون آگاهی عمل کند همانند رونده ای است که بیراهه می رود، پس هرچه شـتاب نماید از هدفش دورتر می ماند و آن که از روی آگاهی عمل کند، همانند رونده ای به راه راست است، پس باید به درستی بنگرد آیا راه مسـتقیم را می پیماید یا به عقب بازگشت می کند؟

[۴۵] (۱). قَالَ أميرالمؤمنين(ع): اتَّقُوا اللَّهَ تَقِيَّهَ مَنْ شَـمَّرَ تَجْرِيداً وَ جَدَّ تَشْـمِيراً وَ كَمَّشَ فِی مَهَلٍ وَ بَادَرَ عَنْ وَجَلٍ وَ نَظَرَ فِی كَرَّهِ الْمَوْئِلِ وَ عَاقِبَهِ الْمَصْـدَرِ وَ مَغَبَّهِ الْمَرْجِعِ.(نهج البلاغه، خ ۲۱۰، ص ۵۰۶) حريم خداوند را حفظ كنيد همانند انسان وارسـته ای كه خود را آماده کرده و در بهره بردن از فرصت ها کوشـیده و هراسان در اطاعت خداونـد تلاش کرده و در دنیای زودگذر و پایان زندگی و عاقبت کار به درستی اندیشیده است!

[۴۶] (۲). قَالَ أميرالمؤمنين(ع): اضَاعَهُ الْفُرْصَهِ غُصَّه.(بحار الأنوار، ج ۶۸، باب ۶۶، ص ۲۰۹) وعنه(ع): بَادِرِ الْفُرْصَهَ قَبْلَ أَنْ تَكُونَ غُصَّهً.(نهـج البلاغه، ص ۴۰۲) اسـتفاده نكردن و به هـدر دادن فرصـتها پشـيمانی و اندوه می آورد. در حديث ديگرمی فرماید: پیش از آن که فرصت از دست برود و اندوه به بار آورد، از فرصت ها استفاده کنید.

[۴۷] (۳). قَالَ أميرالمؤمنين(ع): الْفُرْصَهُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ فَانْتَهِزُوا فُرَصَ الْخَيْرِ.(بحار

الأنوار، ج ۶۸، باب ۸۱، ص ۳۲۹) فرصت ها چون ابرها می گذرند، پس فرصت های نیک را غنیمت شمارید.

[۴۸] (۴). قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص): إِذَا رَأَيْتُمُ الْمُؤْمِنَ صَمُوتاً فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ يُلْقِي الْحِكْمَةَ وَ الْمُؤْمِنُ قَلِيلُ الْكَلَامِ كَثِيرُ الْعَمَلِ وَ الْمُنَافِقُ كَثِيرُ الْكَلَامِ قَلِيلُ الْعَمَلِ.(بحارالأنوار، ج ۷۵، باب ۲۵، ص ۲۹۶ و تحف العقول، ص ۳۸۳) وقتی مؤمن را خاموش یافتید به او نزدیک شوید و همراه او شوید؛ زیرا او حکمت را القا می کند و مؤمن کم حرف و کثیرالعمل است؛ ولی منافق پرحرف و کم کار است.

[۴۹] (۱). قَالَ أمیر المؤمنین(ع): لِسَانُ الْعَاقِلِ وَرَاءَ قَلْبِهِ وَ قَلْبُ الْأَحْمَقِ وَرَاءَ لِسَانِه. قَلْبُ الْأَحْمَقِ فِي فِيهِ وَ لِسَانُ الْعَاقِلِ فِي قَلْبِه.(نهج البلاغه، ح ۴۰ و ۴۱، ص ۴۷۶) زبان خردمند در پس دل او است و دل نادان پس زبان او و دیگر این که: دل بی خرد در دهان او و زبان خردمند در دل او است.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص): لَا يَسْتَقِيمُ إِيمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ وَ لَا يَسْتَقِيمُ قَلْبُهُ حَتَّى يَسْتَقِيمَ لِسَانُهُ لِأَنَّ لِسَانَ الْمُؤْمِنِ وَرَاءَ قَلْبِهِ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَكَلَّمَ يَتَدَبَّرُ الْكَلَامَ فَإِذَا كَانَ خَيْراً أَبْدَاهُ وَ إِنْ كَانَ شَرّاً وَارَاهُ وَ الْمُنَافِقُ قَلْبُهُ وَرَاءَ لِسَانِهِ يَتَكَلَّمُ بِمَا أَتَى عَلَى لِسَانِهِ وَ لَا يُبَالِي مَا عَلَيْهِ مِمَّا لَهُ وَ إِنَّ أَكْثَرَ خَطَايَا ابْنِ آدَمَ مِنْ لِسَانِه.(إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۰۳) ایمان بنده ای استوار و ثابت نمی شود مگر این که قلب و دلش آرام باشد و قلبش آرامش نمی گیرد، مگر این که زبانش را حفظ کند زبان مؤمن در پشت دل اوست و هنگام سخن گفتن در سخن خود تفکّر

و دور اندیشی می کند، زمانی که دید آن سخن خیر است آن را بیان می کند و اگر زشت و بد باشد آن را پنهان می دارد. اما قلب منـافق در پشت زبان اوست و هر چه بر زبانش بیایـد آن را بـدون تأمل می گویـد، و توجّهی به عاقبت آن نـدارد و از این جهت بیشتر گناهان فرزند آدم از زبان اوست.

[۵۰] (۲). جَاءَ رَجُلٌ إِلَی النَّبِیِّ(ص) فَقَالَ: یَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْصِنِی فَقَالَ: احْفَظْ لِسَانَکَ قَالَ: یَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْصِنِی قَالَ: احْفَظْ لِسَانَکَ قَالَ یَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْصِنِی قَالَ احْفَظْ لِسَانَکَ وَیْحَکَ وَ هَلْ یُکِبُّ النَّاسَ عَلَی مَنَاخِرِهِمْ فِی النَّارِ إِلَّا حَصَائِدُ أَلْسِنَتِهِم(بحار الأنوار، ج ۶۸، باب ۷۸، ص ۲۷۴) مردی خـدمت پیـامبر اکرم(ص) عرض کرد: یـا رسول اللّه! مرا وصـیّت و نصـیحتی کنیـد، رسول اکرم(ص) فرمودند: زبانت را نگهدار. بار دیگر عرض کرد: یا رسول اللّه مرا نصیحتی فرمایید فرمود: زبانت را نگهدار. باز گفت مرا سفارشی کنید. فرمود: زبانت را نگهدار. وای بر تو! آیا مردم را بجز حرفهای زبانشان در آتش می اندازد؟

[۵۱] (۱). قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص): تَذَاکَرُوا وَ تَلَاقَوْا وَ تَحَدَّثُوا فَإِنَّ الْحَدِیثَ جِلَاءٌ لِلْقُلُوبِ إِنَّ الْقُلُوبَ لَتَرِینُ کَمَا یَرِینُ السَّیْفُ جِلَاؤُهَا الْحَدِیثُ.(کافی، ج ۱، باب سؤال العالم و تـذاکره، ص ۴۰) با یکـدیگر ملاقات، مذاکره وگفتگو کنید؛ زیرا حدیث و گفتگو صیقل دلها است همانا دلها مانند شمشیر زنگار می گیرد و صیقل آنها حدیث است.

[۵۲] (۲). عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ(ع): قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ: یَا بُنَی! إِنْ کُنْتَ زَعَمْتَ أَنَ الْکَلَامَ مِنْ فِضَّه فَإِنَّ السُّکُوتَ مِنْ ذَهَبٍ.(بحارالأنوار، ج ۶۸، باب ۷۸، ص ۲۹۷)

تبیین یدل

على أن السكوت أفضل من الكلام و كأنه مبنى على الغالب و إلا فظاهر أن الكلام خير من السكوت فى كثير من الموارد بل يجب الكلام و يحرم السكوت عند إظهار أصول الدين و فروعه و الأمر بالمعروف و النهى عن المنكر و يستحب فى المواعظ و النصائح و إرشاد الناس إلى مصالحهم و ترويج العلوم الدينيه و الشفاعه للمؤمنين و قضاء حوائجهم و أمثال ذلك فتلك الأخبار مخصوصه بغير تلك الموارد أو بأحوال عامه الخلق فإن غالب كلامهم إنما هو فيما لا يعنيهم أو هو مقصور على المباحات.

از حضرت صادق(ع) روایت شده که لقمان به پسرش فرمود: ای فرزندم! اگر خیال می کنی که سخن ارزش نقره دارد پس مسلماً سکوت و خاموشی ارزش طلا دارد.

توضیح علامه مجلسی(ره): این روایت دلالت بر این دارد که فضیلت سکوت از سخن گفتن بیشتر است ولی این مطلب بنا بر غالب موارد است یعنی بیشتر اوقات سکوت بهتر است نه این که همه جا. زیرا روشن است که در خیلی از موارد سخن گفتن بهتر است بلکه در بعضی از موارد گفتن واجب و سکوت حرام است، مانند بیان اصول و فروع دین، و امر بمعروف نهی از منکر. و در مورد پند و اندرز و ارشاد مردم به آنچه مصلحت آنها است و ترویج دین و بیان مطالب دینی و شفاعت و واسطه شدن برای مؤمنین و انجام حوائج و نیازهای آنان که در این موارد و امثال آن مستحب است. بنابراین این گونه اخبار مربوط به غیر این موارد است و یا این که مقصود حالات این مردم عوام است که اکثر سخنان و حرفهای مردم مربوط

به مطالبی است که سودی به حال آنان ندارد و یا این که این گونه اخبار مربوط به سخنان مباح است.

[۵۳] (۱). عنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ۸ یقُولُ: کَانَ أَبُوذَرٍّ یَقُولُ یَا مُبْتَغِی الْعِلْمِ إِنَّ هَذَا اللِّسَانَ مِفْتَاحُ خَیْرٍ وَ مِفْتَاحُ شَرٍّ فَاخْتِمْ عَلَی لِسَانِکَ کَمَا تَخْتِمُ عَلَی ذَهَبِکَ وَ وَرِقِکَ.(بحار الأنوار، ج ۶۸، باب ۷۸، ص ۲۷۴ و إرشاد القلوب إلی الصواب، ج ۱، ص ۱۳۹) ابو بصیر از امام باقر(ع) شنید که فرمود: ابوذر می گفت: ای دانشجوی علم! این زبان، هم کلید خیر است و هم کلید شر، همان طوری که کیسه پولت را مهر می زنی زبان و دهنت را هم مهر بزن.

[۵۴] (۱). قَالَ امیرالمؤمنین فِی وَصِیَّتِهِ لِابْنِهِ الْحَسَنِ ۸: تَلَافِیکَ مَا فَرَطَ مِنْ صَمْتِکَ أَیْسَرُ مِنْ إِدْرَاکِکَ مَا فَاتَ مِنْ مَنْطِقِکَ وَ حِفْظُ مَا فِی الْوِعَاءِ بِشَدِّ الْوِکَاء.(بحار الأنوار، ج ۶۸، باب ۷۸، ص ۲۷۴) أمیرالمؤمنین در وصیت خود به فرزندش امام حسن ۸ فرمود: اگر در سکوت چیزی را از دست دادی می توانی به دست بیاوری؛ ولی اگر از زبانت چیزی بیرون آمد دیگر نمی توانی آن را جبران کنی و اگر بخواهی چیزی در ظرف بماند باید محکم در آن را ببندی تا محفوظ باشد.

- ابْنِ صَدَقَةَ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِیهِ ۸ قَالَ: إِنَّ دَاوُدَ قَالَ لِسُلَیْمَانَ ۸ یَا بُنَی إِیَّاکَ وَ کَثْرَةَ الضَّحِکِ فَإِنَّ کَثْرَةَ الضَّحِکِ تَتْرُکُ الْعَبْدَ حَقِیراً یَوْمَ الْقِیَامَهِ یَا بُنَی عَلَیْکَ بِطُولِ الصَّمْتِ إِلَّا مِنْ خَیْرٍ فَإِنَّ النَّدَامَهَ عَلَی طُولِ الصَّمْتِ مَرَّةً وَاحِدَةً خَیْرٌ مِنَ النَّدَامَهِ عَلَی کَثْرَهِ الْکَلَامِ مَرَّاتٍ یَا بُنَی لَوْ أَنَّ الْکَلَامَ کَانَ مِنْ فِضَّهٍ یَنْبَغِی لِلصَّمْتِ أَنْ

یَکُونَ مِنْ ذَهَبٍ.(بحارالأنوار، ج ۶۸، باب ۷۸، ص ۲۷۴) ابن صدقه از امام باقر و ایشان از پدربزرگوارش ۸ روایت می کند که فرمود: داود به سلیمان ۸ گفت: ای فرزنـدم! از خنـده زیاد دوری کن؛ زیرا خنده زیاد، روز قیامت آدمیان را کوچک می کند. فرزنـدم همواره سـاکت بـاش مگر در جایی که خیری باشـد، پشـیمانی برای سـکوت یک بار بیشتر نیست؛ ولی پشـیمانی برای سخن زیاد بیشتر است، ای فرزند! اگر سخن از نقره باشد سکوت از طلا خواهد بود.

[۵۵] (۱). عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ(ع) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص): یُعَذِّبُ اللَّهُ اللِّسَانَ بِعَذَابٍ لَا یُعَذِّبُ بِهِ شَیْئاً مِنَ الْجَوَارِحِ فَیَقُولُ یَا رَبِّ عَذَّبْتَنِی بِعَذَابٍ لَمْ تُعَذِّبْ بِهِ شَیْئاً فَیَقُولُ لَهُ خَرَجَتْ مِنْکَ کَلِمَهٌ فَبَلَغَتْ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا فَسُفِکَ بِهَا الدَّمُ الْحَرَامُ وَ انْتُهِبَ بِهَا الْمَالُ الْحَرَامُ وَ انْتُهِکَ بِهَا الْفَرْجُ الْحَرَامُ وَ عِزَّتِی وَ جَلَالِی لَأُعَذِّبَنَّکَ بِعَذَابٍ لَا أُعَذِّبُ بِهِ شَیْئاً مِنْ جَوَارِحِکَ.(بحار الأنوار، ج ۶۸، باب ۷۸، ص ۲۷۴) سکونی از امام صادق(ع) روایت می کند که رسول خدا(ص) فرمود: خداوند زبان را عذابی می کند که هیـچ یک از جوارح انسان را ماننـد آن عذاب نخواهد کرد، زبان می گوید: بار خدایا! مرا طوری عذاب می کنی که مانند عذاب سایر اعضا و جوارح نیست. خداوند می فرماید: از تو سخنی جاری شد و به شرق و غرب عالم رسید، خون های حرام به وسـیله آن جـاری شـد و اموال مردم به حرام غارت گردیـد و نوامیس به حرام مورد تجاوز قرار گرفت، اینک به عزت و جلال خودم سوگند! تو را عذابی می کنم که هیچ یک از اعضا را مانند آن عذاب

نکرده باشم.

[۵۶] (۱). قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ(ع): مَنْ عَلِمَ أَنَّ كَلَامَهُ مِنْ عَمَلِهِ قَلَّ كَلَامُهُ إِلَّا فِيمَا يَعْنِيهِ، مَنْ كَثُرَ كَلَامُهُ كَثُرَ خَطَاؤُهُ وَ مَنْ كَثُرَ خَطَاؤُهُ قَلَّ حَيَاؤُهُ وَ مَنْ قَلَّ حَيَاؤُهُ قَلَّ وَرَعُهُ وَ مَنْ قَلَّ وَرَعُهُ مَاتَ قَلْبُهُ وَ مَنْ مَاتَ قَلْبُهُ دَخَلَ النَّار.(بحار الأنوار، ج ۶۸، باب ۷۸، ص ۲۷۴) هر کس بداند سخن او از اعمالش به حساب می آید در گفتار خود کوتاهی می کند و از لغویات دست بر می دارد. فرمود: هر کس پر حرف باشد خطایش زیاد خواهد بود. فرمود: هر گاه ادب نداشتی سکوت را مراعات کن.

[۵۷] (۲). عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ(ع) قَالَ: مَا مِنْ شَيْ‏ءٍ أَحَقَّ بِطُولِ السِّجْنِ مِنَ اللِّسَانِ.(بحار الأنوار، ج ۶۸، باب ۷۸، ص ۲۷۴) هیچ چیز سزاوارتر از زبان برای زندانی کردن طولانی مدت نیست.

[۵۸] (۳). قَالَ رسول الله(ص): إِنَّ اللَّهَ عِنْدَ لِسَانِ كُلِّ قَائِلٍ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ امْرُؤٌ وَ لْيَعْلَمْ مَا يَقُول.(إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۰۴) خداوند نزد هر گوینده ای حاضر و نزد زبان هر گوینده ای است، پس باید خدا را مد نظر قرارداده، بداند که چه بر زبان می راند.

[۵۹] (۱). تحف العقول، ص ۲۹۲.

[۶۰] (۱). قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص): أَمْسِكْ لِسَانَكَ فَإِنَّهَا صَدَقَةٌ تَصَدَّقُ بِهَا عَلَى نَفْسِكَ ثُمَّ قَالَ وَ لَا يَعْرِفُ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَخْزُنَ مِنْ لِسَانِه.(کافی، ج ۲، باب الصمت، ص ۱۱۳) زبانت را نگهدار؛ زیرا نگهداری زبان صدقه ای است که به خود می دهی(چون خاموشی تو را از بلا نگه می دارد)؛ سپس فرمود: هیچ بنده ای حقیقت ایمان را نمی شناسد تا برخی از گفتارش را نگهدارد[و تنها آنچه را

به سود دنیا یا آخرتش باشد رها کند و بگوید].

- قَالَ رَسُولُ اللَّه(ص): لَا يَسْتَقِيمُ إِيمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ وَ لَا يَسْتَقِيمُ قَلْبُهُ حَتَّى يَسْتَقِيمَ لِسَانُهُ لِأَنَّ لِسَانَ الْمُؤْمِنِ وَرَاءَ قَلْبِهِ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَكَلَّمَ يَتَدَبَّرُ الْكَلَامَ فَإِذَا كَانَ خَيْراً أَبْدَاهُ وَ إِنْ كَانَ شَرّاً وَارَاهُ وَ الْمُنَافِقُ قَلْبُهُ وَرَاءَ لِسَانِهِ يَتَكَلَّمُ بِمَا أَتَى عَلَى لِسَانِهِ وَ لَا يُبَالِي مَا عَلَيْهِ مِمَّا لَهُ وَ إِنَّ أَكْثَرَ خَطَايَا ابْنِ آدَمَ مِنْ لِسَانِه.(إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۰۲) ایمان هیچ بنده ای محکم و استوار نمی شود مگر این که قلب و دلش را آرام و محکم کند و دلش آرامش پیدا نمی کند مگر این که زبانش را حفظ کند؛ چراکه زبان مؤمن در پشت دل و قلب او است هرگاه بخواهد سخن بگوید در سخن خود دوراندیشی و تفکّر می کند زمانی که دید آن سخن خیر و حق است آن را ظاهر می کند اگر سخن شرّ و زشت و بد بود پنهانش می کند؛ ولی منافق دلش پشت زبان او است هرچه سر زبانش آید بدون فکر و اندیشه می گوید و توجّهی به عاقبت وسود و زیانش ندارد و همانا بیشتر گناهان فرزند آدم از راه زبان است.

[۶۱] (۲). عنِ الثُّمَالِي عَنْ عَلِي بْنِ الْحُسَيْنِ ٨ قَالَ: إِنَّ لِسَانَ ابْنِ آدَمَ يُشْرِفُ كُلَّ يَوْمٍ عَلَى جَوَارِحِهِ فَيَقُولُ كَيْفَ أَصْبَحْتُمْ فَيَقُولُونَ بِخَيْرٍ إِنْ تَرَكْتَنَا وَ يَقُولُونَ اللَّهَ اللَّهَ فِينَا وَ يُنَاشِدُونَهُ وَ يَقُولُونَ إِنَّمَا نُثَابُ بِكَ وَ نُعَاقَبُ بِك.(بحار الأنوار، ج ۶۸، باب ۷۸، ص ۲۷۴) ثمالی ازحضرت سجاد(ع) نقل می کند که فرمود: زبان انسان هر روز با سایر اعضا و جوارح او روبرو

می شود ومی پرسد: حالتان چطور است؟ پاسخ زبان را که می دهند می گویند: حال ما خوب است اگر تو بگذاری و زبان را سوگند می دهند: تو را به خدا! تو را به خدا! که ما را مراعات کنی که ثواب ما و عقاب ما در گرو رفتار تو است.

- عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ(ع) قَالَ: مَا مِنْ یَوْمٍ إِلَّا وَ کُلُّ عُضْوٍ مِنْ أَعْضَاءِ الْجَسَدِ یُکَفِّرُ اللِّسَانَ یَقُولُ نَشَدْتُکَ اللَّهَ أَنْ نُعَذَّبَ فِیک.(بحار الأنوار، ج ۶۸، باب ۷۸، ص ۲۷۴) روزی نیست مگر این که هر عضوی از بدن انسان زبان را تکفیر می کنند و می گویند: تو را به خداوند سوگند می دهیم که ما را عذاب نکنی!.

[۶۲] (۱). ملاـ محسن فیض کاشانی در کتاب« محجه البیضاء» بیست موضوع را به عنوان آفات زبان ذکر می نماید اما ملا مهدی نراقی در« جامع السعادات» مفاسد زبان را به بیست تا بیست وسه مورد رسانده است و یکی از علمای معاصر(آقای مهدی فقیه ایمانی) در کتاب« نقش زبان در سرنوشت» انسان گناهان زبان را حدود ۲۰۰ موضوع مطرح کرده است.

[۶۳] (۲). عَنْ أَبِی مُحَمَّدٍ الْعَسْکَرِیِّ(ع) قَالَ: جُعِلَتِ الْخَبَائِثُ فِی بَیْتٍ وَ جُعِلَ مِفْتَاحُهُ الْکَذِب.(بحار الأنوار، ج ۶۹، باب ۱۱۴، ص ۲۳۲) همه پلیدیها در اتاقی قرار دارند و کلید آن در دروغ است.

[۶۴] (۳). قَالَ أَبُوعَبْدِاللَّهِ(ع): الْأَغْلَبُ مَنْ غَلَبَ بِالْخَیْرِ وَ الْمَغْلُوبُ مَنْ غَلَبَ بِالشَّرِّ- وَ الْمُؤْمِنُ مُلْجَم.(بحارالأنوار، ج ۷۲، باب ۷۰، ص ۲۷۲) پیروز آن است که بر کار خیر پیروز و موفق باشد و شکست خورده کسی است که شرش غالب باشد و مؤمن دهانش بسته است و قفل خاموشی

به دهان دارد.

[۶۵] (۱).i\(وَ الَّذینَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ)E\.(مؤمنون، آیه ۳) و آنها که از لغو و بیهودگی روی گردانند.

[۶۶] (۲).i\(وَ عِبادُ الرَّحْمنِ الَّذینَ یَمْشُونَ عَلَی الْأَرْضِ هَوْناً وَ إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً)E\.(فرقان، آیه ۶۳) بندگان[خاص خداوند] رحمان، کسانی هستند که با آرامش و بی تکبّر بر زمین راه می روند و هنگامی که جاهلان، ایشان را مخاطب سازند[و سخنان نابخردانه گویند] به آنان سلام می گویند[و با بی اعتنایی و بزرگواری می گذرند].

[۶۷] (۱). این درس در جلسه بیست و نهم خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

[۶۸] (۲). ابْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ مَالِکِ بْنِ عَطِیَّهَ عَنْ سَعِیدٍ الْأَعْرَجِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ(ع) قَال: ....(کافی، ج ۲، باب الحب فی الله، ص ۱۲۴)

[۶۹] (۳). قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص) لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ ذَاتَ یَوْمٍ: یَا عَبْدَ اللَّهِ أَحْبِبْ فِی اللَّهِ وَ أَبْغِضْ فِی اللَّهِ وَ وَالِ فِی اللَّهِ وَ عَادِ فِی اللَّهِ فَإِنَّهُ لَا تُنَالُ وَلَایَهُ اللَّهِ إِلَّا بِذَلِکَ وَ لَا یَجِدُ رَجُلٌ طَعْمَ الْإِیمَانِ وَ إِنْ کَثُرَتْ صَلَاتُهُ وَ صِیَامُهُ حَتَّی یَکُونَ کَذَلِکَ وَ قَدْ صَارَتْ مُوَاخَاهُ النَّاسِ یَوْمَکُمْ هَذَا أَکْثَرُهَا فِی الدُّنْیَا عَلَیْهَا یَتَوَادُّونَ وَ عَلَیْهَا یَتَبَاغَضُونَ وَ ذَلِکَ لَا یُغْنِی عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ شَیْئاً. فَقَالَ لَهُ: وَ کَیْفَ لِی أَنْ أَعْلَمَ أَنِّی قَدْ وَالَیْتُ وَ عَادَیْتُ فِی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَمَنْ وَلِی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَتَّی أُوَالِیَهُ وَ مَنْ عَدُوُّهُ حَتَّی أُعَادِیَهُ؟ فَأَشَارَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ(ص) إِلَی عَلِیٍّ(ع) فَقَالَ: أَتَرَی هَذَا؟ فَقَالَ: بَلَی قَالَ: وَلِی هَذَا وَلِی اللَّهِ فَوَالِهِ وَ عَدُوُّ هَذَا عَدُوُّ اللَّهِ فَعَادِهِ وَالِ وَلِی هَذَا وَ لَوْ أَنَّهُ قَاتِلُ أَبِیکَ

وَ وَلَدِكَ وَ عَادِ عَدُوَّ هَذَا وَ لَوْ أَنَّهُ أَبُوكَ وَ وَلَدُك.(أمالی الصدوق، مجلس ۳، ص ۱۱) روزی رسول خدا(ص) به یکی از اصحاب فرمود: ای بنده خدا! در راه خدا دوست بدار و در راه خدا دشمنی کن، در راه خدا مهر بورز و در راه خداوند خصومت کن که جز بدین وسیله کسی به ولایت خدا نایل نمی شود و مزه ایمان را نمی چشد هر چقدر هم نماز و روزه اش بسیار باشد تا این که این چنین شود. بیشتر برادری مردم در روزگار شما در راه دنیا است، بر سر آن با هم دوستی می کنند و بر سر آن باهم دشمنی می ورزند و این نزد خداوند برای آنان هیچ فایده ای ندارد. به آن حضرت گفت: چگونه بدانم که در راه خدای عزوجل دوستی و دشمنی کرده ام؟ دوست خداوند چه کسی است تا با او دوستی کنم و دشمن خداوند چه کسی است تا دشمن او باشم؟ رسول خدا(ص) به امیرالمومنین(ع) اشاره کرد و فرمود: این مرد را می بینی؟ عرض کرد آری. فرمود: دوست او دوست خداوند است او را دوست بدار، دشمن او دشمن خداوند است او را دشمن بدار، دوستش را دوست بدار گر چه کشنده پدرت باشد و دشمنش را دشمن بدار گرچه پدر یا فرزندت باشد.

- عن الصادق(ع): الْمُحِبُّ فِی اللَّهِ مُحِبُّ اللَّهِ وَالْمَحْبُوبُ فِی اللَّهِ حَبِیبُ اللَّهِ لِأَنَّهُمَا لَایَتَحَابَّانِ إِلَّا فِی اللَّهِ.(بحار الأنوار، ج ۶۶، باب ۳۶، ص ۲۳۶) کسی که در راه خداوند محبت پیدا می کند، محب خداوند است و شخصی که در این مورد طرف این گونه محبت قرار می گیرد،

محبوب و حبیب خداوند می شود، زیرا محبتی که در این میان جریان پیدا می کند، در راه خداوند است.

- عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ(ع): اذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ فِیکَ خَیْراً فَانْظُرْ إِلَی قَلْبِکَ فَإِنْ کَانَ یُحِبُّ أَهْلَ طَاعَهِ اللَّهِ وَ یُبْغِضُ أَهْلَ مَعْصِیَتِهِ فَفِیکَ خَیْرٌ وَ اللَّهُ یُحِبُّکَ وَإِنْ کَانَ یُبْغِضُ أَهْلَ طَاعَهِ اللَّهِ وَیُحِبُّ أَهْلَ مَعْصِیَتِهِ فَلَیْسَ فِیکَ خَیْرٌوَ اللَّهُ یُبْغِضُکَ وَ الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَب.(الکافی، ج ۲، باب الحب فی الله، ص ۱۲۴) هرگاه خواستی بدانی که در تو خیری هست یانه به قلبت نگاه کن، اگر قلبت اهل طاعت را دوست دارد بدان در تو خیر هست و خداوند تو را دوست دارد و اگر اهل طاعت رادشمن می دارد و معصیت کاران را دوست دارد بدانکه خداوند تو رادوست ندارد در هر حال انسان با کسی است که او را دوست دارد.

[۷۰] (۱).« حب» ارتباط شدید بین دو طرف است و البته این علاقه در جهان آخرت روشن تر و محکم تر و باصفاتر می شود، زیرا حجاب ها و موانع جسمانی دنیوی از میان برداشته می شود. وقتی محبت برقرار شود، هیچ لذت و حلاوت و نعمتی نمی تواند با آن رقابت و مقابله کند، مخصوصاً که حبّ، الهی باشد. آری انسان در مقابل محبت شدید به فرد یا امری: حاضر است از تمام خوشیها و نعمتها حتی از مال، اولاد و عنوان بگذرد و همه را در راه وصال او فدا کرده و از دست بدهد. حقیقت و بازگشت حب فی اللّه، به محبت پروردگار متعال می باشد و باید متوجه شد که حب فی اللّه همیشه در طول حب اللّه و پس از تحقق آن صورت می گیرد

و تا حقیقت محبت خداوند در قلب کسی ثابت و مستقر نگشته است نمی تواند محبت های دیگر را به عنوان الهی داشته باشد. محبت حقیقی و الهی تنها از یک طرف صورت نمی گیرد بلکه محب بودن حقیقی ملازم با محبوبیت می باشد و این معنا قهراً و طبعاً ملازم تحقق محبت و علاقه از طرف خداوند نیز می باشد و اما محبت مادی؛ یعنی محبت روی اغراض نفسانی و مقاصد دنیوی و جسمانی از مال و عنوان و فرزند و منافع ظاهری، هرگز قابل اعتماد، همیشگی، ثابت و باقی نخواهد بود؛ زیرا امور مادی در گذر و زوال و تغییر و تحول است و آنچه وابسته به چنین اموری باشد در معرض فنا و زوال قرار گرفته و سزاوار اطمینان و دل بستگی نخواهد بود.

- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص): الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ فَمَنْ أَحَبَّ عَبْداً فِی اللَّهِ فَإِنَّمَا أَحَبَّ اللَّهَ وَ لَا یُحِبُّ اللَّهَ تَعَالَی إِلَّا مَنْ أَحَبَّهُ اللَّهُ.(بحار الأنوار، ج ۶۶، باب ۳۶، ص ۲۳۶) آدمی با کسی که مورد محبت اوست می باشد. هر کس بنده ای را برای خداوند دوست بدارد خداوند را دوست داشته است و کسی که خداوند را دوست بدارد خداوند او را دوست می دارد.

[۷۱] (۱). شوری، آیه ۴۹ و ۵۰.

[۷۲] (۲). عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ(ع): مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بِهِ الْخَیْرَ قَذَفَ فِی قَلْبِهِ حُبَّ الْحُسَیْنِ(ع) وَ حُبَّ زِیَارَتِهِ وَ مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بِهِ السُّوءَ قَذَفَ فِی قَلْبِهِ بُغْضَ الْحُسَیْنِ وَ بُغْضَ زِیَارَتِه.(کامل الزیارات، ص ۱۴۲) کسی که خداوند خیر او را اراده کرده باشد در قلبش محبّت امام حسین(ع) را قرار داده و در دلش محبت زیارت

آن جناب را می اندازد و کسی که خداوند بدی را برای او بخواهد در قلبش بغض امام حسین(ع) را قرار داده و در دلش بغض زیارت آن حضرت را می اندازد.

- عَنْ أَبِی بَکَّارٍ قَالَ أَخَذْتُ مِنَ التُّرْبَهِ الَّتِی عِنْدَ رَأْسِ قَبْرِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ ۸ فَإِنَّهَا طِینَهٌ حَمْرَاءُ فَدَخَلْتُ عَلَی الرِّضَا(ع) فَعَرَضْتُهَا عَلَیْهِ فَأَخَذَهَا فِی کَفِّهِ ثُمَّ شَمَّهَا ثُمَّ بَکَی حَتَّی جَرَتْ دُمُوعُهُ ثُمَّ قَالَ:« هَذِهِ تُرْبَهُ جَدِّی».(کامل الزیارات، ص ۲۸۳) ابی بکار می گوید: از تربتی که بالای سر قبر حضرت حسین بن علی ۸ بود مقداری برداشتم، این تربت سرخ رنگ بود؛ پس بر حضرت رضا(ع) وارد شده و آن را به حضرت عرضه داشتم. آن جناب تربت را در کف دستشان نهاده و بوییدند؛ سپس چنان گریستند که اشک های مبارک شان جاری شد، سپس فرمودند: این تربت جدم می باشد.

- قَالَ النَّبِیُّ(ص): مَنْ مَاتَ عَلَی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ شَهِیداً أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مَغْفُوراً أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ تَائِباً أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مُؤْمِناً مُسْتَکْمِلَ الْإِیمَانِ أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ بَشَّرَهُ مَلَکُ الْمَوْتِ بِالْجَنَّهِ ثُمَّ مُنْکَرٌ وَ نَکِیرٌ أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ فُتِحَ لَهُ فِی قَبْرِهِ بَابَانِ إِلَی الْجَنَّهِ أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ جَعَلَ اللَّهُ قَبْرَهُ مَزَارَ مَلَائِکَهِ الرَّحْمَهِ أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ عَلَی السُّنَّهِ وَ الْجَمَاعَهِ أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَی بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ جَاءَ یَوْمَ الْقِیَامَهِ مَکْتُوبٌ بَیْنَ عَیْنَیْهِ آیِسٌ مِنْ رَحْمَهِ اللَّهِ أَلَا وَ مَنْ مَاتَ

عَلَى بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ كَافِراً أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ لَمْ يَشَمَّ رَائِحَةَ الْجَنَّه.(بحار الأنوار، ج ۲۳، باب ۱۳، ص ۲۲۸) هر که بر حبّ آل محمد بمیرد شهید مرده است ... آمرزیده مرده است ... توبه کار مرده است ... مؤمنِ کامل الایمان مرده است ... او را ملك الموت و بعد از آن منکر و نکیر به بهشت مژده می دهند ... برای او در قبرش دو در به سوی بهشت گشاده شود ... خداوند قبر او را مزار فرشتگان رحمت گرداند ... بر سنّت و جماعت مرده است و آگاه باش! هر که بر بغض آل محمد یعنی بر دشمنی آل محمّد بمیرد در روز قیامت حاضر شود در حالی که در میان دو چشم او نوشته باشد که: از رحمت خدا نا امید است ... کافر مرده است ... بوی بهشت را نشنود.

[۷۳] (۱). این جلسه درس استاد در زمان حیات مرحوم امام ایراد گردیده است.

[۷۴] (۲). عَنْ رَسُولِ اللَّهِ(ص) قَالَ: تُعْرَضُ أَعْمَالُ النَّاسِ فِی کُلِّ جُمْعَةٍ مَرَّتَیْنِ- یَوْمَ الْإِثْنَیْنِ وَ یَوْمَ الْخَمِیسِ- فَیُغْفَرُ لِکُلِّ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ إِلَّا مَنْ کَانَتْ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ أَخِیهِ شَحْنَاءُ- فَیُقَالُ اتْرُکُوا هَذَیْنِ حَتَّی یَصْطَلِحَا.(بحارالأنوار، ج ۷۱، باب ۱۵، ص ۲۲۱) اعمال مردم در هر هفته دو بار بررسی می شود: روز دوشنبه و روز پنجشنبه و هر بنده مؤمن آمرزیده می شود جز کسی که میان او و برادر دینی اش کینه و دشمنی باشد، و گفته می شود آمرزش این دو را رها کنید تا وقتی با هم صلح و سازش کنند.

- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص): مَنْ بَاتَ وَ فِی

قَلْبِهِ غِشٌّ لِأَخِيهِ الْمُسْلِمِ بَاتَ فِي سَخَطِ اللَّهِ تَعَالَى وَ أَصْبَحَ كَذَلِكَ وَ هُوَ فِي سَخَطِ اللَّهِ حَتَّى يَتُوبَ وَ يَرْجِعَ وَ إِنْ مَاتَ كَذَلِكَ مَاتَ عَلَى غَيْرِ دِينِ الْإِسْلَامِ.(ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ۲۸۰) کسی که شب را به صبح برساند در حالی که در دل نسبت به برادر دینی اش کینه داشته باشد شب را با خشم خداوند به سر برده و در طول روز نیز مورد خشم پروردگار است تا آن که[از این کار زشت] توبه کند و از اندیشه اهریمنی خود بازگردد و اگر بر همین حال بمیرد، به دینی غیر از دین اسلام از دنیا رفته است.

- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص): عَلَامَةُ الزَّاهِدِ فَعَشَرَةٌ: ... وَ لَيْسَ لَهُ حَمِيَّةٌ وَ لَا حِقْدٌ يُحْسِنُ إِلَى مَنْ أَسَاءَ إِلَيْهِ وَ يَنْفَعُ مَنْ ضَرَّهُ وَ يَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَهُ.(تحف العقول، ص ۱۵) نشانه زاهد ده چیز است: تعصّب و کینه نداشته باشد، جواب بدی را به خوبی پاسخ دهد، به آن که زیانش رساننده سود بخشد، از آن که به او ستم روا داشته گذشت کند.

[۷۵] (۱). این درس در جلسه سیصد و یازدهم خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

[۷۶] (۲). تحف العقول، ص ۳۱۵.

[۷۷] (۳). عن أَبِي عَبْدِاللَّهِ(ع): قَالَ إِبْلِيسُ خَمْسَةُ أَشْيَاءَ لَيْسَ لِي فِيهِنَّ حِيلَةٌ وَ سَائِرُ النَّاسِ فِي قَبْضَتِي، مَنِ اعْتَصَمَ بِاللَّهِ عَنْ نِيَّةٍ صَادِقَةٍ وَ اتَّكَلَ عَلَيْهِ فِي جَمِيعِ أُمُورِهِ وَ مَنْ كَثُرَ تَسْبِيحُهُ فِي لَيْلِهِ وَ نَهَارِهِ وَ مَنْ رَضِيَ لِأَخِيهِ الْمُؤْمِنِ مَا يَرْضَاهُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ لَمْ يَجْزَعْ عَلَى الْمُصِيبَةِ حِينَ تُصِيبُهُ وَ مَنْ رَضِيَ بِمَا قَسَمَ اللَّهُ لَهُ وَ لَمْ يَهْتَمَّ لِرِزْقِهِ.(بحارالأنوار،

ج ۶۰، باب ۳، ص ۱۳۱) حضرت صادق(ع) می فرمایند: ابلیس چنین می گوید: پنج چیز است که من در آن موارد کاری نمی توانم بکنم و بقیه مردم در قبضه و سیطره من هستند ولی من درباره این پنج گروه عاجزم: ۱. کسی که با صدق نیت و راستی به خداوند پناهنده شده و به او اتکا داشته باشد و در تمام کارهای خود به خداوند توکل کند. ۲. کسی که در شبانه روز فراوان به تسبیح خدا بپردازد. ۳. کسی که برای برادر مؤمن خود آن را بپسندد که برای خود می پسندد. ۴. کسی که هنگام رسیدن مصیبت بی تابی نکند. ۵. کسی که به آنچه خداوند به او عنایت فرموده راضی و خشنود باشد و از جهت روزی خود خداوند را متهم نداند.

- و رُوِی أَنَّ اللَّهَ تَعَالَی یَقُولُ: مَنِ اعْتَصَمَ بِی دُونَ خَلْقِی ضَمِنْتُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ رِزْقَهُ فَإِنْ دَعَانِی أَجَبْتُهُ وَ إِنِ اسْتَعْطَانِی أَعْطَیْتُهُ وَ إِنِ اسْتَکْفَانِی کَفَیْتُهُ وَ مَنِ اعْتَصَمَ بِمَخْلُوقٍ دُونِی قَطَعْتُ أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ دُونَهُ إِنْ دَعَانِی لَمْ أُجِبْهُ وَ إِنْ سَأَلَنِی لَمْ أُعْطِهِ وَ إِنِ اسْتَکْفَانِی لَمْ أَکْفِه.(إرشاد القلوب، ج ۱، باب ۳۵، ص ۱۲۰) و نیز روایت شده است که خداوند می فرماید: هر کس به من پناه آورد و اتکا نماید، آسمان و زمین را ضامن رساندن روزی او قرار می دهم، اگر مرا بخواند جوابش را می دهم اگر چیزی از من بخواهد به او می بخشم و اگر کفایت امورش را از من بخواهد کارش را به سامان می رسانم.

[۷۸] (۱). رُوِی أَنَّ اللَّهَ جَلَّ وَعَزَّ أَوْحَی إِلَی دَاوُدَ: مَا اعْتَصَمَ بِی عَبْدٌ مِنْ عِبَادِی دُونَ أَحَدٍ مِنْ

خَلْقِی عَرَفْتُ ذَلِکَ مِنْ نِیَّتِهِ ثُمَّ یَکِیدُهُ أَهْلُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا فِیهِنَّ إِلَّا جَعَلْتُ لَهُ الْمَخْرَجَ مِنْ بَیْنِهِنَّ وَ مَا اعْتَصَمَ عَبْدٌ مِنْ عَبِیدِی بِأَحَدٍ مِنْ خَلْقٍ دُونِی عَرَفْتُ ذَلِکَ مِنْ نِیَّتِهِ إِلَّا قَطَعْتُ أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ مِنْ یَدَیْهِ وَ أَسَخْتُ الْأَرْضَ مِنْ تَحْتِهِ وَ لَمْ أُبَالِ بِأَی الْوَادِی هَلَکَ.(بحار الأنوار، ج ۶۸، باب ۶۳، ص ۹۸) روایت شده که خداوند به داود علی نبینا و آله و علیه السلام وحی کرد و فرمود: ای داوود! هر بنده ای از بندگان من که مرا پناهگاه خود بداند و به من توسّل جوید و به مخلوقات من روی نیاورد و به آنها چنگ نزند و آنان را پناهگاه خود نگیرد و نیّت خود را هم پاک کند، اگر همه اهل آسمانها و زمین او را آزار و اذیت کنند من راه خروج از آن فتنه ها را برایش باز می کنم. اما اگر بنده ای از بندگانم به یکی از مخلوقات پناه ببرد و او را بر مقدرات خود حاکم گرداند و نیت او نیز بر اینها گواهی دهد همه اسباب و وسایل دنیا را از وی قطع خواهم کرد و زمین را زیر پایش سست خواهم کرد و باکی نخواهم داشت که در کجا به هلاکت برسد.

[۷۹] (۱). بدانید خداوند از هر چیزی آگاه است.(بقره، آیه ۲۳۱)

[۸۰] (۲). خداوند بر هر چیز تواناست.(بقره، آیه ۲۰)

[۸۱] (۳). آگاه باشید، تنها با یاد خدا دلها آرامش می یابد.(رعد، آیه ۲۸)

[۸۲] (۱). چه بسا چیزی را خوش نداشته باشید، حال آن که خیرِ شما در آن است یا چیزی را دوست داشته باشید،

حال آن که شرّ شما در آن است.(بقره، آیه ۲۱۶)

[۸۳] (۱). رُوِی أَنَّ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ ابْتُلِی فِی آخِرِهِ بِضَعْفِ الْهَرَمِ وَ الْعَجْزِ فَزَارَهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِی الْبَاقِرُ(ع) فَسَأَلَهُ عَنْ حَالِهِ فَقَالَ أَنَا فِی حَالَهٍ أُحِبُّ فِیهَا الشَّیْخُوخَهَ عَلَی الشَّبَابِ وَ الْمَرَضَ عَلَی الصِّحَّهِ وَ الْمَوْتَ عَلَی الْحَیَاهِ فَقَالَ(ع): أَمَّا أَنَا یَا جَابِرُ فَإِنْ جَعَلَنِی اللَّهُ شَیْخاً أُحِبُّ الشَّیْخُوخَهَ وَ إِنْ جَعَلَنِی شَابّاً أُحِبُّ الشَّیْبُوبَهَ وَ إِنْ أَمْرَضَنِی أُحِبُّ الْمَرَضَ وَ إِنْ شَفَانِی أُحِبُّ الشِّفَاءَ وَ الصِّحَّهَ وَ إِنْ أَمَاتَنِی أُحِبُّ الْمَوْتَ وَ إِنْ أَبْقَانِی أُحِبُّ الْبَقَاءَ. فَلَمَّا سَمِعَ جَابِرٌ هَذَا الْکَلَامَ مِنْهُ قَبَّلَ وَجْهَهُ وَ قَالَ صَدَقَ رَسُولُ اللَّهِ(ص) فَإِنَّهُ قَالَ سَتُدْرِکُ لِی وَلَداً اسْمُهُ اسْمِی یَبْقُرُ الْعِلْمَ بَقْراً کَمَا یَبْقُرُ الثَّوْرُ الْأَرْضَ فَلِذَلِکَ سُمِّی بَاقِرَ عِلْمِ الْأَوَّلِینَ وَ الْآخِرِینَ أَی شَاقَّه.(مسکن الفؤاد عند فقد الأحبه و الأولاد، الباب الثالث فی الرضا، ص ۸۷) نقل شده است که جابر بن عبد اللَّه انصاری رضی اللَّه تعالی عنه در اواخر عمرش به ضعف پیری و ناتوانی مبتلا شده بود، امام باقر(ع) به دیدنش رفت و احوالش را پرسید، جابر گفت: من در حالی هستم که پیری را بر جوانی و مرض را بر سلامت و مرگ را بر زندگی ترجیح می دهم. امام باقر(ع) فرمود: ای جابر![من این چنین نیستم که چیزی را بر چیز دیگر ترجیح دهم] پس اگر خدا مرا پیر کند پیری را دوست دارم و اگر جوان قرار دهد جوانی را دوست دارم و اگر مرا مریض کند مرض را دوست دارم و اگر شفایم دهد شفا و

سلامت را دوست می دارم و اگر بمیراند مردن را دوست می دارم و اگر زنده نگه دارد زندگی را دوست می دارم خلاصه آن چه را که خداوند بخواهد تسلیم او هستم. وقتی جابر این کلام را از امام شنید[به اشتباه خود پی برد و فهمید که ترجیح دادن، اعمال نظر کردن در برابر خواسته خدا است] برخاست و صورت حضرت را بوسید و گفت: حقا که رسول خدا(ص) راست گفت که فرمود: ای جابر! تو زنده می مانی و پسرم را که هم اسم من است می بینی و او علم را می شکافد همان گونه که گاو زمین را می شکافد و به همین جهت شکافنده علم اولین و آخرین نامیده شده است.

[۸۴] (۱). حجر، آیه ۲۱.

[۸۵] (۱). قَالَ النَّبِیُّ(ص): الْمُؤْمِنُ بَیْنَ خَوْفَیْنِ خَوْفِ مَا مَضَی وَ خَوْفِ مَا بَقِیَ وَ بِمَوْتِ النَّفْسِ یَکُونُ حَیَاهُ الْقَلْبِ وَ بِحَیَاهِ الْقَلْبِ الْبُلُوغُ إِلَی الِاسْتِقَامَهِ وَ مَنْ عَبَدَ اللَّهَ عَلَی مِیزَانِ الْخَوْفِ وَ الرَّجَاءِ لَا یَضِلُّ وَ یَصِلُ إِلَی مَأْمُولِهِ وَ کَیْفَ لَا یَخَافُ الْعَبْدُ وَ هُوَ غَیْرُ عَالِمٍ بِمَا تُخْتَمُ صَحِیفَتُهُ وَ لَا لَهُ عَمَلٌ یَتَوَسَّلُ بِهِ اسْتِحْقَاقاً وَ لَا قُدْرَهَ لَهُ عَلَی شَیْ ءٍ وَ لَا مَفَرَّ وَ کَیْفَ لَا یَرْجُو وَ هُوَ یَعْرِفُ نَفْسَهُ بِالْعَجْزِ وَ هُوَ غَرِیقٌ فِی بَحْرِ آلَاءِ اللَّهِ وَ نَعْمَائِهِ مِنْ حَیْثُ لَا تُحْصَی وَ لَا تُعَدُّ فَالْمُحِبُّ یَعْبُدُ رَبَّهُ عَلَی الرَّجَاءِ بِمُشَاهَدَهِ أَحْوَالِهِ بِعَیْنِ سَهَرٍ وَ الزَّاهِدُ یَعْبُدُ عَلَی الْخَوْفِ.(بحار الأنوار، ج ۶۷، باب ۵۹، ص ۳۲۳) مؤمن بین دو خوف زندگی می کند: خوف از گذشته و خوف از آینده، و با مرگ نفس، زندگی قلب شروع می شود و

با زنـدگی دل، آدمی به اسـتقامت و پایداری می رسد. هرکس خداوند را با میزان خوف و رجا عبادت کند گمراه نمی شود و به آرزوهای خود می رسـد. بنده چگونه نترسد در حالی که نمی داند نامه، عملش چگونه پایان خواهد گرفت، او عملی ندارد تا به آن توسل جوید یا شایسـته استحقاق گردد، او توانایی ندارد کاری انجام دهد یا فرار کند. چگونه امیدوار نباشد کسی که خود را عاجز می نگرد و او میان دریاهایی از نعمت های معنوی و مادی خداونـد غرق شده و نمی تواند آنها را به شـمارش در آورد، پس بنـده محب، خداونـد را به امیدواری عبادت می کند و با چشـمان بیدار متوجه اعمال خود است و زاهد هم خداوند را به خوف پرستش می کند.

[۸۶] (۲). ولی ما جز به اندازه معیّن آن را نازل نمی کنیم.(حجر، آیه ۲۱)

[۸۷] (۳). البته بایـد توجه داشت، همه تبعیض هایی را که انسان مشاهـده می کنـد مبتنی بر مصالحی است که شایـد ما از فهم آنها عاجز باشیم؛ ولی چون مصلحت است خداوند همین تبعیض را هم به موجب صریح قرآن کریم به خود نسبت می دهد.

[۸۸] (۴). قصص، آیه ۷۶.

[۸۹] (۵). قالَ:(إِنَّما أُوتِيتُهُ عَلى عِلْمٍ عِنْـدِى أَ وَ لَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعاً وَ لا يُسْـئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ).(قصص: ۷۸)[قـارون] گفت:« این ثروت رابه وسـیله دانشـی که نزد من است به دست آورده ام!» آیـا او نمی دانست که خداونـد اقوامی را پیش از او هلاـک کرد که نیرومنـدتر و ثروتمنـدتر از او بودنـد؟![و هنگامی که عذاب الهی فرا رسد،] مجرمان

از گناهانشان سؤال نمی شوند[بلکه مستقیما به دوزخ روند].

[۹۰] (۱). ما معیشت آنها را در حیات دنیا میانشان تقسیم کردیم.(زخرف، آیه ۳۲)

[۹۱] (۲). همانند آیه الله حاج آقا مصطفی خمینی که شنبه، اول آبان ماه، ۱۳۵۶ در سن ۴۷ سالگی دار فانی را وداع گفت.

[۹۲] (۳). همانند آیه الله العظمی اراکی که چهارشنبه نهم آذرماه ۱۳۷۳ در سن حدود ۱۰۳ سالگی دار فانی را وداع گفت.

[۹۳] (۴). عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ(ع) قَال: إِنَّ اللَّهَ بِعَدْلِهِ وَ قِسْطِهِ جَعَلَ الرَّوْحَ وَ الرَّاحَهَ فِی الْیَقِینِ وَ الرِّضَا وَ جَعَلَ الْهَمَّ وَ الْحَزَنَ فِی الشَّکِّ وَ السَّخَط.(تفصیل وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۰۱) همانا خداوند به عدل و انصاف خود آرامش و راحتی را در یقین و رضا[به قضای الهی] قرار داد و اندوه و حزن را در شکّ و ناخشنودی[از قضای الهی] قرار داد.

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ مَرَّ بِقَوْمٍ فَقَالَ لَهُمْ: مَا أَنْتُمْ؟ فَقَالُوا: مُؤْمِنُونَ فَقَالَ: مَا عَلَامَهُ إِیمَانِکُمْ؟ قَالُوا: نَصْبِرُ عَلَی الْبَلَاءِ وَ نَشْکُرُ عِنْدَ الرَّخَاءِ وَ نَرْضَی بِمَوَاقِعِ الْقَضَاءِ فَقَالَ: مُؤْمِنُونَ بِرَبِّ الْکَعْبَه.(مجموعه ورام، ج ۱، ص ۲۲۳) پیامبر خدا(ص) از کنار عده ای می گذشتند، از آنها پرسیدند: شما در چه حال هستید؟ گفتند: در حال ایمان، فرمود: نشانه ایمانتان چیست؟ گفتند: هنگام گرفتاری بردبار و هنگام خوشی سپاسگزاریم و بر آنچه از طرف خدا برسد، راضی هستیم، پیامبر فرمود: به پروردگار کعبه که شما مؤمن هستید.

- قال الصادق(ع): ... اصول المعاملات تقع علی أربعه أوجه: ... امّا اصول معامله اللَّه فبسبعه اشیاء، ... و الرّضا بقضائه و الصّبر علی بلائه، ...(مصباح الشریعه، ص ۵۹۸) ارکان معامله خلایق

با خالق به هفت چیز است: ... راضی شدن به قضا و تقدیر و حکم او و صبر و شکیبایی در مقابل ابتلائات و ناراحتیها ....

– وَ أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى دَاوُدَ: يَا دَاوُدُ تُرِيدُ وَ أُرِيدُ وَ إِنَّمَا يَكُونُ مَا أُرِيدُ فَإِنْ سَلَّمْتَ لِمَا أُرِيدُ كَفَيْتُكَ مَا تُرِيدُ وَ إِنْ لَمْ تُسَلِّمْ مَا أُرِيدُ أَتْعَبْتُكَ فِيمَا تُرِيدُ ثُمَّ لَا يَكُونُ إِلَّا مَا أُرِيد.(مسکن الفؤاد عند فقد الأحبه و الأولاد، ص ۱۲) خداوند متعال به داوود علی نبینا آله و علیه السلام وحی فرمود: ای داوود! تو اراده می کنی و من هم اراده می کنم و آنچه خواسته و اراده من است به وجود می آید، پس اگر در برابر اراده من تسلیم شدی خواسته ات را کفایت می کنم و اگر در برابر اراده من تسلیم نشوی، تو را در اراده ات به رنج و سختی می اندازم و آخر هم جز اراده و خواسته من واقع نخواهد شد.

– قَالَ ابوجعفر الباقر ۸: مَنْ صَبَرَ وَ اسْتَرْجَعَ وَ حَمِدَ اللَّهَ عِنْدَ الْمُصِيبَهِ فَقَدْ رَضِيَ بِمَا صَنَعَ اللَّهُ وَ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَ مَنْ لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ جَرَى عَلَيْهِ الْقَضَاءُ وَ هُوَ ذَمِيمٌ وَ أَحْبَطَ اللَّهُ أَجْرَهُ.(بحار الأنوار، ج ۶۸، باب ۶۲، ص ۵۶) آن کس که هنگام مصیبت و گرفتاری، صبر و شکیبایی ورزیده و استرجاع کند(و بگوید: انا لله و انا الیه راجعون) و حمد و سپاس الهی نماید چنین شخصی دارای مقام رضا است به آنچه خداوند داده است و پاداش او بر خدا است و کسی که چنین نباشد نکوهیده و بدون پاداش است و قضای الهی هم در حق او جاری خواهد

شد، بخواهد یا نخواهد.

- قال أميرالمؤمنين(ع): الرِّضَـا بِقَضَاءِ اللَّهِ يُهَوِّنُ عَظِيمَ الرَّزَايَا.(تصنيف غرر الحكم و درر الكلم، ص ۱۰۳) خشنودی به قضای خداوند مصیبتهای بزرگ را آسان می کند؛ زیرا کسی که به قضا ی الهی راضی و خشنود باشد هر مصیبتی اگرچه اعظم مصیبتها که از جانب خداوند متعال باشد بر او گوارا خواهد بود.

سؤال: آیا دعا با مقام رضا که از بلندترین مقامات صدیقان است منافات دارد؟

جواب: در صورتی با رضا به قضای الهی منافات دارد که انگیزه آن حظّ نفسانی باشد؛ ولی اگر نیایشگر عارف بالله باشد و بداند که هیچ کاری بدون مشیت و خواست وی صورت نمی گیرد و دعای وی برای امتثال امر الهی در« ادعونی استجب لکم» و امثال آن باشد بدون آن که مقصودش حظّ نفسانی باشد منافاتی بین دعا و رضا نیست.

[۹۴] (۱). با توضیحاتی که قبلًا داده شد معلوم می شود که جایی برای بد گمانی به خداوند تبارک و تعالی وجود ندارد. اگر معرفت نسبت به او صحیح باشد انسان به این نتیجه خواهد رسید که در صورتی که مصلحت عبد در چیزی باشد خداوند حتماً و به یقین او را محروم نمی کند و حتی او را مورد عنایت قرار می دهد.

[۹۵] (۲). قَالَ رَسُولُ اللَّهِ علیه و آله السلام يَحْكِي عَنْ رَبِّهِ تَعَالَى: أَنَا عِنْدَ حُسْنِ ظَنِّ عَبْدِي بِي يَامُحَمَّدُ فَمَنْ زَاغَ عَنْ وَفَاءِحَقِيقَةِ مُوجِبَاتِ ظَنِّهِ بِرَبِّهِ فَقَدْ أَعْظَمَ الْحُجَّةَ عَلَى نَفْسِهِ وَ انَ مِنَ الْمَخْدُوعِينَ فِي أَسْرِ هَوَاه.(بحارالأنوار، ج ۶۷، باب ۵۹، ص ۳۲۳) رسول اکرم(ص) فرمود: خداوند می فرماید: من با مؤمن با حسن ظنش رفتار می کنم، ای محمد! هر کس

حسن ظن به خداوند را از دست بدهد دلش تاریک می گردد و وفا را از دست می دهد، این شخص حجت را بر خود تمام کرده و در دام هوای نفس خود گرفتار آمده است.

[۹۶] (۳). عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ(ع): إِنَّ اللَّهَ لَیَتَعَاهَدُ عَبْدَهُ الْمُؤْمِنَ بِالْبَلَاءِ کَمَا یَتَعَاهَدُ الْغَائِبُ أَهْلَهُ بِالطُّرَفِ وَ إِنَّهُ لَیَحْمِیهِ الدُّنْیا کَمَا یَحْمِی الطَّبِیبُ الْمَرِیض(بحارالأنوار، ج ۶۴، باب ۱۲، ص ۱۹۶) خداوند متعال مؤمن را با گرفتاری ها و مصیبت ها مورد نوازش و مرحمت قرار می دهد، همان گونه که مسافران برای خانواده های خود هدیه می آورند، خداوند دنیا را از بنده مؤمن خود نگه می دارد همان گونه که طبیب بیماری را از شخص دفع می کند.

[۹۷] (۱). عن أَبِی عَبْدِاللَّهِ(ع): یَقُولَ ... إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِهِ إِنْ خَیْراً فَخَیْراً وَ إِنْ شَرّاً فَشَرّا.(کافی، ج ۸، ص ۲۹۷) بی شک، خداوند عزّ و جلّ همان گونه است که بنده به او گمان می برد، اگر به او گمان خیر ببرد برایش خیر پیش می آورد و اگر گمان شرّ ببرد، برایش شرّ پیش می آورد.

[۹۸] (۱). این درس در جلسه ششصد و سی و ششم خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

[۹۹] (۲). این[موفقیّت] برای کسی است که از مقام[عدالت] من بترسد و از عذاب[من] بیمناک باشد!(ابراهیم، آیه ۱۴)

[۱۰۰] (۳). ای بندگان خداوند! بدانید هر کس به شبیخون دشمن بیندیشد و از قدرتهای دنیا بیم داشته باشد، از بستر نرم کناره می گیرد، از خواب چشم می پوشد و چندان به خورد و خوراک نمی پردازد. پس ای انسان!، وای بر تو از ترس شبیخون خداوند عزیز، و مؤاخذه دردناک

او، و شبیخون او به معصیت کاران و گنهکاران با این مرگهای نابهنگام شبانه روز! این شبیخونی است که از آن نمی توان گریخت، و پناهگاه و گریزگاهی ندارد. ای مؤمنان! از عذاب خداوند بترسید، به این شبیخون بیندیشید که خداوند می فرماید:« این وارث زمین شدن برای کسی است که از مقام و از وعیدهای من بترسد.» از جلوه های این زندگی دنیا و فریب و شرهایش حذر کنید، پایان زیانبار تمایل به آن را در نظر بگیرید، چرا که زیور آن فتنه و محبتش گناه است.(تحف العقول، ص ۲۷۲)

[۱۰۱] (۱).(لَهُ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ يُحْيي وَ يُميتُ وَ هُوَ عَلى كُلِّ شَيْ ءٍ قَديرٌ).(حدید، آیه ۲) مالکیت[و حاکمیّت] آسمانها و زمین از آن او است؛ زنده می کند و می میراند و او بر هر چیز توانا است!

[۱۰۲] (۱). اللّهمّ عظم سلطانك و علا مكانك و خفى مكرك و ظهر امرك وغلب قهرك وجرت قدرتك ولا يمكن الفرار من حكومتك.(فرازی از دعای کمیل امیرالمومنین(ع)) خدایا! سلطنت و پادشاهی ات بس بزرگ، و مقامت بسی بلند است، مکر و تدبیرت در کارها پنهان و امر و فرمانت آشکار است، قهرت غالب و قدرت و نیرویت نافذ است و گریز از تحت حکومت تو ممکن نیست.

[۱۰۳] (۲). عن امیرالمؤمنین(ع): من أهان سلطان اللَّه أهانه اللَّه و من أكرم سلطان اللَّه أكرمه اللَّه.(تصنیف غررالحکم و درر الکلم، ص ۸۲) هر کس قدرت خداوند را خوارکند، خداوند او را خوار می کند و هرکس قدرتش را گرامی بدارد خداوند او را گرامی می دارد.

[۱۰۴] (۳). بحارالأنوار، ۱۶، باب، ۹، ص ۲۱۷؛ نهج الفصاحه، ص ۲۵۹.

[۱۰۵] (

۴). قال الصادق(ع): لا يتمكن الشيطان بالوسوسه من العبد الّا وقد أعرض عن ذكر اللّه و استهان بأمره و سكن إلى نهيه و نسى اطلاعه على سره و الوسوسه ما تكون من خارج القلب بإشاره معرفه العقل ومجاوره الطبع، وأما إذا تمكن فى القلب فذلك غى وضلاله وكفر، واللّه عزوجل دعا عباده بلطف دعوته وعرفهم عداوه ابليس، فقال عزمن قائل:(إن الشيطان لكم عدو مبين)، و قال تعالى:(إِنَّ الشَّيْطانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا).(مصباح الشريعه، ص ۱۶۶) شيطان در راه وسوسه كردن برقرار و پابرجا نمى شود مگر آن كه انسان از ذكر پروردگار متعال اعراض كرده، فرمان ها و دستورهاى الهى را خوار شمرد و بر نواهى و مناهى او تكيه زده، از علم و آگاهى و احاطه خداوند متعال غفلت بورزد و وسوسه در زمينه معرفت عقل و تمايل به عالم طبيعت از خارج قلب وارد قلب مى شود و چون جنبه طبيعت و شهوات مادى بر جنبه عقل غالب شود و توجه و معرفت عقل رخت بربندد، وسوسه چنان محكم و برقرار مى گردد كه به مرحله كفر و ضلالت منتهى مى شود و خداوند متعال به لطف و مهربانى بندگان خود را به سوى خود دعوت فرموده و دشمنى و عداوت شيطان را به آنان معرفى كرده است، مى فرمايد: شيطان دشمن محكم و آشكار شما است و باز مى فرمايد: شيطان دشمن شما است پس او را دشمن خود قرار دهيد.

- قَالَ الصَّادِقُ(ع): مَنْ رَعَى قَلْبَهُ عَنِ الْغَفْلَهِ وَ نَفْسَهُ عَنِ الشَّهْوَهِ وَ عَقْلَهُ عَنِ الْجَهْلِ فَقَدْ دَخَلَ فِى دِيوَانِ الْمُتَنَبِّهِينَ ثُمَّ مَنْ رَعَى عَمَلَهُ عَنِ الْهَوَى وَ دِينَهُ عَنِ الْبِدْعَهِ وَ مَالَهُ عَنِ

الْحَرَام فَهُوَ مِنْ جُمْلَهِ الصَّالِحِين.(بحارالأنوار، ج ۶۷، باب ۴۵، ص ۶۲) کسی که دل خود را از فراموشی و غفلت از یاد حق باز دارد و نفسش را از شهوت و خواسته های بی جا و عقل و فکرش را از بلای جهل و نادانی باز دارد[و مراقبت و مراعات این کارها را بکند] چنین شخصی از گروه بیداران و آگاهان است و کسی که مراقب باشد هوای نفس در اعمالش و کردارش دخالت نکند[و عملش خالص برای خداوند باشد] و در دین از بدعت و خود رأیی اجتناب ورزد و اموال خود را از حرام نگه دارد چنین شخصی از صلحا و شایستگان است.

[۱۰۶] (۱). عن امیرالمؤمنین(ع): عَجِبْتُ لِمَنْ یَشُکُّ فِی قُدْرَهِ اللَّهِ وَ هُوَ یَرَی خَلْقَهُ.(غرر الحکم، ص ۴۹۳) در شگفتم از کسی که مخلوقات خداوند را می بیند ولی در قدرت وی تردید دارد!

- عن ابی جعفر(ع) قال: إیّاکم و التّفکّر فی اللّه و لکن إذا أردتم أن تنظروا إلی عظمته فانظروا إلی عظیم خلقه.(الکافی، ج ۱؛ الوسائل، ج ۱۱، ص ۴۵۳) از اندیشه در ذات خداوند بپرهیزید، هرگاه خواستید به عظمت او بنگرید، به عظمت مخلوقاتش نگاه کنید.

[۱۰۷] (۲).(وَ إِنْ یَمْسَسْکَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلا کاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَ إِنْ یَمْسَسْکَ بِخَیْرٍ فَهُوَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ).(أنعام، آیه ۱۷) اگر خداوند زیانی به تو برساند، هیچ کس جز او نمی تواند آن را برطرف سازد و اگر خیری به تو رساند، او بر همه چیز توانا است؛[و از قدرت او، هر گونه نیکی ساخته است].

[۱۰۸] (۳).(قُلِ اللَّهُمَّ مالِکَ الْمُلْکِ تُؤْتِی

الْمُلْکَ مَنْ تَشاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْکَ مِمَّنْ تَشاءُ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشاءُ وَ تُـذِلُّ مَنْ تَشاءُ بِیَدِکَ الْخَیْرُ إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ).(آل عمران، آیه ۲۶) بگو:« بارالهـا! مالك حکومتها تویی؛ به هر کس بخواهی، حکومت می بخشـی و از هر کس بخواهی، حکومت را می گیری؛ هر کس را بخـواهی، عزت می دهی و هر کس را بخـواهی خـوار می کنی. تمـام خوبیهـا بـه دسـت تـو است؛ تـو بر هر چیزی قادری.

[۱۰۹] (۱).(هُوَ مَعَکُمْ أَیْنَ ما کُنْتُمْ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِـیر).(حدیـد، آیه ۴) هر جا باشـید او با شـما است و خداوند نسبت به آنچه انجام می دهید بینا است.

[۱۱۰] (۲). رُوِی عَنِ النَّبِیِّ(ص) أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ النَّاسَ فِی الـدُّنْیَا ضَـیْفٌ وَ مَـا فِی أَیْـدِیهِمْ عَـارِیَّهٌ وَ إِنَّ الضَّیْفَ رَاحِلٌ وَ إِنَ الْعَارِیَّهَ مَرْدُودَهٌ أَلَـا وَ إِنَّ الـدُّنْیَا عَرَضٌ حَاضِـرٌ یَأْکُلُ مِنْهُ الْبَرُّ وَ الْفَاجِرُ وَ الْآخِرَهَ وَعْـدٌ صَادِقٌ یَحْکُمُ فِیهِ مَلِکٌ عَادِلٌ قَاهِرٌ فَرَحِمَ اللَّهُ مَنْ نَظَرَ لِنَفْسِهِ وَ مَهَّدَ لِرَمْسِهِ وَ حَبْلُهُ عَلَی عَـاتِقِهِ مُلْقًی قَبْـلَ أَنْ یُنْفَـذَ أَجَلُهُ وَ یَنْقَطِعَ أَمَلُهُ وَ لَا یَنْفَعَ النَّدَم.(إرشاد القلوب، ج ۱، باب ۴، ص: ۲۳) از نبی اکرم(ص) روایت شـده است که همانـا مردم در دنیا میهمان هسـتند و هر چه در دست آنان است عاریه می باشـد، همانـا میهمـان کوچ می کنـد عـاریه هم به صاحبش برمی گردد، ای مردم! همانا دنیا متاعی آماده است که انسان های خوب و بـد از آن اسـتفاده می کنند؛ ولی آخرت وعده ای راست است که در آن روز پادشاهی دادگر غالب فرمان می دهد، پس خدا به هر کس که به نفس خویش نگاه کند و برای شب اول قبرش

آماده باشد و پیش از آن که مرگ او برسد ریسمان بر گردن افکنده باشد و آرزویش را قطع کند رحم می فرماید و[در آن روز] ندامت و پشیمانی فایده ای ندارد.

- عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ(ع): قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص): مَا لِی وَ لِلدُّنْیَا إِنَّمَا مَثَلِی کَرَاکِبٍ رُفِعَتْ لَهُ شَجَرَهٌ فِی یَوْمٍ صَائِفٍ فَقَالَ تَحْتَهَا ثُمَّ رَاحَ وَ تَرَکَهَا.(تفصیل وسائل الشیعه، ج ۱۶، باب استحباب ترک ما زاد عن قدر الضروره من الدنیا، ص ۱۷) مرا با دنیا چه کار! همانا مثال من نسبت به دنیا مانند رهگذری است که در گرمای تابستان زیر سایه درختی، لحظه ای استراحت کرده و سپس از آنجا کوچ کند.

- عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ(ع): مَنْ أَرَادَ الْحَدِیثَ لِمَنْفَعَهِ الدُّنْیَا لَمْ یَکُنْ لَهُ فِی الْآخِرَهِ مِنْ نَصِیبٍ وَ مَنْ أَرَادَبِهِ خَیْرَ الْآخِرَهِ أَعْطَاهُ اللَّهُ خَیْرَ الدُّنْیَا وَ الْآخِرَه.(مشکاه الأنوار، فصل ۸، ص ۱۳۲) هرکس برای منفعت دنیا دنبال حدیث برود در آخرت بهره ای نخواهد داشت و هر کس طالب آخرت باشد، خداوند خیر دنیا و آخرت به او می دهد.

[۱۱۱] (۱). این درس در جلسه دویست و شصتم خارج اصول معظم له ایرادگردیده است.

[۱۱۲] (۲). پیوسته تذکّر ده؛ زیرا تذکّر مؤمنان را سود می بخشد.(ذاریات، آیه ۵۵)

[۱۱۳] (۳). قَالَ الصَّادِقُ(ع): أَوَّلُ مَا یُحَاسَبُ بِهِ الْعَبْدُ عَلَی الصَّلَاهِ فَإِذَا قُبِلَتْ قُبِلَ مِنْهُ سَائِرُ عَمَلِهِ وَإِذَا رُدَّتْ عَلَیْهِ رُدَّ عَلَیْهِ سَائِرُ عَمَلِه.(من لایحضره الفقیه، ج ۱، باب فضل الصلاه، ص ۲۰۷) نخستین چیزی که در روز قیامت بنده برای آن مورد حسابرسی قرار می گیرد و به آن رسیدگی می کنند نماز است، اگر نماز پذیرفته شد سایر اعمالش نیز به تفضّل[

از او] پـذیرفته می شـود و هر گـاه نمـاز مورد قبول واقع نشود و به بنـده باز گردانـده شود بقیه اعمـالش نیز مردود و باز گردانـده خواهد شد.

[۱۱۴] (۴). قَالَ امیرالمومنین(ع): سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ(ص) یَقُولُ: أَرْجَی آیَهٍ فِی کِتَابِ اللَّهِ(وَ أَقِمِ الصَّلاهَ طَرَفَیِ النَّهارِ وَ زُلَفاً مِنَ اللَّیْلِ) وَ قَرَأَ الْآیَهَ کُلَّهَا وَ قَالَ: یَا عَلِیُّ! وَ الَّذِی بَعَثَنِی الْحَقِّ بَشِیراً وَ نَذِیراً إِنَّ أَحَدَکُمْ لَیَقُومُ إِلَی وُضُوئِهِ فَتَسَاقَطُ عَنْ جَوَارِحِهِ الذُّنُوبُ فَإِذَا اسْتَقْبَلَ اللَّهَ بِوَجْهِهِ وَ قَلْبِهِ لَمْ یَنْفَتِلْ عَنْ صَلَاتِهِ وَ عَلَیْهِ مِنْ ذُنُوبِهِ شَیْ ءٌ کَمَا وَلَدَتْهُ أُمُّهُ فَإِنْ أَصَابَ شَیْئاً بَیْنَ الصَّلَاتَیْنِ کَانَ لَهُ مِثْلُ ذَلِکَ حَتَّی عَدَّ الصَّلَوَاتِ الْخَمْسَ ثُمَّ قَالَ: یَا عَلِیُّ! إِنَّمَا مَنْزِلَهُ الصَّلَوَاتِ الْخَمْسِ لِأُمَّتِی کَنَهَرٍ جَارٍ عَلَی بَابِ أَحَدِکُمْ فَمَا ظَنُّ أَحَدُکُمْ لَوْ کَانَ فِی جَسَدِهِ دَرَنٌ ثُمَّ اغْتَسَلَ فِی ذَلِکَ النَّهَرِ خَمْسَ مَرَّاتٍ فِی الْیَوْمِ أَ کَانَ یَبْقَی فِی جَسَدِهِ دَرَنٌ؟ فَکَذَلِکَ وَ اللَّهِ الصَّلَوَاتُ الْخَمْسُ لِأُمَّتِی.(بحارالأنوار، ج ۷۹، ص ۲۲۰) من از رسول خدا(ص) شنیدم که می فرمود: امیدوار کننده ترین آیات کتاب خداوند این آیه است: دو طرف روز و پاسی از شب نماز بپا دار که نیکی ها بدی ها را نابود می کند، این تذکری برای آنها است که اهل تذکرنـد(هود، آیه ۱۱۴) و فرمـود: ای علی! قسم به آن خـدایی که مرا به حق مبعوث کرده و من را بشـیر و نـذیر قرار داده هنگامی که یکی از شـما برای وضو گرفتن برمی خیزد، گناهانش از جوارحش می ریزد و وقتی به روی خود و به قلب خود متوجه خداوند می شود از نمازش کنار نمی رود مگر آن که از گناهانش چیزی باقی نمی ماند و مانند روزی

که متولد شده پاک می شود و اگر بین هر دو نماز گناهی بکند نماز بعدی پاکش می کند، آن گاه نمازهای پنجگانه را شمرد. بعد فرمود: یا علی! جز این نیست که نمازهای پنجگانه برای امت من حکم نهر جاری را دارد که در خانه آنان قرار گرفته باشد، حال چگونه است وضع کسی که بدنش آلودگی داشته باشد، وخودرا روزی پنج نوبت در آن آب بشوید؟ به خداوند سوگند نمازهای پنجگانه هم برای امت من همین حکم را دارد.

- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ الْأَنْصَارِی قَالَ: خَطَبَنَا رَسُولُ اللَّهِ(ص) فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَی عَلَیْهِ ثُمَّ قَالَ: أَیُّهَا النَّاسُ بَعْدَ کَلَام تَکَلَّمَ بِهِ- عَلَیْکُمْ بِالصَّلَاهِ عَلَیْکُمْ بِالصَّلَاهِ فَإِنَّهَا عَمُودُ دِینِکُمْ کَابِدُوا اللَّیْلَ بِالصَّلَاهِ وَ اذْکُرُوا اللَّهَ کَثِیراً یُکَفِّرْ عَنْکُمْ سَیِّئَاتِکُمْ إِنَّمَا مَثَلُ هَذِهِ الصَّلَوَاتِ الْخَمْسِ مَثَلُ نَهَرٍ جَارٍ بَیْنَ یَدَی بَابِ أَحَدِکُمْ یَغْتَسِلُ مِنْهُ فِی الْیَوْمِ خَمْسَ اغْتِسَالاتٍ فَکَمَا یَنْقَی بَدَنُهُ مِنَ الدَّرَنِ بِتَوَاتُرِ الْغَسْلِ فَکَذَا یَنْقَی مِنَ الذُّنُوبِ مَعَ مُدَاوَمَتِهِ الصَّلَاهَ فَلَا یَبْقَی مِنْ ذُنُوبِهِ شَیْ ء.(أمالی المفید، المجلس الثالث و العشرون، ص ۱۸۹) جابر بن عبد اللّه انصاری گوید: رسول خدا(ص) برای ما سخنرانی کردند، پس حمد و ثنای الهی به جا آوردند و پس از سخنی چند فرمود: ای مردم! بر شما باد به نماز[...] و فراوان یاد خداوند کنید تا گناهان شما را پاک سازد. همانا مَثل این نمازها مَثل نهری است که مقابل در خانه یکی از شما باشد و روزانه پنج بار خود را با آب آن بشوید، همان گونه که با شستن های پیاپی، بدنش از هر گونه چرکی پاک می شود همچنان با مداومت بر نماز از گناهان

پاک می گردد و هیچ گناهی بر او باقی نمی ماند.

- عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ(ع) قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَقُولُ: مَنْ شُغِلَ بِذِکْرِی عَنْ مَسْأَلَتِی أَعْطَیْتُهُ أَفْضَلَ مَا أُعْطِی مَنْ سَأَلَنِی.(کافی، ج ۲، باب الاشتغال بذکر الله عزوجل، ص ۵۰۱) امام صادق(ع) فرمودند: همانا خداوند می فرماید: هرکس به سبب ذکر و یاد من، از درخواست و پرسش از من سرگرم شود[طوری که درخواست و حاجت خود را فراموش کند] به او بهتر از آنچه به کسی که از من درخواست کند[و ذکر من او را سرگرم نکرده باشد] خواهم داد.

- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ علیه و آله السلام: مَنْ أَکْثَرَ ذِکْرَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَحَبَّهُ اللَّهُ وَ مَنْ ذَکَرَ اللَّهَ کَثِیراً کُتِبَتْ لَهُ بَرَاءَتَانِ بَرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ وَ بَرَاءَةٌ مِنَ النِّفَاق.(همان، ص ۴۹۸) کسی که خداوند را بسیار یاد کند خداوند او را دوست می دارد و ... برای او دو بیزاری نوشته می شود: بیزاری از آتش جهنم و بیزاری از نفاق و دورویی.

[۱۱۵] (۱). آگاه باشید، تنها با یاد خدای متعال دلها آرامش می یابد.(رعد، آیه ۲۸)

[۱۱۶] (۲). خدای متعال را فراوان یاد کنید، تا رستگار شوید.(أنفال، آیه ۴۵)

-(الَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللَّهَ قِیاماً وَ قُعُوداً وَ عَلی جُنُوبِهِمْ).(آل عمران، آیه ۱۹۱) همان ها که در حال ایستاده و نشسته و آن گاه که بر پهلو خوابیده اند، خداوند را یاد می کنند.

-(رِجالٌ لا تُلْهِیهِمْ تِجارَةٌ وَ لا بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ).(نور، آیه ۳۷) مردانی که نه تجارت و نه معامله ای آنان را از یاد خداوند و برپاداشتن نماز و ادای زکات غافل نمی کند.

-(فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّی عَنْ ذِکْرِنا وَ لَمْ

یُرِدْ إِلَّا الْحَیاهَ الدُّنْیا).(نجم، آیه ۲۹) از کسی که از یاد ما روی می گرداند و جز زندگی مادی دنیا را نمی طلبد، اعراض کن.

[۱۱۷] (۳).(وَ اذْکُرْ رَبَّکَ فی نَفْسِکَ تَضَرُّعاً وَ خیفَهً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْآصالِ وَ لا تَکُنْ مِنَ الْغافِلینَ).(اعراف، آیه ۲۰۵) پروردگارت را در دل خود به تضرع و ترس، بی آن که صدای خود را بلند کنی، هر صبح و شام یاد کن و از غافلان مباش.

در دعایی که از حضرت صادق(ع) برای هرروز ماه رجب را المرجب وارد شده آمده است: ... اللَّهُم لَا تَجْعَلْنِی مِنَ الْغَافِلِین المبعدین ....

[۱۱۸] (۱).(اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسابُهُمْ وَ هُمْ فی غَفْلَهٍ مُعْرِضُون).(أنبیاء، آیه ۱) حساب مردم به آنان نزدیک شده، در حالی که در غفلت اند و روی گردانند!

(یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تُلْهِکُمْ أَمْوالُکُمْ وَ لا أَوْلادُکُمْ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ الْخاسِرُون).(منافقون، آیه ۹) ای کسانی که ایمان آورده اید! اموال و فرزندانتان شما را از یاد خداوند غافل نکند و کسانی که چنین کنند، زیانکارانند!

(وَ مَنْ یَعْشُ عَنْ ذِکْرِ الرَّحْمنِ نُقَیِّضْ لَهُ شَیْطاناً فَهُوَ لَهُ قَرینٌ).(زخرف، آیه ۳۶) و هر کس از یاد خداوند روی گردان شود شیطان را سراغ او می فرستیم پس همواره قرین او است!

[۱۱۹] (۲). عَنْ رسول الله علیه وآله السّلام: أَکْثِرُوا مِنْ ذِکْرِ هَادِمِ اللَّذَّاتِ، قِیلَ: یَارَسُولَ اللَّهِ! فَمَا هَادِمُ اللَّذَّاتِ؟ قَالَ: الْمَوْتُ، فَإِنَّ أَکْیسَ الْمُؤْمِنِینَ أَکْثَرُهُمْ ذِکْراً لِلْمَوْتِ وَ أَشَدُّهُمْ لَهُ اسْتِعْدَاداً.(مستدرک الوسائل، ج ۲، باب ۱۷، ص ۱۰۳) از بین برنده لذت های کاذب را زیاد یاد کنید، عرض کردند: آن چیست؟ حضرت فرمودند:

یاد مرگ، به راستی که زیرک ترین مؤمن کسی است که بیش از همه به یاد مرگ و آماده تر برای فرا رسیدن آن باشد.

- قَالَ الصَّادِقُ(ع): ذِكْرُ الْمَوْتِ يُمِيتُ الشَّهَوَاتِ فِي النَّفْسِ وَ يَقْطَعُ مَنَابِتَ الْغَفْلَهِ وَ يُقَوِّي النَّفْسَ بِمَوَاعِدِ اللَّهِ وَ يُرِقُّ الطَّبْعَ وَ يَكْسِرُ أَعْلَامَ الْهَوَى وَ يُطْفِئُ نَارَ الْحِرْصِ وَ يُحَقِّرُ الدُّنْيَا وَ هُوَ مَعْنَى مَا قَالَ النَّبِيُّ: فِكْرُ سَاعَهٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَهِ سَنَه.(مستدرک الوسائل، ج ۲، باب ۱۷، ص ۱۰۵) یاد مرگ، شهوات غیر مشروع را در نفس می میراند، ریشه های غفلت و ناآگاهی را می کند، دل را به وعده های الهی تقویت می کند، به طبیعت آدمی، نرمی و رقّت می بخشد، نشانه های هواپرستی را درهم می شکند، آتش حرص را فرو می نشاند و دنیا را در نظر آدمی کوچک و حقیر می سازد و این همان معنای جمله ای است که پیامبر گرامی فرموده: یک ساعت(یک لحظه) فکر از یک سال عبادت بهتر است.

- قَالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ(ع): لَوْ رَأَى الْعَبْدُ أَجَلَهُ وَ سُرْعَتَهُ إِلَيْهِ لَأَبْغَضَ الْأَمَلَ وَ طَلَبَ الدُّنْيَا.(مشکاه الأنوار، ص ۳۰۵) هر کس از سرعت مرگ اطلاع داشته باشد، آرزوهای خود را ترک می کند و دنیا را مبغوض می شمارد.

- قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ(ع): مَا أَنْزَلَ الْمَوْتَ حَقَّ مَنْزِلَتِهِ مَنْ عَدَّ غَداً مِنْ أَجَلِهِ وَ مَا أَطَالَ عَبْدٌ الْأَمَلَ إِلَّا أَسَاءَ الْعَمَلَ.(همان) هر کس بگوید من فردا زنده خواهم بود حقیقت مرگ را در نیافته است، هر کس آرزوی دراز داشته باشد مرتکب گناه می گردد.

- قَالَ أَبُوعَبْدِاللَّهِ(ع): أَكْثِرْ ذِكْرَ الْمَوْتِ فَإِنَّهُ لَمْ يُكْثِرْ عَبْدٌ ذِكْرَ الْمَوْتِ إِلَّا زَهِدَ فِي الدُّنْيَا.(همان) زیاد یاد مرگ کنید؛ زیرا هر کس زیاد از مرگ

یاد کند زاهد می گردد و دل به دنیا نمی دهد.

- قَالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ(ع): أَلَا إِنَّ الْقُبُورَ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّهِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفَرِ النِّيرَانِ أَلَا وَ إِنَّهُ يَتَكَلَّمُ فِی كُلِّ يَوْمٍ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ؛ أَنَا بَيْتُ الْوَحْشَهِ أَنَا بَيْتُ الدُّودِ أَلَا وَ إِنَّ وَرَاءَ ذَلِكَ يَوْماً تَذْهَلُ فِيهِ كُلُّ مُرْضِعَهٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ يَكُونُ الْوِلْدانَ شِيباً السَّماءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ وَ تَضَعُ كُلُّ ذاتِ حَمْلٍ حَمْلَها وَ تَرَى النَّاسَ سُكارى وَ ما هُمْ بِسُكارى وَ لكِنَّ عَذابَ اللَّهِ شَدِيدٌ أَلَا إِنَّ مِنْ وَرَاءِ ذَلِكَ جَنَّةً- عَرْضُهَا السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ أَعَاذَنَا اللَّهُ وَ إِيَّاكُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَلِيمِ وَ رَحِمَنَا وَ إِيَّاكُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِين.(همان) آگاه باشید! قبرها یا باغی از باغ های بهشتند یا گودالی از گودال های دوزخ، متوجه باشید که قبر در هر روز سه بار سخن می گوید و در هر بار فریاد می زند: من خانه تنهایی هستم. من لانه کرم ها هستم. آگاه باشید! پس از عالَم قبر، روزی فرا می رسد که زنان شیرده، کودکان شیرخوار را رها می کنند و از آن ها غافل می شوند، روزی که کودکان پیر می شوند و آسمان ها پاره پاره می گردند و زنان باردار از فرط ناراحتی بچه های خود را سقط می کنند. در آن روز خیال می کنی که مردم مست هستند در حالی که مست نیستند، بلکه عذاب خداوند بسیار بزرگ است و آنان از شدت عذاب مدهوش هستند، آگاه باشید! بعد از مرگ بهشتی هست که وسعت و پهنای آن به اندازه زمین و آسمان است، خداوند ما و شما را از عذاب خوارکننده نگه دارد.

[۱۲۰] (۱). عنْ أَبِی جَعْفَرٍ الثَّانِی(ع) قَالَ: الْمُؤْمِنُ يَحْتَاجُ إِلَى خِصَالٍ: تَوْفِيقٍ مِنَ اللَّهِ وَ وَاعِظٍ مِنْ

نَفْسِهِ وَ قَبُولٍ مِمَّنْ يَنْصَحُهُ.(بحارالأنوار، ج ۷۲، باب ۴۳، ص ۶۵) امام هادی(ع) فرمود: مؤمن به چند خصلت نیاز دارد: توفیق از خداوند و پند دهی از نزد خویش و پذیرش اندرز کسی که به او اندرز دهد.

- قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ٨: مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَاعِظٌ مِنْ قَلْبِهِ وَ زَاجِرٌ مِنْ نَفْسِهِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ قَرِينٌ مُرْشِدٌ اسْتَمْكَنَ عَدُوَّهُ مِنْ عُنُقِه.(أمالي الصدوق، المجلس الثامن و الستون، ص ۴۴۱) هر کس پند دهی در دل خود نداشته باشد و خوددار نباشد و رفیق شفیق و ارشادگری نداشته باشد، دشمن را بر گردن خود سوار کرده است.

[۱۲۱] (۱). این درس در جلسات« پانصد و پنجاهم» و« پانصد و پنجاه و چهارم» و« پانصد و شصت و سوم» و« چهارصد و بیست و پنجم» خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

[۱۲۲] (۲). فاطر، آیه ۲۸.

[۱۲۳] (۳). عَنْ عُنْوَانَ الْبَصْرِى قُلْتُ يَا أَبَاعَبْدِاللَّهِ مَا حَقِيقَةُ الْعُبُودِيَّه؟ قَالَ(ع) ثَلَاثَةُ أَشْيَاءَ؛ أَنْ لَا يَرَى الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا خَوَّلَهُ اللَّهُ مِلْكاً لِأَنَّ الْعَبِيدَ لَا يَكُونُ لَهُمْ مِلْكٌ، يَرَوْنَ الْمَالَ مَالَ اللَّهِ يَضَعُونَهُ حَيْثُ أَمَرَهُمُ اللَّهُ بِهِ وَ لَا يُدَبِّرُ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ تَدْبِيراً وَ جُمْلَةُ اشْتِغَالِهِ فِيمَا أَمَرَهُ تَعَالَى بِهِ وَ نَهَاهُ عَنْهُ فَإِذَا لَمْ يَرَ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا خَوَّلَهُ اللَّهُ تَعَالَى مِلْكاً هَانَ عَلَيْهِ الْإِنْفَاقُ فِيمَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يُنْفِقَ فِيهِ وَ إِذَا فَوَّضَ الْعَبْدُ تَدْبِيرَ نَفْسِهِ عَلَى مُدَبِّرِهِ هَانَ عَلَيْهِ مَصَائِبُ الدُّنْيَا وَ إِذَا اشْتَغَلَ الْعَبْدُ بِمَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى وَ نَهَاهُ لَا يَتَفَرَّغُ مِنْهُمَا إِلَى الْمِرَاءِ وَ الْمُبَاهَاةِ مَعَ النَّاسِ فَإِذَا أَكْرَمَ اللَّهُ الْعَبْدَ بِهَذِهِ الثَّلَاثَةِ هَانَ عَلَيْهِ الدُّنْيَا

وَ إِبْلِیسُ وَ الْخَلْقُ وَ لَا یَطْلُبُ الـدُّنْیَا تَکَاثُراً وَ تَفَاخُراً وَ لَا یَطْلُبُ مَا عِنْدَ النَّاسِ عِزّاً وَ عُلُوّاً وَ لَا یَدَعُ أَیَّامَهُ بَاطِلًا فَهَذَا أَوَّلُ دَرَجِهِ التُّقَی، قَالَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی:(تِلْکَ الـدَّارُ الْآخِرَهُ نَجْعَلُها لِلَّذِینَ لا یُرِیدُونَ عُلُوًّا فِی الْأَرْضِ وَ لا فَساداً وَ الْعاقِبَهُ لِلْمُتَّقِین).(بحارالأنوار، ج ۱، باب ۷، ص ۲۲۱) عنوان بصری عرض کرد: یا ابا عبد اللَّه! حقیقت عبودیت چیست؟ حضرت فرمود: با سه چیز می توان این حقیقت را دریافت؛ ۱. بندگان آنچه را که خداوند به آنان بخشیده است ملک خود ندانند؛ زیرا بندگان خدا مالک نیستند و هر چه دارنـد از خـدا است و هر جا خـدا امر کند باید خرج کنند. ۲. بنـده هرگز قدرت ندارد با فکر و اندیشه خود کارهای خود را اداره کند، ۳. هر چه خداوند به او امر کرده یا از آن نهی کرده است به کار گیرد و از اوامر و نواهی خدا سر باز نزند، هر گاه بنـده ای چیزی را ملک خود ندانـد مال را انفاق می کند. هر گاه بنده ای امور خود را به خداوند واگذارد و بفهمد که با عقل و تـدبیرش نمی تواند امور خود را آن طور که هست اداره کند، گرفتاری های دنیا و مصائب آن بر او گوارا می گردد، هر گاه بنـده ای به اوامر و نواهی خداونـد گردن نهد دیگر با مردم جدال و مناقشه نمی کند و آنان را آزار نمی دهد، هر وقت آدمیان به این سه خصلت عمل کردند و مورد لطف و اکرام خداوند قرار گرفتند، دنیا در نظر آنان کوچک می شود و شیطان و مردم نمی توانند بر ایشان سلطه پیدا کنند

و دنبال جمع کردن مال و تکاثر و تفاخر نمی روند و قصد ریاست بر مردم و طلب عزّت ندارند و اوقات خود را به هدر نمی دهند. این اوصاف، نخستین درجه پرهیزکاران است، خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید: جهان آخرت را برای کسانی مهیا کرده ایم که در زمین دنبال مقام پرستی نرفته و مرتکب فسادنشده باشند وپایان نیک برای پرهیزکاران است.

[۱۲۴] (۱). عن ابی عبدالله(ع) قال: مَا تَنَبَّأَ نَبِی قَطُّ حَتَّی یُقِرَّ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِخَمْسٍ، بِالْبَدَاءِ وَ الْمَشِیَّهِ وَ السُّجُودِ وَ الْعُبُودِیَّهِ وَ الطَّاعَه.(التوحید للصدوق، ص ۳۳۳، باب البداء) هرگز هیچ پیامبری به منصب پیامبری نمی رسید تا آن که برای خداوند به پنج خصلت اقرار می کرد: بداء و مشیت وسجود وعبودیت وطاعت.

- قَالَ الرِّضَا(ع): بِالْعُبُودِیَّهِ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَفْتَخِرُ. به عبودیت حقّ تعالی افتخار می کنم.(علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۳۷)

- عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ(ع) یَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَ مُحَمَّداً علیه وآله السلام عَبْداً قَبْلَ أَنْ یَتَّخِذَهُ نَبِیّاً وَ إِنَّ عَلِیّا(ع) کَانَ عَبْداً نَاصِحاً لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَنَصَحَهُ وَ أَحَبَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فَأَحَبَّه.(کافی، ج ۸، ص: ۱۴۳) همانا خداوند پیش از آن که محمّد(ص) را پیامبر خود گیرد، بنده خود گرفت و[امیرمؤمنان] علی(ع) بنده ای بود خیرخواه در راه خداوند عزّوجلّ و خدا هم خیرخواه او بود، او خداوند عزّوجل را دوست داشت و خداوند هم او را دوست داشت.

[۱۲۵] (۱). پاک و منزّه است خدایی که بنده و عبدش را در یک شب، از مسجد الحرام به مسجد الاقصی که گرداگردش را پربرکت ساخته ایم برد.(إسراء، آیه ۱)

[۱۲۶] (۲). عن أمیرالمومنین(ع): أَعْلَمُ النَّاسِ بِاللَّهِ

أَكْثَرُهُمْ خَشْيَةً لَهُ.(تصنيف غررالحكم و دررالكلم، ص: ۶۳) داناترین مردم به خداوند کسی است که خشیت و بیم او از خداوند بیشتر باشد.

- عن أميرالمومنين(ع) سَبَبُ الْخَشْيَهِ الْعِلْمُ.(همان) علم سبب خشیت از خدای متعال است.

- عن أميرالمومنين(ع): إِذَا زَادَ عِلْمُ الرَّجُلِ زَادَ أَدَبُهُ وَ تَضَاعَفَتْ خَشْيَتُه.(همان) هرگاه علم مرد زیاد شود ادب او و زیاد می شود، و ترس او از پروردگارش دو چندان می گردد.

- عن أميرالمومنين(ع): الْزَمِ الْإِخْلَاصَ فِی السِّرِّ وَالْعَلَانِيَهِ وَ الْخَشْيَهَ فِی الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَهِ وَالْقَصْدَ فِی الْفَقْرِ وَ الْغِنَی وَ الْعَدْلَ فِی الرِّضَا وَ السَّخَط.(تصنيف غررالحكم ودررالكلم، ۱۹۷) ملازم اخلاص باش، در نهان و آشکار، و ملازم خشیت و بیم باش در ظاهر و باطن، و ملازم میانه روی باش در تنگدستی و توان گری و ملازم عدالت گستری باش در خشنودی و خشم.

[۱۲۷] (۱). عَنِ الرِّضَا عَنْ آبائه صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ عن رَسُولَ اللَّهِ(ص) و سلّم: طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَهٌ عَلَی كُلِّ مُسْلِمٍ فَاطْلُبُوا الْعِلْمَ مِنْ مَظَانِّهِ وَ اقْتَبِسُوهُ مِنْ أَهْلِهِ فَإِنَّ تَعَلُّمَهُ لِلَّهِ حَسَنَهٌ وَ طَلَبَهُ عِبَادَهٌ وَ الْمُذَاكَرَه فِيهِ تَسْبِيحٌ وَ الْعَمَلَ بِهِ جِهَادٌ وَ تَعَلُّمَهُ لِمَنْ لَا يَعْلَمُهُ صَدَقَهٌ وَ بَذْلَهُ لِأَهْلِهِ قُرْبَهٌ إِلَی اللَّهِ تَعَالَی لِأَنَّهُ مَعَالِمُ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ وَ مَنَارُ سَبِيلِ الْجَنَّه وَ الْمُونِسُ فِی الْوَحْشَهِ وَ الصَّاحِبُ فِی الْغُرْبَه وَ الْوَحْدَه وَ الْمُحَدِّثُ فِی الْخَلْوَهِ وَ الدَّلِيلُ عَلَی السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ السِّلَاحُ عَلَی الْأَعْدَاءِ وَ التَّزَيُّنُ عِنْدَ الْأَخِلَّاء ....(إرشاد القلوب، ج ۱، باب ۴۹، ص ۱۶۰؛ البرهان فی تفسير القرآن، ج ۱، ص: ۹) حضرت رضا از پدران خود: روایت کرده اند که حضرت رسول اکرم ۶ و سلّم

فرمودند: تحصیل علم، بر هر مسلمانی واجب است پس علم را از هر کسی که عالم است بلکه از هر جایی که گمان فراگیری آن را دارید بطلبید و آن را از اهلش کسب کنید؛ زیرا یادگرفتن علم برای رضای خدا حسنه است و طلب آن عبادت است، مذاکره آن با یکدیگر تسبیح پروردگار و عمل کردن به آن جهاد در راه خدا است، یاد دادن آن به کسی که نمی داند صدقه دادن است و رسانیدن آن به اهلش تقرب به خداوند است؛ چرا که به وسیله علم مسایل حلال و حرام فهمیده می شود، و بدان وسیله راه بهشت روشن و ظاهر می شود، و علم در هنگام وحشت انیس و مونس، و در تنهایی و غربت، رفیق است، در خلوت هم زبان است و در هر حالت راهنما است؛ چه در حال فرح و سرور یا بلا و مصیبت، در مقابل دشمنان سلاح است و در نزد دوستان، زینت است ....

[۱۲۸] (۱). عن أميرالمومنين(ع): غَايَهُ الْمَعْرِفَهِ الْخَشْيَهُ.(تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص: ۶۳) غایت معرفت ترس است؛ یعنی عاقبت معرفت حق تعالی و شناخت او یا غرض و علت غایی آن ترس از او و نافرمانی او است.

[۱۲۹] فاضل موحدی لنکرانی،محمد، اخلاق فاضل، ۱جلد، مرکز فقهی ائمه اطهار(ع) - قم، چاپ: اول، ۱۳۸۹ ه.ش.

[۱۳۰] (۲). قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص): الدُّنْيَا سَاعَهٌ فَاجْعَلْهَا طَاعَهً وَ بَابُ ذَلِکَ كُلِّهِ مُلَازَمَهُ الْخَلْوَهِ بِمُدَاوَمَهِ الْفِكْرَهِ وَ سَبَبُ الْخَلْوَهِ الْقَنَاعَهُ وَ تَرْكُ الْفُضُولِ مِنَ الْمَعَاشِ وَ سَبَبُ الْفِكْرَهِ الْفَرَاغُ وَ عِمَادُ الْفَرَاغِ الزُّهْدُ وَ تَمَامُ الزُّهْدِ التَّقْوَى وَ بَابُ التَّقْوَى الْخَشْيَهُ وَ دَلِيلُ الْخَشْيَهِ التَّعْظِيمُ

لِلَّهِ وَ التَّمَسُّكَ بِتَخْلِيصِ طَاعَتِهِ وَ أَوَامِرِهِ وَ الْخَوْفُ وَ الْحِذَرُ وَ الْوُقُوفُ عَنْ مَحَارِمِهِ وَ دَلِيلُهَا الْعِلْمُ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ:(إِنَّما يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ).(بحارالأنوار، ج ۶۷، باب ۴۵، ص: ۶۲) زندگی دنیا ساعتی بیش نیست، پس آن یک ساعت را در طاعت خدا مصروف بدار و باب ورود به طاعت خداوند ملازمت با خلوت است، به شرط مداومت بر تفکر، و خلوت از مردم موقعی آسان می شود که انسان قناعت را در پیش گیرد و از اضافه ها و تجملات زندگی صرف نظر کند و اما اندیشیدن و در فکر سعادت خود بودن متوقف بر فراغت قلب است و بزرگ ترین اساس و پایه فراغت قلب، زهد است و حقیقت و تمامیّت زهد و ترک دنیا با پرهیزگاری و تقوا حاصل می شود و راه تقوا خوف از خدا و خشیت می باشد و باب خشیت تجلیل و تعظیم پروردگار و بندگی و عبادت خالص به جا آوردن در مقابل اوامر او و خوف و حذر از محرّمات و توقف در آنها است و راهنمای اینها علم است؛ چنان که خداوند متعال می فرماید: تنها علما هستند که در مقابل عظمت پروردگار خشیت دارند.

[۱۳۱] (۳). عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ الْكَاظِمِ عَنْ آبَائِهِ: قَالَ: دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ(ص) الْمَسْجِدَ فَإِذَا جَمَاعَةٌ قَدْ أَطَافُوا بِرَجُلٍ فَقَالَ: مَا هَذَا فَقِيلَ: عَلَّامَةٌ قَالَ: وَ مَا الْعَلَّامَةُ؟ قَالُوا: أَعْلَمُ النَّاسِ بِأَنْسَابِ الْعَرَبِ وَ وَقَائِعِهَا وَ أَيَّامِ الْجَاهِلِيَّةِ وَ بِالْأَشْعَارِ وَ الْعَرَبِيَّةِ فَقَالَ النَّبِيُّ(ص): ذَاكَ عِلْمٌ لَا يَضُرُّ مَنْ جَهِلَهُ وَ لَا يَنْفَعُ مَنْ عَلِمَهُ ثُمَّ قَالَ(ص): إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ؛ آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ

أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ وَ مَا خَلَاهُنَّ هُوَ فَضْل.(بحارالأنوار، ج ۱، باب ۶، ص: ۲۰۹) از حضرت کاظم(ع) روایت شده است که: رسول خدا(ص) زمانی که جماعتی اطراف شخصی را گرفته بودند، وارد مسجد شد و فرمود: او کیست؟ عرض کردند: مرد بسیار دانایی است، فرمود: علّامه چگونه کسی است؟ عرض کردند: داناترین مردم به انساب و نژادهای عرب و رخدادهای آن و ایّام[جنگهای] جاهلیّت و شعرهای عربی. راوی می گوید: پیامبر اکرم(ص) فرمود: آنچه این مرد می داند علمی است که ندانستن آن زیانی و دانستنش نفعی ندارد، سپس پیامبر اکرم(ص) فرمود: علم و دانایی- که موجب سعادت و نیکبختی همیشگی است- سه علم است: آیه محکم و نشانه استوار(علم اصول عقائد که آیات و نشانه های آن استوار است)، فریضه عادله و واجب میان افراط و تفریط(علم اخلاق که خوبش از روی عقل و بدش از روی جهل است و بر هر کس واجب است آنچه را از روی عقل است بپذیرد و آنچه را از روی جهل است نپذیرد) و سنّت قائمه و احکام برپا و همیشگی(مسائل حلال و حرام که تا روز قیامت تغییرناپذیر است) و آنچه غیر از اینها باشد فضل است و علم و دانایی که سودرسانی کرده و موجب سعادت و نیکبختی شود نیست.

- جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ(ص) فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا الْعِلْمُ؟ قَالَ: الْإِنْصَاتُ. قَالَ: ثُمَّ مَهْ؟ قَالَ: الِاسْتِمَاعُ لَهُ. قَالَ: ثُمَّ مَهْ؟ قَالَ: الْحِفْظُ لَهُ. قَالَ: ثُمَّ مَهْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: الْعَمَلُ بِهِ. قَالَ: ثُمَّ مَهْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: ثُمَّ نَشْرُه.(مشکاه الأنوار، فصل ۸، ص ۱۳۲)

مردی خدمت رسول(ص) آمد و گفت: یا رسول اللّه! علم چیست؟ فرمود: انصاف. گفت: بعد چیست؟ فرمود: گوش دادن، گفت: بعد چیست؟ فرمود: نگهداری. پرسید: بعد چیست؟ فرمود: عمل به علم، گفت: بعد؟ فرمود: نشر و پخش آن میان مردم.

[۱۳۲] (۱). قال النبیّ(ص): یَا أَبَا ذَرٍّ، إِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِعَبْدٍ خَیْراً فَقَّهَهُ فِی الدِّینِ وَ زَهَّدَهُ فِی الدُّنْیَا وَ بَصَّرَهُ بِعُیُوبِ نَفْسِه.(بحارالأنوار، ج ۷۴، باب ۴، ص ۷۲؛ مکارم الأخلاق، فصل ۵، ص ۴۵۸) ای اباذر! هرگاه خدای عزوجل به بنده ای اراده خیر کند او را دانای در دین می کند و پارسای در دنیا و بینای به عیبهایش قرار می دهد.

[۱۳۳] (۱). ر. ک: تفسیر قمی، البرهان، کنزالدقائق، شواهد التنزیل و نور الثقلین.

[۱۳۴] (۲). خوف و ترس(از عذاب و کیفر خدای تعالی) ارث علم و دانش است(عالم و دانشمند حقیقی از عذاب خدای عزّ و جلّ بیمناک است؛ از این رو سخنی بر خلاف حقّ و راستی نگفته و نمی نویسد) و علم و دانش روشنایی معرفت و شناسایی(خدای تعالی) و دل ایمان و گرویدن است(به وسیله علم، خدای تعالی را می توان شناخت و به او ایمان آورد و از عذاب و کیفرش ترسید) و کسی که از خوف و ترس محروم و بی بهره شد(از عذاب خدا خوف ندارد) عالم و دانشمند[حقیقی] نیست و اگر چه در متشابهات و سخنان مانند هم که معانی آنها بر همه معلوم نیست موشکاف(و در همه چیز علم و دانش و باریک بینی داشته) باشد[زیرا] خدای توانا و بزرگ فرموده:(إِنَّما یَخْشَی اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ)؛ جز

این نیست که از بندگان[گوناگون] خداوند تنها علما و دانایان می ترسند(زیرا ایشان خدای تعالی را به عظمت و بزرگی می شناسند، و هر کس معرفت و شناسایی اش درباره خدای عزّ وجلّ بیشتر است خوف و ترسش افزون تر خواهد بود.(بحارالأنوار، ج ۲، باب ۱۱، ص: ۴۵)

[۱۳۵] (۳).« شَقَّ الشَّعْرَ»؛ تعبیر به موشکافی، تعبیری است که دراین روایت هم وجود دارد.

[۱۳۶] (۱). این درس در جلسه« نود و ششم» و« یکصد و ششم» خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

[۱۳۷] (۲). عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِی بْنِ الْحَکَمِ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ جُنْدَبٍ عَنْ سُفْیَانَ بْنِ السِّمْطِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ(ع) ....(کافی، ج ۲، باب الاستدراج، ص ۴۵۲)

[۱۳۸] (۱). اعراف، آیه ۱۸۲.

[۱۳۹] (۲). عَنِ النَّبِیِّ(ص): إِذَا رَأَیْتُمُ اللَّهَ یُعْطِی الْعَبْدَ مَا یُحِبُّ وَ هُوَ مُقِیمٌ عَلَی مَعْصِیَتِهِ فَاعْلَمُوا أَنَّ ذَلِکَ اسْتِدْرَاجٌ لَهُ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَی:(سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَیْثُ لا یَعْلَمُون).(إرشاد القلوب إلی الصواب، ج ۱، ص ۷۵) هرگاه دیدید خدای متعال آنچه را بنده دوست دارد به او می دهد در حالی که آن بنده به گناه و معصیت خود ادامه می دهد، بدانید که این استدراجی برای آن بنده است. خداوند می فرماید: به تدریج از جایی که نمی دانند گرفتار مجازاتشان خواهیم کرد.

[۱۴۰] (۳). آل عمران، آیه ۱۷۸.

[۱۴۱] (۴). در مورد استدراج، آیات و روایات بسیاری وارد شده است. معنی استدراج(غافلگیری تدریجی) همان طور که بیان شد این است که خدای متعال بنده را بر اثر اعمال زشتش به تدریج جزا می دهد به نحوی که خود بنده نمی داند و سرگرم نعمت می شود هرگز

به یـاد ولی نعمت خود نمی افتـد و به نعمت های الهی مغرور می شود تا این که فرصت از دست او برود و ناگهان نعمت ها از او سلب شده و به حسرت مبتلا می گردد.

-(وَ الَّذینَ كَذَّبُوا بِآیاتِنا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَیْثُ لا یَعْلَمُون وَ أُمْلی لَهُمْ إِنَّ كَیْدی مَتینٌ).(اعراف، آیه ۱۸۲- ۱۸۳) آنان که آیات و نشانه های« توحیـد و یگانگی» ما را دروغ پندارنـد به زودی آنان را به تدریـج کیفر می دهیم از آنجایی که ندانند،« و هرچه گنـاه کننـد مـا نعمت را برایشان می افزاییم و آنان هم بر معصـیت خود می افزاینـد و به همین جهت سـزاوار عقاب سـخت می گردند» و ایشان را« چند روزی» مهلت می دهیم« تا هر کاری بخواهند انجام دهند» همانا مکر(چاره جویی) ما سـخت و استوار است.

-(فَذَرْنی وَ مَنْ یُكَذِّبُ بِهـذَا الْحَدیثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَیْثُ لا یَعْلَمُون وَ أُمْلی لَهُمْ إِنَّ كَیْدی مَتینٌ).(قلم، آیه ۴۴- ۴۵)[ای رسول! تو کیفر] مکـذّبان ومنکران قرآن مجید را به من واگذارکه ما آنان را از آنجا که نفهمند[وگمان نعمت کنند] به عذاب سخت می افکنیم.

- سُئِلَ أَبُوعَبْدِاللَّهِ(ع) عَنِ الِاسْتِدْرَاجِ فَقَالَ: هُوَ الْعَبْدُ یُذْنِبُ الـذَّنْبَ فَیُمْلَی لَهُ وَ تُجَدَّدُ لَهُ عِنْدَهَا النِّعَمُ فَتُلْهِیهِ عَنِ الِاسْتِغْفَارِ مِنَ الـذُّنُوبِ فَهُوَ مُسْتَدْرَجٌ مِنْ حَیْثُ لَا یَعْلَم.(کافی، ج ۲، باب الاسـتدراج، ص: ۴۵۲) از امـام صادق(ع) در باره معنای اسـتدارج سـؤال شـد: فرمـود: گـاه می شـود که کسـی مرتکب گنـاهی می گردد و به او مهلت داده می شود و نعمتش افزون می شود تا هوسرانی اش او را از استغفار باز دارد و این غفلتی است که شامل او شده در حالی که نمی داند.

- رُوِیَ عَنْ أَمِیرِالْمُؤْمِنِینَ(ع) أَنَّهُ قَالَ: یَا ابْنَ

آدَمَ إِذَا رَأَيْتَ رَبَّکَ يُتَابِعُ عَلَيْکَ نِعَمَهُ فَاحْذَرْهُ.(بحارالأنوار، ج ۶۴، باب ۱۲، ص ۱۹۶) ای انسان! هنگامی که دیدی پروردگارت پی در پی به تو نعمت می دهد از او حذر کن.

– قَالَ الْحُسَيْنُ(ع): الِاسْتِدْرَاجُ مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ لِعَبْدِهِ أَنْ يُسْبِغَ عَلَيْهِ النِّعَمَ وَ يَسْلُبَهُ الشُّكْر.(تحف العقول، ص: ۲۴۵) استدراج خداوند این است که به بنده اش نعمت فراوان ببخشد و توفیق شکر را از او بگیرد.

– وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ(ع) فِي يَوْمِ عَرَفَه: ... وَ لَا تَسْتَدْرِجْنِي بِإِمْلَائِکَ لِي اسْتِدْرَاجَ مَنْ مَنَعَنِي خَيْرَ مَا عِنْدَهُ وَ لَمْ يَشْرَكْكَ فِي حُلُولِ نِعْمَتِهِ بِي.(الصحیفه السجادیه، دعای ۴۷، ص ۲۱۰) حضرت زین العابدین(ع) ضمن دعایی می فرماید: ... با مهلت دادن به من به تدریج و کم کم سزاوار عقابم مفرما؛ مانند سزاوار کیفر شدن تدریجی کسی که مرا از خیر و نیکی آنچه نزد او است باز داشته و بی بهره گردانیده و حال آن که در رسیدن نعمت او به من شریک تو نبوده است.

[۱۴۲](۱). عَنْ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ(ع): مَنْ ضُيِّقَ عَلَيْهِ فِي ذَاتِ يَدِهِ فَلَمْ يَظُنَّ أَنَّ ذَلِکَ حُسْنُ نَظَرٍ مِنَ اللَّهِ لَهُ فَقَدْ ضَيَّعَ مَأْمُولًا وَ مَنْ وُسِّعَ عَلَيْهِ فِي ذَاتِ يَدِهِ فَلَمْ يَظُنَّ أَنَّ ذَلِکَ اسْتِدْرَاجٌ مِنَ اللَّهِ فَقَدْ أَمِنَ مَخُوفا.(بحار الأنوار، ج ۶۹، باب ۹۴، ص ۱؛ تحف العقول، ص ۲۰۰) کسی که تنگدست شد و آن را لطف و عنایت خدا به حساب نیاورد پاداشی(اخروی) را که برای او امید آن می رفت تباه ساخته. و به عکس، آن کسی که گشایشی در مالش پدید آمد، و آن را چون دامی پنهان و تدریجی قلمداد نکرد خود را

از مسأله خطرناکی ایمن دانسته است.

[۱۴۳] (۱). خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملًا شما را پاک سازد.(أحزاب، آیه ۳۳)

[۱۴۴] (۲). آیا اراده الهی در اینجا تکوینی است یا تشریعی؟

منظور از اراده تشریعی همان اوامر و نواهی الهی است؛ به عنوان مثال، خداوند از ما نماز، روزه، حج و جهاد خواسته است که این، اراده تشریعی است. معلوم است که اراده تشریعی به افعال ما تعلق می گیرد نه افعال خداوند؛ در حالی که در آیه فوق، متعلق این اراده، افعال خدا است، می گوید: خدا اراده کرده است که پلیدی را از شما ببرد؛ بنا بر این چنین اراده ای باید تکوینی و مربوط به خواست خداوند در عالم تکوین باشد. افزون بر این، مسأله اراده تشریعی نسبت به پاکی و تقوا، انحصار به اهل بیت: ندارد؛ زیرا خدا به همه دستور داده است پاک و با تقوا باشند و این مزیتی برای آنان نخواهد بود؛ زیرا همه مکلفان مشمول این فرمان هستند.

این نیز مسلم است که رجس در اینجا به معنای پلیدی ظاهری نمی باشد؛ بلکه اشاره به پلیدیهای باطنی است و اطلاق این کلمه هرگونه انحصار و محدودیت را در شرک و کفر و اعمال منافی عفت و مانند آن نفی می کند و همه گناهان و آلودگیهای عقیدتی و اخلاقی و عملی را شامل می شود.(تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص: ۳۰۳)

[۱۴۵] (۱). نکته دیگری که باید به دقت متوجه آن بود این است که اراده تکوینی که به معنای خلقت و آفرینش است در اینجا به معنای مقتضی است نه علت تامه تا موجب جبر

و سلب اختیار گردد.

توضیح این که: مقام عصمت به معنای یک حالت تقوای الهی است که به امداد پروردگار در پیامبران و امامان ایجاد می شود اما با وجود این حالت، چنان نیست که آنان نتوانند گناه کنند؛ بلکه قدرت این کار را دارند و با اختیار خود از گناه چشم می پوشند؛ درست همانند یک طبیب بسیار آگاه که هرگز یک ماده بسیار سمی را که خطرات جدی آن را می داند نمی خورد با این که قدرت بر این کار دارد؛ اما آگاهیها و مبادی فکری و روحی او سبب می شود که با میل و اراده خود از این کار چشم بپوشد.

این نکته نیز لازم به یادآوری است که این تقوای الهی موهبت ویژه ای است که به پیامبران داده شد نه به دیگران، ولی باید توجه داشت که خداوند این امتیاز را به خاطر مسئولیت سنگین رهبری به ایشان داده است؛ بنابراین امتیازی است که بهره آن عاید همگان می شود و این عین عدالت است؛ درست مانند امتیاز خاصی است که خداوند به سلول های چشم داده که تمام بدن از آن بهره می گیرد، از این گذشته به همان نسبت که پیامبران امتیاز دارند و مشمول مواهب الهی هستند مسئولیتشان نیز سنگین است و ترک اولای آنان معادل گناه بزرگ افراد عادی است و این مشخص کننده خط عدالت است. نتیجه این که: این اراده یک اراده تکوینی است در حد یک مقتضی(نه علت تامه) و در عین حال نه موجب جبر است و نه سلب مزیت و افتخار.(همان) ر. ك: کتاب های دیگر مانند کتاب: چهره های درخشان در آیه تطهیر، نوشته حضرت آیه الله العظمی فاضل لنکرانی.

[۱۴۶] (۱). این

درس در جلسه دویست و پانزدهم خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

[۱۴۷] (۲). عَلِی بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ یُونُسَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ عَنْ حَمْزَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ الطَّیَّارِ عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ(ع) قَالَ: ....(کافی، ج ۱، باب الابتلاء والاختبار، ص ۱۵۲)

[۱۴۸] (۱). عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ(ع) قَالَ: لَیْسَ شَیْ ءٌ فِیهِ قَبْضٌ أَوْ بَسْطٌ مِمَّا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَوْ نَهَی عَنْهُ إِلَّا وَ فِیهِ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ابْتِلَاءٌ وَ قَضَاء.(توحید صدوق، ص ۳۵۴، باب ۵۷) از آنچه خداوند به آن امر فرموده یا از آن نهی کرده، که در آن گرفتگی یا گشایشی باشد چیزی نیست مگر آن که از جانب خدای عز و جل در آن آزمایش و قضایی وجود دارد.

قبض و بسط تقریباً مانند حرکت و سکون است و دارای معنای عامی است که بیشتر اوضاع و احوال خلق را شامل می شود؛ زیرا قبض و بسط خداوند نسبت به دارایی مردم، فقر و غنای آنان است و نسبت به نفوسشان، غم و شادی شان و نسبت به بدنشان، مرض و تندرستی شان و نسبت به کردارشان، خذلان و توفیق ایشان و نسبت به دعایشان، اجابت و عدم اجابت آن است و همچنین سایر جهات انسان از معنای قبض و بسط خارج نیست. دراین روایت این قبض و بسط به امر و نهی خدا مقید شده است و به اموری مختص می شود که مربوط به شرع و دین باشد و خداوند در آن نهی یا فرمانی داشته باشد؛ مانند فقر و غنا و صحت و مرض که انسان در حالت فقر و مرض به صبر و شکیبایی مأمور است و در

حال صحت و ثروت به پرداخت حقوق واجب و به دستگیری از فقرا و صله رحم و مانند آن موظف شده است، پس تمامی این گونه احوال بندگان اولًا به خواست و حکم خداوند است و ثانیاً خداوند با همین امور بندگانش را آزمایش و امتحان می کند نه برای آن که خودش از حال آنان با خبر شود؛ زیرا او علام الغیوب است بلکه برای آن است که استحقاق ثواب یا عقاب را به خودشان بفهماند و حجت را بر ایشان تمام کند.

[۱۴۹] (۲). عن النبی(ص): حُبُّکَ لِلشَّیْ ءِ یُعْمِی وَ یُصِم.(من لا- یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۷۶) دوستی تو نسبت به چیزی تو را کور و کر می کند؛ یعنی چون چیزی را دوست بداری، نه عیبهای آن را می بینی و نه سخن عیب بینان را درباره آن می شنوی، این است که درباره آن کور و کر می شوی.

- قَالَ أَمِیرُالْمُؤْمِنِینَ(ع): عَیْنُ الْمُحِبِّ عَمِیَّةٌ عَنْ مَعَایِبِ الْمَحْبُوبِ وَ أُذُنُهُ صَمَّاءُ عَنْ قُبْحِ مَسَاوِیهِ.(تصنیف غررالحکم و دررالکلم، ص ۴۷۸) چشم عاشق از دیدن معایب محبوب کور است و گوشش از شنیدن زشتیهای او کر.

- عن أمیرالمؤمنین(ع): مَنْ عَشِقَ شَیْئاً أَعْشَى بَصَرَهُ وَ أَمْرَضَ قَلْبَهُ فَهُوَ یَنْظُرُ بِعَیْنٍ غَیْرِ صَحِیحَهٍ وَ یَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَیْرِ سَمِیعَهٍ قَدْ خَرَقَتِ الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ وَ أَمَاتَتِ الدُّنْیَا قَلْبَهُ وَ وَلِهَتْ عَلَیْهَا نَفْسُهُ فَهُوَ عَبْدٌ لَهَا وَلِمَنْ فِی یَدَیْهِ شَیْ ءٌ مِنْهَا حَیْثُمَا زَالَتْ زَالَ إِلَیْهَا وَ حَیْثُمَا أَقْبَلَتْ أَقْبَلَ عَلَیْهَا لَا یَنْزَجِرُ مِنَ اللَّهِ بِزَاجِرٍ وَلَا یَتَّعِظُ مِنْهُ بِوَاعِظ.(نهج البلاغه، خ ۱۰۹، ص ۱۵۹) کسی که عاشق چیزی شود چشم خود را کور و قلب خود را بیمار کرده

است عاشق با چشمی نادرست می بیند وبا گوشی ناشنوا می شنود، شهوات، عقل او را از کار می اندازد و دنیا قلب او را می کُشد و نفس او خواستار بی چون و چرای آن می شود. عاشق دنیا، بنده دنیا می شود و بنده کسانی که چیزی از دنیا در دست دارند، دنیا به هرسو رود او نیز به همان سو می رود و به هر جا رو کند به آنجا رو می کند، هیچ بازدارنده ای خدایی نمی تواند او را از بدی بازدارد و از هیچ اندرزگویی نمی تواند اندرز بگیرد.

[۱۵۰] (۱). خداوند رحمت کند مردی را که قدر خود را بشناسد و از حدّ خود تجاوز نکند.(تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۳۳، ح ۴۶۶۶)

[۱۵۱] (۲). عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الرِّضا(ع) قَالَ: التَّوَاضُعُ دَرَجَاتٌ: مِنْهَا أَنْ یَعْرِفَ الْمَرْءُ قَدْرَ نَفْسِهِ فَیُنْزِلَهَا مَنْزِلَتَهَا بِقَلْبٍ سَلِیم.(تفصیل وسائل الشیعه، ج ۱۵، باب ۲۸، ص ۲۷۲) تواضع درجاتی دارد: یکی از آن درجات این است که انسان قدر و منزلت خود را بشناسد و به اندازه مقام و موقعیت خود قدم بردارد.

- قَالَ أَمِیرُالْمُؤْمِنِینَ(ع): مَا هَلَکَ امْرُؤٌ عَرَفَ قَدْرَهُ.(أمالی الصدوق، ص ۴۴۷، المجلس الثامن و الستون) هر کس قدر خود را بشناسد هلاک نگردد.

چو کس قدر خود را شناسد درست ببیند چو پایان کار از نخست

ز سیر حوادث نگردد هلاک که مرغ هوا را ز طوفان چه باک؟

[۱۵۲] (۱). این درس در جلسه شصت و چهارم خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

[۱۵۳] (۲). عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ أَبِی حَمْزَةَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ۸ قَالَ: قَالَ رَسُولُ

اللَّهِ(ص): يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي وَ عَظَمَتِي وَ كِبْرِيَائِي وَ نُورِي وَ عُلُوِّي وَ ارْتِفَاعِ مَكَانِي لَا يُؤْثِرُ عَبْدٌ هَوَاهُ عَلَى هَوَايَ إِلَّا شَتَّتُّ عَلَيْهِ أَمْرَهُ وَ لَبَّسْتُ عَلَيْهِ دُنْيَاهُ وَ شَغَلْتُ قَلْبَهُ بِهَا وَ لَمْ أُؤْتِهِ مِنْهَا إِلَّا مَا قَدَّرْتُ لَهُ وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي وَ عَظَمَتِي وَ نُورِي وَ عُلُوِّي وَ ارْتِفَاعِ مَكَانِي لَا يُؤْثِرُ عَبْدٌ هَوَايَ عَلَى هَوَاهُ إِلَّا اسْتَحْفَظْتُهُ مَلَائِكَتِي وَ كَفَّلْتُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرَضِينَ رِزْقَهُ وَ كُنْتُ لَهُ مِنْ وَرَاءِ تِجَارَةِ كُلِّ تَاجِرٍ وَ أَتَتْهُ الدُّنْيَا وَ هِيَ رَاغِمَه.(كافى، ج ٢، باب اتباع الهوى، ص ٣٣٥) نبى اكرم(ص) فرموده كه: خداى عزوجل مى فرمايد: سوگند به عزت و جلال خودم و بزرگى و كبريايى و نور و برترى مقامم! هيچ بنده اى، دلخواه خود را بر دلخواه من مقدم ندارد جز اين كه كارش را پريشان كنم و دنيايش را در هم سازم و از دنيا به او ندهم جز آنچه برايش مقدر كرده ام و سوگند به عزت و جلال و بزرگى و نور و برترى و بلندى مقامم! هيچ بنده اى دلخواه مرا بر دلخواه خود مقدم ندارد جز آن كه فرشتگان من او را نگهبانى كنند و آسمانها و زمين روزى اش را متكفل گردند(و به عهده گيرند) و از پس تجارت هر تاجرى پشتيبان و نگران او باشم و دنيا هم در حالى كه نخواهد به جانب او رو كند.

[١۵۴] (١). قَالَ أَبوجَعْفَر الباقر(ع): إِنَّ الرَّجُلَ لَيُذْنِبُ الذَّنْبَ فَيُدْرَأُ عَنْهُ الرِّزْقُ وَ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ:(إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّها مُصْبِحِينَ وَ لا يَسْتَثْنُونَ فَطافَ عَلَيْها طائِفٌ مِنْ رَبِّكَ وَ هُمْ نائِمُون).(كافى، ج

۲، باب الذنوب، ص ۲۶۸) انسان مرتکب گناه می شود و روزی مقدّر را از او باز می گیرند. حضرت این آیه را گواه گرفتند که می گوید:« باغداران سوگند خوردند که صبحدم میوه ها را بچینند و حاضر نشدند که اراده خدا را نیز در برابر تصمیم خود به حساب آورند. ناگاه صاعقه ای بر فراز آن باغستان چرخید و هر چه بود به آتش کشید، در حالی که باغداران در خواب ناز بودند.»

[۱۵۵] (۱). عن امیرالمومنین(ع): مَا أَفْسَدَ الدِّينَ كَالدُّنْيَا.(تصنیف غررالحکم و دررالکلم ف ص ۱۳۰) چیزی مانند دنیا یعنی خواهش آن و اشتغال به آن دین را فاسد و تباه نمی کند.

[۱۵۶] (۲). عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ: قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص): إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْراً فَقَّهَهُ فِی الدِّين.(أمالی المفید، المجلس التاسع عشر، ص ۱۵۸) امام صادق از پدران بزرگوارش: روایت فرمودند که: رسول خدا علیه وآله السلام فرمود: هرگاه خداوند خیر بنده ای را بخواهد او را در دین فقیه و دانا می گرداند.

- قَالَ الصَّادِقُ(ع): مَنْ لَمْ يَعْرِفِ الزِّيَادَةَ فِی نَفْسِهِ كَانَ إِلَى النُّقْصَانِ أَقْرَبَ وَمَنْ كَانَ إِلَى النُّقْصَانِ أَقْرَبَ فَالْمَوْتُ خَيْرٌ لَهُ مِنَ الْحَيَاه.(بحارالأنوار، ج ۶۸، باب ۶۴، ص ۱۶۰) کسی که با صرف وقت گرانبها چیزی بر اعمالش اضافه نکند بدیهی است که رو به نقصان و کمبود است و کسی که رو به کمبود است مرگ برای او بهتر از زندگی است.

- رُوِیَ عَنِ النَّبِیِّ(ص): مَنْ فُتِحَ لَهُ بَابُ خَيْرٍ فَلْيَنْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لَا يَدْرِی مَتَى يُغْلَقُ عَنْه.(بحارالأنوار، ج ۷۴، باب ۷، ص ۱۳۹) آن کس که در خیری به رویش گشوده شد

غنیمت بشمارد و از فرصت استفاده کند، زیرا نمی داند چه وقت آن در به رویش بسته می شود.

- قَال الْحَسَنِ بْنِ عَلِی المجتبی ٨: یَا ابْنَ آدَمَ إِنَّکَ لَمْ تَزَلْ فِی هَدْمِ عُمُرِکَ مُنْذُ سَقَطْتَ مِنْ بَطْنِ أُمِّکَ فَخُذْ مِمَّا فِی یَدَیْکَ لِمَا بَیْنَ یَدَیْکَ فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ یَتَزَوَّدُ وَالْکَافِرَ یَتَمَتَّع(بحار الأنوار، ج ٧۵، باب ١٩، ص ١٠١) ای فرزند آدم! تو از روزی که شکم مادر را ترک گفتی و به زمین قدم گذاردی پیوسته سرگرم نابود ساختن عمر خویشتن هستی. از فرصت زندگی استفاده کن و از آنچه اکنون در دست داری برای منازلی که در پیش داری بهره گیر که افراد با ایمان از دنیا برای فردای خود زاد و توشه تهیه می کنند و افراد بی ایمان تنها از آن لذّت و کامروایی می خواهند.

[١۵٧] (١). این درس در جلسه دویست و بیستم خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

[١۵٨] (٢). تحف العقول، ص ٣۵.

[١۵٩] (١). آل عمران، آیه ١۵٩.

[١۶٠] (٢). اهمیت اخلاق خوب:

- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص): الْخُلُقُ الْحَسَنُ نِصْفُ الدِّین.(بحار الأنوار، ج ۶٨، باب ٩٢، ص ٣٧٢) اخلاق خوب نصف دین است؛(به این معنا که عمده دستورات دینی راجع به اخلاق است.)

- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص): الْأَخْلَاقُ مَنَائِحُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِذَا أَحَبَّ عَبْداً مَنَحَهُ خُلُقاً حَسَناً وَ إِذَا أَبْغَضَ عَبْداً مَنَحَهُ خُلُقاً سَیِّئا.(بحار الأنوار، ج ۶٨، باب ٩٢، ص ٣٧٢) اخلاق، عطیه و بخشش هایی از جانب خداوند است، وقتی بنده ای را دوست بدارد اخلاق خوب را به او عنایت می فرماید و چون بنده ای را دشمن بدارد اخلاق زشت به او می دهد.

- عن الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ(

ع) قَالَ: النَّاسُ أَرْبَعَهٌ: فَمِنْهُمْ مَنْ لَهُ خُلُقٌ وَ لَا خَلَاقَ لَهُ، وَ مِنْهُمْ مَنْ لَهُ خَلَاقٌ وَ لَا خُلُقَ لَهُ، وَ مِنْهُمْ مَنْ لَا خُلُقَ وَ لَا خَلَاقَ لَهُ وَ ذَلِکَ مِنْ شَرِّ النَّاسِ، وَ مِنْهُمْ مَنْ لَهُ خُلُقٌ وَ خَلَاقٌ فَذَلِکَ خَیْرُ النَّاس.(خصال، ج ۱، ص ۲۳۶) مردم چهار قسم اند: ۱. کسی که دارای اخلاق نیک است ولی بهره دنیایی نـدارد ۲. کسـی که دارای بهره دنیـایی است؛ ولی اخلاق و خوی نیک نـدارد ۳. کسی که اصـلًا هیـچ ارزشـی نـدارد و آن کسـی است که نه اخلاق دارد و نه دنیا و مال و این بـدبخت ترین مردم است ۴. کسی که هم اخلاق نیک دارد و هم از دنیا بهره مند است و این بهترین مردم است.

مصادیق اخلاق خوب در روایات عبارتند از:

- قَالَ الصَّادِقُ(ع): إِنَّ الصَّبْرَوَالصِّدْقَ وَ الْحِلْمَ وَ حُسْنَ الْخُلُقِ مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِیَاءِ وَ مَایُوضَعُ فِی مِیزَانِ امْرِئٍ یَوْمَ الْقِیَامَهِ شَیْ ءٌ أَفْضَلُ مِنْ حُسْنِ الْخُلُق.(إرشاد القلوب، ج ۱، باب ۴۲، ص ۱۳۲) شکیبایی، راستی و درستی، بردباری و خوی خوش از اخلاق و خصلتهای پیامبران است و روز قیامت هر چه از اعمال شایسته در ترازوی انسان بگذارند به حسن خلق نخواهد رسید.

- عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ(ع) قَالَ: الْمَکَارِمُ عَشْرٌ، فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَکُونَ فِیکَ فَلْتَکُنْ فَإِنَّهَا تَکُونُ فِی الرَّجُلِ وَ لَا تَکُونُ فِی وَلَدِهِ وَ تَکُونُ فِی وَلَدِهِ وَ لَا تَکُونُ فِی أَبِیهِ وَ تَکُونُ فِی الْعَبْدِ وَ لَا تَکُونُ فِی الْحُرِّ. قِیلَ: وَ مَا هُنَّ یَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؟ قَالَ: صِدْقُ الْبَأْسِ وَ صِدْقُ اللِّسَانِ وَ أَدَاءُ الْأَمَانَهِ وَ صِلَهُ الرَّحِمِ وَ إِقْرَاءُ الضَّیْفِ وَ إِطْعَامُ السَّائِلِ وَ

الْمُكَافَاهُ عَلَى الصَّنَائِعِ وَ التَّذَمُّمُ لِلْجَارِ وَ التَّذَمُّمُ لِلصَّاحِبِ وَ رَأْسُهُنَّ الْحَيَاء.(بحارالأنوار، ج ۶۶، باب ۳۸، ص ۳۳۲) اخلاق خوب ده مورد است، اگر توانایی دارید سعی کنید آن اخلاق جامع را به دست آورید، گاهی آنها در شخصی وجود دارند؛ ولی فرزندانش از آنها بی بهره اند، گاهی در فرزندان وجود دارد؛ ولی پدرها از آنها بهره ای ندارند، گاهی در بردگان وجود دارد؛ ولی انسانهای آزاد از آن بی نصیب هستند. از امام صادق(ع) سؤال شد: یابن رسول اللَّه! آنها کدام اخلاق هستند؟ فرمود: نومیدی حقیقی(از آنچه دست مردم است)، راستگویی، ادای امانت، صله ارحام، پذیرایی از مهمان، اطعام سائل، سپاسگزاری از کسی که به وی نیکی کرده است، نیکی به همسایگان، نیکی به دوستان و بالاتر از همه آنها حیا است.

- عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِاللَّهِ(ع): مَا حَدُّ حُسْنِ الْخُلُقِ؟ قَالَ: تُلِینُ جَانِبَکَ وَ تُطِیبُ کَلَامَکَ وَتَلْقَی أَخَاکَ بِبِشْرٍ حَسَن.(معانی الأخبار، باب معنی حسن الخلق، ص ۲۵۳) از امام صادق(ع) سؤال شد: تعریف حدّ ومرز اخلاق خوب چیست؟ فرمود: اخلاق خوب آن است که نرم خو و خوش گفتار باشی و با برادر دینی و نوعی خود با خوشرویی دیدارکنی.

« نرمی پهلو» کنایه از این است که همنشین و هم سخن خود را با خشونت آزار ندهد یا کنایه از مهربانی است آن گونه که پرنده با گشودن بالش جوجه هاش را نگهداشته و در کنار خود می گیرد؛ همان گونه که در قرآن کریم خداوند تبارک و تعالی فرزندان را در مورد پدر و مادر توصیه می کند و می فرماید: وَ اخْفِضْ لَهُما جَناحَ الذُّلِّ(إسراء: آیه ۲۴)؛ که مقصود از آیه شریفه این است

که همیشه پر و بال تواضع و تکریم را با کمال مهربانی نزدشان بگستران.

آثار اخلاق خوب در روایات عبارتند از:

- عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ(ع) قَالَ: إِنَّ الْخُلُقَ الْحَسَنَ یَمِیثُ الْخَطِیئَهَ کَمَا تَمِیثُ الشَّمْسُ الْجَلِیدَ.(بحارالأنوار، ج ۶۸، باب ۹۲، ص ۳۷۲) اخلاق خوب گناهان را ذوب می کند و از بین می برد همچنان که آفتاب یخ را آب می کند.

- امیرالمؤمنین(ع): رَوِّضُوا أَنْفُسَکُمْ عَلَی الْأَخْلَاقِ الْحَسَنَهِ فَإِنَّ الْعَبْدَ الْمُؤْمِنَ یَبْلُغُ بِحُسْنِ خُلُقِهِ دَرَجَهَ الصَّائِمِ الْقَائِم.(تحف العقول، ص ۱۰۰) اخلاق خوب را با ریاضت بر خود تحمیل کنید که بنده مؤمن با اخلاق خوش به درجه روزه دار نمازگزار می رسد.

- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ علیه و آله السلام: عَلَیْکُمْ بِحُسْنِ الْخُلُقِ فَإِنَّ حُسْنَ الْخُلُقِ فِی الْجَنَّهِ لَا مَحَالَهَ وَ إِیَّاکُمْ وَ سُوءَ الْخُلُقِ فَإِنَّ سُوءَ الْخُلُقِ فِی النَّارِ لَا مَحَالَه.(بحار الأنوار، ج ۱۰، باب ۲۰، ص ۳۵۲) شما را به این که همواره خوش اخلاق باشید سفارش می کنم؛ زیرا خوش اخلاق بی شک در بهشت است و از بد اخلاقی بپرهیزید که بد اخلاق قطعاً در جهنم است.

- عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ۸ قَالَ: الْبِشْرُ الْحَسَنُ وَ طَلَاقَهُ الْوَجْهِ مَکْسَبَهٌ لِلْمَحَبَّهِ وَ قُرْبَهٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ عُبُوسُ الْوَجْهِ وَ سُوءُ الْبِشْرِ مَکْسَبَهٌ لِلْمَقْتِ وَ بُعْدٌ مِنَ اللَّه.(مشکاه الأنوار فی غرر الأخبار، فصل ۲۳، ص ۱۷۹) چهره گشاده و اخلاق خوب محبت ها را زیاد می کند و آدمی را به خداوند نزدیک می سازد، کسی که چهره در هم می کشد و بد خلقی نشان می دهد خشم و غضب مردم را به خود جلب می کند و از خداوند دور می شود.

چگونگی تحصیل اخلاق خوب در روایات:

- عن جَوَادِ الائمه عَنْ آبَائِهِ عَنْ امیرالمومنین: قال:

فَسَادُ الْأَخْلَاقِ بِمُعَاشَرَهِ السُّفَهَاءِ وَ صَلَاحُ الْأَخْلَاقِ بِمُنَافَسَهِ الْعُقَلَاءِ وَ الْخَلْقُ أَشْكَالٌ فَكَلٌّ يَعْمَلُ عَلى شاكِلَتِهِ.(بحارالأنوار، ج ۷۵، باب ۱۶، ص ۳۶) حضرت جوادالائمه از پدران بزرگوارشان نقل می کند که امیرالمومنین: می فرماید: فساد و تباهی اخلاق، از همنشینی با مردمان احمق و سبک عقل به وجود می آید و اخلاق خوب، با معاشرت و رفت و آمد با عقلا و خردمندان. مردم از جهت باطن، صورتهای مختلف و صفات گوناگونی دارند، پس هر کس صورت باطنی خود را بروز می دهد.

- عن أميرالمؤمنين(ع): حُسْنُ الْأَخْلَاقِ بُرْهَانُ كَرَمِ الْأَعْرَاق.(تصنيف غرر الحكم و درر الكلم، ص ۲۵۴) ملکات پسندیده و اخلاق خوب دلیل وراثتهای پسندیده انسان است.

[۱۶۱] (۱). قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص): إِنَّكُمْ لَنْ تَسَعُوا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ فَسَعُوهُمْ بِأَخْلَاقِكُمْ.(بحار الأنوار، ج ۶۸، باب ۹۲، ص ۳۷۲) شما نمی توانید با اموال خود مردم را جلب کنید؛ ولی با اخلاق خوب می توانید آنان را به سوی خود بکشانید.

[۱۶۲] (۲). اهمیت و مصادیق وآثار حلم در روایات:

قَالَ ابوالحسن الرِّضَا(ع): لَا يَكُونُ الرَّجُلُ عَابِداً حَتَّى يَكُونَ حَلِيماً.(بحار الأنوار، ج ۶۸، باب ۹۳، ص ۳۹۷) در زمره انسان عابدان محسوب نمی شود تا این که حلیم و بردبار باشد.

بیان علامه مجلسی ذیل روایت:« حلم» یعنی در اختیار گرفتن نفس و خود داری و جلوگیری از هیجان و بر افروخته شدن خشم. خدای تعالی می فرماید:(ام تَأْمُرُهُمْ أَحْلامُهُمْ).(طور، آیه ۳۲) گفته اند: أحلام در این آیه یعنی عقل ها معنای حلم در حقیقت علم و خرد نیست؛ ولی آن را به عقل تفسیر کرده اند؛ زیرا حلم یکی از اسباب و لوازم عقل است ... گفته شده: حلم یعنی تأنی و تأمل

و تحقیق در امور و این حالت از اثرات اعتدال قوه غضبیه است که انسان را از تأثر و ناراحتی در مقابل پیش آمدهای ناگوار منع کرده و باز می دارد.

آثار حلم: ۱. عدم اضطراب و تشویش در برابر حوادث هولناک. ۲. عدم افراط و تعدی هنگام مؤاخذه مقصران. ۳. کنترل اعمال و حرکات. ۴. عدم اظهار برتری و امتیاز نسبت به دیگران. ۵. عدم سستی و مسامحه نکردن در حفظ و نگهداری آنچه که شرعاً و عقلًا حفظ آن واجب است.

این حدیث بر این مطلب دلالت دارد که شرط کمال عبادت و قبولی آن حلم است؛ زیرا شخص سفیه و نادان دست به کارهای زشت و ناروا می زند، از قبیل: دشنام دادن، ناسزا گفتن، کتک زدن، اذیت و آزار دیگران، مجروح کردن و حتی کشتن افراد، که تمام این اعمال موجب فساد عبادت است؛ چراکه خداوند فقط عبادت اهل تقوا را قبول می فرماید. و گفته شده که مقصود از حلیم و بردبار در اینجا عاقل است و قبلًا هم گفته شد که عبادت غیر عاقل کامل نیست و چون سکوت در امور بی فایده از لوازم حلم و بردباری است لذا پس از حلم. سکوت را ذکر فرموده است. از این رو، پیامبر اسلام(ص) فرمود: هر وقت یکی از شما خشمناک شد باید سکوت کند و روزه صمت و سکوت(یعنی روزه همراه با سکوت و حرف نزدن) میان بنی اسرائیل مشروع و متداول بوده است و این عمل گرچه در اسلام منسوخ شده، ولی اصل سکوت و خاموشی و ارزش آن مطلوب و محبوب است. و حضرت رضا(ع) برای شاهد بر خوبی صمت

و سکوت، مشروعیت آن را در بنی اسرائیل یادآور می شود که آنان وقتی عبادت کننده را در ردیف عابدان معروف می شمردند که مدت بیست سال بر روزه سکوت یا بر اصل سکوت مواظبت کند.

- عَنِ الصَّادِقِ(ع) عَنْ أَبِيهِ(ع): أَنَّ النَّبِی(ص) قَالَ: نِعْمَ وَزِيرُ الْإِيمَانِ الْعِلْمُ وَ نِعْمَ وَزِيرُ الْعِلْمِ الْحِلْمُ وَ نِعْمَ وَزِيرُ الْحِلْمِ الرِّفْقُ وَ نِعْمَ وَزِيرُ الرِّفْقِ اللِّينُ.(بحار الأنوار، ج ۲، باب ۱۱، ص ۴۵) علم پشتیبان خوبی برای ایمان است وحلم وخویشتن داری پشتیبان خوبی برای علم است و سازگاری و ملایمت پشتیبان خوبی برای حلم بوده و بردباری، نرمش و مدارا پشتیبان خوبی برای حلم خواهد بود.

- قَالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ(ع): أَفْضَلُ رِدَاءٍتَرَدَّی بِهِ الْحِلْمُ وَإِنْ لَمْ تَكُنْ حَلِيماًفَتَحَلَّمْ فَإِنَّهُ مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ أَوْشَكَ أَنْ يَكُونَ مِنْهُم.(بحارالأنوار، ج ۷۵، باب ۱۶، ص ۳۶) بهترین جامه ای که می پوشی حلم است واگر بردبار نیستی خود را بردبار نشان بده؛ زیرا کسی که شبیه گروهی شد امید است در زمره ایشان محسوب شود.

- كَتَبَ أَبُوجَعْفَرٍ الباقر(ع) إِلَی سَعْدٍ الْخَيْرِ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَمَّا بَعْدُ ... الْحِلْمُ لِبَاسُ الْعَالِمِ فَلَا تَعْرَيَنَّ مِنْهُ. حلم لباس عالم است مبادا خود را از این لباس برهنه سازی.(بحار الأنوار، ج ۷۵، باب ۲۷، ص ۳۵۸)

- قَالَ الرِّضَا(ع): مِنْ عَلَامَاتِ الْفِقْهِ الْحِلْمُ؛ حلم از نشانه های فقه است.(إرشاد القلوب، ج ۱، باب ۲۷، ص ۱۰۲) قَالَ(ع): الْحِلْمُ غِطَاءٌ سَاتِرٌ؛ حلم و بردباری پوششی است که بدیها را پنهان می کند.(بحارالأنوار، ج ۱، باب ۱، ص ۸۱)

- قَالَ الصَّادِقُ(ع): الْحِلْمُ سِرَاجُ اللَّهِ يَسْتَضِی ءُ بِهِ صَاحِبُهُ إِلَی جِوَارِهِ وَ لَا يَكُونُ حَلِيماً إِلَّا الْمُؤَيَّدُ بِأَنْوَارِ

اللَّهِ وَ بِأَنْوَارِ الْمَعْرِفَهِ وَ التَّوْحِيدِ وَ الْحِلْمُ يَدُورُ عَلَى خَمْسَهِ أَوْجُهٍ أَنْ يَكُونَ عَزِيزاً فَيَذَلَّ أَوْ يَكُونَ صَادِقاً فَيُتَّهَمَ أَوْ يَدْعُوَ إِلَى الْحَقِّ فَيُسْتَخَفَّ بِهِ أَوْ أَنْ يُؤْذَى بِلَا جُرْمٍ أَوْ أَنْ يُطَالِبَ بِالْحَقِّ وَ يُخَالِفُوهُ فِيهِ فَإِنْ آتَيْتَ كُلًّا مِنْهَا حَقَّهُ فَقَدْ أَصَبْتَ وَ قَابِلِ السَّفِيهَ بِالْإِعْرَاضِ عَنْهُ وَ تَرْكِ الْجَوَابِ يَكُنِ النَّاسُ أَنْصَارَكَ لِأَنَّ مَنْ جَاوَبَ السَّفِيهِ وَ كَافَأَهُ قَدْ وَضَعَ الْحَطَبَ عَلَى النَّارِ.(بحار الأنوار، ج ۶۸، باب ۹۳، ص ۳۹۷) حلم چراغی است که راه آدمیان را روشن می کند و آنان را به سوی خداوند هدایت می کند، افراد حلیم مورد تأیید خداوند هستند و از انوار توحید راهنمایی می گیرند.

پنج جا، محل به کارگیری حلم است: ۱- کسی که عزیز بوده و دچار ذلّت شود. ۲- راست گویی که متهم شود. ۳- کسی که مردم را به حقی دعوت کند و مردم او را سبک بشمارند ۴- کسی که بدون گناه مورد آزار و اذیت قرار گیرد. ۵- کسی که حق خود را طلب کند ولی با او مخالفت کنند. اگر در تمام اینها صبر کردی و حلم خود را از دست ندادی حق حلم را به جای آورده ای، هنگام روبه رو شدن با سفیه از وی کناره گیری کن و با او سخن مگو تا مردم از تو حمایت کنند؛ زیرا هر کس با سفیه گفتگوکند؛ مانندآن است که هیزم را کنار آتش بگذارد.

- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص): مَثَلُ الْمُؤْمِنِ مَثَلُ الْأَرْضِ مَنَافِعُهُمْ مِنْهَا وَ أَذَاهُمْ عَلَيْهَا وَ مَنْ لَا يَصْبِرُ عَلَى جَفَاءِ الْخَلْقِ لَا يَصِلُ إِلَى رِضَا اللَّهِ تَعَالَى لِأَنَّ رِضَا اللَّهِ مَشُوبٌ بِجَفَاءِ الْخَلْقِ.(بحار الأنوار، ج ۶۸، باب

۹۳، ص ۳۹۷) مَثَل مؤمن مَثَل زمین است، مردم از آن سود می برنـد؛ ولی روی آن پـا می گذارنـد، هر کس در مقابل تجاوز مردم شکیبایی نورزد به خشنودی خداوند نخواهد رسید؛ زیرا رضایت خداوند با جفای مردم آمیخته است.

[۱۶۳] (۱). رَوَی الشَّرِیفُ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی الْعَلَوِی عَنْ جَدِّهِ بِإِسْنَادِهِ قَالَ: إِنَّ رَجُلًا مِنْ وُلْدِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ کَانَ بِالْمَدِینَهِ یُؤْذِی أَبَا الْحَسَنِ مُوسَی(ع) وَ یَشْتِمُ عَلِیّاً فَقَالَ لَهُ بَعْضُ حَاشِیَتِهِ: دَعْنَا نَقْتُلُ هَذَا الرَّجُلَ فَنَهَاهُمْ عَنْ ذَلِکَ أَشَدَّ النَّهْی وَ سَأَلَ عَنِ الْعُمَری فَقِیلَ لَهُ: إِنَّهُ یَزْرَعُ بِنَاحِیَهٍ مِنْ نَوَاحِی الْمَدِینَهِ فَرَکِبَ إِلَیْهِ فَوَجَدَهُ فِی زَرْعِهِ فَدَخَلَ الْمَزْرَعَهَ بِحِمَارِهِ فَصَاحَ بِهِ الْعُمَری لَا تُوطِئْ زَرْعَنَا فَتَوَطَّأَهُ أَبُو الْحَسَنِ(ع) بِالْحِمَارِ حَتَّی وَصَلَ إِلَیْهِ فَنَزَلَ وَ جَلَسَ عِنْدَهُ وَ بَاسَطَهُ وَ ضَاحَکَهُ وَ قَالَ لَهُ: کَمْ غَرِمْتَ فِی زَرْعِکَ هَذَا؟ قَالَ: مِائَهُ دِینَارٍ قَالَ: وَ کَمْ تَرْجُو أَنْ تُصِیبَ؟ قَالَ: لَسْتُ أَعْلَمُ الْغَیْبَ قَالَ: إِنَّمَا قُلْتُ لَکَ کَمْ تَرْجُو؟ فَقَالَ: أَرْجُو أَنْ یُحَصِّلَ ثَلَاثَمِائَهِ دِینَارٍ قَالَ: فَأَخْرَجَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ(ع) صُرَّهً فِیهَا ثَلَاثُمِائَهِ دِینَارٍ وَ قَالَ: هَذَا زَرْعُکَ عَلَی حَالِهِ وَ اللَّهُ یَرْزُقُکَ فِیهِ مَا تَرْجُو فَقَامَ فَقَبَّلَ رَأْسَهُ وَ سَأَلَهُ أَنْ یَصْفَحَ عَنْ فَارِطِهِ فَتَبَسَّمَ أَبُو الْحَسَنِ وَ انْصَرَفَ ثُمَّ رَجَعَ إِلَی الْمَسْجِدِ فَوَجَدَ الْعُمَری جَالِساً فَلَمَّا نَظَرَ إِلَیْهِ قَالَ: اللَّهُ أَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسالَتَهُ قَالَ: فَوَثَبَ إِلَیْهِ أَصْحَابُهُ فَقَالُوا لَهُ: مَا قِصَّتُکَ فَقَدْ کُنْتَ تَقُولُ غَیْرَ هَذَا؟ قَالَ: فَقَالَ لَهُمْ: قَدْ سَمِعْتُمْ مَا قُلْتُ الْآنَ وَ جَعَلَ یَدْعُو لِأَبِی الْحَسَنِ(ع) فَخَاصَمُوهُ وَ خَاصَمَهُمْ. فَلَمَّا رَجَعَ أَبُو الْحَسَنِ إِلَی دَارِهِ قَالَ لِمَنْ سَأَلُوا قَتْلَ الْعُمَرِیِّ: أَیُّمَا کَانَ خَیْراً مَا

أَرَدْتُ أَوْ مَا أَرَدْتُم؟(بحار الأنوا، ج ۴۸، باب ۵، ص ۱۰۰). حسن بن محمد بن یحیی علوی از جدش روایت می کند که مردی از فرزندان عمر بن خطاب در مدینه موسی بن جعفر را اذیت می کرد و به امیرالمومنین علی(ع) نیز ناسزا می گفت، برخی از اطرافیان آن حضرت عرض کردند: اجازه فرمایید این مرد عمری را بکشیم، امام(ع) آنان را نهی کرد، سپس پرسید: این مرد عمری در کجا زندگی می کند؟ عرض کردند: وی در یکی از نواحی مدینه به کشت و زرع مشغول است. حضرت موسی بن جعفر ۸ بر الاغی سوار شدند و به مزرعه این مرد رفت، هنگامی که به مزرعه او رسید با الاغ داخل مزرعه او شد، او فریاد زد: زراعت ما را پای مال نکن، حضرت به سخنان او توجهی نکرد و با الاغ خود از میان مزارع گذشت تا خود را به او رسانید، سپس از الاغ پایین شدند و نزد او نشستند و با او به شوخی و خنده پرداختند. پس از این فرمود: چه اندازه به شما ضرر رسید؟ گفت: صد دینار، فرمود: می خواستی چه اندازه از این مزرعه حاصل برداری؟ گفت: من علم غیب نمی دانم، فرمود: چه اندازه امیدوار بودی؟ گفت: سیصد دینار، در این هنگام کیسه ای را که سیصد دینار در آن بود به آن مرد داد و فرمود: این را بگیر و زراعتت هم در جای خود هست و خداوند به همان اندازه که آرزو داری به شما خواهد داد. مرد از جایش برخاست و پیشانی حضرت را بوسید و گفت: از لغزشهای من درگذرید، موسی بن جعفر ۸ تبسمی

کردند و پس از آن به مسجد مراجعت کردند، هنگامی که وارد مسجد شد مشاهده کرد آن مرد در مسجد نشسته است، چشمش که به حضرت افتاد گفت:« اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسالَتَهُ». راوی گوید: در این هنگام رفقایش به طرف او رفتند و گفتند: ماجرا چیست؟ تو که بر خلاف این عقیده داشتی! گفت: شما شنیدید که من اکنون چه گفتم، وی آن گاه با رفقایش درباره حضرت به گفتگو پرداخت، موسی بن جعفر ۸ از مسجد بیرون رفتند و به طرف منزل حرکت کردند، و به اشخاصی که می گفتند آن مرد را بکشیم فرمود: کدام یک از این دو مطلب بهتر است، کشتن او؟ یا کاری را که من اکنون انجام دادم، و او را از رفتارش برگردانیدم؟

[۱۶۴] (۱). مِنْ حِلْمِهِ(الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ(ع)) مَا رَوَى الْمُبَرَّدُ وَ ابْنُ عَائِشَةَ أَنَّ شَامِيّاً رَآهُ رَاكِباً فَجَعَلَ يَلْعَنُهُ وَ الْحَسَنُ لَا يَرُدُّ فَلَمَّا فَرَغَ أَقْبَلَ الْحَسَنُ(ع) فَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَ ضَحِكَ فَقَالَ: أَيُّهَا الشَّيْخُ أَظُنُّكَ غَرِيباً وَ لَعَلَّكَ شَبَّهْتَ فَلَوِ اسْتَعْتَبْتَنَا أَعْتَبْنَاكَ وَ لَوْ سَأَلْتَنَا أَعْطَيْنَاكَ وَ لَوِ اسْتَرْشَدْتَنَا أَرْشَدْنَاكَ وَ لَوِ اسْتَحْمَلْتَنَا أَحْمَلْنَاكَ وَ إِنْ كُنْتَ جَائِعاً أَشْبَعْنَاكَ وَ إِنْ كُنْتَ عُرْيَاناً كَسَوْنَاكَ وَ إِنْ كُنْتَ مُحْتَاجاً أَغْنَيْنَاكَ وَ إِنْ كُنْتَ طَرِيداً آوَيْنَاكَ وَ إِنْ كَانَ لَكَ حَاجَةٌ قَضَيْنَاهَا لَكَ فَلَوْ حَرَّكْتَ رَحْلَكَ إِلَيْنَا وَ كُنْتَ ضَيْفَنَا إِلَى وَقْتِ ارْتِحَالِكَ كَانَ أَعْوَدَ عَلَيْكَ لِأَنَّ لَنَا مَوْضِعاً رَحْباً وَ جَاهاً عَرِيضاً وَ مَالًا كَثِيراً فَلَمَّا سَمِعَ الرَّجُلُ كَلَامَهُ بَكَى ثُمَّ قَالَ: أَشْهَدُ أَنَّكَ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسالَتَهُ وَ كُنْتَ أَنْتَ وَ أَبُوكَ أَبْغَضَ خَلْقِ اللَّهِ إِلَيَّ وَ الْآنَ أَنْتَ

أَحَبُّ خَلْقِ اللَّهِ إِلَی وَ حَوَّلَ رَحْلَهُ إِلَيْهِ وَ كَانَ ضَيْفَهُ إِلَی أَنِ ارْتَحَلَ وَ صَارَ مُعْتَقِداً لِمَحَبَّتِهِم.(بحار الأنوار، ج ۴۳، باب ۱۶، ص ۳۴۴) ابن عائشه و مبرّد روایت کرده اند که مردی از اهل شام با امام حسن(ع) که سواره بود روبرو شد، آن شخص به نفرین امام حسن(ع) پرداخت؛ ولی آن بزرگوار جواب وی را نمی داد. هنگامی که آن مرد ساکت شد امام حسن(ع) به وی سلام کرد و خندید و به او فرمود: گمان می کنم غریب باشی، شاید امر بر تو مشتبه شده باشد، اگر از ما رضایت بخواهی رضایت می دهیم. اگر چیزی بخواهی به تو عطا خواهیم کرد، اگر از ما راهنمایی بخواهی تو را هدایت می کنیم، اگر حاجتی داشته باشی روا می کنیم، اگر گرسنه باشی تو را غذا می دهیم، اگر برهنه باشی لباس به تو می پوشانیم، اگر محتاج باشی تو را بی نیاز خواهیم کرد، اگر رانده شده باشی تو را پناه می دهیم، چنانچه احتیاجی داشته باشی به داد تو می رسیم، اگر وسایل مسافرت خود را بیاوری و مهمان ما باشی تا موقعی که بخواهی به شهر خود بازگردی برای تو بهتر است؛ زیرا ما مهمانخانه ای داریم، مقامی وسیع داریم، ثروت فراوانی داریم. موقعی که آن مرد شامی این سخنان را از امام حسن(ع) شنید گریان شد و گفت: شهادت می دهم که تو در روی زمین خلیفه خدایی، خداوند بهتر می داند که مقام رسالت را کجا قرار دهد، تو و پدرت نزد من دشمن ترین خلق خداوند بودید؛ ولی اکنون تو نزد من محبوب ترین خلق خدایی. آنگاه اثاثیه خود را برداشت و نزد امام حسن(ع) برد

و مهمان آن بزرگوار بود تا وقتی که حرکت کرد و رفت و دوستی این خاندان را از اعتقادات خویشتن قرار داد.

[۱۶۵] (۱). اهمیت صله رحم: قَالَ الصَّادِقُ(ع): مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُخَفِّفَ اللَّهُ عَنْهُ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ- فَلْيَكُنْ بِقَرَابَتِهِ وَصُولًا وَ بِوَالِدَيْهِ بَارّاً فَإِذَا كَانَ كَذَلِكَ هَوَّنَ اللَّهُ عَلَيْهِ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ وَ لَمْ يُصِبْهُ فِي حَيَاتِهِ فَقْرٌ أَبَدا.(مشکاه الأنوار، فصل ۱۴، ص ۱۵۸) هر کس می خواهد که هنگام جان دادن راحت بمیرد باید از خویشاوندان خود دلجویی کند و به پدر و مادرش نیکی کند، هر گاه چنین باشد مرگ بر او آسان می گردد و در زندگی فقیر نخواهد شد.

اثر صله رحم: قَالَ النَّبِی(ص): مَنْ مَشَى إِلَى ذِي قَرَابَةٍ بِنَفْسِهِ وَ مَالِهِ لِيَصِلَ رَحِمَهُ أَعْطَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَجْرَ مِائَةِ شَهِيدٍ وَ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ أَرْبَعُونَ أَلْفَ حَسَنَةٍ وَ يُمْحَى عَنْهُ أَرْبَعُونَ أَلْفَ سَيِّئَةٍ وَ يُرْفَعُ لَهُ مِنَ الدَّرَجَاتِ مِثْلُ ذَلِكَ وَ كَأَنَّمَا عَبَدَ اللَّهَ مِائَةَ سَنَةٍ صَابِراً مُحْتَسِباً(بحارالأنوار، ج ۷۱، باب ۳، ص ۸۷) هر کس با دیدار یا بخشیدن مالش با خویشاوندی پیوند برقرار کند و صله رحم به جا آورد، خدای عزّ و جل ثواب صد شهید به او عنایت می فرماید و به هر قدمی که در این راه بردارد چهل هزار حسنه در نامه عملش نوشته و چهل هزار گناه از آن نامه برداشته می شود و همین مقدار هم درجه اش را بلند می کند و گویا خداوند را صد سال با صبر و شکیبایی بندگی کرده است.

- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص): مَنْ ضَمِنَ لِي وَاحِدَةً ضَمِنْتُ لَهُ أَرْبَعَةً: يَصِلُ رَحِمَهُ فَيُحِبُّهُ اللَّهُ تَعَالَى وَ يُوَسِّعُ عَلَيْهِ رِزْقَهُ

وَ یَزِیدُ فِی عُمُرِهِ وَ یُدْخِلُهُ الْجَنَّهَ الَّتِی وَعَدَهُ.(همان) هر کس انجام یک عمل را برای من تضمین کند، من انجام چهار عمل را برای او ضمانت می کنم: با ارحام خود رفت و آمد کند تا خداوند او را دوست بدارد و روزی اش را زیاد کند و عمرش را طولانی گرداند و او را داخل بهشت گرداند.

- عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الثَّالِثِ ۸: ... قَالَ مُوسَی: إِلَهِی فَمَاجَزَاءُ مَنْ وَصَلَ رَحِمَهُ؟ قَالَ: یَا مُوسَی. أُنْسِی لَهُ أَجَلَهُ وَأُهَوِّنُ عَلَیْهِ سَکَرَاتِ الْمَوْتِ وَیُنَادِیهِ خَزَنَهُ الْجَنَّهِ: هَلُمَّ إِلَیْنَا فَادْخُلْ مِنْ أَی أَبْوَابِهَا شِئْت.(أمالی الصدوق، ص ۲۰۷، المجلس السابع و الثلاثون) حضرت موسی(ع) از خداوند پرسید: معبودا! پاداش کسی که صله رحم کند چیست؟ خداوند در جواب فرمود: عمرش را دراز می کنم و سکرات موت را بر او آسان می کنم و خزانه داران بهشت او را ندا می دهند که: نزد ما بشتاب و از هر دری از بهشت که می خواهی وارد شو.

- قَالَ أَبِی عَبْدِاللَّهِ(ع)، حَدَّثَنِی أَبِی عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِیٍّ(ع) قَالَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص): إِنَّ الرَّجُلَ لَیَصِلُ رَحِمَهُ- وَ قَدْ بَقِی مِنْ عُمُرِهِ ثَلَاثُ سِنِینَ فَیُصَیِّرُهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ثَلَاثِینَ سَنَهً- وَ یَقْطَعُهَا وَ قَدْ بَقِی مِنْ عُمُرِهِ ثَلَاثُونَ سَنَهً فَیُصَیِّرُهَا اللَّهُ ثَلَاثَ سِنِینَ- ثُمَّ تَلَا(ع): یَمْحُوا اللَّهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ- وَ عِنْدَهُ ام الْکِتابِ ... ثم قَالَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص): صِلَهُ الرَّحِمِ تَعْمُرُ الدِّیَارَ وَ تَزِیدُ فِی الْأَعْمَارِ- وَ إِنْ کَانَ أَهْلُهَا غَیْرَ أَخْیَارٍ.(بحار الأنوار، ج ۷۱، باب ۳، ص ۸۷) حضرت امام صادق ۷ به سندی به نقل ازرسول خدا(ص) فرمود: مردی صله رحم می کند

در حالی که از عمرش سه سال باقی مانـده است خـدای عزّ و جلّ عمر او را سـی سال می کند و قطع رحم کند در حالی که از عمرش سـی سال باقی مانـده و خـدا آن را سه سال می گردانـد، آن گاه این آیه(رعـد، آیه ۳۹) را خوانـد: خداوند هر چه را بخواهـد محـو و هر چه را بخواهـد اثبـات می کنـد و« امّ الکتـاب»[لوح محفوظ] نزد او است، سپس از قول رسول خـدا(ص) فرمود: صله رحم خانه ها را آباد می کند و عمرها را افزون می سازد اگر چه اهل آن از نیکان نباشند.

[۱۶۶] (۱). قـال علی بن الحسـین ۸: ... إِیَّاکَ وَ مُصَـاحَبَهَ الْقَـاطِعِ لِرَحِمِهِ فَـإِنِّی وَجَـدْتُهُ مَلْعُونـاً فِی کِتَـابِ اللَّهِ عَزَّوَجَـلَّ فِی ثَلَاثَهِ مَوَاضِعَ: قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجلَّ:(فَهَلْ عَسَـیْتُمْ إِنْ تَوَلَّیْتُمْ أَنْ تُفْسِـدُوا فِی الْأَرْضِ وَ تُقَطِّعُوا أَرْحامَکُمْ أُولئِکَ الَّذِینَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَـمَّهُمْ وَ أَعْمی أَبْصارَهُمْ)(محمـد، آیه ۲۲ و ۲۳) و قَالَ:(الَّذِینَ یَنْقُضُونَ عَهْـدَ اللَّهِ مِنْ بَعْـدِ مِیثـاقِهِ وَیَقْطَعُونَ مـا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ یُوصَـلَ وَ یُفْسِـدُونَ فِی الْأَرْضِ أُولئِکَ لَهُمُ اللَّعْنَهُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ)(رعد، آیه ۲۵)، وَ قَالَ فِی الْبَقَرَهِ:(الَّذِینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِمِیثاقِهِ وَ یَقْطَعُـونَ مـاأَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ یُوصَـلَ وَیُفْسِـدُونَ فِی الْـأَرْضِ أُولئِـکَ هُمُ الْخاسِـرُون)(بقره، آیه ۲۷).(کـافی، ج ۲، ص ۳۷۴) از دوستی با کسـی که از بسـتگان بریـده و قطع رحم کرده است بپرهیز؛ زیرا در سه آیه از قرآن نفرین شده است. خدای عزوجل فرموده است: الف: شـما منافقـان اگر[از فرمان خـدا و اطاعت قرآن] روی بگردانیـد امیـد داریـد که در زمین فساد و قطع رحم کنید؟ همین منافقان هستند

که خـدا آنان را لعن کرده است و گوش و چشـمشان را کر و کور گردانیـد(تا به جهل و شـقاوت بمیرنـد).(محمد، آیه ۲۲ و ۲۳) ب: آنان که پس از پیمان بسـتن(با خداوند و رسول) عهد خداوند را می شکنند و آنچه را خدا به پیوند آن امر کرده قطع می کنند و در زمین فساد و فتنه بر می انگیزند. نصـیب اینها لعن(خداوند) و منزلگاه عذاب سخت دوزخ است.(رعد، آیه ۲۵) ج: کسانی که عهـد خداونـد را پس از محکم بسـتن می شـکنند و رشـته ای را که او امر به پیونـد آن کرده می برند و در میان اهل زمین فساد می کنند، ایشان به حقیقت زیانکارهستند.(بقره، آیه ۲۷)

[۱۶۷] (۲). عن أميرالمؤمنين(ع): عَيْنُ الْمُحِبِّ عَمِيَّةٌ عَنْ مَعَايِبِ الْمَحْبُوبِ وَ أُذُنُهُ صَمَّاءُ عَنْ قُبْحِ مَسَاوِيهِ.(تصنيف غرر الحكم و درر الكلـم، ص ۴۷۸) دیـده عـاشق، عیبهـای معشوق ومحبوب را نمی بینـد و گوش او، زشـتی بـدیهای او را نمی شـنود؛ یعنی دوستی، چنان چشم و گوش دوست را می گیرد که عیبهای دوست خود را نمی بیند و گویی چشم او از دیدن آنها کور اسـت و هر گاه زشتی بدیهای او را بگویند، نمی شـنود چنان که گویی گوش او از شـنیدن آنها کر است، پس هر گاه کسی بخواهد از عیبها و بدیهای خود خوب آگاه شود از کسـی سؤال کند که دوست او نباشد و همچنین اگر بخواهد از خوبی و بدی کسی مطلع شود احوال او را از غیر دوست او سؤال کند.

- مَنْ عَشِقَ شَيْئاً أَعْشَى بَصَرَهُ وَ أَمْرَضَ قَلْبَهُ فَهُوَ يَنْظُرُ بِعَيْنٍ غَيْرِ صَحِيحَةٍ وَ يَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعَه.(نهج البلاغه، خ ۱۰۹،

ص ۱۵۹) کسی که عاشق چیزی شود چشم خود را نابینا و قلب خود را بیمار کرده است. چنین کسی با چشمی بیمار می نگرد و با گوشی ناشنوا می شنود،

[۱۶۸] (۱). قال أميرالمؤمنين(ع): يَا ابْنَ جُنْدَب ... أَنْصِفْ مَنْ خَاصَمَک.(تحف العقول، ص ۳۰۱) ای پسر جندب! در حقّ کسی که با تو دشمنی ورزد انصاف بورز.

- اللهم وَفِّقْنَا فِيهِ لِ ... أَنْ نُنْصِفَ مَنْ ظَلَمَنَا ....(الصحيفه السجاديه، ص ۱۸۸، دعای ۴۴) خداوندا! به من توفيق عنايت فرما ... به کسی که به ما ظلم و ستم کرده از روی آنچه انصاف و عدل حکم می کند رفتار کنیم نه آن که از جهت فرو نشاندن خشم، از عدالت تجاوز کنیم.

[۱۶۹] (۱). این درس در جلسه هفتاد و نهم درس خارج اصول معظم له ایراد شده است.

[۱۷۰] (۲). عَلِی بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِی بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى بْنِ أَعْيَنَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ(ع) قَالَ: ....(کافی، ج ۲، ص ۳۷۴)

[۱۷۱] (۱). مطلب مهم دیگر این که من عقیده دارم توصیه به تقوا کم کم دارد به صورت شعار در می آید. می بینید که چون توصیه به تقوا یکی از وظایف خطیب در خطبه های نماز جمعه است، حتی در نماز جمعه های ما یکی- دو جمله به عنوان شعار گفته می شود و تمام می شود؛ اما باید به تقوا آن هم در تمامی اعضا، حتی در فکر، واقعیت بخشید. انسان بی جهت نسبت به کسی سوء ظن نبرد، به چیزی که« یحرم النظر الیه» نگاه نکند که این خلاف تقوا است. مهم ترین عامل گمراهی انسان زبان است؛ لذا باید آن

را کنترل کرد، انسان نباید هر چه به ذهنش می آید به کسی نسبت دهد و هر حرفی را که می شنود به مجرد شنیدن، ترتیب اثر دهـد. ممکن است انسان با یک جمله، به گونه ای آبروی کسـی را ببرد که او نتوانـد تا آخر عمر سـر بلنـد کنـد. اگر این زبان یک ثانیه، یک لحظه حرکت کرد و جمله ای درباره کسـی گفت و او را تا آخر عمر به خاک سـیاه نشانـد، مسـئولش گوینـده آن جمله است. برادران! زبانتان را کنترل کنیـد، این زبان بلاها به روز انسان می آورد. هر حرفی را که می خواهیـد بزنیـد اول بسـنجید و ببینیـد آیا شـرع مقـدس به شـما اجازه می دهد این حرف را بزنید؟ آیا تحقیق کرده اید واین حرف را می زنید؟ چه دربـاره شـخص، چه دربـاره گروههـای اسـلامی و چه دربـاره مسـئولان نظام. همه اینها مورد حساب وکتاب است. اگر واقعیت ندارد که ما نمی توانیم چنین حرفی را بزنیم، اگر واقعیت دارد، پس چه کسی باید به اینها عمل کند؟ آیا من و شما در عمل به این مسائـل سـزاوارتریم یا یک بازاری و اداری؟ وقتی در مجلسـی می نشـینید آیا یک بازاری بهتر زبانش را کنترل می کنـد یا من وشـما؟ ما باید زبانمان را کنترل کنیم، باید تمام اعضایمان تحت کنترل باشد، ما باید در جامعه مجسـمه تقوا باشیم. در غیر این صـورت به جـای این که مروّج باشـیم مخرب خـواهیم بود. یکی از آقایـان محـترم تهران که مرد خوبی بود و بـا مـا نسـبت داشت، می گفت: یک روز در یک مجلسـی که سـی چهل نفر ازآقایان تهران بودند، نشسـته بودیم، یک کسی گفت: من می خواهم از شماها سؤالی بکنم؛ از

اوّلی پرسید: شما برای چه سهم امام می خورید؟ او گفت: من مسجد می روم، مسأله می گویم و منبر می روم. از دوّمی پرسید: تو برای چه سهم امام می خوری؟ پاسخ او نیز همان بود. آن آشنای ما می گفت: نوبت به من رسید، از من پرسیدند برای چه سهم امام می خوری؟ گفتم: واقعش را بگویم؟ گفتند: آری، گفتم: من سهم امام می خورم که مخرّب اسلام نباشم، همین مقدار. می خورم که اسلام را تخریب نکنم. برادران! گاهی ما در صورت و قیافه ترویج، مخرّب هستیم. گاهی انسان خودش هم نمی فهمد چه می کند، خودش نمی فهمد که کارهایش صد درصد با اسلام منطبق نیست. اگر خدای ناکرده نوعی انحرافات اخلاقی در وجود او باشد وقتی او را با نام اسلام ملاحظه می کنند چه برداشتی درباره او دارند؟ در این صورت« علی الاسلام السّلام». پس بدانید ما خیلی در مخاطره هستیم. آن که جامعه- حتی قبل از علم- از ما انتظار دارد، تقوا است. روحانی متقی ارزشمند است هر چند سواد هم نداشته باشد. اگر علتش را بپرسید؛ پاسخ این است که: اگر روحانی متقی بود و مسأله ای از او پرسیدند، یا جوابش را بلد است یا بلد نیست. اگر جوابش را بلد است جواب می دهد، اگر بلد نیست چون متقی است حرف بی حساب نمی زند. می گوید: اجازه بدهید بروم بپرسم یا کتاب را ببینم و بعد جواب مسأله شما را بدهم. امیدوارم خداوند این انقلاب را هر چه بیشتر مستحکم بفرماید و رهبر بزرگوار انقلاب را طول عمر و سلامتی عنایت فرماید.

(این حاشیه از متن فرمایشات آیت الله العظمی فاضل استفاده شده است. سیری کامل در اصول فقه، ج ۲، ص ۳۲۳،

درس ۱۳۶)

[۱۷۲] (۱). قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ(ع): مَنْ قَالَ لِمُسْلِمٍ قَوْلًا يُرِيدُ بِهِ انْتِقَاصَ مُرُوَّتِهِ حَبَسَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِی طِينَهِ خَبَالٍ حَتَّی يَأْتِی مِمَّا قَالَ بِمَخْرَجٍ.(بحار الأنوار، ج ۱۰، باب ۷، ص ۸۹) هر كس درباره مسلمانی سخنی بگويد و مقصودش ريختن آبرو و خرد كردن شخصيت او باشد، خداوند او را در چرك و كثافت و لجن زار جهنم زندانی می كند تا وقتی كه بتواند دليلی برای گفته خويش بياورد و از عهده آن سخن برآيد.

قَالَ أَمِيرالْمُؤْمِنِينَ(ع): إِيَّاكُمْ وَ غِيبَهَ الْمُسْلِمِ فَإِنَّ الْمُسْلِمَ لَايَغْتَابُ أَخَاهُ وَقَدْ نَهَی اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ: وَلا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضاً أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتاً(بحارالأنوار، ج ۷۲، باب ۶۶، ص ۲۲۰) از غيبت مسلمان بپرهيزيد كه مسلمان غيبت برادرش را نمی كند در حالی كه خداوند متعال از آن نهی كرده و فرموده: از يكديگر غيبت نكنيد، آيا هيچ يک از شما دوست دارد گوشت مردار برادرش را بخورد؟

[۱۷۳] (۲). بنيانگذار انقلاب اسلامی مرحوم امام خمينی در اين زمينه می فرمايد: اسلام يک خار بزرگی در چشم اشخاصی شده است كه از اول نمی توانستند اسلام را ببينند، منتها قبل از انقلاب، چون دولت طاغوت بود، قلمها و قدمها و گفتارها به اسلام خيلی توجه نداشت؛ لكن الان كه دولت طاغوت منقرض شده و ديگر بازگشتی ندارد و جمهوری اسلامی محقق شده است، كسانی كه اسلام مثل استخوانی در گلوی آنها است در صدد برآمدند كه نگذارند اين حقيقت تحقق پيدا كند. اساس و پايه تمام اين اختلافاتی كه می بينيد با شماها، با كميته ها، با دادگاههای انقلاب، با روحانيون و با پاسدارها دارند، اختلاف با

اسلام است. کسانی که حتی نمی توانند اسم اسلام را بشنوند و حالا می بینند که اسلام پیش آمده است و- ان شاء اللّه تعالی- با محتوای خودش تحقق پیدا می کند آن را خوف برداشته است که اگر حقیقت اسلام پیدا کند، شیاطین طرد خواهند شد؛ به همین دلیل با تمام قوایی که دارند با اسامی مختلف- با اسم اسلام با اسم خدمتگزاری به مردم با اسم« فدایی خلق» و ...- با اسمهای مختلف به میدان آمدند؛ یعنی به میدان خداوند آمده اند ....(صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۴۵۸)

[۱۷۴] (۱). قَالَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ(ع): فَقِيهٌ وَاحِدٌ يُنْقِذُ يَتِيماً مِنْ أَيْتَامِنَا الْمُنْقَطِعِينَ عَنَّا وَ عَنْ مُشَاهَدَتِنَا بِتَعْلِيم مَا هُوَ مُحْتَاجٌ إِلَيْهِ أَشَدُّ عَلَى إِبْلِيسَ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ لِأَنَّ الْعَابِدَ هَمُّهُ ذَاتُ نَفْسِهِ فَقَطْ وَ هَذَا هَمُّهُ مَعَ ذَاتِ نَفْسِهِ ذَاتُ عِبَادِ اللَّهِ وَ إِمَائِهِ لِيُنْقِذَهُمْ مِنْ يَدِ إِبْلِيسَ وَ مَرَدَتِهِ فَذَلِكَ هُوَ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ أَلْفِ أَلْفِ عَابِدٍ وَ أَلْفِ أَلْفِ عَابِدَه.(بحار الأنوار، ج ۲، باب ۸، ص ۱) یک فقیه و دانای به احکام شرعیّه که یتیمی از ایتام ما(آل محمّد صلوات اللّه علیهم) را که از ما و از دیدن ما جدا شده اند نجات داده و رهایی بخشد به تعلیم و یاد دادن آنچه را آن یتیم به آن نیازمند است سخت تر است بر شیطان از هزار عبادت کننده؛ زیرا عبادت کننده همّت و قصدش خودش است و بس، و این فقیه همّت و خواسته اش هم خود او است و هم بندگان و کنیزان خداوند(مردها و زنها) که ایشان را از دست شیطان و ارادتمندان و کارگردانان او نجات داده و رهایی

بخشد، پس آن فقیه نزد خداوند از هزار هزار مرد عبادت کننده و از هزار هزار زن عبادت کننده افضل و برتر است.

[۱۷۵] (۲).(وَ لَنْ تَرْضى عَنْكَ الْيَهُودُ وَ لَا النَّصارى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدى وَ لَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْواءَهُمْ بَعْدَ الَّذى جاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ ما لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِي وَ لا نَصير).(بقره، آیه ۱۲۰) دشمن، به کم راضی نیست. فقط با سقوط کامل و محو مکتب و متلاشی شدن اهداف شما راضی می شود.« لَنْ تَرْضى عَنْكَ» پیروی از تمایلات و هوسهای مردم، منجر به قطع الطاف الهی می شود. و این هر دو با هم جمع نمی شود، پس یا لطف خداوند یا هوسهای مردم:(ما لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِي وَ لا نَصِيرٍ).

[۱۷۶] (۱). این درس در جلسه« پانصد و بیست و هشتم» و« پانصد و سی و سوم» و« پانصد و سی و هفتم» درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

[۱۷۷] (۲). تحف العقول، وصیته(ع) لجابر بن یزید الجعفی، ص ۲۸۴. بدان که تو از دوستان ما نیستی مگر آن زمان که اگر اهل شهر، بر ضدّ تو جمع شوند و بگویند که تو فرد بدی هستی، این تو را اندوهناک نسازد و اگر بگویند که تو فرد نیکوکاری هستی، این مایه شادمانی تو نشود؛ چرا که میزان خوبی و بدی انسان، کتاب خدا و عمل به آن است، پس خود را بر کتاب خدای متعال عرضه کن، اگر دیدی رهرو راه خدایی و در آنچه امر به زهد فرموده است زاهد هستی و به آنچه ترغیب کرده است مایلی و از بیم دادن

آن بیمنـاک می شوی، اسـتوار باش و شادی کن که در این صورت، آنچه در باره تو بگوینـد به تو زیانی نمی رسانـد و اگر از قرآن جـدایی چرا به خودت مغرور می شوی؟ از مؤمن خواسـته شده که با نفس خود به مبارزه برخیزد تا بر او پیروز شود. البته گاهی بر اثر مبارزه از انحراف نفس جلوگیری می کنـد و با هوای نفس خود در راه خداوند مخالفت می کند و گاهی نفسـش او را بر زمین می زند و پیرو هوای نفس می شود که دراین صورت خداوند دسـتش را می گیرد و بلندش می کند و او از جای برمی خیزد. خداونـد از خطـایش می گـذرد و او نیز متـذکّر می شود و به توبه و بیم و ترس رو می آورد که این مطلب موجب افزایش بصـیرت و بینش او می گردد، چراکه ترسـش افزون شـده است؛ زیرا خداوند در سوره اعراف آیه ۲۰۱ می فرماید: در حقیقت کسـانی که از خـدای متعال پروا دارنـد چون وسوسه ای از جانب شـیطان به ایشان رسـد خداونـد را به یاد آورنـد و به ناگاه بینا شوند.

[۱۷۸] (۱). عن أمیر المؤمنین(ع): ... وَ الْصَقْ بِأَهْلِ الْوَرَعِ وَ الصِّدْقِ وَ ذَوِی الْعُقُولِ وَ الْأَحْسَابِ ثُمَّ رُضْهُمْ عَلَی أَنْ لَا یُطْرُوکَ وَ لَا یَبْجَحُوکَ بِبَاطِلٍ لَمْ تَفْعَلْهُ فَإِنَّ کَثْرَةَ الْإِطْرَاءِ تُحْدِثُ الزَّهْوَ وَ تُدْنِی مِنَ الْغِرَّهِ وَ الْإِقْرَارُ بِذَلِکَ یُوجِبُ الْمَقْتَ مِنَ اللَّهِ ....(تحف العقول، عهده(ع) إلی الأشتر حین ولاه مصر، ص ۱۲۶) به پارسایان وراسـتگویان وخردمنـدان و مردم خانواده دار بپیونـد و با ایشـان طوری رفتـار کن که زبان به تعریف بی حـدّ تو نگشاینـد و برای کاری که نکرده ای بیهوده نستایند؛ زیرا سـتایش زیاد خودپسندی را به

دنبال دارد و والی را به وادی غرور می کشد و پذیرش آن موجب دشمنی خداوند است.

[۱۷۹] (۱). عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ(ع): الْمُسْلِمُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ إِلَّا کُلَّ شَرْطٍ خَالَفَ کِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَلَا یَجُوز.(من لایحضره الفقیه، ج ۳، باب الشرط والخیار فی البیع، ص ۲۰۲) مسلمانان به شرطهای خود لا جرم پای بند باشند مگر شرطی که با فرامین خداوند عزیز سازگار نیست که آن جایز نیست.

[۱۸۰] (۲). عن جبرئیل(ع): أنا حبّب إلی من دنیاکم ثلاثه: إرشاد المضلّین و مؤانسه الغرباء الغائبین و معاونه أهل العیال المعسرین.(تحریر المواعظ العددیه، فصل ۳، ص ۲۴۱) من از دنیای شما سه چیز را دوست دارم: هدایت گمراهان، الفت با غریبان و کمک به عائله مندان تنگدست.

[۱۸۱] (۳).(یا بُنَیَّ أَقِمِ الصَّلاهَ وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ انْهَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ اصْبِرْ عَلی ما أَصابَکَ إِنَّ ذلِکَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُور).(لقمان، آیه ۱۷) پسرم! نماز را برپا دار و امر به معروف و نهی از منکر کن و در برابر مصایبی که به تو می رسد شکیبا باش که این از کارهای مهمّ است.

[۱۸۲] (۱). عن ابی عبدالله(ع): هِشَامُ! لَوْ کَانَ فِی یَدِکَ جَوْزَهٌ وَ قَالَ النَّاسُ: لُؤْلُؤَهٌ مَا کَانَ یَنْفَعُکَ وَ أَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهَا جَوْزَهٌ وَ لَوْ کَانَ فِی یَدِکَ لُؤْلُؤَهٌ وَ قَالَ النَّاسُ: إِنَّهَا جَوْزَهٌ مَا ضَرَّکَ وَ أَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهَا لُؤْلُؤَه.(بحارالأنوار، ج ۱، باب ۴، ص ۱۳۶) ای هشام! اگر در دست تو گردویی بود و مردم گفتند: مروارید است، به تو نفع و سودی نمی رساند و حال آن که می دانی آن گردو است و اگر در دست مروارید بود و مردم

گفتنـد: آن گردو است، ضـرر و زیانی به تو نمی زنـد و حال آن که میدانی آن مروارید است(خلاصه این که عاقل به مدح و ستودن مردم مغرور نمی شود و فریب نمی خورد و به تعریف و تمجیـد ایشان افتخار و سـرافرازی نمی کنـد؛ زیرا مـدح و ثنای آنان بیشتر از روی حقیقت و درستی نبوده و نیست).

[۱۸۳] (۱). قَالَ امیرالمومنین(ع): كَمْ مِنْ مُسْـتَدْرَجٍ بِالْإِحْسَـانِ إِلَيْهِ وَ مَغْرُورٍ بِالسَّتْرِ عَلَيْهِ وَ مَفْتُونٍ بِحُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِ وَ مَا ابْتَلَى اللَّهُ أَحَـداً بِمِثْلِ الْإِمْلَاءِ لَه.(بحارالأنوار، ج ۷۰، باب ۱۳۹، ص ۳۷۷) چه بسـیارند افرادی که نیکی به آنان وسیله نزدیک شدنشان به عذاب می شود، و پوشاندن لغزش ها و خطاهایشان مایه فریب شان می شود، و با تعریف و تمجید از آنان دچار فتنه می شوند. و خداوند هیچ کس را به چیزی مانند« مهلت دادن» آزمایش نمی کند.

قال الصّادق(ع): لا یصـیر العبـد عبـداً خالصا للّه تعالی، حتّی یصـیر المـدح و الـذّمّ عنـده سواء، لانّ الممـدوح عند اللّه لا یصـیر مـذموماً بـذمّهم، و کـذلک المذموم، و لا تفرح بمدح أحد، فانّه لا یزید فی منزلتک عند اللّه، و لا یغنیک عن المحکوم لک، و المقدر علیک، و لا تحزن أیضاً بذمّ أحد، فانّه لا ینقص عنک ذرّه، و لا یحطّ عن درجه خیرک شیئاً، و اکتف بشهاده اللّه تعالی لک و علیک. قال اللّه تعالی:(وَ كَفى بِاللَّهِ شَـهِيدا).(مصباح الشریعه، باب چهل و هفتم، ص ۳۰۱) هرگز کسی به مقام بندگی خالص نمی رسـد مگر آن که تعریف کردن و بـدگویی دیگران از او نزدش برابر باشـد؛ زیرا کسـی که در واقع و نزد خـداوند خوب و پسندیده است با بدگویی و تکذیب

مردم بـد و ناپسـند نمی شـود و کسـی هم که در حقیقت و در پیشـگاه خداونـد متعـال پست و مطرود است بـا تعریف و تجلیل دیگران تغییر نخواهد کرد.

از مدح و ثناگویی مردم خوشـحال و مسـرور مباش؛ زیرا مدح آنان مقام و مرتبت تو را نزد پروردگار متعال افزایش نداده و تو را از آنچه محکوم به آن هستی و یا درباره تو مقـدّر است یا از آنچه نبایـد به تو برسد بی نیاز و بر کنار نمی کند و از بدگویی و مـذمت مردم نیز محزون و دلتنگ مباش؛ زیرا بـدگویی آنان از درجه و مقام تو نمی کاهـد و ذره ای به منافع تو آسـیب نمی رسانـد و اکتفا کن به شـهادت پروردگار متعال و آگاه بودن او براعمال خوب و اعمال بـدت، چنان که می فرماید: وکفی باللّه شهیدا.

بنـده مملوك، هر گونه منـافع و زنـدگی او به عهـده مولا و مالك خود بوده و برنامه زنـدگی و اختیارات او در امور خود همه تحت نظر و فرمـان و دسـتور مولاـ است. او هرگز در انـدیشه تـأمین زنـدگی خود نیست. بـا دیگران و بـا برنامه های دیگر و با دسـتورهای خـارج کـاری نـدارد و به جز اطاعت امر مولا و انجام وظائف معین خود- که از جانب مولا است- هـدفی نـدارد و برای گشایش کارها و خوشـبختی آینده و اسـتخلاص از قید گرفتاری و محدودیت هایی که دارد، به جز خواسـته و اراده مولا هیچ گونه نظر و اراده یی را مؤثر نمی داند. تعریف و تکذیب دیگران تا هنگامی که بر خلاف نظر و اراده مولا است، کمترین اثری در زندگی او نخواهد داشت. همه و همه بندگان خداوند توانا هستند، خداوندی که هم مالک

حقیقی و هم آفریننـده اصـلی و هم دانـا و قادر مطلق و هم ازلی و ابـدی و پاینـده و هم آفریننـده همه موجودات است. همه به زبـان به این معنـا اعـتراف می کننـد؛ ولی رسیدن به حقیقت مطلب و فهمیـدن حق این معنـا کـار مشـکل و مخصوص مؤمنـان حقیقی است. انسان اگر از صـمیم قلب بر بندگی خود آگاه شود و بر مالك حقیقی همیشگی خود مؤمن گردد، صد در صـد بالاتر از آن می کند که بنده ظاهری انجام می دهد.

من نه آنم که ز جور تو بنالم حاشا بنده معتقد و چاکر دولت خواهم

ذره خاکم و در کوی توام جای خوشست ترسم ای دوست که بادی ببرد ناگاهم

مقام عبودیت از مقامات عالیه اولیا و انبیای حق است، این است که در مقام توصـیف حضـرت ختمی مرتبت می گوییم:« أشهد أنّ محمّـداً عبـده و رسوله» که پس از عبودیت سـزاوار مقام رسالت شـده است. پس کسـی که به مقام عبودیت رسـید کمترین تـأثری از اقبـال و ادبـار و مـدح و ذم دیگران پیـدا نخواهـد کرد. و تأثر و اعتنا در مقابل اقبال و ادبار مردم علامت آن است که انسان هنوز مولای خود را نشناخته است.

[۱۸۴] (۱). قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص): خَيْرُكُمْ مَنْ أَطْعَمَ الطَّعَامَ وَ أَفْشَى السَّلَامَ وَ صَـلَّى وَ النَّاسُ نِيَام.(خصال، ج ۱، ص ۹۱) بهترین شما کسی است که سفره اطعامش باز باشد و بلند سلام کند و[در دل شب] که مردم خوابیده اند نماز گزارد.

[۱۸۵] (۱). قَالَ أَبُوعَبْدِاللَّهِ(ع): إِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَزّوَجَلَّ بِعَبْـدٍ خَيْراً فَأَذْنَبَ ذَنْباً تَبِعَهُ بِنَقِمَةٍ وَ يُذَكِّرُهُ الِاسْـتِغْفَارَ وَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّوجَلَّ بِعَبْدٍ شَرّاً فَأَذْنَبَ ذَنْباً

تَبِعَهُ بِنِعْمَهٍ لِيُنْسِیَهُ الِاسْتِغْفَارَ وَ یَتَمَادَی بِهِ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ:(سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَیْثُ لا یَعْلَمُونَ بِالنِّعَمِ عِنْدَ الْمَعَاصِی).(بحارالأنوار، ج ۶۴، باب ۱۲، ص ۲۲۹) هرگاه خداونـد به بنده نظر خیری داشـته باشد هر گاه آن بنده مرتکب گناهی شد او را گرفتـار مصیبتی می کنـد و توبه را به یـاد او می آورد و اگر بخواهـد بنـده ای را گرفتـار کنـد هرگاه او مرتکب گناه می شود خداونـد به او نعمت می دهد و او توبه و اسـتغفار را فراموش می کند و در آن نعمت غرق می شود. و این کلام خدای سـبحان است که در قرآن کریم می فرمایـد: بـا برخورداری از نعمت هـا به هنگـام ارتکـاب گناه، آنان را- از جایی که نمی داننـد- به عذاب نزدیک می کنیم.

[۱۸۶] (۱).(إِنَّ الَّذینَ اتَّقَوْا إِذا مَسَّهُمْ طائِفٌ مِنَ الشَّیْطانِ تَذَکَّرُوا فَإِذا هُمْ مُبْصِرُونَ).

[۱۸۷] (۲). قَالَ الکاظم(ع): لَا خَیْرَ فِی الْعَیْشِ إِلَّا لِرَجُلَیْنِ: رَجُلٍ یَزْدَادُ فِی کُلِّ یَوْمٍ خَیْراً أَوْ رَجُلٍ یَتَدَارَکُ سَیِّئَهً بِالتَّوْبَهِ وَ أَنَّی لَهُ بِالتَّوْبَهِ؟ وَ اللَّهِ لَوْ سَجَدَ حَتَّی یَنْقَطِعَ عُنُقُهُ مَا یَقْبَلُ اللَّهُ ذَلِکَ مِنْهُ إِلَّا بِوَلَایَتِنَا أَهْلَ الْبَیْتِ أَلَا وَمَنْ عَرَفَ حَقَّنَا وَرَجَا الثَّوَابَ فِینَا وَرَضِیَ بِقُوتِهِ وَسَتَرَعَوْرَتَهُ وَدَانَ بِمَحَبَّتِنَا فَهُوَ آمِنٌ یَوْمَ الْقِیَامَه.(إرشـاد القلوب، ج ۱، باب ۵۱، ص ۱۷۳) خیری در زنـدگی نیست مگر برای دو نفر؛ ۱. شخصـی که هر روز کردار نیکش را زیاد کنـد. ۲- فردی که گناهانش را با توبه جبران کنـد؛ ولی کجا است توبه برای او؟ به خداونـد سوگند! اگر آن قدر سـجده کند که گردنش قطع شود خداوند توبه اش را نمی پذیرد مگر به ولایت و دوستی ما اهل بیت. هر کس حق ما را

بشناسد و امیدوار ثواب در باره ما باشد و به روزی خود راضی باشد و شرمگاه خود را بپوشاند و با دوستی ما به خدای متعال نزدیک شود پس او در روز قیامت در امان باشد.

[۱۸۸] (۳). عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِين(ع): أَكْثَرُ مَا يُدْخِلُ النَّاسَ الْجَنَّةَ تَقْوَى اللَّهِ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ وَ خَيْرُ مَا أُعْطِي الْإِنْسَانُ الْخُلُقُ الْحَسَنُ وَ خَيْرُ الزَّادِ مَا صَحِبَهُ التَّقْوَى وَ خَيْرُ الْقَوْلِ مَا صَدَّقَهُ الْفِعْل.(إرشاد القلوب، ج ۱، باب ۵۲، ص ۱۹۴) بیشترین چیزی که موجب ورود به بهشت می شود تقوا و نگهداشتن حریم خداوند و نیک خویی است و بهترین چیزی که به انسان عطا شده است خُلق نیکو است و بهترین زاد و توشه آن است که همراه با پرهیزکاری باشد و بهترین گفتار آن است که عمل آن را تصدیق کند.

[۱۸۹] (۱). این درس در جلسه« هشتاد و چهارم» و« هشتاد و نهم» درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

[۱۹۰] (۲). مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدبْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِبْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ مَنْصُورٍ بُزُرْجَ عَنْ مُفَضَّلٍ، قَالَ: قَالَ أَبُوعَبْدِ اللَّهِ(ع): ....(کافی، ج ۲، باب المؤمن و ... ص ۲۲۶) حضرت صادق(ع) فرمود: از مردم پست دوری کن، همانا شیعه امیرالمومنین کسی است که عفت شکم و فرج داشته باشد(آنها را از حرام و مشتبه نگهدارد) و سخت بکوشد و جهاد کند و برای خالقش عمل کند و به ثواب او امیدوار باشد و از عقابش بترسد، اگر مردم را این گونه دیدی، آنان شیعه جعفری هستند.

[۱۹۱] (۳). بحارالأنوار، ج ۵۵، باب ۸، ص ۶۱.

[۱۹۲] (۴). بیان

علامه مجلسی بر روایت:« سَفِله» جمع« سافل» است.« سفله» مردمان رذل و دون صفت هستند که در روایات از معاشرت و معامله با آنان نهی شده است. در بعضی از روایات« سفله» را به کسانی تفسیر کرده اند که به سخنان خود توجهی ندارند، نمی دانند چه می گویند و همچنین به آنچه در مورد آنان گفته می شود اعتنا نمی کنند. در این روایت« سفله» در مقابل« شیعه» با آن خصوصیات قرار گرفته و از معاشرت با آنان تحذیر و به عکس به مصاحبت با شیعیان ترغیب شده است.

رَجَا ثَوَابَهُ: رجا و امید به لطف و عنایت پروردگار در صورتی صحیح و بجا است که توأم و همراه عمل، ورع و تقوا باشد و گر نه چیزی جز فریب و گول خوردن انسان توسط خودش نیست. اتکای انسان به عمل و دل خوش بودن به کارهای خیری که انجام می دهد و یقین و اطمینان به قبول عمل از طرف خداوند، چندان صحیح نیست، چراکه اعمال انسان در معرض آفات و خطرات فراوانی است که با آفات تکبر و غیبت و خطر ظلم، ستم، عجب، خودبینی و امثال آن ناگهان هیچ و پوچ می شود؛ بنا براین، جمله« و رجا ثوابه» یعنی در عین حال که ورع و تقوا و عمل خالص هست باید به خدا امیدوار شد که آفتی آن عمل را نابود نکند. احتمال دارد این چند جمله بیانگر علت حمله و توبیخ مخالفان شیعه باشد؛ یعنی علت این که آن گروه غیر شیعه، شما شیعیان و اصحاب مرا مورد توبیخ و سرزنش قرار می دهند این است که شما مواظب اطاعت و اعمال پسندیده نیستید و حسن عملی و اخلاقی

ندارید و مراعات تقیه و دستورات ما را نمی کنید.(بحار الأنوار، ج ۶۷، باب ۵۷، ص ۲۹۶ و ج ۶۵، باب ۱۹، ص ۱۴۹)

بیان شیخ صدوق(ره): در روایات، معانی مختلفی برای« سفله» بیان شده است. در روایات آمده است:

-« سفله» آن کسی است که مواظب حرفهای خود نیست، هر چه بخواهد می گوید و از آنچه درباره او بگویند، باک ندارد.

-« سفله» کسی است که طنبور می نوازد.

-« سفله» کسی است که نیکی و احسان او را مسرور نمی کند، بدی و شرّ نیز او را ناراحت نمی کند.

-« سفله» شخصی است که ادّعای امامت یا امانتداری می کند در حالی که اهل آن نیست.

اینها همه اوصاف« سفله» است. برخی از این اوصاف یا همه آنها اگر در کسی باشد، اجتناب از معاشرت با وی لازم است.(من لا یحضره الفقیه، ج ۳، باب المعایش و المکاسب، ص ۱۵۶)

[۱۹۳] (۱). قَالَ أَبُوعَبْدِاللَّهِ(ع): إِيَّاكَ وَ مُخَالَطَةَ السَّفِلَهِ فَإِنَّ السَّفِلَهَ لَا تَئُولُ إِلَى خَيْرٍ. از ارتباط با سفلگان و مردمان پست بپرهیزید؛ زیرا رفت و آمد با آنان به صلاح انسان نیست و عاقبتش به خیر نخواهد بود.

[۱۹۴] (۱). عن أميرالمومنين(ع): لَذَّةُ الْكِرَامِ فِي الْإِطْعَامِ وَ لَذَّةُ اللِّئَامِ فِي الطَّعَامِ.(تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۳۷۶) لذّت کریمان در خوراندن است و لذّت افراد پست در خوردن.

- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص): مَنْ عَرَفَ اللَّهَ وَ عَظَّمَهُ مَنَعَ فَاهُ مِنَ الْكَلَامِ وَ بَطْنَهُ مِنَ الطَّعَامِ.(أمالی الصدوق، ص ۳۰۳، المجلس الخمسون) هر کس خدای متعال را بشناسد و او را بزرگ بداند دهانش را از سخنِ بیهوده و شکمش را از غذای حرام باز می دارد.

- قَالَ

أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ(ع): لَيْسَ مِنْ شِيعَتِي مَنْ أَكَلَ مَالَ امْرِئٍ حَرَاما.(إرشاد القلوب، ج ۱، باب ۶، ص ۶۶) کسی که مال دیگری را به حرام بخورد از شیعیان من نیست.

- قَالَ النَّبِي(ص): الْجَنَّهُ مُحَرَّمَهٌ عَلَى جَسَدٍ غُذِّي بِالْحَرَام.(همان) بهشت بر بدنی که غذای حرام خورده حرام است.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص): أَكْثَرُ مَا تَلِجُ بِهِ أُمَّتِي النَّارَ الْأَجْوَفَانِ: الْبَطْنُ وَ الْفَرْج.(کافی، ج ۲، باب العفه، ص ۷۹) بیشترین چیزی که امت من به خاطر آن وارد جهنم می شوند دو عضو آنها است:« شکم» و« عورت».(چون از غذای حرام و مقاربت حرام پرهیز نمی کنند داخل جهنم شوند).

[۱۹۵] (۲). نازعات: آیه ۴۰- ۴۱.

شرط اول بهشتی شدن خوف ناشی از معرفت است. یعنی شناخت مقام پروردگار و ترسیدن از مخالفت با فرمان او است:(وَ أَمَّا مَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ)، مقام، اسم مکان یا مصدر است و مقام رب، قیام کامل و ظهور تام صفت ربوبی خداوند است که همان هنگام قیامت است، چراکه در قیامت عالم و نفوس و اعمال به منتهای کمال و فعالیت خود در جهت خیر و شر می رسند. در وجود هر انسان نیز صفت ربوبی رب به صورت کامل تر از دیگر موجودات ظاهر شده است چنان که در هر اندیشه و عمل انسانی مقامی از رب است. اضافه رب به ضمیر، ظهور در ربوبیت خاص به شخص انسان دارد، توجه به این مقام ربوبی خاص است که هر انسانی را که دچار طغیان نشده نگران اندیشه ها و اعمال خود می کند و عقل را فروزان و اراده ایمانی را نیرومند می گرداند.

شرط دوم که در حقیقت، نتیجه شرط اول و میوه

درخت معرفت و خوف است تسلط بر هوای نفس و باز داشتن آن از سرکشی است؛ چرا که تمام گناهان و مفاسد و بدبختیهای انسان از هوای نفس سرچشمه می گیرد، وَ نَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَوی: خوف از مقام رب است که دائماً آدمی را هشیار نگاه می دارد تا هواها و انگیزه های گوناگون نفسانی بر او طغیان نکنند و حاکمیت عقل و ایمان را از بین نبرند و نظام روحی او را فاسد نسازند و زندگی پست و آلوده را بر حیات برتر و پاک او ترجیح ندهند. هوای نفس بدترین بتی است که معبود واقع شده است، حتی ابزار نفوذ شیطان در وجود آدمی هوای نفس است که اگر این شیطان درون با شیطان برون هماهنگ نشود و در را به روی ابلیس نگشاید، وارد شدن او غیر ممکن است، همان گونه که قرآن کریم می گوید:(إِنَّ عِبادِی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْغاوِینَ)؛[ای ابلیس] تو هرگز بر بندگان من تسلط نخواهی یافت مگر گمراهانی که از تو پیروی می کنند.(حجر: آیه ۴۲). هر کس که نگرانی از مقام رب نداشته باشد و بر هوای نفس خود حاکم نباشد، سرکشی می کند و میان تیرگیهای نفسانی و طوفان هواها نمی تواند حق بین و عاقبت اندیش باشد تا زندگی برتر را انتخاب کند.

[۱۹۶] (۱). عَنِ الصَّادِقِ عَنْ أَبِیهِ ٨ أَنَّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ عَلِی بْنَ أَبِی طَالِبٍ أُتِی بِخَبِیصٍ، فَأَبَی أَنْ یَأْکُلَهُ فَقَالُوا لَهُ: أَتُحَرِّمُ؟ قَالَ: لَا وَ لَکِنِّی أَخْشَی أَنْ تَتُوقَ إِلَیْهِ نَفْسِی فَأَطْلُبُهُ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآیَهَ(أَذْهَبْتُمْ طَیِّباتِکُمْ فِی حَیاتِکُمُ الدُّنْیا وَ اسْتَمْتَعْتُمْ بِها)(احقاف، آیه ۲۰).(بحار الأنوار، ج ۶۷،

باب ۴۵، ص ۶۲) حضـرت صادق از پدر بزرگوارش ۸ نقل می فرمایـد که: روزی حلوای شـیرین و مطبوعی را به عنوان هدیه، خـدمت أمیرمؤمنان علی(ع) آوردنـد. حضـرت از خوردنش امتناع ورزیـد. عرض کردنـد: آیا خوردن این حرام است؟ فرمود: خیر. حرام نیست؛ ولی می ترسم پس از خوردن، نفس من به آن علاقه پیـدا کنـد و در نتیجه به فکر به دست آوردن آن باشم، سپس این آیه را تلاوت فرمود: چیزهای پاک و پاکیزه و لذت بخش را در دنیا صرف کردید و از آنها بهره مند شدید.

[۱۹۷] (۱). رُوِی عَنِ النَّبِیِّ(ص): أَنَّهُ قَالَ: لِلْجَنَّهِ بَابٌ یُقَالُ لَهُ بَابُ الْمُجَاهِدِینَ یَدْخُلُونَ مِنْهُ وَ أَنَّ الْمَلَائِکَهَ تَتَرَحَّبُ بِهِمْ وَ أَهْلُ الْجَمْعِ یَنْظُرُونَ إِلَیْهِمْ بِمَا أَکْرَمَهُمُ اللَّهُ وَ أَعْظَمُ الْجِهَادِ جِهَادُ النَّفْسِ لِأَنَّهَا أَمَّارَهٌ بِالسُّوءِ، رَاغِبَهٌ فِی الشَّرِّ، مَیَّالَهٌ إِلَی الشَّهَوَاتِ، مُتَثَاقِلَهٌ بِالْخَیْرَاتِ، کَثِیرَهُ الْآمَالِ، نَاسِیَهٌ لِلْأَهْوَالِ، مُحِبَّهٌ لِلرِّئَاسَهِ وَ طَالِبَهٌ لِلرَّاحَهِ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَی:(إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَهٌ بِالسُّوءِ إِلَّا ما رَحِمَ رَبِّی).(إرشـاد القلوب، ج ۱، باب ۲۴، ص ۹۸) برای بهشت دری است که آن را در جهـادگران می گوینـد که مجاهـدان از همـان در وارد می شونـد و فرشـتگان به آنـان خوش آمـد می گوینـد و اهـل محشـر به کرامتی که خـدا به آنان فرموده نگاه می کننـد و بزرگترین جهاد، جهاد با نفس است؛ چراکه نفس به بـدی ها فرمان می دهـد، به شـرور و شـهوت ها میل می کنـد و نسبت به اعمـال خیر انسـان سـنگینی می کنـد. آرزوهایش زیاد است، هول و هراسـهای قیامت را فراموش می کنـد و ریاست و آسایش طلبی می کند. خداوند متعال می فرماید:(إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَهٌ بِالسُّوءِ إِلَّا ما رَحِمَ رَبِّی)(یوسف: ۵۳) همانا نفس به بدیها فرمان

می دهد مگر این که پروردگارم رحم فرماید.

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ(ص) بَعَثَ سَرِيَّةً. فَلَمَّا رَجَعُوا قَالَ: مَرْحَباً بِقَوْمٍ قَضَوُا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَ بَقِی عَلَيْهِمُ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَ مَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ؟ قَالَ: جِهَادُ النَّفْسِ. ثُمَّ قَالَ(ص): أَفْضَلُ الْجِهَادِ مَنْ جَاهَدَ نَفْسَهُ الَّتِی بَيْنَ جَنْبَيْه.(أمالی الصدوق، ۴۶۶، المجلس الحادی و السبعون) رسول اکرم(ص) گروهی را برای جنگ بسیج فرمود. وقتی که رزمندگان از مأموریت بازگشتند فرمود: آفرین به سربازانی که جهاد و جنگ کوچک را به پایان رسانیدند و جهاد بزرگتر برای آنان مانده است. عرض شد: جهاد اکبر کدام جهاد است؟ فرمود: جهاد و مبارزه با نفس سرکش، سپس فرمود: بهترین جهادها جهاد کسی است که با همان نفسی که همراه او است جهاد کند.

[۱۹۸] (۲). شرح علامه مجلسی ذیل روایت:« و عمل لخالقه» یعنی تنها برای او کار کند. این که از خداوند به خالق تعبیر کرده تعلیل حکم است؛ یعنی چون خدا او را آفریده و آن کس که خالق است و به او وجود داده وتمام اعضا و جوارح و نیازمندیهای او را فراهم ساخته، شایسته عبادت است وصحیح نیست که دیگری را در عبادت با او شریک سازد، از این جهت تنها برای او کار کند.(بحارالأنوار، ج ۶۵، ص ۱۴۹)

[۱۹۹] (۱).(وَ لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْساهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولئِكَ هُمُ الْفاسِقُونَ).(حشر: آیه ۱۹) و همچون کسانی نباشید که خداوند را فراموش کردند و خداوند نیز آنان را به« خود فراموشی» گرفتار کرد، آنان فاسقانند.

[۲۰۰] (۲).(... وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ ما كُنْتُمْ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ). خداوند با

شما است و او نسبت به آنچه انجام می دهید بینا است!(حدید، آیه ۴) مرحوم امام، جمله حکیمانه مشهوری دارند که: عالم محضر خداست در محضر خدا گناه نکنیم.

[۲۰۱] (۳). صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَ نَحْنُ لَهُ عابِدُونَ.(بقره: آیه ۱۳۸) رنگ خدایی[بپذیرید! رنگ ایمان و توحید و اسلام] و چه رنگی از رنگ خدایی بهتر است؟! و ما تنها او را عبادت می کنیم.

[۲۰۲] (۱). وَ قَالَ النَّبِيُّ: نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ. نیت مؤمن از عمل او بهتر است.(بحار الأنوار، ج ۶۷، باب ۵۳، ص ۲۱۰) وَ قَالَ ایضاً: إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَ لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى وَ لَا بُدَّ لِلْعَبْدِ مِنْ خَالِصِ النِّيَّةِ فِي كُلِّ حَرَكَةٍ وَ سُكُونٍ لِأَنَّهُ إِذَا لَمْ يَكُنْ هَذَا الْمَعْنَى يَكُونُ غَافِلًا وَ الْغَافِلُونَ قَدْ وَصَفَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى فَقَالَ:(أُولئِكَ كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا) وَ قَالَ:(أُولئِكَ هُمُ الْغافِلُونَ).(همان) کارها با نیت ها سنجیده می شود و هر کس با نیت خود محشور می گردد و لازم است بندگان در هر حرکت یا سکونی نیت خالص داشته باشند؛ زیرا اگر نیت خالص نباشد از غافلان به حساب می آیند و غافلان را هم خداوند مانند چهارپایان یا بدتر از آنها به حساب آورده است.

[۲۰۳] (۲). قَالَ النَّبِی(ص): يَقُولُ اللهُ ابْنُ آدَمَ: مِلْكِي مِلْكِي وَ مَالِي مَالِي يَا مِسْكِينُ أَيْنَ كُنْتَ حَيْثُ كَانَ الْمِلْكُ وَ لَمْ تَكُنْ؟ وَ هَلْ لَكَ إِلَّا مَا أَكَلْتَ فَأَفْنَيْتَ أَوْ لَبِسْتَ فَأَبْلَيْتَ أَوْ تَصَدَّقْتَ فَأَبْقَيْتَ؟ إِمَّا مَرْحُومٌ بِهِ وَ إِمَّا مُعَاقَبٌ عَلَيْهِ فَاعْقِلْ أَنْ لَا يَكُونَ مَالُ غَيْرِكَ أَحَبَّ إِلَيْكَ مِنْ مَالِكَ.(بحار الأنوار، ج ۶۸، باب

۸۷، ص ۳۵۰) رسول اکرم(ص) فرمود: خداوند متعال می فرماید: ای فرزند آدم! مِلک از من و مال از من است و من مالک همه جهان هستم، ای فرزند آدم! تو مسکین و نیازمند هستی و این ملک و مال پیش از تو بود و پس از تو هم خواهد بود و برای تو از جهان نصیبی نیست مگر آنچه بخوری و تمام شود یا بپوشی و مندرس گردد یا انفاق و بخشش کنی و بیش از این مقدار از مال و ملک دنیا نمی توانی تصرف کنی و هر گونه تصرفی که در مال دنیا می کنی، اگر برای خدا و در راه خداوند و به نیت خیر باشد، در نتیجه اجر و ثواب آن را خواهی دید و اگر به نیت شر و فساد و روی هوسرانی و لهو باشد؛ به جزای بد و عقاب آن خواهی رسید. پس خوب متوجه باش! که اموال دیگران از مال خودت نزد تو محبوب تر نباشد؛ یعنی برای حفظ و نگهداری حقیقی مال خود مراقبت کن چنان که در نگهداری اموال دیگران مراقب هستی. و هنگامی مال خود را حفظ خواهی کرد که طوری رفتار کنی که پس از مرگ از آن مال بهره مند گردی.

توضیح: تحصیل مال و استفاده از متاع دنیا اگر برای خداوند و به نیت پاک و صحیح باشد، از عبادات محسوب می شود و از عنوان اشتغال دنیوی بیرون است. و در صورتی که روی نیت فاسد و نادرست و به اغراض باطل صورت گیرد، آن نیز نامطلوب و نامشروع خواهد بود.

[۲۰۴] (۱). این درس در جلسه« چهارصد و هفتاد و سوم» و« هفتصد و

پانزدهم» درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

[۲۰۵] (۲). تحف العقول، ص ۴۴۲.

[۲۰۶] (۳). نام آن جوان حارثه بن مالك و بنا بر قول اهل سنت زيد بن حارثه بوده است.

[۲۰۷] (۱). قَالَ أَبَوعَبْدِ اللَّهِ(ع): إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ(ص) صَلَّى بِالنَّاسِ الصُّبْحَ فَنَظَرَ إِلَى شَابٍّ فِي الْمَسْجِدِ وَ هُوَ يَخْفِقُ وَ يَهْوِي بِرَأْسِهِ مُصْفَرّاً لَوْنُهُ قَدْ نَحِفَ جِسْمُهُ وَ غَارَتْ عَيْنَاهُ فِي رَأْسِهِ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ(ص): كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا فُلَانُ؟ قَالَ: أَصْبَحْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مُوقِناً. فَعَجِبَ رَسُولُ اللَّهِ(ص) مِنْ قَوْلِهِ وَ قَالَ: إِنَّ لِكُلِّ يَقِينٍ حَقِيقَةً، فَمَا حَقِيقَةُ يَقِينِكَ؟ فَقَالَ: إِنَّ يَقِينِي يَا رَسُولَ اللَّهِ هُوَ الَّذِي أَحْزَنَنِي وَ أَسْهَرَ لَيْلِي وَ أَظْمَأَ هَوَاجِرِي فَعَزَفَتْ نَفْسِي عَنِ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا حَتَّى كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى عَرْشِ رَبِّي وَ قَدْ نُصِبَ لِلْحِسَابِ وَ حُشِرَ الْخَلَائِقُ لِذَلِكَ وَ أَنَا فِيهِمْ وَ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ يَتَنَعَّمُونَ فِي الْجَنَّةِ وَ يَتَعَارَفُونَ وَ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَّكِئُونَ وَ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ النَّارِ وَ هُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ مُصْطَرِخُونَ وَ كَأَنِّي الْآنَ أَسْمَعُ زَفِيرَ النَّارِ يَدُورُ فِي مَسَامِعِي. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ۹ لِأَصْحَابِهِ: هَذَا عَبْدٌ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْإِيمَانِ. ثُمَّ قَالَ لَهُ: الْزَمْ مَا أَنْتَ عَلَيْهِ فَقَالَ الشَّابُّ: ادْعُ اللَّهَ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْ أُرْزَقَ الشَّهَادَةَ مَعَكَ، فَدَعَا لَهُ رَسُولُ اللَّهِ(ص) فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ خَرَجَ فِي بَعْضِ غَزَوَاتِ النَّبِيِّ(ص) فَاسْتُشْهِدَ بَعْدَ تِسْعَةِ نَفَرٍ وَ كَانَ هُوَ الْعَاشِرَ.(كافى، ج ۲، باب حقيقه الإيمان و اليقين، ص: ۵۲) حضرت صادق(ع) فرمود: حضرت رسول(ص) پس از اين كه نماز صبح را ادا كرد متوجه شد جوانى لاغر اندام و زرد

چهره در مسجد نشسته که چرت می زد و سرش را بالا و پایین می برد، رنگش زرد بود و تنش لاغر و دیده هایش به گودی فرو رفته بود، رسول اکرم فرمود: ای حارث[زید]! چه گونه شب را به روز آوردی؟ عرض کرد: یا رسول اللّٰه! در حال یقین صبح کردم. رسول اکرم(ص) از سخنان او در شگفت شدند و فرمودند: هر یقین حقیقتی دارد، حقیقت یقین تو در چیست؟ عرض کرد: یا رسول اللّٰه! همان یقین مرا به غم و اندوه کشانیده و شب ها خواب را از دیدگان من ربوده و روز گرمم را به تحمل تشنگی(روزه) وادار ساخته و دلم از دنیا و آنچه در آن است به تنگ آمده و رو گردان است تا آنجا که گویا می بینم عرش پروردگارم برای رسیدن به حساب برپا است و همه مردم برای آن محشور شدند و من در میان آنان هستم، گویی به اهل بهشت می نگرم که در نعمت اند و در بهشت با هم تعارف می کنند و بر پشتی ها تکیه زده اند و گویی به دوزخیان نگاه می کنم که در آن زیر شکنجه اند و فریاد می کشند، گویی من هم اکنون نعره آتش دوزخ را می شنوم که در گوشم می گردد و می چرخد، رسول خدا به اصحابش فرمود: این بنده ای است که خدا دلش را با ایمان روشن کرده، سپس به او فرمود: ای جوان! با همین عقیده باقی باش، عرض کرد: یا رسول الله! برای من دعا کن که در رکاب تو شربت شهادت بنوشم، رسول خدا(ص) برایش دعا کرد و چیزی نگذشت که در یکی از غزوات پیامبر به جبهه جهاد رفت و

پس از نه تن دیگر شهید شد و او نفر دهم بود.

[۲۰۸] (۱). قَالَ رسول الله(ص): إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِم.(بحار الأنوار، ج ۷۴، باب ۷، ص ۱۳۹) ما پیامبران مأمور شدیم که با مردم به اندازه عقل و خردشان سخن بگوییم.

[۲۰۹] (۲). عن امیرالمومنین(ع): الْفُرَصُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ. فرصتها مانند گذشتن ابر می گذرد.(تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۴۷۳)

[۲۱۰] (۳). قالَ الصَّادِقُ(ع): مَكْتُوبٌ فِي التَّوْرَاه ... أَبْنَاءَ الْأَرْبَعِينَ أَوْفُوا لِلْحِسَابِ أَبْنَاءَ الْخَمْسِينَ زَرْعٌ قَدْ دَنَا حَصَادُهُ أَبْنَاءَ السِّتِّينَ مَا ذَا قَدَّمْتُمْ وَ مَا ذَا أَخَّرْتُمْ أَبْنَاءَ السَّبْعِينَ عُدُّوا أَنْفُسَكُمْ فِي الْمَوْتَى أَبْنَاءَ الثَّمَانِينَ يُكْتَبُ لَكُمُ الْحَسَنَاتُ وَ لَا يُكْتَبُ عَلَيْكُمُ السَّيِّئَاتُ أَبْنَاءَ التِّسْعِينَ أَنْتُمْ أُسَرَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ ثُمَّ يَقُولُ: مَا تَقُولُ فِي رَجُلٍ كَرِيمٍ أَسَرَ رَجُلًا مَا ذَا يَصْنَعُ بِهِ؟ قُلْتُ: يُطْعِمُهُ وَ يَسْقِيهِ وَ يَفْعَلُ بِهِ فَقَالَ: فَمَا تَرَى اللَّهَ صَانِعاً بِأَسِيِ؟(روضه الواعظين و بصيره المتعظين، ج ۲، ص: ۴۸۶) امام صادق(ع) فرمودند در تورات نوشته است: ... ای چهل سالگان! برای بررسی حساب آماده شوید. ای پنجاه سالگان! کاشته و زراعتی هستید که هنگام درو کردنش فرا رسیده است. ای شصت سالگان! بنگرید چه پیش فرستاده اید و چه به جا گذاشته اید. ای هفتاد سالگان! خویش را در شمار مردگان بشمارید. ای هشتاد سالگان! حسنات شما برای شما نوشته می شود و خطاهای شما نوشته نمی شود. ای نود سالگان! شما اسیران خدا در زمین خدایید. امام صادق(ع) در این هنگام فرمودند: در مورد مرد کریمی که اسیری داشته باشد، چه گفته می شود؟ راوی می گوید: گفتم: به

او خوراك و آشاميـدنی می دهد و نسبت به او نکوكاری می كند. فرمودند: خيال می كنی خداوند با اسـير خود چگونه رفتار می كند؟

[۲۱۱] (۱).(أَوْ كَالَّذی مَرَّ عَلی قَرْيَةٍ وَ هِی خاوِيَةٌ عَلی عُرُوشِها قالَ أَنَّی يُحْيی هذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِها فَأَماتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قالَ كَمْ لَبِثْتَ قالَ لَبِثْتُ يَوْماً أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عامٍ فَانْظُرْ إِلی طَعامِكَ وَ شَرابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَ انْظُرْ إِلی حِمارِكَ وَ لِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَ انْظُرْ إِلَی الْعِظامِ كَيْفَ نُنْشِزُها ثُمَّ نَكْسُوها لَحْماً فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلی كُلِّ شَیْ ءٍ قَديرٌ).(بقره، آيه ۲۵۹). ماننـد آن كسـی(ارميای پيغمبر، يا عزير) كه از آبادی ای(بيت المقـدّس) می گذشت در حالی كه[ديوارهای] آن ده بر سـقفهايش فروريخته بود(عزير چون اسـتخوانهای از هم جـدا گشـته و پوسـيده مردم آن آبـادی ويران را ديـد و دوست داشت خدا زنده كردن آنان را به او نشان دهد« نه از روی تعجّب يا انكار يا شكّ») گفت: چگونه خداوند[اهل] اين آبادی را پس از مردن زنده می كند؟ پس خداوند او را ميرانيد و بعد از صد سال زنده اش كرد و به او گفت: چه مدّت است[در اينجا] استراحت و توقف كردی؟(عزير چون در اوّل روز هنگـامی كه به خواب رفته بود مرده و پس از صـد سـال در آخر روز زنـده شده بود به اين جهت) گفت: يک روز درنگ كردم(و چون ديد هنوز آفتاب است و خورشـيد پنهان نشده گفت:) يا پاره ای از يک روز، خداوند فرمود:(چنين نيست) بلكه صد سال است كه[در اين جا] توقف كرده ای(اگر

می خواهی بـدانی) پس به طعام و خوردنی و شـراب و نوشـیدنی خود(که در زنبیل نهاده بودی) نگاه کن که(در این مـدّت) تغییر نیافته و بـدبو نشده است(عزیر دید انجیر و انگوری که در سـبد داشـته مانند آن است که از درخت چیده و آب انگور او چنان است که تازه فشـرده) و به الاغ خود نگاه کن(که چگونه اسـتخوانهایش پوسـیده و اجزائش پراکنـده شده است) و چنین کردیم(پس از صـد سـال زنـده ات سـاختیم) تـا تو را آیت و نشـانه ای[از قـدرت و توانـایی خود] برای مردم قرار دهیم، و به اسـتخوانها نگاه کن چگونه آنها را به هم ترکیب و می پیونـدیم سـپس باگوشت می پوشانیم، پس چون این حال و چگونگی[آثار و نشانه های قـدرت خداونـد در زنـده کردن مردگان] برای او واضـح و هویدا شد گفت:[اکنون] می دانم[وآشـکارا می بینم] به راستی خداوند بر هر چیز توانا است. حضرت امیرالمؤمنین(ع) در این باره فرمود: هنگامی که عزیر از خانه بیرون رفت پنجاه سال داشت و زن او آبستن بود. خـدای متعال او را میرانـد و پس از صـد سال زنـده اش گردانید چون به خانه بازگشت پنجاه ساله بود و پسرش صد ساله و آن از آیات و نشانه های« قدرت» خداوند است.

[۲۱۲] (۱). إِنَّ الْفُرَصَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ فَانْتَهِزُوهَا إِذَا أَمْكَنَتْ فِی أَبْوَابِ الْخَیْرِ وَ إِلَّا عَادَتْ نَدَماً.(تصـنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص: ۴۷۳) به درستی که فرصـتها ماننـد گذشـتن ابر می گذرنـد، پس آنها را هرگاه ممکن شوند در بابهای خیر غنیمت بدانید وگرنه پشیمانی به بار می آورد.

[۲۱۳] (۲). قال رسول الله علیه وآله السلام: یَا أَبَاذَرٍّ! اغْتَنِمْ

خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ: شَبَابَکَ قَبْلَ هَرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ وَ غِنَاکَ قَبْلَ فَقْرِکَ وَ فَرَاغَکَ قَبْلَ شُغُلِکَ وَ حَيَاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ.(بحار الأنوار، ج ۷۴، باب ۴، ص ۷۷) ای اباذر! پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمار: جوانی ات را پیش از پیری، تندرستی ات را پیش از بیماری، توانگری ات را پیش از ناتوانی، آسودگی ات را پیش از سرگرمی، زندگی ات را پیش از مردن.

- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ(ع) قَالَ: اصْبِرُوا عَلَى الدُّنْيَا فَإِنَّمَا هِيَ سَاعَةٌ فَمَا مَضَى مِنْهُ فَلَا تَجِدُ لَهُ أَلَماً وَ لَا سُرُوراً وَ مَا لَمْ يَجِئْ فَلَا تَدْرِي مَا هُوَ وَ إِنَّمَا هِيَ سَاعَتُکَ الَّتِي أَنْتَ فِيهَا فَاصْبِرْ فِيهَا عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَ اصْبِرْ فِيهَا عَنْ مَعْصِيَةِ اللَّه.(کافی، ج ۲، باب محاسبه العمل، ص: ۴۵۳) مجموع عمر آدمی در دنیا ساعتی بیش نیست، آنچه از این ساعت گذشته است معدوم شده و لذّت و رنجی از آن احساس نمی کنید و آنچه از آن هنوز نیامده است نمی دانید چیست، سرمایه موجود و پر ارزش عمر، تنها همان لحظات نقدی است که اینک در اختیار شما است و در آن به سر می برید. مالک نفس خود باشید و در حال حاضر برای اصلاح و رستگاری خود بکوشید، در مشکلات وظیفه شناسی و اطاعت از اوامر الهی پایداری و از آلودگی به گناه و نافرمانی خداوند، خودداری کنید.

- قَالَ النَّبِيُّ(ص): بَلْ رَأْسُ مَالِ الْعَبْدِ أَوْقَاتُه. سرمایه بنده خدا اوقات عمر او است.(مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۰۶)

[۲۱۴] (۳). آیت الله محمدحسن نجفی، از بزرگ ترین فقهای شیعه در قرن ۱۳ هجری است که به نام کتاب فقهی خود« جواهر الکلام»

به« صاحب جواهر» مشهور شده، وی به سال ۱۲۶۷ هجری قمری. در نجف درگذشته است. آن طور که نقل می کنند آن وقتی که ایشـان این کتـاب را نوشـته انـد سـرداب در نجف نبوده است، ایشـان یـک منزل محقر داشـتند و درب یک اتاقشان به یک دالانی باز بوده که در آن هوای گرم نجف یک نسیم داغی می آمده و ایشان مشغول تحریر« جواهر» بودند.

[۲۱۵] (۱). مرحـوم آیـت الله العظمی فاضـل لنکرانی از جمله بزرگـانی است که بعـد از حیـات پربرکتشـان هم منشـا برکـات عظیمی از جهت تالیفات، مرکز فقهی ائمه اطهار و شاگردان و ...- بوده اند وخدمات شایانی به عالم اسلام و انقلاب کرده اند. حشره الله تعالی مع النبیین و الائمه و الصالحین.

[۲۱۶] (۲). قَالَ رسول الله(ص): یَاأَبَاذَراغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ: شَبَابَکَ قَبْلَ هَرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ وَ غِنَاکَ قَبْلَ فَقْرِکَ وَ فَرَاغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَ حَیَاتَکَ قَبْلَ مَوْتِک.(مجموعه ورام، ج ۱، ص: ۲۷۹) رسول اکرم(ص) به ابوذر غفاری فرمود: پنـج چیز را پیش از پنـج چیز غنیمت بشـمار، جـوانی ات را قبـل از پیری، سـلامتی و تنـدرستی ات را قبـل از بیمـاری، تمکّن و توانگری ات را قبل از تهیدستی، آسایش و فراغتت را قبل از گرفتاری و زندگانی ات را قبل از مرگ.

- عن الحسن(ع) کان یقول: یَا ابْنَ آدَمَ إِنَّکَ لَمْ تَزَلْ فِی هَدْمِ عُمُرِکَ مُنْذُ سَقَطْتَ مِنْ بَطْنِ أُمِّکَ فَخُذْ مِمَّا فِی یَدَیْکَ لِمَا بَیْنَ یَدَیْکَ فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ یَتَزَوَّدُ وَ الْکَافِرَ یَتَمَتَّع.(بحار الأنوار، ج ۷۵، باب ۱۹، ص ۱۰۱) امـام حسن مجتبی(ع) می فرمود: ای فرزند آدم! تو از روزی که شکم مادر را ترک

گفته و به زمین قدم گذاشتی پیوسته سرگرم نابود ساختن عمر خویشتن هستی. از فرصت زندگی استفاده کن و از آنچه اکنون در دست داری برای منازلی که در پیش داری بهره برداری کن چراکه افراد با ایمان از دنیا برای فردای خود زاد و توشه تهیه می کنند و افراد بی ایمان تنها از آن لذّت و کامروایی می خواهند.

[۲۱۷] (۱). عن امیرالمومنین(ع): ... و لا یمکن الفرار من حکومتک ...(« فرازی از دعای کمیل» دعاؤه(ع) فی لیله النصف من شعبان و لیله الجمعه و هو دعاء الخضر) ... و گریزی از حکومت تو ممکن نیست ....

[۲۱۸] (۲). چشمهایی را که به خیانت گردش می کند از علم خداوند مخفی نیست.(غافر، آیه ۱۹).

البته خیانت چشمها صورتهای مختلفی دارد: گاه به صورت نگاههای دزدکی، نگاه تحقیرآمیز، نگاه برای تشویق به فساد، و نگاه به نامحرم، استراق بصر نسبت به زنان بیگانه است و گاه به صورت اشاراتی با چشم به منظور تحقیر یا عیبجویی از دیگران و یا اشاراتی که مقدمه توطئه ها و نقشه های شیطانی است.

عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ مَسْلَمَهَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَاعَبْدِاللَّهِ(ع): ... فَقَالَ: أَلَمْ تَرَ إِلَی الرَّجُلِ یَنْظُرُ إِلَی الشَّیْ ءِ وَکَأَنَّهُ لَا یَنْظُرُ إِلَیْهِ فَذَلِکَ خَائِنَهُ الْأَعْیُنِ.(معانی الأخبار، باب معنی خائنه الأعین، ص ۱۴۷) جریری از امام صادق(ع) درباره این آیه مذکور در متن سؤال کرد، حضرت فرمود: آیا ندیده ای که گاهی شخصی چیزی را طوری نگاه می کند که گویا به آن نظر نمی کند؟ این نگاههای خیانت آلود است. آری! این نگاهها خواه به نوامیس مردم باشد یا امور دیگری که نگاه کردن به آن ممنوع است بر خداوندی که ذره ای از آنچه

در آسـمانها و زمین است از علم او مخفی نیست پنهان نمی ماند،(لا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقالُ ذَرَّةٍ فِي السَّماواتِ وَ لا فِي الْأَرْضِ).(سبأ، آیه ۳) خداوند متعال از حرکات مخفیانه چشمها و اسرار درون سینه ها آگاه است در آن روز با این علم و آگاهی دقیق درباره خلایق دادرسی و قضاوت می کند؛ بنابراین روز گنهکاران سیاه و تاریک است.

[۲۱۹] (۱). و آنچه را سینه ها و قلبها پنهان می دارند، می داند.(همان)

[۲۲۰] (۲).(وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْانسَانَ وَ نَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ. إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ. مَّا يَلْفِظُ مِن قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ).(ق، آیه ۱۶- ۱۸) همانا انسان را آفریدیم و همواره آنچه را که باطنش[نسبت به معاد و دیگر حقایق] به او وسوسه می کند، می دانیم و ما به او از رگ گردن نزدیک تریم.[یاد کن] دو فرشته ای را که همواره از ناحیه خیر و شر، ملازم انسان هستند و همه اعمالش را دریافت و ضبط می کنند. هیچ سخنی را به زبان نمی گوید جز این که نزد آن[برای نوشتن و حفظش] نگهبانی آماده است.

خداوند متعال خالق است و ما در جمیع حالات به وجود او وابسته ایم؛ به همین جهت ممکن نیست او در حالی که از رگ قلب نیز به ما نزدیک تر است از ظاهر و باطن ما بی خبر باشد. خداوند متعال در این خصوص می فرماید:(وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ وَ أَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ)؛ بدانید خداوند میان انسان و قلب او حائل می شود، و همه شما نزد او در قیامت جمع خواهید

شد.(انفال، آیه ۲۴) با این احاطه علمی خداوند و این که ما در قبضه قدرت او هستیم، تکلیف ما روشن می کند که نه افعال و گفتـار مـا از او پنهـان است و نه انـدیشه ها و نیات و حتی وسوسه هایی که از قلب ما می گـذرد. توجه به این واقعیت انسان را بیـدار می کنـد و به مسئولیت سـنگین و پرونـده دقیق او در دادگاه عـدل الهی آشـنا می سازد و از انسان بی خبر و بی تفاوت، موجودی هوشیار و سر به راه و متعهد و با تقوا به وجود می آورد.

خداوند می افزاید:(إِذْ یَتَلَقَّی الْمُتَلَقِّیانِ عَنِ الْیَمِینِ وَ عَنِ الشِّمالِ قَعِیدٌ)؛ به خاطر بیاورید هنگامی را که دو فرشـته سمت راست و چپ انسان که مراقب و ملازم او هستند اعمال او را گرفته، ضبط می کنند؛ یعنی علاوه بر احاطه علمی خداوند به ظاهر و باطن انسان، دو فرشـته نیز مأمور حفظ و نگاهداری حساب اعمال اوهسـتند که از سمت راست و چپ از او مراقبت می کنند، پیوسته با او هسـتند و لحظه ای جـدا نمی شونـد تا از این طریق اتمام حجت بیشتری شود و بر مسأله نگاهداری حساب اعمال، تأکیدی باشد.« تلقی» به معنای دریافت و اخذ و ضبط است و« متلقیان» دو فرشته ای هستند که مأمور ثبت اعمال انسان هستند.« قعید» به معنی نشسـته است و در اینجـا مقصود ملازم و مراقب است. و به تعـبیر دیگر مفهوم آیه این نیست که این دو فرشـته در سـمت راست و چپ انسان نشسته اند؛ زیرا انسان گاه نشسته است و گاه در حال راه رفتن، بلکه این تعبیر کنایه از آن است که این دو همواره با انسانند و

مترصد اعمال او هستند.

در روایات اسلامی آمده است که فرشته سمت راست، نویسنده حسنات است و فرشته سمت چپ نویسنده سیئات. و فرشته اول فرمانده فرشته دوم است، هنگامی که انسان عمل نیکی انجام دهد، فرشته سمت راست ده برابر می نویسد و هنگامی که عمل بدی از او سر زند و فرشته سمت چپ می خواهد آن را بنویسد، فرشته سمت راست می گوید: عجله مکن لذا او هفت ساعت به تأخیر می اندازد، اگر پشیمان شد و توبه کرد چیزی نمی نویسد و اگر توبه نکرد تنها یک گناه برای او می نویسد. خداوند می فرماید:(ما يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ)؛ هیچ سخنی را انسان به زبان نمی آورد مگر این که نزد آن فرشته ای مراقب و آماده برای انجام ماموریت است

دوست نزدیک تر از من به من است وین عجب تر که من از وی دورم!

چه کنم با که توان گفت که دوست در کنار من و من مهجورم!

[۲۲۱] (۱). قال أميرالمؤمنين(ع): فَبَادِرُوا الْعَمَلَ وَ خَافُوا بَغْتَةَ الْأَجَلِ فَإِنَّهُ لَا يُرْجَى مِنْ رَجْعَةِ الْعُمُرِ مَا يُرْجَى مِنْ رَجْعَهِ الرِّزْقِ مَا فَاتَ الْيَوْمَ مِنَ الرِّزْقِ رُجِى غَداً زِيَادَتُهُ وَ مَا فَاتَ أَمْسِ مِنَ الْعُمُرِ لَمْ يُرْجَ الْيَوْمَ رَجْعَتُهُ الرَّجَاءُ مَعَ الْجَائِي وَ الْيَأْسُ مَعَ الْمَاضِى(فَاتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقاتِهِ وَ لا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُون).(نهج البلاغه، خ ۱۱۴، ص: ۱۶۹) پس در اعمال نیکو شتاب کنید و از فرارسیدن مرگ ناگهانی بترسید؛ زیرا آنچه از رزق که از دست رفته، امید بازگشت آن وجود دارد؛ اما عمر گذشته را نمی شود باز گرداند، آنچه را امروز از بهره دنیا کم شده می توان فردا به دست آورد؛ امّا آنچه

دیروز از عمر گذشته، امید به بازگشت آن نیست، به آینده امیدوار و از گذشته نا امید باشید از عذاب خدا بترسید و جز بر حالت مسلمانی نمیرید.

قَالَ أميرالمؤمنين(ع): خَطَبَنَا رَسُولُ اللَّهِ(ص) فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! الْمَوْتَهَ الْمَوْتَهَ الْوَحِيَّهَ الْوَحِيَّهَ لَاتَرُدُّهَا سَعَادَهٌ أَوْ شَقَاوَهٌ جَاءَ الْمَوْتُ بِمَا فِيهِ بِالرَّوْحِ وَ الرَّاحَهِ لِأَهْلِ دَارِ الْحَيَوَانِ الَّذِى كَانَ لَهَا سَعْيُهُمْ وَ فِيهَا جَاءَ الْمَوْتُ بِمَا فِيهِ بِالْوَيْلِ وَ الْحَسْرَهِ وَ الْكَرَّهِ الْخَاسِرَهِ لِأَهْلِ دَارِ الْغُرُورِ الَّذِينَ كَانَ لَهَا سَعْيُهُمْ وَ فِيهَا رَغْبَتُهُم.(بحار الأنوار، ج ۷۴، باب ۶، ص: ۱۱۲) اميرالمؤمنين(ع) نقل می کنند که رسول خدا(ص) برای ما خطبه خواندند و در خطبه خود فرمودند: ای مردم! مرگ با سرعت می رسد و کسی را یارای آن نیست که با خوشبختی و بدبختی آن را از آمدن باز دارد، بعد از مرگ یا سعادت یا شقاوت است، مرگ با آن چه همراه دارد رسیده، مرگ مژده بشارت و آسایش برای اهل آخرت می باشد. کسانی که در دنیا برای آخرت که خانه زندگی و جاودانی است کار کرده و برای آن جهان زاد و توشه تهیه کردند، ولی برای کسانی که برای دنیا کار کردند و سعی و کوشش خود را برای زندگی در جهان فانی به کار بردند زیان کاری و خسران و وبال می آورد و آن ها در روز قیامت سودی نخواهند داشت و گرفتار خسران و عذاب خواهند شد.

[۲۲۲] (۱). این درس در جلسه چهارصد و شصت و یکم خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

[۲۲۳] (۲). غرر الحکم، ص ۲۹۳.

[۲۲۴] (۱). رُوِی أَنَّ النَّبی علیه و آله السلام: قِیلَ لَهُ مَا الْعَقْلُ؟

قَالَ: الْعَمَلُ بِطَاعَهِ اللَّهِ وَ إِنَّ الْعُمَّالَ بِطَاعَهِ اللَّهِ هُمُ الْعُقَلَاء.(بحار الأنوار، ج ۱، باب ۴، ص ۱۳۱) از رسول گرامی اسلام(ص) پرسیدند: عقل چیست؟ حضرت فرمود: عمل به طاعت و فرمان خداوند. محقّقاً عمل کنندگان به طاعت و فرمان خدای متعال همان عقلا و خردمندانند.

[۲۲۵] (۲).(أَفَمَن كانَ مُؤْمِنًا كَمَن كانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُن).(سجده: آیه ۱۸) با این حال، آیا کسانی که مؤمن اند مانند کسانی هستند که فاسق اند؟[نه هرگز این دو گروه] مساوی و یکسان نیستند.

[۲۲۶] (۱). قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِاللَّهِ: مَاالْعَقْلُ؟ قَالَ: مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتُسِبَ بِهِ الْجِنَانُ. قَالَ: قُلْتُ: فَالَّذِی كَانَ فِی مُعَاوِيَهَ. قَالَ: تِلْكَ النَّكْرَاءُ تِلْكَ الشَّيْطَنَهُ وَ هِی شَبِيهَهٌ بِالْعَقْلِ وَ لَيْسَتْ بِعَقْلٍ.(الكافی، ج ۱، كتاب العقل و الجهل، ص ۱۱) به آن حضرت عرض کردم: عقل چیست؟ فرمود: چیزی است که با آن خدای بخشنده پرستش می شود و بهشت به دست می آید، آن شخص گفت: عرض کردم: پس آنچه معاویه داشت چیست؟ فرمود: آن زیرکی در نیرنگ، رندی و بداندیشی است، همانند خرد است؛ ولی خرد نیست.

[۲۲۷] (۲). عقل و عبودیت خداوند متعال.

[۲۲۸] (۳). و زندگی واقعی سرای آخرت است.(عنکبوت، آیه ۶۴)

[۲۲۹] (۱). قَالَ امیرالمؤمنین: زَلَّهُ الْعَالِمِ كَانْكِسَارِ السَّفِينَهِ تَغْرَقُ وَ تُغْرِق.(بحار الأنوار، ج ۲، باب ۱۱، ص: ۵۸) لغزش و گناه دانشمند مانند شکستن کشتی است که[در آن هنگام کسانی را که در آن هستند] غرق می کند و خود هم غرق شده و در آب فرو می رود.

[۲۳۰] (۲). قال الصَّادِقِ(ع): إِنَّ الْحَسَنَ مِنْ كُلِّ أَحَدٍ حَسَنٌ وَ إِنَّهُ مِنْكَ أَحْسَنُ لِمَكَانِكَ مِنَّا وَ إِنَّ الْقَبِيحَ

مِنْ كُلِّ أَحَدٍ قَبِيحٌ وَإِنَّهُ مِنْكَ أَقْبَح.(بحارالأنوار، ج ۴۷، باب ۱۱، ص: ۳۳۴) کار خوب را هر کس انجام دهد خوب است و از تو خوب تر؛ زیرا به ما بستگی داری و کار بد از هر کس باشد بد است و از تو بدتر.

[۲۳۱] (۱). این درس در جلسه چهاردهم بحث قطع خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.(سیری کامل در اصول فقه، چاپ اول، ج ۹، ص ۲۶۷)

[۲۳۲] (۲). دانش رهبر است و کردار راننده و محرک و نفس مرکبی لجوج و خیره سر.(تحف العقول، ص ۲۲۹)

[۲۳۳] (۳). قَالَ رسول الله(ص): تَعَلَّمُوا الْعِلْمَ فَإِنَّ تَعَلُّمَهُ حَسَنَةٌ وَ مُدَارَسَتَهُ تَسْبِيحٌ وَ الْبَحْثَ عَنْهُ جِهَادٌ وَ تَعْلِيمَهُ مَنْ لَا يَعْلَمُهُ صَدَقَةٌ وَ بَذْلَهُ لِأَهْلِهِ قُرْبَةٌ لِأَنَّهُ مَعَالِمُ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ وَ سَالِكٌ بِطَالِبِهِ سُبُلَ الْجَنَّةِ وَ مُونِسٌ فِي الْوَحْدَةِ وَ صَاحِبٌ فِي الْغُرْبَةِ وَ دَلِيلٌ عَلَى السَّرَّاءِ وَ سِلَاحٌ عَلَى الْأَعْدَاءِ وَ زَيْنُ الْأَخِلَّاءِ يَرْفَعُ اللَّهُ بِهِ أَقْوَاماً يَجْعَلُهُمْ فِي الْخَيْرِ أَئِمَّةً يُقْتَدَى بِهِمْ تُرْمَقُ أَعْمَالُهُمْ وَ تُقْتَبَسُ آثَارُهُمْ وَ تَرْغَبُ الْمَلَائِكَةُ فِي خَلَّتِهِمْ لِأَنَّ الْعِلْمَ حَيَاةُ الْقُلُوبِ وَ نُورُ الْأَبْصَارِ مِنَ الْعَمَى وَ قُوَّةُ الْأَبْدَانِ مِنَ الضَّعْفِ وَ يُنْزِلُ اللَّهُ حَامِلَهُ مَنَازِلَ الْأَحِبَّاءِ وَ يَمْنَحُهُ مُجَالَسَةَ الْأَبْرَارِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ بِالْعِلْمِ يُطَاعُ اللَّهُ وَ يُعْبَدُ وَ بِالْعِلْمِ يُعْرَفُ اللَّهُ وَ يُوَحَّدُ وَ بِهِ تُوصَلُ الْأَرْحَامُ وَ يُعْرَفُ الْحَلَالُ وَ الْحَرَامُ وَ الْعِلْمُ إِمَامُ الْعَقْلِ وَ الْعَقْلُ يُلْهِمُهُ اللَّهُ السُّعَدَاءَ وَ يَحْرِمُهُ الْأَشْقِيَاءَ وَ صِفَةُ الْعَاقِلِ أَنْ يَحْلُمَ عَمَّنْ جَهِلَ عَلَيْهِ وَ يَتَجَاوَزَ عَمَّنْ ظَلَمَهُ وَ يَتَوَاضَعَ لِمَنْ هُوَ دُونَهُ وَ يُسَابِقَ مَنْ فَوْقَهُ فِي طَلَبِ الْبِرِّ

وَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَكَلَّمَ تَدَبَّرَ فَإِنْ كَانَ خَيْراً تَكَلَّمَ فَغَنِمَ وَ إِنْ كَانَ شَرّاً سَكَتَ فَسَلِمَ وَ إِذَا عَرَضَتْ لَهُ فِتْنَةٌ اسْتَعْصَمَ بِاللَّهِ وَ أَمْسَكَ يَدَهُ وَ لِسَانَهُ وَ إِذَا رَأَى فَضِيلَةً انْتَهَزَ بِهَا لَا يُفَارِقُهُ الْحَيَاءُ وَ لَا يَبْدُو مِنْهُ الْحِرْصُ فَتِلْكَ عَشْرُ خِصَالٍ يُعْرَفُ بِهَا الْعَاقِلُ وَ صِفَةُ الْجَاهِلِ أَنْ يَظْلِمَ مَنْ خَالَطَهُ وَ يَتَعَدَّى عَلَى مَنْ هُوَ دُونَهُ وَ يَتَطَاوَلَ عَلَى مَنْ هُوَ فَوْقَهُ كَلَامُهُ بِغَيْرِ تَدَبُّرٍ إِنْ تَكَلَّمَ أَثِمَ وَ إِنْ سَكَتَ سَهَا وَإِنْ عَرَضَتْ لَهُ فِتْنَةٌ سَارَعَ إِلَيْهَا فَأَرْدَتْهُ وَإِنْ رَأَى فَضِيلَةً أَعْرَضَ وَأَبْطَأَ عَنْهَا لَا خَافُ ذُنُوبَهُ الْقَدِيمَةَ وَ لَا يَرْتَدِعُ فِيمَا بَقِيَ مِنْ عُمُرِهِ مِنَ الذُّنُوبِ يَتَوَانَى عَنِ الْبِرِّ وَيُبْطِئُ عَنْهُ غَيْرَمُكْتَرِثٍ لِمَافَاتَهُ مِنْ ذَلِكَ أَوْضَيَّعَهُ فَتِلْكَ عَشْرُ خِصَالٍ مِنْ صِفَةِ الْجَاهِلِ الَّذِي حُرِمَ الْعَقْلَ.(تحف العقول، ص ٢٨) رسول اکرم(ص) فرمود: در تحصیل علم بکوشید که فرا گرفتن آن حسنه، گفتگویش تسبیح، کاوش و تحقیق در آن جهاد، تعلیم وآموختن آن به جاهل صدقه و نشرش موجب قرب الهی است؛ زیرا علم راهنمای حلال و حرام است، طالب خود را به بهشت می کشد، در تنهایی مونس، در غربت یار، در سختی راهنما، در برابر دشمن حربه و برای دوست زینت و زیور است. به وسیله علم خدا گروهی را رفعت می بخشد وآنان را در راه خیر، پیشرو قرار می دهد و اعمالشان چشم انداز، آثارشان مورد تقلید و اقتباس می گردد، فرشتگان به دوستی آنان رغبت دارند؛ چرا که علم حیاتبخش دلها و نور دیدگان و نیروی بدنها است. خداوند حامل علم را در منزل دوستانش جای می دهد و در دنیا و آخرت همنشینی با نیکان را نصیبش

می فرماید. علم وسیله طاعت و عبادت و معرفت خداوند است، با علم به یگانگی خداوند پی می برند، به خویشاوندان احسان می کنند، حلال و حرام را باز می شناسند و بالأخره علم چراغ راه عقل است. خداوند عقل را به سعادتمندان عطا می کند و از تیره بختان دریغ می فرماید؛ نشان عاقل این است که خطای نادان را ببخشد، از ظالم بگذرد، برای زیردست تواضع کند، در تحصیل نیکی از بالا ـ دست خود سبقت گیرد، هنگام سخن گفتن در گفته خود بیندیشد اگر نیک است بگوید و غنیمت به دست آورد و اگر بد است از آن لب فرو بندد و سالم بماند. هنگامی که فتنه ای پیش آید به خداوند پناه ببرد و از دست و زبان محافظت کند، چون فضیلتی بیند غنیمت شمارد، حیا را از دست ندهد و حرص و آزمندی از او بروز نکند. این ده صفت است که عاقل را می توان بدان وسیله شناخت. نشان جاهل این است که همنشین را آزار می دهد، به زیردست تجاوز می کند، برای بالادست گردن فرازی می کند، نسنجیده لب می گشاید، سخنش ناشایست و سکوتش غفلت است. هنگامی که فتنه ای پیش می آید، شتاب کرده و در مهلکه می افتد و چون فضیلتی بیند رو برمی گرداند. نه از گناه گذشته می هراسد، نه در آینده دست از گناه می کشد. در کار خیر تنبلی می کند و به آنچه از دست داده اهمیت نمی دهد. این ده صفت از صفات جاهلی است که از نعمت عقل محروم مانده است.

[۲۳۴] (۱). قَالَ عَلِی بْنُ الْحُسَیْنِ ٨: الْعَقْلُ دَلِیلُ الْخَیْرِ وَ الْهَوَی مَرْکَبُ الْمَعَاصِی.(إرشاد القلوب، ج ۱، باب ۱۳، ص ۴۹) عقل راهنمای خیر

و خوبی است و هوای نفس مرکب گناهان است.

قَالَ أَبُوالْحَسَنِ الهادی(ع): الرَّاكِبُ الْحَرُونِ أَسِيرُ نَفْسِهِ.(بحارالأنوار، ج ۷۵، باب ۲۸، ص: ۳۶۵) هر کس اسیر نفس باشد سوار بر مرکب چموش است.

[۲۳۵] (۱). نفس سرکش بسیار به بدی ها امر می کند.(یوسف، آیه ۵۳)

علمای اخلاق برای نفس انسان که شامل احساسات و غرائز و عواطف است بنابر آنچه در قرآن مجید به آنها اشاره شده است، سه مرحله ذکر می کنندکه نفس امّاره اولین آنها است. نفس اماره نفس سر کش است که انسان را به گناه فرمان داده و به هر سو می کشاند و آنقدر خواهش خود را تکرار می کند تا انسان را گرفتار کند؛ لذا به آن امّاره می گویند. در این مرحله هنوز عقل و ایمان آن قدرت را نیافته که نفس سرکش را مهار کرده و آن را رام کند؛ بلکه در بسیاری از موارد در برابر او تسلیم می گردد یا اگر بخواهد با اوگلاویز شود، نفس سرکش او را به زمین می زند و شکست می دهد و همه بدبختیهای انسان از آن است. نفس امّاره انسان را به سوی زشتی ها سوق می دهد و اگر با عقل و ایمان مهار نشود، انسان یکباره سقوط می کند.

[۲۳۶] فاضل موحدی لنکرانی،محمد، اخلاق فاضل، ۱جلد، مرکز فقهی ائمه اطهار(ع) - قم، چاپ: اول، ۱۳۸۹ ه.ش.

[۲۳۷] (۲). العلم نور یقذفه اللّه فی قلب من یشاء، حقیقت علم با مقدمات عادی و تحصیل، مطالعه و درس و بحث حاصل نخواهد شد، بلکه به تربیت نفس، تهذیب، صفا و اخلاص احتیاج دارد تا نور معرفت با عنایت خداوند وارد قلب شود. یکی از اشتباهات بزرگ مردم عادی این است

که مقـداری از اصـطلاحات و ظواهر و الفـاظ علوم را یاد گرفته و این ظواهر و الفاظ برای آنان بزرگ ترین حجاب و مانع می شود و تصور می کنند که به معرفت و علم رسیده اند، در صورتی که قدمی از مرحله جهل فراتر نگذاشته اند و تنها محجوبیّت شـان بیشـتر شـده است. این است که برخی از بزرگـان گفته انـد: علم حجـاب اکبر است. پس حصول علوم رسـمی و مبـاحث مربوط به موضوعـات مـادی یـا به دست آوردن علوم عقلی، هیـچ گونه مربوط به حقیقت معـارف الهی نخواهـد بود، بلکه این علـوم موجب اشتباه، تحیر و گمراهی بوده و مـانع از حقیقت معـارف نیز خواهـد شـد. آری، اگر این علوم به نیت خـالص و با تهذیب نفس تحصیل شود، بهترین کمک و قوی ترین مؤید برای رسیدن به کمال است.

[۲۳۸] (۱). بلکه انسان خودش از وضع خود آگاه است.(قیامت، آیه ۱۴)

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَاسِینَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ(ع) یَقُولُ: مَا یَنْفَعُ الْعَبْدَ یُظْهِرُ حَسَناً وَ یُسِرُّ سَیِّئاً أَ لَیْسَ إِذَا رَجَعَ إِلَی نَفْسِهِ عَلِمَ أَنَّهُ لَیْسَ کَذَلِکَ وَ اللَّهُ تَعَالَی یَقُولُ:(بَلِ الْإِنْسانُ عَلی نَفْسِهِ بَصِیرَةٌ). إِنَّ السَّرِیرَهَ إِذَا صَلَحَتْ قَوِیَتِ الْعَلَانِیَه.(أمـالی المفید، ص ۲۱۴، المجلس الرابع و العشرون) محمـد بن یاسـین می گویـد: از امام صادق(ع) شـنیدم فرمود: این که انسان کار نیک خود را ظاهر و آشـکار می سازد[و آن عمل را به مردم نشان می دهـد] و عمل زشت و بـد خویش را پنهان می کنـد چه سودی برای او دارد؟ در حالی که خدای متعال می فرماید: بلکه انسان بر نفس خویش آگاه و بینا است(و از قصد و نیت خود

مطلع است) همانا هر گاه باطن از معایب سالم و نیت خالص باشد ظاهر اعمال هم قوی و سالم از عیب خواهد بود.

[۲۳۹] (۲). عن ابی عبدالله(ع): يا هِشَامُ؛ لَوْ كَانَ فِي يَدِكَ جَوْزَةٌ وَ قَالَ النَّاسُ: لُؤْلُؤَةٌ مَا كَانَ يَنْفَعُكَ وَ أَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهَا جَوْزَةٌ وَ لَوْ كَانَ فِي يَدِكَ لُؤْلُؤَةٌ وَ قَالَ النَّاسُ: إِنَّهَا جَوْزَةٌ مَا ضَرَّكَ وَ أَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهَا لُؤْلُؤَه.(بحار الأنوار، ج ۱، باب ۴، ص ۱۳۶) ای هشام! اگر در دست تو گردویی باشد و مردم بگویند: مروارید است به تو نفع و سودی نمی رساند در حالی که می دانی آن گردو است و اگر در دستت مروارید باشد و مردم بگویند: گردو است، ضرر و زیانی به تو نمی رسد در حالی که می دانی آن مروارید است(خلاصه، عاقل به مدح و ستودن مردم مغرور نشده، فریب نمی خورد، و به ثنا و ستایش ایشان افتخار نمی کند؛ زیرا مدح و ثنای آنان در بیشتر مواقع از روی حقیقت و درستی نبوده و نیست).

[۲۴۰] (۱). قال الصَّادِقِ(ع): إِنَّ الْحَسَنَ مِنْ كُلِّ أَحَدٍ حَسَنٌ وَ إِنَّهُ مِنْكَ أَحْسَنُ لِمَكَانِكَ مِنَّا وَ إِنَّ الْقَبِيحَ مِنْ كُلِّ أَحَدٍ قَبِيحٌ وَإِنَّهُ مِنْكَ أَقْبَح.(بحار الأنوار، ج ۴۷، باب ۱۱، ص ۳۳۴) کار خوب را هر کس انجام دهد خوب است و از تو خوب تر؛ زیرا به ما بستگی داری و کار بد از هر کس باشد بد است و از تو بدتر.

[۲۴۱] (۱). این درس در جلسه چهل و دوم درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

[۲۴۲] (۲). عَلِي عَنْ أَبِيهِ عَن ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ(ع) قَالَ: قَالَ أَمِیرُالْمُؤْمِنِینَ(ع) ...(کافی، ج ۲، باب ذم الدنیا والزهد فیها، ص ۱۲۸)

[۲۴۳] (۱). قَالَ الْحَسَنُ(ع): مَنْ أَحَبَّ الدُّنْیَا ذَهَبَ خَوْفُ الْآخِرَهِ مِنْ قَلْبِهِ وَ مَنِ ازْدَادَ حِرْصاً عَلَی الدُّنْیَا لَمْ یَزْدَدْ مِنْهَا إِلَّا بُعْداً وَ ازْدَادَ هُوَ مِنَ اللَّهِ بُغْضاً وَ الْحَرِیصُ الْجَاهِدُ وَ الزَّاهِدُ الْقَانِعُ کِلَاهُمَا مُسْتَوْفٍ أُکُلَهُ غَیْرُ مَنْقُوصٍ مِنْ رِزْقِهِ شَیْئاً فَعَلَامَ التَّهَافُتُ فِی النَّارِ وَ الْخَیْرُ کُلُّهُ فِی صَبْرِ سَاعَهٍ وَاحِدَهٍ تُورِثُ رَاحَهً طَوِیلَهً وَ سَعَادَهً کَثِیرَهً وَ النَّاسُ طَالِبَانِ: طَالِبٌ یَطْلُبُ الدُّنْیَا حَتَّی إِذَا أَدْرَکَهَا هَلَکَ وَ طَالِبٌ یَطْلُبُ الْآخِرَهَ حَتَّی إِذَا أَدْرَکَهَا فَهُوَ نَاجٍ فَائِزٌ وَ اعْلَمْ أَیُّهَا الرَّجُلُ! أَنَّهُ لَا یَضُرُّکَ مَا فَاتَکَ مِنَ الدُّنْیَا وَ أَصَابَکَ مِنْ شَدَائِدِهَا إِذَا ظَفِرْتَ بِالْآخِرَهِ وَ مَا یَنْفَعُکَ مَا أَصَبْتَ مِنَ الدُّنْیَا إِذَا حُرِمْتَ الْآخِرَه.(إرشاد القلوب، ج ۱، باب ۴، ص ۲۳) هر کس دنیا را دوست داشته باشد، ترس آخرت از دلش رخت می بندد و هر کس بر آن حرص بورزد، جز دوری از آن سودی نمی برد و خشم خدا را به جان می خرد، در صورتی که حریص و زاهد، به یک اندازه می خورند و از روزی شان چیزی کاسته نمی شود، پس چرا آتش را برای خود بخرد و حال آن که همه خوبی ها با اندکی شکیبایی به دست می آید و راحتی دراز و سعادت بسیار در پی دارد و مردم دو دسته اند: کسانی که دنیا را می طلبند تا به آن برسند و هلاک می شوند، و کسانی که آخرت را می خواهند و به آن می رسند و نجات می یابند، ای انسان! بدان در صورتی که آخرت را به دست آوری، محرومیت ها

و سختی های دنیا برایت نگران کننده و زیان بار نیست و اگر از آخرت بهره ای نداشته باشی، مال و ثروت دنیا به تو سودی نمی رساند.

- أمیرالمؤمنین(ع): أَصْلُ الزُّهْدِ حُسْنُ الرَّغْبَهِ فِیمَا عِنْدَ اللَّهِ.(تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، حقیقه الزهد، ص ۲۷۵) اصل زهد و بی رغبتی در دنیا، رغبت به آن چیزی است که نزد خداوند است.

[۲۴۴] (۲). عن أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ(ع): الرِّزْقُ رِزْقَانِ: رِزْقٌ تَطْلُبُهُ وَ رِزْقٌ یَطْلُبُکَ فَإِنْ لَمْ تَأْتِهِ أَتَاکَ.(بحار الأنوار، ج ۷۴، باب ۸، ص ۱۹۸) رزق و روزی بر دو قسم است: رزقی که آن را میجویی و رزقی که تورا می جوید که اگر به سوی آن نروی باز هم به تو خواهد رسید.

[۲۴۵] (۱). قَال الرِّضَا(ع): ... رَبِّ الْعالَمِینَ مَالِکُهُمْ وَ خَالِقُهُمْ وَ سَائِقُ أَرْزَاقِهِمْ إِلَیْهِمْ مِنْ حَیْثُ هُمْ یَعْلَمُونَ وَ مِنْ حَیْثُ لَا یَعْلَمُونَ وَ الرِّزْقُ مَقْسُومٌ وَ هُوَ یَأْتِی ابْنَ آدَمَ عَلَی أَی سِیرَهٍ سَارَهَا مِنَ الدُّنْیَا لَیْسَ تَقْوَی مُتَّقٍ بِزَائِدِهِ وَ لَا فُجُورُ فَاجِرٍ بِنَاقِصِهِ وَ بَیْنَنَا وَ بَیْنَهُ سِتْرٌ وَ هُوَ طَالِبُهُ وَ لَوْ أَنَّ أَحَدَکُمْ یَفِرُّ مِنْ رِزْقِهِ لَطَلَبَهُ رِزْقُهُ کَمَا یَطْلُبُهُ الْمَوْت.(علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۱۶) ربّ العالمین یعنی مالک و خالق عالمیان، کسی است که ارزاقشان را به طریقی که خود می دانند و نیز از طریقی که خود متوجّه نمی شوند به سویشان سوق می دهد، رزق و روزی بندگان بینشان تقسیم شده است و تمام انسانها از آن بهره مند هستند و فرقی نمی کند که انسان در زندگی چه روشی داشته باشد. نه تقوای افراد متّقی و پرهیزکار روزی شان را زیاد می کند و نه فسق و فجور افراد

نابکـار و معصـیت کـار موجب نقصـان در رزقشـان می گردد. میـان انسـان و رزقش حجاب و پرده ای است و او در پی روزی خویش است. اگر کسـی از شـما بخواهـد از رزقش فرار کنـد، رزق و روزی به دنبالش خواهـد آمـد، همان گونه که مرگ به دنبالش خواهد آمد.

- قال الامام المجتبی(ع): إِنَّ الرِّزْقَ مَقْسُومٌ وَ اسْتِعْمَالَ الْحِرْصِ اسْتِعْمَالُ الْمَأْثَم.(تحف العقول، ص ۲۳۳) رزق و روزی تقسیم شده است و زیاده جویی گناه است.

- عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ(ع): إِنَّ مِنَ الْیَقِینِ أَنْ لَاتُرْضُوا النَّاسَ بِسَخَطِ اللَّهِ وَ لَا تَلُومُوهُمْ عَلَی مَا لَمْ یُؤْتِکُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنَّ الرِّزْقَ لَا یَسُوقُهُ حِرْصُ حَرِیصٍ وَ لَا یَرُدُّهُ کُرْهُ کَارِهٍ وَ لَوْ أَنَّ أَحَدَکُمْ فَرَّ مِنْ رِزْقِهِ کَمَا یَفِرُّ مِنَ الْمَوْتِ لَأَدْرَکَهُ کَمَا یُدْرِکُهُ الْمَوْت.(بحار الأنوار، ج ۶۷، باب ۵۲، ص: ۱۳۰) یکی از آثـار یقین این است که بـا عملی که موجب خشم خـدا است رضایت و خشـنودی مردم را به خود جلب نکنی و اگر خداونـد متعـال از روی حکمت و مصـلحت چیزی را به تو نـداده است دیگران را ملامت و توبیـخ نکنی که حرص و ولع، موجب رزق و گشایش در زنـدگی نخواهـد شـد و بی تفاوت بودن و نخواسـتن، علت نرسـیدن روزی نمی شود و اگر کسـی بخواهـد- همـان گونه که از مرگ فرار می کنـد- از روزی خود فرار کنـد به طور قطع روزی او خواهد رسید همچنان که مرگش قطعاً می رسد.

یعنی رزقی که برای انسـان مقـدر شـده رسـیدنش احتیاج به حرص و ولع نـدارد، همان کوشـش مختصـر و انجام وظیفه ای که خداوند دستور داده کافی است و اگر کسی هم از لحاظ کم بودن و ناچیز شمردن این

مقدار و یا از لحاظ زهد و پشت پا زدن به دنیا احساس کراهت و بی میلی کند یا کسی از لحاظ حسد و رشک بخواهد مانع رسیدن آن شود نمی تواند او را باز گرداند.

[۲۴۶] (۱).« مغبون» به کسی گویند که فریب خورده باشد. چنان که می گویند: فلان شخص در خرید یا فروش مغبون است؛ یعنی فریب خورده و زیادتر از قیمت واقعی خریده یا کمتر از قیمت واقعی فروخته است و عمده در غبن آن است که کسی کاری کند که ضرری به دین او برساند، هر چند به نفع دنیای او باشد.

- قَالَ الصَّادِقُ(ع): الْمَغْرُورُ فِي الدُّنْيَا مِسْكِينٌ وَ فِي الْآخِرَةِ مَغْبُونٌ لِأَنَّهُ بَاعَ الْأَفْضَلَ بِالْأَدْنَى.(بحارالأنوار، ج ۶۹، باب ۱۱۷، ص ۳۰۶) زیان دیده در امور دنیا مسکین است و زیان دیده در امور آخرت مغبون است؛ زیرا او متاع خوب را ارزان فروخته است.

- أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ(ع): الدُّنْيَا صَفْقَةُ مَغْبُونٍ وَ الْإِنْسَانُ مَغْبُونٌ بِهَا.(تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۳۵) دنیا به کسی فروخته شده که در خرید آن زیان کرده باشد و انسان است که آن را خریده و زیان کرده است.

[۲۴۷] (۱). این درس در جلسه یکصد و نود و پنجم خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

[۲۴۸] (۲).« بیات» به معنای حمله شبانه دشمن است که از آن به« شبیخون» تعبیر می شود.

[۲۴۹] (۳). تحف العقول، من کلامه(ع) فی الزهد، ص ۲۷۲.

ای بندگان خداوند! بدانید هر کس از شبیخون دشمن بترسد سر به بستر گرم نمی گذارد و از خوابیدن خودداری می کند و از ترس سلطه دنیاپرستان تا حدّی از خوردن و نوشیدن خودداری می کند. چگونه

آرمیده ای؟ وای بر تو ای پسر آدم! از شبیخون پروردگار عزیز و سخت گیری او و شبیخون او بر جماعت نافرمان وگناهکار و فرارسیدنِ بی خبر مرگ در شب و روز، پس این همان شبیخونی است که چاره ای از آن نیست و پناهگاه و محل فراری از آن نیست، پس ای مؤمنان! از شبیخون بترسید چنان که تقواپیشگان می ترسند؛ زیرا خداوند می فرماید: این آرامش برای کسی است که از ایستادن در محشر هنگام حساب، در پیشگاه من بترسد و از هشدار من بهراسد.

[۲۵۰] (۱). و لا یمکن الفرار من حکومتك. خدایا! گریز از حکومت تو ممکن نیست.(فرازی از دعای کمیل)

[۲۵۱] (۲) قَالَ عَلِی بْنُ الْحُسَیْنِ(ع): ... کَأَنَّ الْمَوْتَ قَدْ دَهَمَکُمْ وَ السَّاعَةَ قَدْ غَشِیَتْکُمْ فَإِنَّ الْحَادِی قَدْ حَدَا بِکُمْ یحدی لَا یَلْوِی دُونَ غَایَتِکُمْ فَاحْذَرُوا نَدَامَهَ التَّفْرِیطِ حَیْثُ لَا یَنْفَعُ النَّدَامَهُ إِذَا زَلَّتِ الْأَقْدَام.(إرشاد القلوب، ج ۱، باب ۲۱، ص ۸۲) بدانید، مرگ روزگار شما را تاریک می کند و قیامت شما علی التحقیق خواهد آمد(چه بخواهید و چه نخواهید) همانا رئیس کاروان بر شما شبیخون زده، زمانه شما را به مرگ می رساند، پس بترسید از پشیمانی روزی که پشیمانی سودی نداشته باشد و گام ها بلغزد.

- عَنْ عَلِی بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ أَبِیهِ ۸ قَالَ بَیْنَا أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ(ع) ذَاتَ یَوْم جَالِسٌ مَعَ أَصْحَابِهِ یُعَبِّیهِمْ لِلْحَرْبِ إِذْ أَتَاهُ شَیْخٌ عَلَیْهِ شَحْبَهُ السَّفَرفَقَالَ: أَیْنَ أَمِیرُالْمُؤْمِنِینَ؟ فَقِیلَ: هُوَ ذَا فَسَلَّمَ عَلَیْهِ، ثُمَّ قَالَ: یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ! إِنِّی أَتَیْتُکَ مِنْ نَاحِیَهِ الشَّامِ وَ أَنَا شَیْخٌ کَبِیرٌ قَدْ سَمِعْتُ فِیکَ مِنَ الْفَضْلِ مَا لَا أُحْصِی وَ إِنِّی أَظُنُّکَ سَتُغْتَالُ فَعَلِّمْنِی مِمَّا عَلَّمَکَ اللَّهُ قَالَ: نَعَمْ یَا شَیْخُ

مَنْ خَافَ الْبَيَاتَ قَلَّ نَوْمُهُ مَا أَسْرَعَ اللَّيَالِي وَ الْأَيَّامَ فِي عُمُرِ الْعَبْد.(بحارالأنوار، ج ۷۴، باب ۱۵، ص ۳۷۸) روزی امیرمؤمنان(ع) با اصحابش نشسته بود و آنان را برای نبرد صف بندی می کرد پیرمردی که رنج سفر در او نمودار بود خدمت حضرت آمد و گفت: یا امیر المؤمنین! من از سوی شام نزد تو آمده ام، پیری سالخورده ام و فضل تو را بی شمار شنیده ام و گمان می کنم تو را به قتل برسانند، از آنچه خدا به تو آموخته به من بیاموز، فرمود: آری، ای شیخ! هر کس از شبیخون بترسد خوابش نمی برد، گردش شب و روز، عمر آدمیان را به سرعت پایان می دهد.

- قال أمیرالمؤمنین(ع): بَخْ بَخْ لِعَالِمٍ عَمِلَ فَجَدَّ وَ خَافَ الْبَيَاتَ فَأَعَدَّ وَ اسْتَعَدَّ، إِنْ سُئِلَ نَصَحَ وَ إِنْ تُرِكَ صَمَتَ، كَلَامُهُ صَوَابٌ وَ سُكُوتُهُ مِنْ غَيْرِ عِيِ جَوَاب.(تحف العقول، وصیته لابنه الحسین(ع)، ص ۸۸) آفرین بر دانشمندی که عمل کرده و تلاش کند، و از شبیخون مرگ بر حذر بوده و آماده و مهیّا گردد. اگر مورد سؤال قرار گیرد اندرز می دهد و اگر رهایش کنند سکوت می کند، گفتارش درست است و سکوتش به خاطر درماندگی در جواب نیست.

- أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ(ع): عَجِبْتُ لِمَنْ خَافَ الْبَيَاتَ فَلَمْ يَكُف!(تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۶۲) تعجب می کنم از کسی که از شبیخون می ترسد؛ ولی از گناهان خودداری نمی کند.

- أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ(ع): كَيْفَ لَا يُوقِظُكَ بَيَاتُ نِقَمِ اللَّهِ وَ قَدْ تَوَرَّطْتَ بِمَعَاصِيهِ مَدَارِجَ سَطَوَاتِه.(تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۰۱) چگونه شبیخون انتقامهای خدا تو را بیدار نمی کند در حالی که به سبب

نافرمانی های او در ورطه قهر و غضب او قرار گرفته ای؟

[۲۵۲] (۱). إبراهیم، آیه ۱۴. پیروزی بر ظالمان و حکومت بر زمین به دنبال نابودی آنان، از آن کسانی است که از« مقام خداوند» بترسند.

در این که منظور از کلمه« مقام» در اینجا چیست؟ احتمالات متعددی داده شده که ممکن است همه آنها صحیح و مراد از آیه باشد« یعنی آنان که خدا را بر خود ناظر می بینند، از حساب و اجرای عدالت او در بیم و هراسند، ترسی سازنده که آنان را به احساس مسئولیت در هر کار دعوت می کند و از هر گونه بیدادگری و ستم و آلودگی به گناه باز می دارد، پیروزی و حکومت روی زمین سرانجام از آن ایشان است.

[۲۵۳] (۱). این درس در جلسه یکصد و چهل و یکم درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

[۲۵۴] (۲). مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْهَیْثَمِ بْنِ وَاقِدٍ الْحَرِیرِی عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ(ع) قَالَ: ....(کافی، ج ۲، باب ذم الدنیا و الزهد فیها، ص ۱۲۸)

[۲۵۵] (۳). سَأَلَ النَّبِی(ص) جَبْرَئِیلَ(ع) عَنْ تَفْسِیرِ الزُّهْدِ، قَالَ: الزَّاهِدُ یُحِبُّ مَنْ یُحِبُّ خَالِقَهُ وَ یُبْغِضُ مَنْ یُبْغِضُ خَالِقَهُ وَ یَتَحَرَّجُ مِنْ حَلَالِ الدُّنْیا وَ لَا یَلْتَفِتُ إِلَی حَرَامِهَا فَإِنَّ حَلَالَهَا حِسَابٌ وَ حَرَامَهَا عِقَابٌ وَ یَرْحَمُ جَمِیعَ الْمُسْلِمِینَ کَمَا یَرْحَمُ نَفْسَهُ وَ یَتَحَرَّجُ مِنَ الْکَلَامِ کَمَا یَتَحَرَّجُ مِنَ الْمَیْتَهِ الَّتِی قَدِ اشْتَدَّ نَتْنُهَا وَ یَتَحَرَّجُ عَنْ حُطَامِ الدُّنْیا وَ زِینَتِهَا کَمَا یَتَجَنَّبُ النَّارَ أَنْ یَغْشَاهَا وَ أَنْ یُقَصِّرَ أَمَلَهُ کَأَنَّ بَیْنَ عَیْنَیْهِ أَجَلَه.(بحارالأنوار، ج ۶۷، باب ۵۸، ص ۳۰۹) رسول اکرم(ص) از

جبرئیل(ع) از تفسیر و توضیح زهد سؤال کردند. جبرئیل گفت: زاهد آنچه را دوست می دارد که خداوند آن را دوست می دارد و دشمن می دارد آنچه را که خداوند آن را دشمن می دارد، او از حلال دنیا گریزان است و از آن خودداری می کند و به حرام آن اصلًا توجهی ندارد؛ زیرا در حلال آن حساب و در حرامش عقاب هست، او به همه مسلمانان ترحم می کند همان گونه که بر خود رحم می کند، از سخن گفتن بی مورد پرهیز می کند همان گونه که از مردار متعفن بیزار است، خود را از مال دنیا و زر و زیور آن نگه می دارد همان گونه که از آتش شعله ور دوری می کند، آرزوهایش را کوتاه می کند و مرگ را همیشه در برابر خود می بیند.

[۲۵۶] (۱).« حکمت» یعنی با علم و عقل به حقّ رسیدن، پس حکمت از ناحیه خداوند متعال شناسایی اشیا و ایجاد آنها از سوی او در نهایت استواری است. و حکمت از ناحیه انسان شناختن موجودات و انجام نیکی ها و خیرات است و این همان چیزی است که قرآن لقمان را با آن توصیف کرده است.(مفردات راغب، ص ۲۴۹)

[۲۵۷] (۲). مَعَ الزُّهْدِ تُثْمِرُ الْحِكْمَةُ. با بی رغبتی و زهد در دنیا است که حکمت به ثمر می نشیند و میوه می دهد.(تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۷۶) به این معنا که حکمت تا با زهد نباشد ثمره ای بر آن مترتّب نمی شود و هر گاه با آن همراه باشد سعادت دنیا و آخرت را در پی دارد.

- قَالَ النَّبِيُّ(ص): إِذَا رَأَيْتُمُ الرَّجُلَ قَدْ أُعْطِيَ الزُّهْدَ فِي الدُّنْيَا فَاقْتَرِبُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ يُلْقِي الْحِكْمَه.(بحارالأنوار،

ج ۶۷، باب ۵۸، ص ۳۰۹) وقتی دیدید کسی حالت زهد و پارسایی در دنیا را دارد به او نزدیک شده، از علمش استفاده کنید؛ زیرا او حکمت را ارائه می دهد.

[۲۵۸] (۱).(یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ یَجْعَلْ لَکُمْ فُرْقاناً).(أنفال، آیه ۲۹) ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر از[مخالفت فرمان] خدا بپرهیزید، او برای شما روشن بینی خاصّی قرار می دهد که در پرتو آن، حق را از باطل خواهید شناخت.

[۲۵۹] (۱). این درس در جلسه سیصد و پانزدهم درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

[۲۶۰] (۲). عَنْ زِرِّ بْنِ حُبَیْشٍ قَالَ: سَأَلْتُ ابْنَ مَسْعُودٍ عَنِ الْأَیَّامِ الْبِیضِ مَا سَبَبُهَا وَ کَیْفَ سَمِعْتَ؟ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِیَّ(ص) یَقُولُ: إِنَّ آدَمَ لَمَّا عَصَی رَبَّهُ تَعَالَی نَادَاهُ مُنَادٍ مِنْ لَدُنِ الْعَرْشِ: یَا آدَمُ! اخْرُجْ مِنْ جِوَارِی فَإِنَّهُ لَا یُجَاوِرُنِی أَحَدٌ عَصَانِی، فَبَکَی وَ بَکَتِ الْمَلَائِکَةُ فَبَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَیْهِ جَبْرَئِیلَ فَأَهْبَطَهُ إِلَی الْأَرْضِ مُسْوَدّاً فَلَمَّا رَأَتْهُ الْمَلَائِکَةُ ضَجَّتْ وَ بَکَتْ وَ انْتَحَبَتْ وَ قَالَتْ: یَا رَبِّ خَلْقاً خَلَقْتَهُ وَ نَفَخْتَ فِیهِ مِنْ رُوْحِکَ وَ أَسْجَدْتَ لَهُ مَلَائِکَتَکَ بِذَنْبٍ وَاحِدٍ حَوَّلْتَ بَیَاضَهُ سَوَاداً، فَنَادَی مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ: أَنْ صُمْ لِرَبِّکَ الْیَوْمَ فَصَامَ فَوَافَقَ یَوْمَ الثَّالِثَ عَشَرَ مِنَ الشَّهْرِ فَذَهَبَ ثُلُثُ السَّوَادِ ثُمَّ نُودِیَ یَوْمَ الرَّابِعَ عَشَرَ: أَنْ صُمْ لِرَبِّکَ الْیَوْمَ فَصَامَ فَذَهَبَ ثُلُثَا السَّوَادِ ثُمَّ نُودِیَ یَوْمَ الْخَامِسَ عَشَرَ بِالصِّیَامِ فَصَامَ فَأَصْبَحَ وَ قَدْ ذَهَبَ السَّوَادُ کُلُّهُ فَسُمِّیَتْ أَیَّامَ الْبِیضِ لِلَّذِی رَدَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِیهِ عَلَی آدَمَ مِنْ بَیَاضِهِ. ثُمَّ نَادَی مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ: یَا آدَمُ! هَذِهِ الثَّلَاثَةُ أَیَّامٍ جَعَلْتُهَا لَکَ وَ لِوُلْدِکَ مَنْ صَامَهَا فِی کُلِّ شَهْرٍ فَکَأَنَّمَا

صَامَ الدَّهْرَ.(علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۷۹) زر بن حبیش می گوید: از ابن مسعود راجع به ایّام البیض سؤال کردم و گفتم: سبب نامیدن این ایّام به« ایام البیض» چیست و چگونه شنیده ای؟ ابن مسعود گفت: از نبی اکرم(ص) شنیدم که فرمودند: هنگامی که جناب آدم(ع) به پروردگارش عصیان ورزید منادی از عرش ندا داد: ای آدم! از جوار رحمت من بیرون شو؛ زیرا کسی که مرا عصیان کند در جوار من نیست. آدم گریست و فرشتگان نیز گریستند، پس خداوند متعال جبرئیل را نزد آدم فرستاد. جبرئیل آدم را در حالی که سر تا پا سیاه شده بود به زمین فرود آورد، فرشتگان وقتی آدم(ع) را بدان وضع دیدند به ضجّه در آمدند و گریستند و سخت نالیدند و به درگاه حق تعالی عرضه داشتند: پروردگارا! مخلوقی را آفریدی و از روح خود در او دمیدی و فرشتگانت را به سجده بر او وادار ساختی، حال با یک گناه رنگ سفیدش را به سیاهی مبدّل فرمودی!؟ منادی از آسمان ندا کرد: ای آدم! امروز را برای پروردگارت روزه بگیر، آدم(ع) آن روز را که موافق با روز سیزدهم از ماه بود روزه گرفت، پس ثلث سیاهی از حضرت محو و زایل گشت، سپس منادی در روز چهاردهم ندا کرد: امروز را برای پروردگارت روزه بگیر، جناب آدم(ع) آن روز را هم روزه گرفت و ثلث دیگر از سیاهی زایل شد، روز پانزدهم باز منادی ندا کرد و حضرتش را به گرفتن روزه دعوت کرد، حضرت آن روز را هم روزه گرفت، ثلث دیگرش نیز سفید گشت و به

این ترتیب تمام سیاهی او از بین رفت و به همین خاطر این ایّام به« ایّام البیض» موسوم شد چه آنکه در همین ایّام حق تعالی سفیدی آدم را به وی بازگرداند، پس منادی از آسمان ندا کرد: ای آدم! این سه روز را برای تو و فرزندانت قرار دادم، کسی که این ایّام را در هر ماه روزه بدارد گویا تمام دهر را روزه گرفته است.

البته نکته قابل توجه این است که اکثر مردم معتقدند که وجه تسمیه این ایّام به« ایام البیض» آن است که شب های این سه روز از اوّل تا آخر درخشان و روشن است و حال آنکه وجه تسمیه این نیست بلکه همان است که در حدیث بیان گردیده علاوه بر این که شب های این سه روز از اوّل تا آخر درخشان نیست زیرا شب سیزدهم مانند شب چهاردهم و پانزدهم نیست.

- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص): دَخَلْتُ الْجَنَّهَ وَ رَأَیْتُ أَکْثَرَ أَهْلِهَا الَّذِینَ یَصُومُونَ أَیَّامَ الْبِیض.(النوادر للراوندی، ص ۱۹) داخل بهشت شدم و مشاهده کردم، اهل بهشت« ایّام البیض»(سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم هر ماه) را روزه می گیرند.

[۲۶۱] (۱). قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص) رَجَبٌ شَهْرُ الِاسْتِغْفَارِ لِأُمَّتِی أَکْثِرُوا فِیهِ مِنَ الِاسْتِغْفَارِ فَإِنَّهُ غَفُورٌ رَحِیم وَ سُمِّی شَهْرُ رَجَبٍ الْأَصَبَّ لِأَنَّ الرَّحْمَهَ تُصَبُّ عَلَی أُمَّتِی فِیهِ صَبّاً وَ یُقَالُ الْأَصَمُّ لِأَنَّهُ نُهِی فِیهِ عَنْ قِتَالِ الْمُشْرِکِینَ وَ هُوَ مِنَ الشُّهُورِ الْحُرُم.(وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۵۱۲) رجب ماه استغفار امت من است. در این ماه زیاد استغفار کنید، به درستی که خداوند بسیار بخشنده و مهربان است.

- عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ قَالَ: کَانَ رَسُولُ اللَّهِ(ص) إِذَا جَاءَ

شَهْرُ رَجَبٍ جَمَعَ الْمُسْلِمِينَ حَوْلَهُ وَ قَامَ فِيهِمْ خَطِيباً فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ ذَكَرَ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ فَصَلَّى عَلَيْهِمْ ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا الْمُسْلِمُونَ! قَدْ أَظَلَّكُمْ شَهْرٌ عَظِيمٌ مُبَارَكٌ وَ هُوَ شَهْرُ الْأَصَبِّ يُصِيبُ فِيهِ الرَّحْمَةَ عَلَى مَنْ عَبَدَهُ إِلَّا عَبْداً مُشْرِكاً أَوْ مُظْهِرَ بِدْعَةٍ فِي الْإِسْلَامِ أَلَا إِنَّ فِي شَهْرِ رَجَبٍ لَيْلَةً مَنْ حَرَّمَ النَّوْمَ عَلَى نَفْسِهِ قَامَ فِيهَا حَرَّمَ اللَّهُ تَعَالَى جَسَدَهُ عَلَى النَّارِ وَ صَافَحَهُ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ وَ يَسْتَغْفِرُونَ[لَهُ] إِلَى يَوْمٍ مِثْلِهِ فَإِنْ عَادَ عَادَتِ الْمَلَائِكَةُ. ثُمَّ قَالَ: مَنْ صَامَ يَوْماً وَاحِداً مِنْ رَجَبٍ أُومِنَ الْفَزَعَ الْأَكْبَرَ وَ أُجِيرَ مِنَ النَّارِ.(مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۵۳۱) هنگامی که ماه رجب فرا می رسید رسول اکرم(ص) مسلمانان را گردخود جمع می فرمود و در میان آنان می ایستاد و خطبه می خواند، پس از حمد و ثنای خدا، انبیای قبل از خود را یاد کرده بر آنان درود می فرستاد، سپس می فرمود: ای مسلمانان! ماه بزرگ و مبارکی بر شما سایه انداخته است و او ماه اصب، است یعنی در این ماه رحمت خدا به هر کس که خدا را عبادت کند می رسد مگر مشرک یا کسی که بدعتی در اسلام ظاهر کند. به راستی در این ماه شبی است که هر کس خواب را در این شب بر خود حرام کند و آن را به عبادت و شب زنده داری بگذراند خداوند متعال جسم او را بر آتش حرام می کند و هفتاد هزار فرشته با او مصافحه کرده، برای او تا همان روز در سال آینده استغفار می کنند و اگر در سال آینده هم همین کار را تکرار کرد فرشتگان باز به

سوی او مراجعت می کننـد، سـپس حضـرت فرمودنـد: هر کسـی یـک روز از مـاه رجب را روزه بگیرد از فزع و نـاراحتی روز قیامت در امان خواهد بود و از آتش دوزخ دور خواهد شد.

قَالَ النَّبِی(ص): إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی نَصَبَ فِی السَّمَاءِ السَّابِعَهِ مَلَکاً یُقَالُ لَهُ الدَّاعِی فَإِذَا دَخَلَ شَـهْرُ رَجَبٍ یُنَادِی ذَلِکَ الْمَلَکُ کُـلَّ لَیْلَهٍ مِنْهُ إِلَی الصَّبَـاحِ: طُوبَی لِلـذَّاکِرِینَ طُوبَی لِلطَّائِعِینَ. وَ یَقُولُ اللَّهُ تَعَالَی: أَنَا جَلِیسُ مَنْ جَالَسَـنِی وَ مُطِیعُ مَنْ أَطَاعَنِی وَ غَافِرُ مَنِ اسْـتَغْفَرَنِی الشَّهْرُ شَـهْرِی وَ الْعَبْدُ عَبْدِی وَ الرَّحْمَهُ رَحْمَتِی فَمَنْ دَعَانِی فِی هَذَا الشَّهْرِ أَجَبْتُهُ وَ مَنْ سَأَلَنِی أَعْطَیْتُهُ وَ مَنِ اسْتَهْدَانِی هَدَیْتُهُ وَ جَعَلْتُ هَذَا الشَّهْرَ حَبْلًا بَیْنِی وَ بَیْنَ عِبَادِی فَمَنِ اعْتَصَمَ بِهِ وَصَلَ إِلَی.(مسـتدرک الوسائل، ج ۷، ص ۵۳۵) خداوند متعال در آسـمان هفتم ملکی را گماشـته است که او را دعوت کننده می گویند، پس هنگامی که ماه رجب رسید این ملک هر شب تا صـبح ندا می کند: خوشا به حال ذاکران، خوشا به حال فرمانبرداران! خداوند متعال می فرماید: من همنشـین کسی هستم که همنشـینم باشد و مطیع کسـی هسـتم که فرمانبردار من باشد و کسـی را که از من طلب بخشش کند می بخشم. این ماه، ماه من است، پس هر کس در این ماه مرا بخوانـد جواب او را می دهم و هر کس در این ماه از من حاجتی بخواهـد به او عطا می کنم و هر کس در این ماه از من هدایت بخواهد او را هدایت خواهم کرد و این ماه را دسـتگیره ای بین خودم و بندگانم قرار دادم، پس هرکس به آن پناهنده شود به[مقام قرب] من خواهد رسید.

[۲۶۲]

(۱). قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص): مَنْ عَلَّمَ وَلَدَهُ الْقُرْآنَ فَكَأَنَّمَا حَجَّ الْبَيْتَ عَشَرَةَ آلَافِ حِجَّةٍ وَ اعْتَمَرَ عَشَرَةَ آلَافِ عُمْرَةٍ وَ أَعْتَقَ عَشَرَةَ آلَافِ رَقَبَةٍ مِنْ وُلْدِ إِسْمَاعِيلَ(ع).(جامع الأخبار، فصل ۲۳، ص ۴۹) هركس به فرزندش قرآن كريم بياموزد گويى ده هزارحج و ده هزار عمره انجام داده و ده هزار بنده از نسل اسماعيل(ع) آزاد كرده است ....

- قَالَ النَّبِی(ص): إِذَا قَالَ الْمُعَلِّمُ لِلصَّبِيِّ: قُلْ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ فَقَالَ الصَّبِيُّ:« بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ» كَتَبَ اللَّهُ بَرَاءَةً لِلصَّبِی وَ بَرَاءَةً لِأَبَوَيْهِ وَ بَرَاءَةً لِلْمُعَلِّمِ مِنَ النَّارِ.(جامع الأخبار، فصل ۲۵، ص ۴۲) هر گاه معلّم به كودك بگويد: بگو: بسم اللّه الرّحمن الرّحيم، و كودك بگويد: بسم اللّه الرّحمن الرّحيم، خداوند براى كودك و پدر و مادر او و براى معلّم برائتى[از آتش] خواهد نوشت.

- قَالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ(ع): إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَيَهُمُّ بِعَذَابِ أَهْلِ الْأَرْضِ جَمِيعاً حَتَّى لَا يُحَاشِی مِنْهُمْ أَحَداً إِذَا عَمِلُوا بِالْمَعَاصِی وَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ فَإِذَا نَظَرَ إِلَى الشِّيبِ نَاقِلِی أَقْدَامِهِمْ إِلَى الصَّلَاةِ وَ الْوِلْدَانِ يَتَعَلَّمُونَ الْقُرْآنَ رَحِمَهُمْ فَأَخَّرَ ذَلِكَ عَنْهُم.(ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ۳۹) هنگامى كه اهل زمين مرتكب گناهان و نافرمانى ها مى شوند خداوند اراده مى كند همگى آنان را عذاب كند به طورى كه هيچ يك از ايشان را[سالم و] بيرون نگذارد؛ ولى وقتى پيرمردانى را كه به سوى نمازها قدم برمى دارند واطفالى را كه قرآن ياد مى گيرند مشاهده مى فرمايد به ايشان رحم مى كند، پس عذاب را به تأخير مى اندازد.

[۲۶۳] (۱). يستحب من الصوم ... و رجب كله و شعبان كله.(الروضه البهيه فى شرح اللمعه الدمشقيه، ج

۱، ص ۱۵۲ و دیگر کتب فقها)

[۲۶۴] (۲). قَالَ الصَّادِقُ(ع): إِنَّ فِی الْجَنَّهِ نَهَراً یُقَالُ لَهُ رَجَبٌ أَشَدَّ بَیَاضاً مِنَ الثَّلْجِ وَ أَحْلَی مِنَ الْعَسَلِ فَمَنْ صَامَ یَوْماً مِنْ رَجَبٍ سَقَاهُ اللَّهُ مِنْ ذَلِکَ النَّهَر.(روضه الواعظین و بصیره المتعظین، ج ۲، ص ۳۹۵) در بهشت نهری است که نام آن رجب است. آب آن سپیدتر و شفاف تر از برف و یخ، و شیرین تر از عسل است. هر کس یک روز از رجب را روزه بگیرد، خداوند از آب آن نهر به او می نوشاند.

- عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ(ع) قَالَ: إِنَّ نُوحاً رَکِبَ السَّفِینَهَ أَوَّلَ یَوْم مِنْ رَجَب فَأَمَرَ مَنْ مَعَهُ أَنْ یَصُومُوا ذَلِکَ الْیَوْمَ وَ قَالَ: مَنْ صَامَ ذَلِکَ الْیَوْمَ تَبَاعَدَتْ عَنْهُ النَّارُ مَسِیرَهَ سَنَهٍ وَ مَنْ صَامَ سَبْعَهَ أَیَّام أُغْلِقَتْ عَنْهُ أَبْوَابُ النِّیرَانِ السَّبْعَهُ وَ مَنْ صَامَ ثَمَانِیَهَ أَیَّام فُتِّحَتْ لَهُ أَبْوَابُ الْجَنَّهِ الثَّمَانِیَهُ وَ مَنْ صَامَ خَمْسَهَ عَشَرَ یَوْماً أُعْطِی مَسْأَلَتَهُ وَ مَنْ زَادَ زَادَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَ.(ثواب الأعمال، ثواب صوم رجب، ص ۵۳) حضرت نوح(ع) در روز اول ماه رجب بر کشتی سوار شد و به همراهان خود فرمان داد که آن روز را روزه بگیرند و فرمود: هر کس این روز را روزه بدارد، آتش جهنّم به فاصله یک سال از او دور می شود و هر کس هفت روز را روزه بگیرد، درهای هفتگانه جهنّم به روی او بسته می شود و کسی که هشت روز را روزه بدارد، درهای هشتگانه بهشت به روی او باز می گردد و هر کسی که پانزده روز، روزه بگیرد، حاجتی که دارد برآورده می شود و کسی که بیشتر[از این] روزه بدارد، خداوند

پاداش او را افزون تر خواهد کرد.

- قَالَ أَبِوالْحَسَنِ الکاظم(ع): رَجَبٌ نَهَرٌ فِی الْجَنَّهِ أَشَدُّ بَیَاضاً مِنَ اللَّبَنِ وَ أَحْلَی مِنَ الْعَسَلِ مَنْ صَامَ یَوْماً مِنْ رَجَبٍ سَقَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ ذَلِکَ النَّهَرِ.(همان) رجب، نام نهری است در بهشت که ازشیر سپیدتر و از عسل شیرین تر است کسی که یک روز از ماه رجب را روزه بگیرد خداوند متعال از[زلال جاری] آن رود به او می نوشاند.

- قَالَ أَبُوالْحَسَنِ الکاظم(ع): رَجَبٌ شَهْرٌ عَظِیمٌ یُضَاعِفُ اللَّهُ فِیهِ الْحَسَنَاتِ وَ یَمْحُو فِیهِ السَّیِّئَاتِ مَنْ صَامَ یَوْماً مِنْ رَجَبٍ تَبَاعَدَتْ عَنْهُ النَّارُ مَسِیرَهَ مِائَهِ سَنَهٍ وَ مَنْ صَامَ ثَلَاثَهَ أَیَّامٍ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّه.(همان) ماه رجب، ماه بزرگی است که در آن[پاداش] حسنات چند برابر است و گناهان[آدمی] در آن آمرزیده می شود. کسی که یک روز در ماه رجب روزه بگیرد، آتش جهنّم به اندازه یک صد سال از او فاصله می گیرد و کسی که سه روز[در این ماه] روزه بگیرد، بهشت برای او واجب می شود.

[۲۶۵] (۱). قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص): أَلَا إِنَّ رَجَباً شَهْرُ اللَّهِ الْأَصَمُّ وَ هُوَ شَهْرٌ عَظِیمٌ وَ إِنَّمَا سُمِّی الْأَصَمَّ لِأَنَّهُ لَا یُقَارِبُهُ شَهْرٌ مِنَ الشُّهُورِ حُرْمَهً وَ فَضْلًا عِنْدَ اللَّهِ وَ کَانَ أَهْلُ الْجَاهِلِیَّهِ یُعَظِّمُونَهُ فِی جَاهِلِیَّتِهَا فَلَمَّا جَاءَ الْإِسْلَامُ لَمْ یَزْدَدْ إِلَّا تَعْظِیماً وَ فَضْلًا أَلَا إِنَّ رَجَباً شَهْرُ اللَّهِ وَ شَعْبَانَ شَهْرِی وَ رَمَضَانَ شَهْرُ أُمَّتِی.(همان) آگاه باشید! که ماه رجب ماه ساکت خداوند است و آن ماه بزرگی است و به این خاطر« اصمّ» نامیده شده است که هیچ یک از ماهها نزد خداوند در حرمت و فضیلت به آن

نمی رسد و مردم جاهلیت نیز آن را در دوران خود بزرگ می شمردند و هنگامی که اسلام آمد، تنها بر عظمت و فضیلت آن افزود. آگاه باشید! رجب ماه خدا و شعبان ماه من و رمضان ماه امّت من است.

[۲۶۶] (۱).(وَ قالَ رَبُّكُمُ ادْعُونی أَسْتَجِبْ لَكُم).(غافر، آیه ۶۰) پروردگار شما گفته است: مرا بخوانید تا[دعای] شما را بپذیرم!

- عَنْ حَنانِ بْنِ سَدِيرٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ(ع): أَی الْعِبَادَهِ أَفْضَلُ؟ فَقَالَ: مَا مِنْ شَیْ ءٍ أَفْضَلَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ أَنْ يُسْئَلَ وَ يُطْلَبَ مِمَّا عِنْدَهُ وَ مَا أَحَدٌ أَبْغَضَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِمَّنْ يَسْتَكْبِرُ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ لَا يَسْأَلُ مَا عِنْدَه.(کافی، ج ۲، ص ۴۶۶) سدیر گوید: به امام باقر(ع) عرض کردم: کدام عبادت بهتر است؟ فرمود: چیزی نزد خدای عز و جل بهتر از آن نیست که از او درخواست شود و از آنچه نزد او است خواسته شود و کسی نزد خدای عز و جل مبغوض تر نیست از آن کس که از عبادت او سرپیچی کند و آنچه نزد او است درخواست نکند.

عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ(ع) قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: ادْعُ وَ لَا تَقُلْ قَدْ فُرِغَ مِنَ الْأَمْرِ فَإِنَّ الدُّعَاءَ هُوَ الْعِبَادَهُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ:(إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِی سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرِينَ). وَ قَالَ:(ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَكُم).(همان) حماد بن عیسی می گوید: شنیدم از حضرت صادق(ع) که می فرمود: دعا کن و مگو کار از کار گذشته است؛ زیرا دعا همان عبادت است و خدای عزوجل می فرماید:« آنان که از عبادت من تکبر ورزند زود است که سرافکنده به دوزخ درآیند»(

مؤمن، ۶۰ آیه) و نیز فرموده است:« مرا بخوانید تا اجابت کنم»(این آیه نیز ابتدای همان آیه پیشین است).

[۲۶۷] (۱). قال الصادق(ع): داوم علی تخلیص المفروضات(المفترضات) و السنن، فإنهما الاصل، فمن أصابهما و أداهما بحقهما فقد أصاب الکل.(مصباح الشریعه، ص ۱۱۱) پیوسته برای بجا آوردن واجبات و وظایف دینی و مستحبات آن اهتمام کرده وکاملا مراقبت نما که عبادات تو صحیح و خالص و بی عیب باشد ومتوجه باش که پایه بندگی و اساس سلوک به سوی خداوند همان انجام وظایف واجب و مستحب دینی است و اگر کسی بتواند آن گونه که باید و شاید این وظایف و سنن را به جا آورد؛ البته به حقیقت بندگی و به تمام وظایف و آداب عبودیت عمل کرده است.

- عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ الصَّادِقِ(ع) قَالَ: کَانَ فِیمَا وَعَظَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی بِهِ عِیسَی بْنَ مَرْیَمَ ۷ أَنْ قَالَ لَه یَا عِیسَی ... وَ اجْعَلْ ذِکْرِی لِمَعَادِکَ وَ تَقَرَّبْ إِلَی بِالنَّوَافِلِ.(أمالی الصدوق، المجلس الثامن و السبعون، ص ۵۱۴) خداوند در پندهای خود به عیسی بن مریم ۸ می فرماید: ای عیسی! ... یادم را ذخیره معادت کن و با نوافل به من تقرب بجوی.

- قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقُ(ع) قَالَ: إِنَّ الْقَلْبَ یَحْیَا وَ یَمُوتُ فَإِذَا حَیِی فَأَدِّبْهُ بِالتَّطَوُّع.(بحارالأنوار، ج ۷۵، باب ۲۳، ص ۱۹۰) دل می میرد و زنده می شود، وقتی زنده است آن را با عبادت های مستحب تأدیب کن.

- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص): قَالَ اللَّهُ: مَا تَحَبَّبَ إِلَی عَبْدِی بِشَیْ ءٍ أَحَبَّ إِلَی مِمَّا افْتَرَضْتُهُ عَلَیْهِ وَ إِنَّهُ لَیَتَحَبَّبُ إِلَی بِالنَّافِلَهِ حَتَّی أُحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ کُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِی یَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِی

يُبْصِرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِی يَنْطِقُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِی يَبْطِشُ بِهَا وَ رِجْلَهُ الَّتِی يَمْشِی بِهَا إِذَا دَعَانِی أَجَبْتُهُ وَ إِذَا سَأَلَنِی أَعْطَيْتُهُ وَ مَا تَرَدَّدْتُ فِی شَیْ ءٍ أَنَا فَاعِلُهُ كَتَرَدُّدِی فِی مَوْتِ الْمُؤْمِنِ يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَ أَنَا أَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ.(بحارالأنوار، ج ۶۷، باب ۴۳، ص ۱۳) رسول خدا(ص) فرمود: خداونـد متعال می فرمایـد: بندگان می توانند با انجام واجبات، خود را نزد من محبوب کنند و هر کس واجبات را انجام دهد نزد من از همگان محبوب تر است. بنده من می خواهد با انجام مستحبات خود را نزد من محبوب کند و هر گاه من او را محبوب خود قرار دهم در این هنگام گوش او خواهم شد که با آن می شنود و دیدگان او می شوم که با آن خواهد دید و زبـان او خواهم شـد که بـا آن سـخن خواهـد گفت. من دست او خواهم شـد که با آن هر چیزی را برمی دارد و پاهایش می شوم که به هر جـا می رود هر گـاه مرا بخوانـد اجابت می کنم و اگر از من چیزی بخواهـد عطا می کنم و در قبض روح مؤمن همواره مردد هستم، او از مرگ کراهت دارد و من هم نمی خواهم او ناراحت گردد.

[۲۶۸] (۱).(يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْديهِم).(فتح، آيه ۱۰) دست خداوند بالای دست آنان است.

[۲۶۹] (۱). این درس در جلسه ششصد و چهل و یکم درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

[۲۷۰] (۲). هر کس علم و معرفت به خداوند در دلش جای گیرد، در آن قلب، بی نیازی از خلق خداوند جای خواهد گرفت.(غررالحکم، ص ۸۲)

[۲۷۱] (۳). تنها با یاد خداوند است که دل ها

آرامش می یابد.(رعد، آیه ۲۸)

[۲۷۲] (۴). من جنّ و انس را نیافریـدم جز برای این که مرا عبـادت کننـد(و از این راه تکامل یابنـد و به من نزدیک شونـد).(ذاریات، آیه ۵۶)

[۲۷۳] (۵). عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ(ع) قَالَ: لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِی فَضْلِ مَعْرِفَهِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مَا مَدُّوا أَعْيُنَهُمْ إِلَى مَا مَتَّعَ اللَّهُ بِهِ الْأَعْدَاءَ مِنْ زَهْرَهِ الْحَيَاهِ الدُّنْيَا وَ نَعِيمِهَا وَ كَانَتْ دُنْيَاهُمْ أَقَلَّ عِنْدَهُمْ مِمَّا يَطَئُونَهُ بِأَرْجُلِهِمْ وَ لَنُعِّمُوا بِمَعْرِفَهِ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ وَ تَلَذَّذُوا بِهَا تَلَذُّذَ مَنْ لَمْ يَزَلْ فِی رَوْضَاتِ الْجِنَانِ مَعَ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ إِنَّ مَعْرِفَهَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ آنِسٌ مِنْ كُلِّ وَحْشَهٍ وَ صَاحِبٌ مِنْ كُلِّ وَحْدَهٍ وَ نُورٌ مِنْ كُلِّ ظُلْمَهٍ وَ قُوَّهٌ مِنْ كُلِّ ضَعْفٍ وَ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ سُقْمٍ ثُمَّ قَالَ(ع): وَ قَدْ كَانَ قَبْلَكُمْ قَوْمٌ يُقْتَلُونَ وَ يُحْرَقُونَ وَ يُنْشَرُونَ بِالْمَنَاشِيرِ وَ تَضِيقُ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِرُحْبِهَا فَمَا يَرُدُّهُمْ عَمَّا هُمْ عَلَيْهِ شَیْ ءٌ مِمَّا هُمْ فِيهِ مِنْ غَيْرِ تِرَهٍ وَتَرُوا مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ بِهِمْ وَ لَا أَذًى بَلْ ما نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ فَاسْأَلُوا رَبَّكُمْ دَرَجَاتِهِمْ وَ اصْبِرُوا عَلَى نَوَائِبِ دَهْرِكُمْ تُدْرِكُوا سَعْيَهُم.(کافی، ج ۸، ص ۲۳۱)
اگر مردم می دانستند در معرفت و شناخت خداونـد چه فضیلتی نهفته است هرگز به رونق زنـدگی دنیا و نعمتهای دنیوی که خداوند به دشمنان خود داده نظر نمی کردند و دنیای دشمنان در نگاه ایشان زبون تر از چیزی بود که اینان زیر پای خود لگد می کنند. این مردم به معرفت و شناخت خدای عزّ و جلّ بهره مند هستند و به آن شادکام می باشند مانند شادکامی کسانی که همیشه در باغهای بهشت

با اولیای خدای متعال به سر می برند. بدرستی که شناخت خدای عزّ و جلّ، انیس هر وحشت، و یار و همدم هر گونه تنهایی و روشنایی بخش هر ظلمتی و نیرو رسان هر ناتوان و درمان هر دردی است، سپس فرمود: همانا پیش از شما مردمی بودند که کشته شده و به آتش کشیده می شدند و با ارّه تکه تکه شده و زمین با تمام پهناوری اش بر ایشان تنگ می شد و تمام این شرایط آنان را از باوری که داشتند بر نمی گرداند و کسانی که بر سر آن مؤمنان چنین بلاهایی می آوردند به سبب مطالبه خون یا آزاری که از آنان می دیدند نبود، بلکه تنها از آن جهت از ایشان انتقام می کشیدند که به خداوند ایمان داشتند. پس، از پروردگارتان درجات ایشان را طلب کنید و بر ناگواریهای روزگار خود شکیبا باشید تا به پیامدهای تلاش آنان دست یابید.

قَالَ ابْنِ عَبَّاسٍ: جَاءَ أَعْرَابِی إِلَى النَّبِی(ص) فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! عَلِّمْنِی مِنْ غَرَائِبِ الْعِلْم. قَالَ: مَا صَنَعْتَ فِی رَأْسِ الْعِلْم حَتَّى تَسْأَلَ عَنْ غَرَائِبِهِ؟ قَالَ الْأَعْرَابِیُّ: وَ مَا رَأْسُ الْعِلْم يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: مَعْرِفَةُ اللَّهِ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ. فَقَالَ الْأَعْرَابِیُّ: مَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ؟ قَالَ: أَنْ تَعْرِفَهُ بِلَا مِثْلٍ وَ لَا شِبْهٍ وَ لَا نِدٍّ وَ أَنَّهُ وَاحِدٌ أَحَدٌ ظَاهِرٌ بَاطِنٌ أَوَّلٌ آخِرٌ لَا كُفْوَ لَهُ وَ لَا نَظِيرَ لَهُ فَذَلِكَ حَقُّ مَعْرِفَتِهِ.(التوحید للصدوق، باب ۴۰، ص ۲۸۵)

از ابن عباس نقل شده که یکی از اعراب خدمت رسول اکرم(ص) رسید و عرض کرد: یا رسول اللّٰه! از نوادر علم چیزی به من بیاموز، حضرت فرمود: از اصل علم چه فرا گرفته ای که اکنون

از نوادر آن می پرسی؟ اعرابی پرسید: اصل علم چیست؟ رسول اکرم فرمود: معرفت خداوند و شناختن صفات او. مرد عرب پرسید: معرفت واقعی و حقیقی خداوند چیست؟ فرمود: شناخت واقعی خداوند این است که برای او مانند و همتایی معتقد نباشی و این که خداوند یکی است و شریکی ندارد، برای او ابتدا و پایانی نیست، در ظاهر و باطن وجود دارد، مانند و همتایی ندارد، هر کس خداوند را اینچنین بشناسد خداوند را به حقیقت شناخته است.

یا رب سببی که آب حسرت نخورم در جام هوا شراب غفلت نخورم

از نعمت معرفت غنی ساز مرا تا نان خسان به زهر منت نخورم

یک لحظه اگر نفس تو محکوم شود علم همه انبیات معلوم شود

آن صورت غیبی که جهان طالب اوست در آینه فهم تومفهوم شود

[۲۷۴] (۱). رُوِی أَنَّ صَاحِباً لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ(ع) يُقَالُ لَهُ هَمَّامٌ كَانَ رَجُلًا عَابِداً فَقَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! صِفْ لِی الْمُتَّقِينَ حَتَّی كَأَنِّی أَنْظُرُ إِلَيْهِم ... ثُمَّ قَالَ(ع) أَمَّا بَعْد: ....(نهج البلاغه، ۱۹۳، ص ۳۰۳) یکی از یاران پرهیزکار حضرت به نام همّام گفت: ای امیرمؤمنان! پرهیزکاران را برای من آنچنان وصف کن که گویی آنان را با چشم می نگرم ...، سپس حضرت فرمودند: ...

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص): مَنْ عَرَفَ اللَّهَ وَ عَظَّمَهُ مَنَعَ فَاهُ مِنَ الْكَلَامِ وَ بَطْنَهُ مِنَ الطَّعَامِ وَ عَنَّى نَفْسَهُ بِالصِّيَامِ وَ الْقِيَامِ قَالُوا: بِآبَائِنَا وَ أُمَّهَاتِنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ هَؤُلَاءِ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ قَالَ: إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ سَكَتُوا فَكَانَ سُكُوتُهُمْ ذِكْراً وَ نَظَرُوا فَكَانَ نَظَرُهُمْ عِبْرَةً وَ نَطَقُوا فَكَانَ نُطْقُهُمْ حِكْمَةً وَ مَشَوْا فَكَانَ مَشْيُهُمْ بَيْنَ النَّاسِ بَرَكَةً لَوْ لَا الْآجَالُ الَّتِی كُتِبَتْ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ

أَرْوَاحُهُمْ فِی أَجْسَادِهِمْ خَوْفاً مِنَ الْعَذَابِ وَ شَوْقاً إِلَی الثَّوَابِ.(أمالی الصدوق، المجلس الثانی و الثمانون، ص ۵۵۳) رسول اکرم(ص) فرمود: هر کس خداوند را شناخت و او را بزرگ دانست زبان خود را از سخن و شکمش را از طعام نگه می دارد و به روزه و نماز و پرستش روی می آورد. گفتند: یا رسول اللّه! پدران و مادرانمان به فدایت این ها اولیای خداوند هستند. فرمود: اولیای خداوند سکوت می کنند؛ اما سکوتشان تفکر است و سخن می گویند در حالی که سخنشان ذکر خداوند است، نظر آنان از روی عبرت و پند و سخنشان حکمت و دانش است میان مردم راه می روند؛ ولی مردم از ایشان برکت می جویند، اگر نه این بود که برای آنان سرآمدی معیّن شده بود، هر آینه روح آنان از ترس عذاب و شوق ثواب از بدن مفارقت می کرد.

[۲۷۵] (۱). قَالَ أَبُوعَبْدِاللَّهِ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ(ص) صَلَّی بِالنَّاسِ الصُّبْحَ فَنَظَرَ إِلَی شَابٍّ فِی الْمَسْجِدِ وَ هُوَ یَخْفِقُ وَ یَهْوِی بِرَأْسِهِ مُصْفَرّاً لَوْنُهُ قَدْ نَحِفَ جِسْمُهُ وَ غَارَتْ عَیْنَاهُ فِی رَأْسِهِ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ: کَیْفَ أَصْبَحْتَ یَا فُلَانُ؟. قَالَ: أَصْبَحْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ مُوقِناً. فَعَجِبَ رَسُولُ اللَّهِ(ص) مِنْ قَوْلِهِ وَ قَالَ: إِنَّ لِکُلِّ یَقِینٍ حَقِیقَةً فَمَا حَقِیقَةُ یَقِینِکَ؟ فَقَالَ: إِنَّ یَقِینِی یَا رَسُولَ اللَّهِ هُوَ الَّذِی أَحْزَنَنِی وَ أَسْهَرَ لَیْلِی وَ أَظْمَأَ هَوَاجِرِی فَعَزَفَتْ نَفْسِی عَنِ الدُّنْیَا وَ مَا فِیهَا حَتَّی کَأَنِّی أَنْظُرُ إِلَی عَرْشِ رَبِّی وَ قَدْ نُصِبَ لِلْحِسَابِ وَ حُشِرَ الْخَلَائِقُ لِذَلِکَ وَ أَنَا فِیهِمْ وَ کَأَنِّی أَنْظُرُ إِلَی أَهْلِ الْجَنَّهِ یَتَنَعَّمُونَ فِی الْجَنَّهِ وَ یَتَعَارَفُونَ وَ عَلَی الْأَرَائِکِ مُتَّکِئُونَ وَ کَأَنِّی أَنْظُرُ إِلَی أَهْلِ النَّارِ وَ

هُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ مُصْطَرِخُونَ وَ كَأَنِّي الْآنَ أَسْمَعُ زَفِيرَ النَّارِ يَدُورُ فِي مَسَامِعِي. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ لِأَصْحَابِهِ: هَذَا عَبْدٌ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْإِيمَانِ ثُمَّ قَالَ لَهُ: الْزَمْ مَا أَنْتَ عَلَيْهِ. فَقَالَ الشَّابُّ: ادْعُ اللَّهَ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْ أُرْزَقَ الشَّهَادَةَ مَعَكَ. فَدَعَا لَهُ رَسُولُ اللَّهِ(ص) فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ خَرَجَ فِي بَعْضِ غَزَوَاتِ النَّبِي فَاسْتُشْهِدَ بَعْدَ تِسْعَةِ نَفَرٍ وَ كَانَ هُوَ الْعَاشِر.(كافى، ج ۲، باب حقيقه الإيمان و اليقين، ص ۵۲) حضرت صادق(ع) فرمود: حضرت رسول(ص) پس از اين كه نماز صبح را ادا كرد متوجه شد جوانى لاغر اندام و زرد چهره در مسجد نشسته و چرت مى زد و سرش را بالا و پايين مى برد، رنگش زرد بود و تنش لاغر و ديده هايش به گودى فرو رفته بود، رسول اكرم فرمود: اى حارث! چه گونه شب را به روز آوردى؟ عرض كرد: يا رسول اللّه! در حال يقين صبح كردم. رسول اكرم(ص) از سخنان او در شگفت شدند و فرمودند: هر يقينى حقيقتى دارد، حقيقت يقين تو در چيست؟ عرض كرد: يا رسول اللّه! همان يقين مرا به غم و اندوه كشانده و شب ها خواب را از ديدگان من ربوده و روز گرم مرا به تحمل تشنگى(روزه) واداشته و دلم از دنيا و آنچه در آن است به تنگ آمده و روى گردان است تا آنجا كه گويى مى بينم عرش پروردگارم براى رسيدن به حساب برپا است و همه مردم براى آن محشور شدند و من در ميان آنان هستم، گويى به اهل بهشت مى نگرم كه در نعمت اند و در بهشت با هم تعارف مى كنند و بر پشتيها تكيه

زده انـد و گویی به دوزخیان می نگرم که در آن زیر شـکنجه اند و فریاد می کشـند، گویی هم اکنون نعره آتش دوزخ را می شنوم که در گوشم می چرخـد. رسول خـدا به اصـحابش فرمود: این بنـده ای است که خـدا دلش را بـا نور ایمان روشن کرده است، سـپس به او فرمود: ای جوان! با همین عقیده باقی باش. عرض کرد: یا رسول الله برای من دعا کن که به همراه تو شـربت شهادت بنوشم، رسول خـدا(ص) برایش دعا کرد و چیزی نگـذشت که در یکی از غزوات پیامبر به جبهه جهاد رفت و پس از نه تن دیگر شهید شد، و او نفر دهم بود.

[۲۷۶] (۱). و هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می کند و او را از جایی که گمان ندارد روزی می دهد.(طلاق، آیه ۲)

هر کس از محرمات الهی به خاطر خداونـد و ترس از او بپرهیزد و حـدود او را نشـکند و حرمت شـرایعش را هتک نکرده و به آن عمل کنـد(يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً)؛ خدای متعال برایش راه نجاتی از تنگنای مشـکلات زندگی فراهم می کند؛ چون شـریعت او فطری است و خداونـد بشـر را به وسـیله شـرایع به چیزی دعوت می کنـد که فطرت او اقتضـای آن را دارد و نیـاز فطرتش را بر آورده می کنـد و سـعادت دنیایی و آخرتی اش را تأمین می کنـد و از همسـر و مال و هر چیز دیگری که مایه خوشـی و پاکی زندگی او باشد، از راهی که خودش هم احتمال آن را نمی دهد و انتظارش را ندارد روزی می فرماید، پس مؤمن این ترس را به خود راه نمی دهد که اگر

از خداوند بترسد و حدود او را محترم بشمارد و از محرمات کام نگیرد، خوشی زندگی او تأمین نشود و به تنگی معیشت دچار گردد، خیر، چنین نیست، چرا که رزق از ناحیه خداوند ضمانت شده و خدای متعال قادر است که از عهده ضمانت خود برآید.(المیزان، ج ۱۹، ص ۳۱۳)

[۲۷۷] (۱). این درس در جلسه بیست وچهارم بحث قطع درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.(سیری کامل در اصول فقه، ج ۹، ص ۳۳۷، چاپ اول)

[۲۷۸] (۲). تحف العقول، ص ۲۳۳.

[۲۷۹] (۱). نحل، آیه ۷۱.

[۲۸۰] (۲). عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ عَنْ أَبِیهِ قَالَ: قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ:: الْإِیمَانُ لَهُ أَرْکَانٌ أَرْبَعَهٌ: التَّوَکُّلُ عَلَی اللَّهِ وَ تَفْوِیضُ الْأَمْرِ إِلَی اللَّهِ وَ الرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ وَ التَّسْلِیمُ لِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ.(بحار الأنوار، ج ۶۵، باب ۲۷، ص ۳۴۰) ایمان چهار رکن دارد: توکل بر خداوند، واگذاری امور به او، خشنودی به قضای پروردگار و تسلیم امر او بودن.

توضیح علامه مجلسی: ایمان، پایدار نشود، مگر به آن چهار چیز:« التوکّل علی اللّه» یعنی اعتماد به خدا در تمام امور و مهمات و صرف نظر از وسایل ظاهری، اگر چه در ظاهر باید از آن وسایل استفاده کرد، ولی کسی که یقینش کامل باشد و خداوند را بر همه چیز قادر و سبب ساز بداند بر اسباب ظاهری اعتماد نکند بلکه بر سبب آنها یعنی خدای متعال تکیه دارد.« وتفویض الامر الی اللّه» یعنی واگذاری امور به پروردگار عالم در پیشگیری از دشمنهای ظاهری و باطنی، همانند مؤمن آل فرعون که امور خویش را به خداوند واگذاشت و خداوند نیز او را از شرّ گناهان

و نیرنگهای فرعونیان محفوظ داشت و شکی نیست که توکل به خدا، و تفویض امر به خدا، نتیجه ایمان قوی و نیز موجب یقین زیاد است.« والرضا بقضاء اللّه» یعنی راضی بودن به قضای الهی در سختی و راحتی و گرفتاری و سلامتی، و این خوی نیز نتیجه ایمان به خدای متعال می باشد چرا که او مالك سود و زیان بندگان است، و در مورد بندگانش جز آنچه بیشتر به صلاح آنان است انجام ندهد، و همچنین موجب یقین کامل است.« والتسلیم لأمر اللّه» یعنی سر به فرمان او بودن در هر چه فرمان داده و نهی کرده است و همچنین اطاعت از پیامبر او و جانشینانش در گفتار و رفتاری که از آن بزرگواران سر زند و دخالت این خوی در ایمان و تکمیل آن، روشن تر از آن است که نیازمند بیان باشد. و اللّه المستعان.

[۲۸۱] (۱). عَنْ أَبِی الْجَارُودِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ(ع) فِی قَوْلِ اللَّهِ:(فَلا وَ رَبِّكَ لا یُؤْمِنُونَ حَتَّى یُحَكِّمُوكَ فِیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لا یَجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّمُوا تَسْلِیماً). قَالَ: التَّسْلِیمُ الرِّضَا وَ الْقُنُوعُ بِقَضَائِه.(بحار الأنوار، ج ۲، باب ۲۶، ص ۲۰۴) حضرت باقر(ع) در تفسیر آیه ۶۵ سوره نسا می فرماید: مراد از:(وَ یُسَلِّمُوا تَسْلِیماً) تسلیم و فرمانبری در شئون زندگی و کارها است.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ علیه و آله التحیه و التسلیم: الْإِیمَانُ فِی عَشَرَةٍ: الْمَعْرِفَةِ وَ الطَّاعَةِ وَ الْعِلْمِ وَ الْعَمَلِ وَالْوَرَعِ وَ الِاجْتِهَادِ وَ الصَّبْرِ وَ الْیَقِینِ وَ الرِّضَا وَ التَّسْلِیمِ فَأَیَّهَا فَقَدَ صَاحِبُهُ بَطَلَ نِظَامُه(بحارالأنوار، ج ۶۶، باب ۳۲، ص ۱۷۵) رسول خدا(ص) فرمود: ایمان ده بخش است:

شناخت، اطاعت، علم، عمل، پرهیزکاری، عبادت، صبر، یقین، رضا و تسلیم هر کدام از آنها نباشد رشته از هم گسیخته می گردد.

[۲۸۲] (۲). مقتل الحسین(ع) مقرّم، ص ۲۸۳.

[۲۸۳] (۱). قال امیرالمومنین(ع): أَلَا وَ إِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ وَ لَكِنْ أَعِينُونِی بِوَرَعٍ وَ اجْتِهَاد.(إرشاد القلوب، ج ۲، ص ۲۱۴) بدانید که شما قدرت و نیرو ندارید که مانند ما باشید ولی مرا با پرهیزکاری و کوشش و ... یاری کنید.

عَنْ جَابِرٍ قَال زَيْن الْعَابِدِينَ(ع): ... يا جَابِرُ لَا يُقَاسُ بِنَا أَحَدٌ ....(بحار الأنوار، ج ۴۶، باب ۵، ص ۲۷۴) هیچ کس با ما اهل بیت سنجیده و مقایسه نمی شود.

وَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ(ع): نَحْنُ أَهْلُ بَيْتٍ لَا يُقَاسُ بِنَا أَحَد.(علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۷۷ و کشف الیقین فی فضائل أمیرالمؤمنین(ع)، ص ۱۹۱)

[۲۸۴] (۲). لهوف، المسلک الثالث، ص ۱۶۰.

[۲۸۵] (۱). این درس در جلسه نهم خارج اصول بحث قطع ایراد گردیده است.

[۲۸۶] (۲). تحف العقول، ص ۴۸۶.

[۲۸۷] (۱). عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ(ع) قَالَ: لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِی بِلَادِهِ خَمْسُ حُرَم: حُرْمَةُ رَسُولِ اللَّهِ(ص) وَ حُرْمَةُ آلِ رَسُولِ اللَّهِ علیهم السلام وَ حُرْمَةُ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ حُرْمَةُ كَعْبَةِ اللَّهِ وَ حُرْمَةُ الْمُؤْمِن.(الکافی، ج ۸، ص ۱۰۷) برای خداوند در زمین پنج مورد دارای حرمت است: حرمت پیامبر و حرمت آل او و حرمت کتاب خداوند و حرمت کعبه و حرمت مؤمن.

- عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ(ع): إِنَّ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى حُرُمَاتٍ- حُرْمَةَ كِتَابِ اللَّهِ وَ حُرْمَةَ رَسُولِ اللَّهِ(ص)- وَ حُرْمَةَ بَيْتِ الْمَقْدِسِ وَ حُرْمَةَ الْمُؤْمِن.(بحارالأنوار، ج ۷۱، باب ۱۵،

ص ۲۳۲) برای خدای تعالی حرمتهایی وجود دارد: حرمت قرآن، حرمت رسول الله، حرمت بیت المقدس و حرمت مؤمن.

[۲۸۸] (۱). این درس در جلسه« چهارصد و بیستم» و« چهارصد و بیست و پنجم» درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

[۲۸۹] (۲).(الحکم الزاهره، فضل طالب العلم، ص ۵۴؛ الدره الباهره من الأصداف الطاهره، ص ۱۴)

قریب به این مضمون روایت دیگری از آن حضرت نقل شده است:« من کلام النّبی(ص): من تعلّم العلم للتّکبّر فمات، مات جاهلًا، و من تعلّم العلم للقول دون العمل فمات، مات منافقاً، و من تعلّم العلم للعمل فمات، مات عارفاً.(الدره الباهره من الأصداف الطاهره، ص ۱۴) هر کس دانش را به خاطر برتری جویی بیاموزد نادان می میرد و هر کس دانش را به خاطر گفتن بدون عمل یاد گیرد منافق می میرد و هر کس دانش را برای مناظره بیاموزد گناهکار می میرد و هر کس برای عمل، علم بیاموزد مؤمن خواهد مرد.

[۲۹۰] (۱). عن النَّبِی(ص) قَالَ: إِنَّ الْعِلْمَ یَهْتِفُ بِالْعَمَلِ فَإِنْ أَجَابَهُ وَإِلَّا ارْتَحَلَ عَنْه.(بحارالأنوار، ج ۲، باب ۹، ص ۳۳) علم و دانش عمل را صدا می زند، پس اگر عمل آن را پاسخ داده و پذیرفت فهو المطلوب وگرنه علم کوچ کرده و از آن جدا می شود.

مرحوم مجلسی می فرماید: این که حضرت می فرماید: علم عمل را صدا می زند یعنی علم طالب و خواهان عمل است و آدمی را به سوی خود می خواند، پس اگر آدمی به آنچه علم و مقتضای آن خواسته است عمل نکرده است، علم از او جدا می شود.

- عن النَّبِی(ص): یَا ابْنَ مَسْعُودٍ! مَنْ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ وَ لَمْ یَعْمَلْ بِمَا فِیهِ

حَشَرَهُ اللَّهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ أَعْمَی وَ مَنْ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ رِیَاءً وَ سُمْعَهً یُرِیدُ بِهِ الدُّنْیَا نَزَعَ اللَّهُ بَرَکَتَهُ وَ ضَیَّقَ عَلَیْهِ مَعِیشَتَهُ وَ وَکَلَهُ اللَّهُ إِلَی نَفْسِهِ وَ مَنْ وَکَلَهُ اللَّهُ إِلَی نَفْسِهِ فَقَدْ هَلَکَ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَی:(فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا یُشْرِکْ بِعِبادَهِ رَبِّهِ أَحَدا)(کهف، آیه ۱۱۰).(بحارالأنوار، ج ۷۴، باب ۵، ص ۱۰۲) ای پسر مسعود! هر کس علم را یاد بگیرد و به آنچه در آن است عمل نکند، خدا او را در روز قیامت کور برانگیزد و هر کس علم را برای خودنمایی بیاموزد و بدان وسیله اراده دنیا کند، خداوند برکتش را بر می دارد و زندگی او را تنگ و محدود می کند و او را به خودش واگذارد می کند و هر کس به خودش واگذاشته شود نابود می گردد، خداوند متعال فرمود: هر کس به لقای پروردگارش امید دارد باید کاری شایسته انجام دهد و هیچ کس را در عبادت پروردگارش شریک نکند!(کهف: آیه ۱۱۰)

- قَالَ أَبُوعَبْدِاللَّهِ(ع): مَنْ تَعَلَّمَ لِلَّهِ وَ عَمِلَ لِلَّهِ وَ عَلَّمَ لِلَّهِ دُعِیَ فِی مَلَکُوتِ السَّمَوَاتِ عَظِیما. فَقِیلَ: تَعَلَّمَ لِلَّهِ وَ عَمِلَ لِلَّهِ وَ عَلَّمَ لِلَّه.(الکافی، ج ۱، ص ۳۶) هر کس برای خدای بزرگ علم بیاموزد و برای خدا عمل کند و برای خدا به آموختن علم به دیگران بپردازد، در ملکوت آسمانها بزرگ خوانده می شود در آنجا می گویند: او برای خدا آموخت، و برای خدا عمل کرد، و برای خدا به آموختن آن به دیگران پرداخت.

- وَقَالَ النَّبِی(ص): إِنَّ مَنْ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ لِیُمَارِیَ بِهِ السُّفَهَاءَ أَوْ یُبَاهِیَ بِهِ الْعُلَمَاءَ أَوْ یَصْرِفَ وُجُوهَ النَّاسِ إِلَیْهِ

لِيُعَظِّمُوهُ فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ.(بحارالأنوار، ج ۷۴، باب ۷، ص ۱۴۹) هر کس دانشی بیاموزد تا با سفیهان مجادله کند یا بر علما مباهات کند یا مردم را به سوی خود متوجه سازد، جایگاهش در آتش است.

- عن عِيسَى بن مريم ٨: لَيْسَ بِنَافِعِكَ أَنْ تَعْلَمَ مَا لَمْ تَعْمَلْ إِنَّ كَثْرَةَ الْعِلْمِ لَا يَزِيدُكَ إِلَّا جَهْلًا إِذَا لَمْ تَعْمَلْ بِهِ.(مجموعه ورام(تنبیه الخواطر)، ج ۱، باب العتاب، ص ۶۴) اگر به علمی که می آموزی عمل نکنی فایده ای به حال تو ندارد؛ زیرا زیادی علم تا وقتی که عمل نکنی چیزی جز نادانی بر تو نمی افزاید.

- عن النَّبِی(ص): تَعَلَّمُوا مَا شِئْتُمْ أَنْ تَعْلَمُوا فَلَنْ يَنْفَعَكُمُ اللَّهُ بِالْعِلْمِ حَتَّى تَعْمَلُوا بِهِ فَإِنَّ الْعُلَمَاءَ هِمَّتُهُمُ الرِّعَايَةُ وَ السُّفَهَاءَ هِمَّتُهُمُ الرِّوَايَه.(همان) هرچه می خواهید بیاموزید؛ امّا اگر چیزی آموختید، خداوند هرگز تنها به علم و دانش به شما سودی نمی دهد تا زمانی که به آن علم عمل کنید؛ زیرا دانشمندان بر عمل و دقت همّت می گمارند؛ امّا همّت نادان تنها به نقل و روایت محدود است.

- عن أميرالمومنين(ع): عَلَى الْعَالِمِ أَنْ يَعْمَلَ بِمَا عَلِمَ ثُمَّ يَطْلُبَ تَعَلُّمَ مَا لَمْ يَعْلَم.(تصنیف غررالحکم و درر الکلم، ص ۴۵) بر عالم است که به آن چه می داند عمل کند، بعد آموختن آنچه را نمی داند طلب کند.

- عن أميرالمومنين(ع): إِنَّكُمْ إِلَى الْعَمَلِ بِمَا عَلِمْتُمْ أَحْوَجُ مِنْكُمْ إِلَى تَعَلُّمِ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُون.(تصنیف غرر الحکم ودرر الکلم، ص ۱۵۲) به درستی که شما به عمل کردن به آنچه می دانید محتاج ترید تا یاد گرفتن آنچه نمی دانید.

- عن أميرالمومنين(ع): مَنْ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ لِلْعَمَلِ بِهِ لَمْ يُوحِشْهُ كَسَادُه.(همان)

هر که علم را برای عمل بیاموزد کسادی آن او را غمناک نمی کند.

[۲۹۱] (۱). عن أمیرالمومنین(ع): التَّوَاضُعُ رَأْسُ الْعَقْلِ وَ التَّکَبُّرُ رَأْسُ الْجَهْلِ.(تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، فضیله التواضع، ۲۴۸) فروتنی رأس عقل است و تکبّر رأس جهل و نادانی است؛ زیرا فروتنی باعث خشنودی خدا و خلق می شود و تکبّر نفعی ندارد و سبب خشم خدا و دشمنی خلق می گردد؛ بنابراین، عاقل باید فروتنی کند و آدمی تا جاهل نباشد تکبّر نخواهد کرد.

[۲۹۲] (۲). وَصِیَّه موسی بن جعفر ۸ لِهِشَام: ... یَا هِشَامُ! إِنَّ الزَّرْعَ یَنْبُتُ فِی السَّهْلِ وَ لَا یَنْبُتُ فِی الصَّفَا فَکَذَلِکَ الْحِکْمَهُ تَعْمَرُ فِی قَلْبِ الْمُتَوَاضِعِ وَلَا تَعْمَرُ فِی قَلْبِ الْمُتَکَبِّرِ الْجَبَّارِ لِأَنَّ اللَّهَ جَعَلَ التَّوَاضُعَ آلَهَ الْعَقْلِ وَجَعَلَ التَّکَبُّرَ مِنْ آلَهِ الْجَهْلِ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ مَنْ شَمَخَ إِلَی السَّقْفِ بِرَأْسِهِ شَجَّهُ وَ مَنْ خَفَضَ رَأْسَهُ اسْتَظَلَّ تَحْتَهُ وَ أَکَنَّه وَ کَذَلِکَ مَنْ لَمْ یَتَوَاضَعْ لِلَّهِ خَفَضَهُ اللَّهُ وَ مَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ رَفَعَهُ.(تحف العقول عن آل الرسول، ص ۳۹۶) حضرت کاظم(ع) در وصیتی به هشام فرمودند که: ... ای هشام! همان گونه که کشت و زراعت بر روی خاک می روید نه بر روی سنگ سخت، حکمت هم در قلب متواضع قرار می گیرد و در دل متکبر ستمگر جای نمی گیرد؛ زیرا خداوند تواضع را ابزار عقل قرار داده و تکبر را ابزار جهل. آیا نمی دانی کسی که سر را تا سقف بلند کند مجروح می شود و هرکه سر بزیر باشد در سایه آن سقف قرار گرفته و جای می گیرد، همچنین هرکس برای خداوند تواضع نداشته باشد خدای متعال او را به زمین میزند و هر که تواضع داشته

باشد خداوند بلندش می کند.

عـن أميرالمـومنين(ع): التَّكَبُّرُ يُظْهِرُ الرَّذِيلَهَ.(تصـنيف غرر الحكم و درر الكلم، آثـار التكـبر، ص ۳۱۰) تكبّر كردن فرومـايگى انسان متكبر را ظاهر می سازد.

عن أميرالمومنين(ع): الْكِبْرُ دَاعٍ إِلَى التَّقَحُّمِ فِي الذُّنُوب.(همان) تكبّر باعث می شود كه صاحب آن در گناهان زياد بيفتد.

[۲۹۳] (۱). قال النبى(ص): تواضـعوا مع المتواضعين؛ فإنّ التواضع مع المتواضعين صدقه و تكبروا مع المتكبّرين؛ فإنّ التكبر مع المتكبّرين عباده.(الحكم الزاهره، آثار الكبر، ص ۵۷۸) با اهل تواضع متواضع باشيد كه اين فروتنى صدقه است و با گردنكشان بزرگى كنيد كه اين تكبر عبادت است.

قـال أميرالمومنين(ع): التّكبر على المتكبّرين هو التّواضع بعينه.(بحارالانوار، ج ۱۷، ص ۲۱۶) تكبّر كردن بـا افراد متكبّر، خود عين تواضع است.

[۲۹۴] (۲). و فرعون گفت: من پروردگار برتر شما هستم!(نازعات: ۲۴)

[۲۹۵] (۱). معناى مناظره در اين روايت كوبيـدن ديگران است.(اين حاشـيه از متن بيانات آيت الله العظمى فاضل لنكرانى مى باشد.)

[۲۹۶] (۲).(وَ لا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضاً أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخيهِ مَيْتاً فَكَرِهْتُمُوهُ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحيمٌ).(حجرات، آيه ۱۲) و هيچ يک از شما ديگرى را غيبت نكند، آيا كسى از شما دوست دارد گوشت برادر مرده خود را بخورد؟[به يقين] همه شما از اين امر كراهت داريد؛ تقواى الهى پيشه كنيد كه خداوند توبه پذير و مهربان است.

[۲۹۷] (۱). عَنْ أَبِى الْحَسَنِ الكاظم(ع): دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ عليه وآله السلام الْمَسْجِدَ فَإِذَا جَمَاعَهٌ قَدْ أَطَافُوا بِرَجُلٍ فَقَالَ: مَا هَذَا؟ فَقِيلَ: عَلَّامَهٌ فَقَالَ: وَ مَا الْعَلَّامَهُ؟ فَقَالُوا لَهُ: أَعْلَمُ النَّاسِ بِأَنْسَابِ الْعَرَبِ وَ وَقَائِعِهَا وَ أَيَّامِ الْجَاهِلِيَّهِ وَ الْأَشْعَارِ

الْعَرَبِيَّهِ قَالَ: فَقَالَ النَّبِی علیه وآله السلام: ذَاکَ عِلْمٌ لَا یَضُرُّ مَنْ جَهِلَهُ وَ لَا یَنْفَعُ مَنْ عَلِمَهُ، ثُمَّ قَالَ النَّبِی علیه وآله السلام: إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَهٌ: آیَهٌ مُحْکَمَهٌ أَوْ فَرِیضَهٌ عَادِلَهٌ أَوْ سُنَّهٌ قَائِمَهٌ وَ مَا خَلَاهُنَّ فَهُوَ فَضْل.(الکافی، ج ۱، ص ۳۲) رسول خدا علیه وآله السلام وارد مسجد شدند و مشاهده کردند که جماعتی اطراف مردی را گرفته اند، فرمود: چه خبر است؟ گفتند: او علّامه است. فرمود: علّامه یعنی چه؟ گفتند: داناترین مردم به دودمان عرب و حوادث ایشان و به روزگار جاهلیت و اشعار عربی است. حضرت فرمود: این ها علمی است که نادانش زیان نمی بیند و عالمش سودی نمی برد، همانا علم سه چیز است: علم اصول عقاید، آموزه های اخلاقی و احکام شریعت(مسائل حلال و حرام) و غیر این ها فضل است.

[۲۹۸] (۲). زندیق: کسی است که به توحید و ربوبیت خداوند و آخرت ایمان ندارد.(العین، ج ۵، ص ۲۵۵؛ لسان العرب، ج ۱۰، ص ۱۴۷، مصباح المنیر، المتن، ص ۲۵۶)

[۲۹۹] (۳). قَالَ النَّبِی علیه وآله السلام: مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ لَمْ یُصِبْ مِنْهُ بَاباً إِلَّا ازْدَادَ فِی نَفْسِهِ ذُلًّا وَ لِلنَّاسِ تَوَاضُعاً وَ لِلَّهِ خَوْفاً وَ فِی الدِّینِ اجْتِهَاداً فَذَلِکَ الَّذِی یَنْتَفِعُ بِالْعِلْمِ فَیَتَعَلَّمُهُ وَ مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ لِلدُّنْیَا وَ الْمَنْزِلَه عِنْدَ النَّاسِ وَ الْحُظْوَهِ عِنْدَ السُّلْطَانِ لَمْ یُصِبْ مِنْهُ بَاباً إِلَّا ازْدَادَ فِی نَفْسِهِ عَظَمَهً وَ عَلَی النَّاسِ اسْتِطَالَهً وَ بِاللَّهِ اغْتِرَاراً وَ فِی الدِّینِ جَفَاءً فَذَلِکَ الَّذِی لَا یَنْتَفِعُ بِالْعِلْمِ فَلْیَکُفَّ وَ لْیُمْسِکْ عَنِ الْحُجَّهِ عَلَی نَفْسِهِ وَ النَّدَامَهِ وَ الْخِزْی یَوْمَ الْقِیَامَه.(إرشاد القلوب، ج ۱، باب ۵۲، ص ۱۸۷) هرکس برای خشنودی

خداوند به تحصیل علم بپردازد، برای هر بابی که فرا می گیرد، فروتنی در دلش زیاد می شود و مردم برایش تواضع می کنند و خوف و کوشش او برای خداوند و در دین زیاد می شود، پس این عالم است که خود بهره می برد و به مردم بهره می رساند و هر کس برای مال دنیا و کسب مقام در نزد سلطان درپی دانش باشد، هر بابی که فرا گیرد، بر تکبّرش می افزاید و خواری او نزد مردم زیاد می گردد و در مقابل خداوند مغرور می شود و طغیان می کند و به دین جفا می کند و چنین کسی نفعی از علم نمی برد و در قیامت جز ندامت نصیبی ندارد و علمش بر ضدّ او حجّت می شود.

و من کلام أمیرالمومنین(ع) لکمیل بن زیاد بعد أشیاء ذکرها: ... یَا کُمَیْلُ! الْعِلْمُ خَیْرٌ مِنَ الْمَالِ الْعِلْمُ یَحْرُسُکَ وَ أَنْتَ تَحْرُسُ الْمَالَ وَ الْمَالُ تُفْنِیهِ النَّفَقَهُ وَ الْعِلْمُ یَزْکُو عَلَی الْإِنْفَاقِ الْعِلْمُ حَاکِمٌ وَ الْمَالُ مَحْکُومٌ عَلَیْه ....(تحف العقول، ص ۱۶۹) کمیل! علم از مال بهتر است، زیرا علم نگهبان تو است ولی تو نگهبان مال هستی. هزینه کردن مال، از آن می کاهد ولی نشر علم، بر آن می افزاید. علم حاکم است و مال محکوم(با علم درباره مال قضاوت می کنند).

وَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ(ع) قَالَ: کَانَ لِمُوسَی بْنِ عِمْرَانَ(ع) جَلِیسٌ مِنْ أَصْحَابِهِ قَدْ وَعَی عِلْماً کَثِیراً فَاسْتَأْذَنَ مُوسَی فِی زِیَارَهِ أَقَارِبَ لَهُ فَقَالَ لَهُ مُوسَی: إِنَّ لِصِلَهِ الْقَرَابَهِ لَحَقّاً وَ لَکِنْ إِیَّاکَ أَنْ تَرْکَنَ إِلَی الدُّنْیَا فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ حَمَّلَکَ عِلْماً فَلَا تُضَیِّعْهُ وَ تَرْکَنْ إِلَی غَیْرِه ....(بحار الأنوار، ج ۲، باب ۹، ص ۴۰) حضرت موسی بن

عمران علی نبینا و آله و(ع) همنشین دانشمندی داشت، روزی از حضرت اجازه خواست که به دیدار نزدیکان خود برود. حضرت به او فرمود: همانا برای خویشاوندان، حقی هست؛ ولی بپرهیز از این که به دنیا اعتماد کنی؛ زیرا خدای تعالی تو را حامل علم قرار داده؛ مبادا آن را ضایع کنی و به دیگران تکیه کنی.

[۳۰۰] (۱). این درس در جلسه« دویست و بیست و چهارم» و« دویست و بیست و هشتم» درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

[۳۰۱] (۲). عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ نُوحِ بْنِ شُعَيْبٍ النَّيْسَابُورِی عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الدِّهْقَانِ عَنْ دُرُسْتَ بْنِ أَبِی مَنْصُورٍ عَنْ عُرْوَةَ ابْنِ أَخِی شُعَيْبٍ الْعَقَرْقُوفِی عَنْ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِی بَصِيرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ(ع) يَقُولُ: كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ(ع) يَقُولُ: ....(کافی، ج ۱، باب النوادر، ص ۴۸)

[۳۰۲] (۱). عن الباقر(ع) قال: کان النبی(ص) إذا رمد هو، أو أحد من أهله؛ أو من أصحابه؛ دعا بهذه الدعوات: اللّهمّ متعنی بسمعی، و بصری، و اجعلهما الوارثین منّی، و انصرنی علی من ظلمنی، و أرنی فیه ثأری.(سنن النبی(ص)، ملحقات فی الاموات و ما یتعلق بها، ص ۲۰۷) هنگامی که رسول خدا یا یکی از کسان یا اصحابش به درد چشم مبتلا می شد، آن حضرت برای استشفا این دعا را می خواندند: خدایا مرا از گوش و چشم بهره مند گردان و آن دو را وارث من قرار ده و مرا بر کسی که به من ستم کند نصرت ده و انتقامم را از او بگیر.

أَبُو حَرْبِ بْنُ أَبِی الْأَسْوَدِ الدُّؤَلِی عَنْ أَبِيهِ قَالَ:

قَدِمْتُ الرَّبَذَهَ فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِی ذَرٍّ جُنْدَبُ بْنُ جُنَادَهَ فَحَدَّثَنِی أَبُوذَر فَقَالَ: دَخَلْتُ ذَاتَ یَوْم فِی صَدْرِ نَهَارِهِ عَلَی رَسُولِ اللَّهِ(ص) فِی مَسْجِدِهِ فَلَمْ أَرَ فِی الْمَسْجِدِ أَحَداً مِنَ النَّاسِ إِلَّا رَسُولَ اللَّهِ وَ عَلِی إِلَی جَانِبِهِ جَالِسٌ فَاغْتَنَمْتُ خَلْوَهَ الْمَسْجِدِ فَقُلْتُ: یَا رَسُولَ اللَّهِ! بِأَبِی أَنْتَ وَ أُمِّی أَوْصِنِی بِوَصِیَّهٍ یَنْفَعُنِی اللَّهُ بِهَا فَقَالَ: نَعَمْ وَ أَکْرِمْ بِکَ یَا أَبَاذَرٍّ! إِنَّکَ مِنَّا أَهْلَ الْبَیْتِ وَ إِنِّی مُوصِیکَ بِوَصِیَّهٍ فَاحْفَظْهَا فَإِنَّهَا جَامِعَهٌ لِطُرُقِ الْخَیْرِ وَ سُبُلِهِ فَإِنَّکَ إِنْ تَحْفَظْهَا کَانَ لَکَ بِهَا کِفْل ... یَا أَبَاذَر! نِعْمَتَانِ مَغْبُونٌ فِیهِمَا کَثِیرٌ مِنَ النَّاسِ الصِّحَّهُ وَ الْفَرَاغُ یَا أَبَاذَرٍّ! اغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ: شَبَابَکَ قَبْلَ هَرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ وَ غِنَاکَ قَبْلَ فَقْرِکَ وَ فَرَاغَکَ قَبْلَ شُغْلِکَ وَ حَیَاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ.(مجموعه ورام، ج ۲، الجزء الثانی، ص ۵۲) ابوالاسود گوید: در ربذه بر ابوذر وارد شدم، ابوذر برایم نقل کرد که روزی اول وقت در مسجد خدمت رسول اکرم(ص) شرفیاب شدم که هیچ کس جز رسول اکرم و علی ۸ که در کنار او نشسته بود در مسجد دیده نمی شد، از خلوت مسجد استفاده کردم و عرضه داشتم: یا رسول اللَّه! پدر و مادرم فدایت ممکن است مرا وصیّت سودمندی بفرمایید فرمود: ای اباذر!- که در نزد ما محترم و از اهل بیتی- من اینک تو را وصیتی می کنم که این وصیت جامع همه راههای خیر و سعادت است و اگر آن را به کار بندی کفیل تو خواهد بود، پس نگهبان آن باش. ای اباذر! دو نعمت است که بسیاری از مردم در آن مغبون می شوند: سلامت و فراغت. ای ابا ذر! پنج

چیز را قبل از پنج چیز مغتنم شمار: جوانی را قبل از پیری و سلامت را قبل از بیماری و ثروت را قبل از نداری و فراغت را قبل از گرفتاری و زندگی را پیش از مرگ.

[۳۰۳] (۱). قَالَ النَّبِی علیه وآله السلام: مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ ثُمَّ عَلَیْکَ مِنَ الْعِلْمِ بِمَا لَا یَصِحُّ الْعَمَلُ إِلَّا بِهِ وَ هُوَ الْإِخْلَاص.(بحارالأنوار، ج ۲، باب ۹، ص ۳۲) هر کس خود را شناخت پروردگارش را شناخته است، پس[از شناختن پروردگار از روی علم و دانش] بر تو باد به علم و دانشی که جز به وسیله آن، عمل و کار درست نمی شود، و آن اخلاص و پاکدلی است[عمل از روی علم و دانش؛ یعنی از روی اخلاص به جا آورده شود، نه از روی ریا و خودنمایی].

[۳۰۴] (۱). عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِی علیهم السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ علیه وآله السلام: نِعْمَتَانِ مَکْفُورَتَانِ الْأَمْنُ وَ الْعَافِیَه.(الخصال، ج ۱، ص ۳۴) ارزش دو نعمت از نظر مردم پوشیده است: امنیت و تندرستی.

عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ(ع) قَالَ: النَّعِیمُ فِی الدُّنْیَا الْأَمْنُ وَ صِحَّهُ الْجِسْمِ وَ تَمَامُ النِّعْمَهِ فِی الْآخِرَهِ دُخُولُ الْجَنَّهِ وَ مَا تَمَّتِ النِّعْمَهُ عَلَی عَبْدٍ قَطُّ لَمْ یَدْخُلِ الْجَنَّه.(معانی الأخبار، باب نوادر المعانی، ص ۳۷۹) نعمت در دنیا امنیّت و سلامت جسم است و تمام نعمت در آخرت ورود به بهشت است و تا بنده ای داخل بهشت نشود هرگز نعمتی بر او کامل نمی گردد.

[۳۰۵] (۲). قَالَ امیرالمومنین(ع): ... وَ لَا خَیْرَ فِی جَسَدٍ لَا رَأسَ لَه(بحار الأنوار، ج

۲، بـاب ۱۶، ص ۱۱۵) ... و بـدنی که سر نداشـته باشـد هیـچ اسـتفاده ای در آن نخواهـد بود. این تشبیه ائمه معصومین علیهم السلام نسبت به صبر، تقیه و ... می باشد.

[۳۰۶] (۱). عن أميرالمومنين(ع): بكثره التّكبّر يكون التّلف. تکبّر بسیار، نابودی به همراه دارد.(غرر الحكم، ص ۳۳۴)

عن أميرالمومنين(ع): التَّكَبُّرُ عَيْنُ الْحَمَاقَه.(تصنيف غرر الحكم و درر الكلم، الكبر و ذمّه، ص ۳۰۹)

تکبّر کردن بر مردم عین حماقت و کم خردی است.

ظاهرا وجه آن این است که تکبر از صـفاتی است که نزد خداونـد و خلق او مذموم است و اصـلًا نفع و لذّتی در آن قابل تصوّر نیست.

[۳۰۷] (۲). عن اميرالمومنين(ع): زَكَاةُ الْعِلْمِ نشره و بَذْلُهُ لِمُسْتَحِقِّهِ وَ إِجْهَادُ النَّفْسِ فِي الْعَمَلِ بِهِ.(الحياه، ج ۶، ص ۴۱۰) زکات علم نشر و یاد دادن آن به شایستگان، و وادار کردن خود به عمل به آن است.

وَ قَالَ النبی(ص):« زَكَاةُ الْعِلْمِ تَعْلِيمُهُ مَنْ لَا يَعْلَمُه» زکات علم تعلیم آن به نادان است.(بحارالأنوار، ج ۲، باب ۸، ص ۲۵)

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ٨ قَالَ: زَكَاةُ الْعِلْمِ أَنْ تُعَلِّمَهُ عِبَادَ اللَّه(الكافی، ج ۱، باب بذل العلم ...، ص: ۴۱) زکات علم این است که آن را به بندگان خداوند بیاموزی.

[۳۰۸] (۱). حسد آن است که کسـی آرزو کند نعمت شخص دیگری از بین برود، ولی اگر مثل آن نعمت را برای خود آرزو کنـد دیگر بـه آن حسـد گفتـه نمی شـود بلکـه آن غبطـه اسـت. و اگر آن نعمـتی که آرزو کرده امری باشـد که-ماننـد علم- رجحان دینی دارد، غبطه آن پسندیده است، از این رو است که

حضرت امام جعفر صادق(ع) در روایت فضیل بن عیاض فرموده است: به درستی که مؤمن غبطه می خورد و حسد نمی برد و منافق حسد می برد و غبطه ندارد.

[۳۰۹] (۲). قال النبی(ص): ستّه تدخل النار بستّه أشیاء؛ السلطان بالجور، و العرب بالعصبیّه، و الدهاقین بالکذب، و التاجر بالخیانه، و أهل القری بالجهل، و العلماء بالحسد.(تحریر المواعظ العددیه، فصل ۲، ص ۴۲۷) شش گروه به خاطر شش گناه به دوزخ می روند: پادشاهان به خاطر ستم، بیابانی ها به خاطر تعصب، دهقانان به خاطر دروغ، بازرگانان به خاطر خیانت، ده نشینان به خاطر نادانی، و دانشمندان به خاطر حسد.

قَالَ الباقر(ع): لَا یَکُونُ الْعَبْدُ عَالِماً حَتَّی لَا یَکُونَ حَاسِداً لِمَنْ فَوْقَهُ وَ لَا مُحَقِّراً لِمَنْ دُونَه.(بحارالأنوار، ج ۷۵، باب ۲۲، ص ۱۶۲) هیچ بنده ای عالم[کامل و حقیقی] نمی باشد تا آن که نسبت به کسی که برتر از اوست حسد نورزد و آن را که عقب مانده و هنوز به مقام او نرسیده تحقیر نکند و او را کوچک نشمارد.

[۳۱۰] (۳). رشک بردن و حسد، ایمان آدمی را می سوزاند و می خورد، چونان که شعله آتش، هیزم خشک را می سوزاند و خاکستر می کند.(کافی، ج ۲، باب الحسد، ص ۳۰۶)

[۳۱۱] (۱). عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ(ص) قَالَ: لَمَّا هَبَطَ نُوحٌ(ع) مِنَ السَّفِینَهِ أَتَاهُ إِبْلِیسُ فَقَالَ لَهُ: مَا فِی الْأَرْضِ رَجُلٌ أَعْظَمُ مِنَّهً عَلَی مِنْکَ دَعَوْتَ اللَّهَ عَلَی هَؤُلَاءِ الْفُسَّاقِ فَأَرَحْتَنِی مِنْهُمْ أَ لَا أُعَلِّمُکَ خَصْلَتَیْنِ؟ إِیَّاکَ وَ الْحَسَدَ فَهُوَ الَّذِی عَمِلَ بِی مَا عَمِلَ وَ إِیَّاکَ وَ الْحِرْصَ فَهُوَ الَّذِی عَمِلَ بِآدَمَ مَا عَمِل.(الخصال، ج ۱، ص ۵۰) چون نوح از کشتی فرود آمد،

شیطان نزد او آمد و گفت: در روی زمین کسی که منّت او بر من بیشتر از تو باشد نیست، از خداوند خواستی که این فاسقان را هلاک کند و مرا از آنان راحت کردی. آیا می خواهی دو خصلت را به تو یاد بدهم؟ از حسد کردن بپرهیز که آن همان چیزی است که بر سر من آن بلا- را آورد(مرا به این ذلت رسانید) و از حرص نیز بپرهیز که آن همان چیزی است که بر سر آدم آن بلا را آورد.

قال أمیرالمومنین(ع): إِيَّاكَ وَ الْحَسَدَ فَإِنَّهُ شَرُّ شِيمَةٍ وَ أَقْبَحُ سَجِيَّةٍ وَ خَلِيقَةُ إِبْلِيس.(تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۹۹) از حسد دوری کن، به درستی که آن بدترین خصلت و زشت ترین خلق و خوی شیطان است.

قَالَ أبی الحسن الثالث(ع): إِيَّاكَ وَ الْحَسَدَ فَإِنَّهُ يَبِينُ فِيكَ وَ لَا يَعْمَلُ فِي عَدُوِّك.(بحار الأنوار، ج ۷۵، باب ۲۸، ص ۳۶۵) از حسد بپرهیز که این خوی زشت در تو آشکارا دیده می شود بی آن که اثری در دشمنت بگذارد.

[۳۱۲] (۱). این درس در جلسه پانصد و نود و دوم درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

[۳۱۳] (۲).(ذلِكَ الْكِتابُ لا رَيْبَ فيهِ هُدى لِلْمُتَّقينَ).(بقره، آیه ۲) آن کتاب با عظمتی است که در[حقانیت] آن تردیدی نیست؛ و مایه هدایت پرهیزکاران است

(نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ وَ أَنْزَلَ التَّوْراةَ وَ الْإِنْجيلَ)(آل عمران، آیه ۳)(همان کسی که) کتاب را به حق بر تو نازل کرد، که با نشانه های کتب پیشین، منطبق است؛ و« تورات» و« انجیل» را نیز نازل کرد.

(إِنَّ وَلِيِّيَ اللَّهُ الَّذي

نَزَّلَ الْكِتابَ وَ هُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ)(اعراف، ۱۹۶) ولی و سرپرست من، خدایی است که این کتاب را نازل کرده؛ و او همه صالحان را سرپرستی می کند.

[۳۱۴] (۱). مرحوم علامه طباطبایی می فرماید: وضعیت قرآن کریم در عصر رسول خدا(ص) به این صورت بوده است که هنوز تألیف و جمع آوری نشده بود، آیات و سوره های آن در دست مردم متفرق بود.(المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۷۷)

[۳۱۵] (۲). عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: خَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ فَقَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ وَ اللَّهِ مَا مِنْ شَيْ ءٍ يُقَرِّبُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ وَ يُبَاعِدُكُمْ مِنَ النَّارِ إِلَّا وَ قَدْ أَمَرْتُكُمْ بِهِ وَ مَا مِنْ شَيْ ءٍ يُقَرِّبُكُمْ مِنَ النَّارِ وَ يُبَاعِدُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَّا وَ قَدْ نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ.(الکافی، ج ۲، باب الطاعه و التقوی، ص ۷۳) رسول خدا(ص) درحجه الوداع سخنرانی کرد و فرمود: ای مردم! به خدا قسم چیزی نبود که شما را به بهشت نزدیک و از دوزخ دور کند، جز آن که شما را به آن دستور دادم و چیزی نبود که شما را از بهشت دور و به دوزخ نزدیک کند، جز آن که از آن نهیتان کردم.

[۳۱۶] (۱). عن أمیرالمومنین(ع): .... فَمَا نَزَلَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ آيَةٌ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا أَقْرَأَنِيهَا وَ أَمْلَاهَا عَلَى فَكَتَبْتُهَا بِخَطِّي وَ عَلَّمَنِي تَأْوِيلَهَا وَ تَفْسِيرَهَا وَ نَاسِخَهَا وَ مَنْسُوخَهَا وَ مُحْكَمَهَا وَ مُتَشَابِهَهَا وَ خَاصَّهَا وَ عَامَّهَا وَ دَعَا اللَّهَ أَنْ يُعْطِيَنِي فَهْمَهَا وَ حِفْظَهَا فَمَا نَسِيتُ آيَةً مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ لَا عِلْماً أَمْلَاهُ عَلَى وَ كَتَبْتُهُ مُنْذُ دَعَا اللَّهَ لِي بِمَا دَعَا وَ مَا تَرَكَ شَيْئاً عَلَّمَهُ اللَّهُ مِنْ حَلَالٍ

وَ لَا حَرَامٍ وَ لَا أَمْرٍ وَ لَا نَهْیٍ کَانَ أَوْ یَکُونُ وَ لَا کِتَابٍ مُنْزَلٍ عَلَی أَحَدٍ قَبْلَهُ مِنْ طَاعَهٍ أَوْ مَعْصِیَهٍ إِلَّا عَلَّمَنِیهِ وَ حَفِظْتُهُ فَلَمْ أَنْسَ حَرْفاً وَاحِداً ثُمَّ وَضَعَ یَدَهُ عَلَی صَدْرِی وَ دَعَا اللَّهَ لِی أَنْ یَمْلَأَ قَلْبِی عِلْماً وَ فَهْماً وَ حُکْماً وَ نُوراً فَقُلْتُ: یَا نَبِیَ اللَّهِ! بِأَبِی أَنْتَ وَ أُمِّی مُنْذُ دَعَوْتَ اللَّهَ لِی بِمَا دَعَوْتَ لَمْ أَنْسَ شَیْئاً وَ لَمْ یَفُتْنِی شَیْ ءٌ لَمْ أَکْتُبْهُ أَ فَتَتَخَوَّفُ عَلَی النِّسْیَانَ فِیمَا بَعْدُ؟ فَقَالَ: لَا لَسْتُ أَتَخَوَّفُ عَلَیْکَ النِّسْیَانَ وَ الْجَهْلَ.(الکافی، ج ۱، باب اختلاف الحدیث، ص ۶۲) .... و بر رسول خدا هیچ آیه قرآنی نازل نمی شد جز این که برایم می خواند و املا می کرد و به خط خود می نوشتم و تأویل و تفسیر و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و خاص و عام آن را به من می آموخت و از خدا خواست که به من فهم و نیروی حفظ عطا کند، آیه ای از قرآن را که به من آموخت و علمی را که به من املا کرد و نوشتم فراموش نکردم، از آن گاه که برای من این درخواست را از خدا کرد، هیچ علمی نماند که درباره حلال و حرام و امر و نهی که باشد و هیچ کتاب نازل بر یکی از پیامبران پیش از خود درباره طاعت و معصیت نماند که به من نیاموزد، همه را به من آموخت و من حفظ کردم و یک حرفش را از یاد نبردم، سپس دست بر سینه من نهاد و از خدا خواست که دلم را پر از علم و فهم و حکمت و نور

سازد، من گفتم: ای پیامبر خدا! پدر و مادرم به فدایت! از آن وقت که درباره من دعا کردی چیزی را فراموش نمی کنم و آنچه را که ننویسم هم از دستم نمی رود، آیا پس از این بیم از فراموشی برایم داری؟ فرمود: خیر، من از فراموشی و نادانی نسبت به تو بیمی ندارم.

[۳۱۷] (۲). عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ قَالَ: لَمَّا حَضَرَتِ النَّبِيَّ(ص) الْوَفَاةُ وَ فِي الْبَيْتِ رِجَالٌ فِيهِمْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص): هَلُمُّوا أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَاباً لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ أَبَداً. فَقَالَ عُمَرُ: لَا تَأْتُوهُ بِشَيْ‌ءٍ فَإِنَّهُ قَدْ غَلَبَهُ الْوَجَعُ وَ عِنْدَكُمُ الْقُرْآنُ حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ فَاخْتَلَفَ أَهْلُ الْبَيْتِ وَ اخْتَصَمُوا فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: قُومُوا يَكْتُبْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ مَا قَالَ عُمَرُ فَلَمَّا كَثُرَ اللَّغَطُ وَ الِاخْتِلَافُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص): قُومُوا عَنِّي. قَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ: وَ كَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ رَحِمَهُ اللَّهُ يَقُولُ: الرَّزِيَّةُ كُلُّ الرَّزِيَّةِ مَا حَالَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ بَيْنَ أَنْ يَكْتُبَ لَنَا ذَلِكَ الْكِتَابَ مِنِ اخْتِلَافِهِمْ وَ لَغَطِهِم.(أمالی المفید، المجلس الخامس، ص ۳۷) عبد اللّه بن عبّاس چنین می گوید: چون زمان رحلت رسول خدا(ص) فرا رسید گروهی- که عمر بن خطّاب نیز میان آنان بود- در خانه حضور داشتند، رسول خدا(ص) فرمود: بیایید نامه ای برای شما بنویسم تا پس از آن هرگز گمراه نشوید. عمر گفت: چیزی نیاورید که درد بر او غلبه کرده و قرآن نزد شما هست و کتاب خدا ما را کافی است. میان اهل خانه اختلاف افتاد و به مخاصمه پرداختند، عدّه ای می گفتند: برخیزید[کاغذ بیاورید] تا رسول خدا

برایتان بنویسد و عدّه ای دیگر سخن عمر را می گفتند. چون سر و صدا بلند شد و اختلاف بالا گرفت رسول خدا(ص) فرمود: از نزد من برخیزید و مرا تنها بگذارید. عبید اللّه بن عبد اللّه بن عتبه گوید: ابن عبّاس همیشه می گفت: تمام مصیبت ها از همان وقتی آغاز شد که با اختلاف و شلوغ کاری خود مانع از آن شدند که رسول خدا آن مطالب را برایمان بنویسد.

[۳۱۸] (۱). از نبی مکرم اسلام نقل شده است که فرمود: امت من بر خطایی اتفاق نمی کنند.

رَسُولِ اللَّهِ(ص) لَا تَجْتَمِعُ أُمَّتِی عَلَی ضَلَالَةٍ فَأَخْبَرَ أَنَّ جَمِیعَ مَا اجْتَمَعَتْ عَلَیْهِ الْأُمَّةُ کُلُّهَا حَقٌّ هَذَا إِذَا لَمْ یُخَالِفْ بَعْضُهَا بَعْضاً.(تحف العقول، ص ۴۵۸) امت من همه با هم گمراه نمی شوند و خبر داده که آنچه مورد اجماع امت باشد حق است، به شرط این که هیچ اختلافی در میان نباشد.

[۳۱۹] (۲). ثم قد رووا أهل العلم و التواریخ بلا خلاف بینهم أن أبا بکر قام علی المنبر و قال: أقیلونی فلست بخیرکم. و فعل ذلک من غیر إکراه أحد له علی الخلع و لا خوف من القتل.(الطوائف، ج ۲، ص: ۴۹۶ درّ بحر مناقب، ص ۷۶) اهل علم و مورخان بدون هیچ اختلافی(غیر از آنچه در روایت ابن حسنویه حنفی موصلی آمده است) نقل کرده اند که ابوبکر خطاب به حضرت علی(ع) کرد و گفت: یا کاشف الکربات انت یا علی فارج الهم آن گاه بدون هیچ اکراه و ترس از قتل و خوفی بر بالای منبر رفت و گفت: ای مردم! بیعت خود را از من بردارید و مرا از خلافت عزل کنید؛ زیرا

تا علی در میان شما است من بهترین شما نیستم.

زین الفتی در تفسیر سوره هل اتی: عاصمی از عمر نقل می کند که چنین اعتراف کرده است: هذا اعلم بنبینا و بکتاب نبینا. علی بن ابی طالب اعلم و آگاه تر از صحابه به پیامبر ما و به کتاب پیامبر ما است. همچنین از عثمان نقل می کند که چنین گفت:« لولا علی لهلک عثمان» اگر علی نبود عثمان هلاک می شد.

کان معاویه یکتب فیما ینزل به لیسأل له علی بن أبی طالب(ع) عن ذلک فلما بلغه قتله قال: ذهب الفقه و العلم بموت ابن أبی طالب، فقال له أخوه عتبه: لا یسمع هذا منک أهل الشام فقال له: دعنی عنک.(فضائل الخمسه من الصحاح السته، ج ۲، ص ۳۰۶)

ابن عبدالبرّ در« استیعاب» روایت می کند که عادت معاویه آن بود که هرگاه پیشامدی برای او اتفاق می افتاد، نامه ای به یکی از همدستانش می نوشت و غیر مستقیم پاسخ آن را از حضرت علی(ع) می گرفت! هنگامی که حضرت علی(ع) شهید شد و او اطلاع یافت- با همه عداوتهایی که نسبت به آن حضرت ابراز می داشت- گفت:« ذهب الفقه و العلم بموت ابن ابی طالب»؛ فقه و علم با مرگ پسر ابو طالب از میان رفت. به دنبال این اظهار تأسف، برادرش عتبه گفت: مواظب باش که سخن تو و اظهار تأسفی که نسبت به مرگ پسر ابو طالب می داری به گوش شامی ها نرسد! معاویه گفت: دست از این یاوه گویی ها بردار مرا به حال خود واگذار.(امام امیرالمومنین علی(ع) از دیدگاه خلفا، مهدی فقیه ایمانی، ص ۸، ۷۰، ۱۳۱ و ۱۸۲)

[۳۲۰] (۱). این درس در جلسه پانصد

و سی و چهارم خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

[۳۲۱] (۲). سلیم بن قیس الهلالی: حدثنی محمد بن الحسن البرانی قال: حدثنا الحسن بن علی بن کیسان عن إسحاق بن إبراهیم بن عمر الیمانی عن ابن أذینه عن أبان بن أبی عیاش قال: هذا نسخه کتاب سلیم بن قیس العامری ثم الهلالی دفعه إلی أبان بن أبی عیاش و قرأه و زعم أبان أنه قرأه علی علی بن الحسین ۸ قال: صدق سلیم(ره) هذا حدیث نعرفه. محمد بن الحسن قال: حدثنا الحسن بن علی بن کیسان عن إسحاق بن إبراهیم عن ابن أذینه عن أبان بن أبی عیاش عن سلیم بن قیس الهلالی قال قلت لأمیر المؤمنین: إنی سمعت من سلمان و من مقداد و من أبی ذر أشیاء فی تفسیر القرآن و من الروایه عن النبی و سمعت منک بصدق ما سمعت منهم و رأیت فی أیدی الناس أشیاء کثیره من تفسیر القرآن و من الأحادیث عن نبی الله أنتم تخالفونهم و ذکر الحدیث بطوله قال أبان: فقدر لی بعد موت علی بن الحسین إنی حججت فلقیت أبا جعفر محمد بن علی ۸ فحدثت بهذا الحدیث کله لم أحط منه حرفاً فاغرورقت عیناه ثم قال: صدق سلیم قد أتی أبی بعد قتل جدی الحسین و أنا قاعد عنده فحدثه بهذا الحدیث بعینه فقال له أبی: صدقت قد حدثنی أبی وعمی الحسن بهذا الحدیث عن أمیرالمؤمنین فقالا لک: صدقت قد حدثک بذلک و نحن شهود ثم حدثاه أنهما سمعا ذلک من رسول الله ثم ذکر الحدیث بتمامه.(رجال الکشی، ص ۱۰۴)

[۳۲۲] (۱). سلیم- بضم السین- بن قیس الهلالی: روی الکشی أحادیث تشهد

بشكره و صحه كتابه و فى الطريق قول و قد ذكرناها فى كتابنا الكبير. و قال النجاشى: سليم بن قيس الهلالى يكنى أبا صادق، له كتاب أخبرنى على بن أحمد القمى قال: حدثنا محمد بن الحسن بن الوليد قال: حدثنا محمد بن أبى القاسم ماجيلويه عن محمد بن على الصيرفى عن حماد بن عيسى و عثمان بن عيسى قال حماد بن عيسى و حدثنا إبراهيم بن عمر اليمانى عن سليم بن قيس: بالكتاب. و قال السيد على بن أحمد العقيقى: كان سليم بن قيس من أصحاب أمير المؤمنين(ع) طلبه الحجاج ليقتله فهرب و آوى إلى أبان بن أبى عياش. فلما حضرته الوفاه قال لأبان: إن لك علىّ حقاً و قد حضرنى الموت يا ابن أخى إنه كان من الأمر بعد رسول الله(ص) كيت و كيت و أعطاه كتاباً فلم يرو عن سليم بن قيس أحد من الناس سوى أبان بن أبى عياش. و ذكر أبان فى حديثه قال: كان شيخاً متعبداً له نور يعلوه. و قال ابن الغضائرى: سليم بن قيس الهلالى العامرى روى عن أبى عبد الله و الحسن و الحسين و على بن الحسين: و ينسب إليه هذا الكتاب المشهور و كان أصحابنا يقولون: إن سليماً لا يعرف و لا ذكر فى خبر و قد وجدت ذكره فى مواضع من غير جهه كتابه و لا- روايه أبان بن أبى عياش. و قد ذكر له ابن عقده فى رجال أمير المؤمنين(ع) أحاديث عنه و الكتاب موضوع لا مريه فيه و على ذلك علامات تدل على ما ذكرنا.[منها] ما ذكر أن محمد بن أبى بكر وعظ أباه عند الموت.[و منها]

أن الأئمه ثلاثه عشر و غير ذلک و أسانيد هذا الكتاب تختلف تاره بروايه عمر بن أذينه عن إبراهيم بن عمر الصنعانی عن أبان بن أبی عياش عن سليم و تاره يروی عن عمر عن أبان بلا واسطه. و الوجه عندی: الحكم بتعديل المشار إليه و التوقف فی الفاسد من كتابه.(الخلاصه للحلی، ص ۸۳.)

[۳۲۳] (۲). عَنْ سُلَيْم بْنِ قَيْسٍ الْهِلَالِی قَالَ: قُلْتُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ: إِنِّی سَمِعْتُ مِنْ سَلْمَانَ وَ الْمِقْدَادِ وَ أَبِی ذَرٍّ شَيْئاً مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ وَ أَحَادِيثَ عَنْ نَبِی اللَّهِ غَيْرَ مَا فِی أَيْدِی النَّاسِ ثُمَّ سَمِعْتُ مِنْکَ تَصْدِيقَ مَا سَمِعْتُ مِنْهُمْ وَ رَأَيْتُ فِی أَيْدِی النَّاسِ أَشْيَاءَ كَثِيرَةً مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ وَ مِنَ الْأَحَادِيثِ عَنْ نَبِی اللَّهِ أَنْتُمْ تُخَالِفُونَهُمْ فِيهَا وَ تَزْعُمُونَ أَنَّ ذَلِکَ كُلَّهُ بَاطِلٌ أَ فَتَرَی النَّاسَ يَكْذِبُونَ عَلَی رَسُولِ اللَّهِ مُتَعَمِّدِينَ وَ يُفَسِّرُونَ الْقُرْآنَ بِآرَائِهِمْ قَالَ: فَأَقْبَلَ عَلَی فَقَالَ: قَدْ سَأَلْتَ فَافْهَم الْجَوَابَ: إِنَّ فِی أَيْدِی النَّاسِ حَقّاً وَ بَاطِلًا وَ صِدْقاً وَ كَذِباً وَ نَاسِخاً وَ مَنْسُوخاً وَ عَامّاً وَ خَاصّاً وَ مُحْكَماً وَ مُتَشَابِهاً وَ حِفْظاً وَ وَهَماً وَ قَدْ كُذِبَ عَلَی رَسُولِ اللَّهِ عَلَی عَهْدِهِ حَتَّی قَامَ خَطِيباً فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ كَثُرَتْ عَلَی الْكَذَّابَةُ فَمَنْ كَذَبَ عَلَی مُتَعَمِّداً فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ ثُمَّ كُذِبَ عَلَيْهِ مِنْ بَعْدِهِ وَ إِنَّمَا أَتَاكُمُ الْحَدِيثُ مِنْ أَرْبَعَةٍ لَيْسَ لَهُمْ خَامِسٌ: رَجُلٍ مُنَافِقٍ يُظْهِرُ الْإِيمَانَ مُتَصَنِّعٍ بِالْإِسْلَامِ لَا يَتَأَثَّمُ وَ لَا يَتَحَرَّجُ أَنْ يَكْذِبَ عَلَی رَسُولِ اللَّهِ مُتَعَمِّداً فَلَوْ عَلِمَ النَّاسُ أَنَّهُ مُنَافِقٌ كَذَّابٌ لَمْ يَقْبَلُوا مِنْهُ وَ لَمْ يُصَدِّقُوهُ وَ لَكِنَّهُمْ قَالُوا: هَذَا قَدْ صَحِبَ رَسُولَ اللَّهِ وَ رَآهُ وَ سَمِعَ مِنْهُ وَ أَخَذُوا عَنْهُ وَ هُمْ

لَا يَعْرِفُونَ حالَهُ- وَ قَدْ أَخْبَرَهُ اللَّهُ عَنِ الْمُنَافِقِينَ بِمَا أَخْبَرَهُ وَ وَصَفَهُمْ بِمَا وَصَفَهُمْ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ:(وَ إِذا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسامُهُمْ وَ إِنْ يَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ) ثُمَّ بَقُوا بَعْدَهُ فَتَقَرَّبُوا إِلَى أَئِمَّهِ الضَّلَالَهِ وَ الدُّعَاهِ إِلَى النَّارِ بِالزُّورِ وَ الْكَذِبِ وَ الْبُهْتَانِ فَوَلَّوْهُمُ الْأَعْمَالَ وَ حَمَلُوهُمْ عَلَى رِقَابِ النَّاسِ وَ أَكَلُوا بِهِمُ الدُّنْيَا وَ إِنَّمَا النَّاسُ مَعَ الْمُلُوكِ وَ الدُّنْيَا إِلَّا مَنْ عَصَمَ اللَّهُ. فَهَذَا أَحَدُ الْأَرْبَعَهِ. وَ رَجُلٍ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ شَيْئاً لَمْ يَحْمِلْهُ عَلَى وَجْهِهِ وَ وَهِمَ فِيهِ وَ لَمْ يَتَعَمَّدْ كَذِباً فَهُوَ فِي يَدِهِ يَقُولُ بِهِ وَ يَعْمَلُ بِهِ وَ يَرْوِيهِ فَيَقُولُ: أَنَا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ فَلَوْ عَلِمَ الْمُسْلِمُونَ أَنَّهُ وَهَمٌ لَمْ يَقْبَلُوهُ وَ لَوْ عَلِمَ هُوَ أَنَّهُ وَهَمٌ لَرَفَضَهُ. وَ رَجُلٍ ثَالِثٍ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ شَيْئاً أَمَرَ بِهِ ثُمَّ نَهَى عَنْهُ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ أَوْ سَمِعَهُ يَنْهَى عَنْ شَيْ ءٍ ثُمَّ أَمَرَ بِهِ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ فَحَفِظَ مَنْسُوخَهُ وَ لَمْ يَحْفَظِ النَّاسِخَ وَ لَوْ عَلِمَ أَنَّهُ مَنْسُوخٌ لَرَفَضَهُ وَ لَوْ عَلِمَ الْمُسْلِمُونَ إِذْ سَمِعُوهُ مِنْهُ أَنَّهُ مَنْسُوخٌ لَرَفَضُوهُ- وَ آخَرَ رَابِعٍ لَمْ يَكْذِبْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ مُبْغِضٍ لِلْكَذِبِ خَوْفاً مِنَ اللَّهِ وَ تَعْظِيماً لِرَسُولِ اللَّهِ لَمْ يَنْسَهُ بَلْ حَفِظَ مَا سَمِعَ عَلَى وَجْهِهِ فَجَاءَ بِهِ كَمَا سَمِعَ- لَمْ يَزِدْ فِيهِ وَ لَمْ يَنْقُصْ مِنْهُ وَ عَلِمَ النَّاسِخَ مِنَ الْمَنْسُوخِ فَعَمِلَ بِالنَّاسِخِ وَ رَفَضَ الْمَنْسُوخَ فَإِنَّ أَمْرَ النَّبِي مِثْلُ الْقُرْآنِ نَاسِخٌ وَ مَنْسُوخٌ وَ خَاصٌّ وَ عَامٌّ وَ مُحْكَمٌ وَ مُتَشَابِهٌ قَدْ كَانَ يَكُونُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ الْكَلَامُ لَهُ وَجْهَانِ: كَلَامٌ عَامٌّ وَ كَلَامٌ خَاصٌّ مِثْلُ الْقُرْآنِ وَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي كِتَابِهِ:(

ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا) فَیَشْتَبِهُ عَلَی مَنْ لَمْ یَعْرِفْ وَ لَمْ یَدْرِ مَا عَنَی اللَّهُ بِهِ وَ رَسُولُهُ وَ لَیْسَ کُلُّ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ کَانَ یَسْأَلُهُ عَنِ الشَّیْ ءِ فَیَفْهَمُ وَ کَانَ مِنْهُمْ مَنْ یَسْأَلُهُ وَ لَا یَسْتَفْهِمُهُ حَتَّی إِنْ کَانُوا لَیُحِبُّونَ أَنْ یَجِی ءَ الْأَعْرَابِی وَ الطَّارِئُ فَیَسْأَلَ رَسُولَ اللَّهِ حَتَّی یَسْمَعُوا وَ قَدْ کُنْتُ أَدْخُلُ عَلَی رَسُولِ اللَّهِ کُلَّ یَوْمٍ دَخْلَةً وَ کُلَّ لَیْلَةٍ دَخْلَةً فَیُخْلِینِی فِیهَا أَدُورُ مَعَهُ حَیْثُ دَارَ وَ قَدْ عَلِمَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ أَنَّهُ لَمْ یَصْنَعْ ذَلِکَ بِأَحَدٍ مِنَ النَّاسِ غَیْرِی فَرُبَّمَا کَانَ فِی بَیْتِی یَأْتِینِی- رَسُولُ اللَّهِ أَکْثَرُ ذَلِکَ فِی بَیْتِی وَ کُنْتُ إِذَا دَخَلْتُ عَلَیْهِ بَعْضَ مَنَازِلِهِ أَخْلَانِی وَ أَقَامَ عَنِّی نِسَاءَهُ فَلَا یَبْقَی عِنْدَهُ غَیْرِی وَ إِذَا أَتَانِی لِلْخَلْوَةِ مَعِی فِی مَنْزِلِی لَمْ تَقُمْ عَنِّی فَاطِمَةُ وَ لَا أَحَدٌ مِنْ بَنِی وَ کُنْتُ إِذَا سَأَلْتُهُ أَجَابَنِی وَ إِذَا سَکَتُّ عَنْهُ وَ فَنِیَتْ مَسَائِلِی ابْتَدَأَنِی فَمَا نَزَلَتْ عَلَی رَسُولِ اللَّهِ آیَةٌ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا أَقْرَأَنِیهَا وَ أَمْلَاهَا عَلَی فَکَتَبْتُهَا بِخَطِّی وَ عَلَّمَنِی تَأْوِیلَهَا وَ تَفْسِیرَهَا وَ نَاسِخَهَا وَ مَنْسُوخَهَا وَ مُحْکَمَهَا وَ مُتَشَابِهَهَا وَ خَاصَّهَا وَ عَامَّهَا وَ دَعَا اللَّهَ أَنْ یُعْطِیَنِی فَهْمَهَا وَ حِفْظَهَا فَمَا نَسِیتُ آیَةً مِنْ کِتَابِ اللَّهِ وَ لَا عِلْماً أَمْلَاهُ عَلَی وَ کَتَبْتُهُ مُنْذُ دَعَا اللَّهَ لِی بِمَا دَعَا وَ مَا تَرَکَ شَیْئاً عَلَّمَهُ اللَّهُ مِنْ حَلَالٍ وَ لَا حَرَامٍ وَ لَا أَمْرٍ وَ لَا نَهْیٍ کَانَ أَوْ یَکُونُ وَ لَا کِتَابٍ مُنْزَلٍ عَلَی أَحَدٍ قَبْلَهُ مِنْ طَاعَةٍ أَوْ مَعْصِیَةٍ إِلَّا عَلَّمَنِیهِ وَ حَفِظْتُهُ فَلَمْ أَنْسَ حَرْفاً وَاحِداً ثُمَّ وَضَعَ یَدَهُ عَلَی صَدْرِی وَ دَعَا اللَّهَ لِی أَنْ یَمْلَأَ

قَلْبِی عِلْماً وَ فَهْماً وَ حُکْماً وَ نُوراً فَقُلْتُ: یَا نَبِی اللَّهِ! بِأَبِی أَنْتَ وَ أُمِّی مُنْذُ دَعَوْتَ اللَّهَ لِی بِمَا دَعَوْتَ لَمْ أَنْسَ شَیْئاً وَ لَمْ یَفُتْنِی شَیْ ءٌ لَمْ أَکْتُبْهُ أَفَتَتَخَوَّفُ عَلَی النِّسْیَانَ فِیمَا بَعْدُ؟ فَقَالَ: لَا لَسْتُ أَتَخَوَّفُ عَلَیْکَ النِّسْیَانَ وَ الْجَهْل.(الکافی، ج ۱، باب اختلاف الحدیث، ص ۶۲)

[۳۲۴] (۱).(وَ إِذا رَأَیْتَهُمْ تُعْجِبُکَ أَجْسامُهُمْ وَ إِنْ یَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ).(منافقون: آیه ۴) هنگامی که آنان را می بینی، جسم و قیافه ایشان تو را در شگفتی فرو می برد.

[۳۲۵] (۱).(إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ).(حجر: آیه ۹) ما قرآن را نازل کردیم و ما به طور قطع نگهدار آن هستیم.

برای توضیح بیشتر نسبت به بحث تحریف قرآن به فرمایشات محققان بزرگوار حضرات آیات مرحوم امام، محقق خویی، علامه طباطبایی، علامه امینی و ... مراجعه کنید.(تهذیب الاصول، ج ۲، ص ۱۶۵؛ البیان، ص ۲۱۵- ۲۵۴؛ المیزان، ج ۱۲، ص ۱۰۶- ۱۳۷؛ الغدیر، ج ۳، ص ۱۰۱)

[۳۲۶] (۱). این درس در جلسه ششصد و هفتاد و پنجم خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

[۳۲۷] (۲).[ای پیامبر!] بگو: اگر همه جن و انس گرد آیند که همانند این قرآن را بیاورند، همانند آن را نخواهند آورد؛ هر چند یکدیگر را کمک کنند.(اسراء: آیه ۸۸)

[۳۲۸] (۳). سؤال: آیا قرآن به مقابله دعوت کرده است؟

پاسخ: قرآن در چند سوره به مقابله به مثل فراخوانده است از جمله:

(وَ إِنْ کُنْتُمْ فی رَیْبٍ مِمَّا نَزَّلْنا عَلی عَبْدِنا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ وَ ادْعُوا شُهَداءَکُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ کُنْتُمْ صادِقینَ).(البقره: آیه ۲۳) و اگر درباره آنچه

بر بنـده خود(پیامبر) نازل کرده ایم شک و تردیـد دارید،[دست کم] یک سوره همانند آن بیاورید و گواهانتان- از غیر خدا- را[برای این کار] فرا خوانید؛ اگر راست می گویید.

(قُـلْ فَـأْتُوا بِعَشْـرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَیـاتٍ وَ ادْعُوا مَنِ اسْـتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِین).(هود، آیه ۱۳) بگـو:« اگر راست می گوییـد، شـما هم ده سوره سـاختگی هماننـد این قرآن بیاوریـد؛ و تمام کسانی را که می توانیـد- از غیر خـدا-[برای این کار] دعوت کنید!»

(أَمْ یَقُولُـونَ افْـتَراهُ قُـلْ فَـأْتُوا بِسُـورَهٍ مِثْلِهِ وَ ادْعُـوا مَنِ اسْـتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ کُنْتُمْ صـادِقِینَ).(یونس: آیه ۳۸) می گوینـد بر خداونـد افترا بسـته، بگو سوره ای همانند آن بیاورید و هر کس- از غیر از خدا را می توانید[به یاری] بخوانید، اگر راست می گویید.

همـان طور که ملاـحظه می شود قرآن بـا صـراحت و قـاطعیت بی نظیری دعوت به مبارزه کرده است، صـراحت و قاطعیتی که نشـانه زنـده حقـانیت قرآن است. قرآن بـا بیان بسـیار قاطع و صـریح تمام جهانیان را که در پیونـد قرآن با مبـدأ جهان آفرینش تردید داشـتند نه تنها به مقابله به مثل فراخوانده است، بلکه آنها را به مبارزه تشویق و تحریک نیز کرده است و کلماتی در این آیات به کار برده که به اصطلاح به غیرت آنها برخورد کند. این کلمات عبارت اند از:

(إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ)؛ اگر راست می گویید.

(فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَیاتٍ)؛ ده سوره ساختگی مثل آن بیاورید.

(قُلْ فَأْتُوا بِسُورَهٍ من مِثْلِهِ ... إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ)؛ اگر راست می گویید یک سوره مانند آن بیاورید.

(وَ ادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ)؛ از غیر خداوند هر کس را می توانید فرا بخوانید.

(قُلْ

لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ)؛ اگر همه جهانیان دست به دست هم بدهند ....

(لا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ)؛ نمی توانند مانند آن را بیاورند ....

(فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجارَةُ)؛ از آتشی بترسید که هیزم آن بدنهای مردم[گنهکار] و سنگها است.

(فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ لَنْ تَفْعَلُوا)؛ اگر مثل آن را نیاوردید، و حال آن که هرگز نخواهید توانست ....

با این تحریکها و تشویقها و با این که می دانیم این مبارزه تنها یک مبارزه ادبی یا مذهبی نبود بلکه یک مبارزه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بود، مبارزه ای بود که همه چیز حتی موجودیت آنان در گرو آن بود و به عبارت دیگر: یک مبارزه حیاتی محسوب می شد که مسیر و سرنوشت زندگی و مرگ آنان را روشن می ساخت اگر پیروز می شدند همه چیز داشتند و اگر مغلوب می شدند، باید از همه چیز خود دست بشویند. با این حال می بینیم که آنان در مقابل قرآن زانو زده اند و نتوانستند همانند آن را بیاورند و این معجزه بودن قرآن را می رساند. قابل توجه این که این آیات منحصر به زمان و مکان خاصی نیست و تمام جهانیان و مراکز علمی دنیا را به این مبارزه فرا می خواند و هیچ گونه استثنایی در آن وجود ندارد و هم اکنون نیز به تحدی خود ادامه می دهد.

[۳۲۹] (۱).[دست کم] یک سوره همانند آن بیاورید.(بقره: آیه ۲۳)

[۳۳۰] (۱). و هرگز نخواهید کرد.(بقره: آیه ۲۴)

[۳۳۱] (۲). اقوالی در دلایل اعجاز قرآن:

متکلّمان در چگونگی اعجاز قرآن هفت گروه شده اند:

- نخستین سخن از« سید مرتضی» است که گفته است: وجه اعجاز قرآن در این است که خداوند مردم را از معارضه

بـا آن بـاز داشـته و علـم بـه چگـونگی نظـم و فصـاحت آن را از مردم گرفته است و اگر خداونـد آنـان را بـاز نمی داشت می توانستند با آن معارضه کنند.

- شـیخ مفیـد/ فرموده است: مردم به این جهت نتوانسـتند با قرآن معارضه کنند که قرآن در مرتبه خارق العاده فصاحت بوده و مراتب بلاغت حد و مرزی دارد، و سخنی که از آن حد گذشت، معجزه و خارق العاده می شود.

- عده ای گفته اند: اعجاز قرآن از جهت معنای صحیح و پیوسته و موافق عقل بودن آن است.

- جماعتی هم آن را از جهت عـدم اختلال و تناقض در قرآن که هیچ کتابی عادتاً نمی تواند خالی از آن باشد، معجزه دانسـته اند.

- عده ای هم آن را از جهت این که شامل اخبار از غیب است معجزه می دانند.

- برخی دیگر نیز گفته اند: قرآن معجزه است؛ چون نظم مخصوص به خود را دارد که مخالف معهود است.

- اکثر معتزله گفته اند: تألیف و نظم قرآن معجزه است نه به جهت این که خدا خلقش را از آوردن مثل آن عاجز کرده که در این صـورت ممکن بود خداونـد این را برطرف کنـد و مردم بر آن قـادر می شدنـد، بلکه محـال بودن وقوع آن از آنـان است، مانند محال بودن ایجاد اجسام و رنگها و مانند درمان کسی که به مرض پیسی و برص گرفتار است، بدون دارو و دوا.

اگر بگوییم که همه این وجوه هفتگانه هر کدام یک وجه قرآن است، بهتر است.

[۳۳۲] (۳). گواهی دیگران دربـاره قرآن: در اینجـا لازم است چنـد جمله از گفته هـای بزرگان و حتی کسانی را که متهم به مبارزه با قرآن هستند درباره عظمت قرآن نقل کنیم:

- ابوالعلای

معری- متهم به مبارزه با قرآن- می گوید:« این سخن میان همه مردم- اعم از مسلمان غیر مسلمان- مورد اتفاق است که کتابی که محمد(ص) آورده است، عقلها را در برابر خود مغلوب ساخته و تا کنون کسی نتوانسته است مانند آن را بیاورد، سبک این کتاب با هیچ یک از سبکهای معمول میان عرب، اعم از خطابه، رجز، شعر و سجع کاهنان شباهت ندارد.

امتیاز و جاذبه این کتاب به قدری است که اگر یک آیه از آن، میان کلمات دیگران قرار گیرد همچون ستاره ای فروزان در شب تاریک می درخشد!»

- ولید بن مغیره مخزوم مردی که به حسن تدبیر میان عرب شهرت داشت و برای حل مشکلات اجتماعی از فکر و تدبیر او در زمان جاهلیت استفاده می کردند و به همین جهت او را« ریحانه قریش»(گل سر سبد آنان!) می نامیدند. پس از این که چند آیه از اول سوره« غافر» را از پیامبر اکرم(ص) شنید در محفلی از طایفه بنی مخزوم حاضر شد و چنین گفت: به خدا سوگند! از محمد سخنی شنیدم که نه شباهت به گفتار انسانها دارد و نه پریان:« إن له لحلاوه وإن علیه لطلاوه وإن اعلاه لمثمر وإن اسفله لمغدق وإنه یعلو و لا یعلی علیه»؛ گفتار او شیرینی خاص و زیبایی مخصوصی دارد، بالای آن(همچون شاخه های درختان برومند) پر ثمر، و پایین آن(مانند ریشه های درختان کهن) پرمایه است، گفتاری است که بر همه چیز پیروز می شود و چیزی بر آن پیروز نخواهد شد.

- کارلایل، مورخ و دانشمند معروف انگلیسی درباره قرآن می گوید:« اگر یک بار به این کتاب مقدس نظر افکنیم حقایق برجسته و خصائص اسرار وجود

به گـونه ای در مضـامین جـوهره آن پرورش یـافته است که عظمت و حقیقت قرآن به خـوبی از آنهـا نمایـان است و این خـود مزیّت بزرگی است که تنهـا به قرآن اختصـاص یافته و در هیـچ کتاب علمی و سیاسـی و اقتصادی دیگر دیـده نمی شود. آری! خوانـدن برخی از کتابهـا تأثیر عمیقی در ذهن انسان می گـذارد؛ ولی هرگز با تأثیر قرآن قابل مقایسه نیست، از این جهت باید گفت: مزایای اولیه قرآن و ارکان اساسـی آن مربوط به حقیقت و احساسات پاک و عناوین برجسـته مسایل و مضامین مهم آن است که هیچ گونه شک و تردید در آن راه نیافته و پایان تمام فضایل را که موجد تکامل و سعادت بشری است در بر داشته و آنها را به خوبی نشان می دهد.

– جان دیون پورت مؤلف کتاب عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن می نویسد:

« قرآن به انـدازه ای از نقـائص مبرا و منزه است که نیازمنـد کوچـک ترین تصـحیح و اصـلاحی نیست و ممکن است از اول تا آخر آن خوانـده شود بدون آن که انسان کمترین ملالتی از آن احساس کند. و باز می نویسد: همه این را قبول دارند که قرآن بـا بلیـغ ترین و فصـیح ترین لسـان و به لهجه قـبیله قریش که نجیب ترین و مـؤدب ترین عربهـا هسـتند نـازل شـده ... و مملو از درخشنده ترین اشکال و محکم ترین تشبیهات است ...».

– گوته، شاعر و دانشـمند آلمانی می گوید: قرآن اثری است که[احیاناً] به دلیل سـنگینی عبارت آن، خواننده در ابتدا رمیده و سپس شیفته جاذبه آن می گردد و بالاخره بی اختیار مجذوب زیباییهای متعدد آن می شود.

و در جای دیگر می نویسد: سالیانی دراز کشیشان از خدا بی خبر، ما را از

پی بردن به حقایق قرآن مقدس و عظمتِ آورنده آن محمد(ص) دور نگاه داشته بودند؛ اما هر قدر که ما قدم در جاده علم و دانش گذارده ایم پرده های جهل و تعصب نابجا از بین می رود و به زودی این کتاب توصیف ناپذیر، جهان را به خود جلب کرده و تأثیر عمیقی در علم و دانش جهان گذاشته است. و سرانجام محور افکار مردم جهان می گردد! هم او می گوید:« ما در ابتدا از قرآن روی گردان بودیم؛ اما طولی نکشید که این کتاب توجه ما را به خود جلب کرد و ما را دچار حیرت ساخت تا آن جا که در برابر اصول و قوانین علمی و بزرگ آن سر تسلیم فرود آوریم».

– ویل دورانت مورخ معروف می گوید: قرآن در مسلمانان آن چنان عزت نفس وعدالت وتقوایی به وجودآورده که در هیچ یک از مناطق جهان ... شبیه و نظیر نداشته است.

– ژول لابوم اندیشمند و نویسنده فرانسوی در کتاب تفصیل الآیات می گوید: دانش و علم برای جهانیان از سوی مسلمانان به دست آمد و مسلمانان علوم را از قرآنی که دریای دانش است گرفتند و نهرها از آن برای بشریت در جهان جاری ساختند ....

– دینورت مستشرق دیگری می نویسد: واجب است اعتراف کنیم که علوم طبیعی و فلکی و فلسفه و ریاضیات که در اروپا رواج گرفت عموماً از برکت تعلیمات قرآنی است و ما مدیون مسلمانان هستیم؛ بلکه اروپا از این جهت شهری از اسلام است.

– بانو دکتر لوراواکسیا واگلیری استاد دانشگاه ناپل در کتاب پیشرفت سریع اسلام می نویسد: کتاب آسمانی اسلام نمونه ای از اعجاز است .... قرآن کتابی است که نمی توان از آن تقلید

کرد، نمونه سبک و اسلوب قرآن در ادبیات سابقه ندارد، تأثیری که این سبک در روح انسان ایجاد می کند ناشی از امتیازات و برتریهای آن است ... چطور ممکن است این کتاب اعجاز آمیز ساخته محمد(ص) باشد؛ در صورتی که او یک نفر عرب درس نخوانده ای بود؟ ... ما در این کتاب گنجینه هایی از علوم می بینیم که فوق استعداد و ظرفیت باهوش ترین اشخاص و بزرگ ترین فیلسوفان و قوی ترین رجال سیاست و قانون است. به همین دلیل است که قرآن نمی تواند کار یک فرد تحصیل کرده و دانشمند باشد.(تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۱۲۵)

[۳۳۳] (۱). سؤال: از کجا معلوم که دیگران سوره ای مانند قرآن نیاورده اند؟

پاسخ: نظری به تاریخ اسلام پاسخ این سؤال را روشن می سازد؛ زیرا در داخل کشورهای اسلامی در زمان پیامبر(ص) و پس از او حتی در خود مکه و مدینه مسیحیان و یهودیان سر سخت و متعصبی می زیسته اند که برای تضعیف مسلمانان از هر فرصتی استفاده می کردند. به علاوه در میان مسلمانان جمعی مسلمان نما که قرآن مجید آنان را منافق نامیده زندگی می کردند که نقش جاسوسی بیگانگان را داشتند(مانند آنچه درباره ابو عامر راهب و همدستان او از منافقان مدینه و چگونگی ارتباط آنان با امپراطور روم در تواریخ نقل شده که به ساختن مسجد ضرار در مدینه انجامید و آن صحنه عجیبی را که قرآن در سوره توبه به آن اشاره کرده است به وجود آورد). مسلماً این دسته از منافقان و آن عده از دشمنان متعصب و سرسخت که به دقت مراقب اوضاع مسلمانان بودند و از هر جریانی که به زیان مسلمانان بود استقبال می کردند

اگر به سوره ای که ساخته بشر یا سایر مخلوقات است دست یافته بودند برای درهم شکستن مسلمانان تا آنجا که می توانستند آن را نشر می دادند یا لا اقل در حفظ و نگهداری اش می کوشیدند. لذا می بینیم حتی افرادی که به احتمال ضعیفی ممکن است به معارضه با قرآن برخاسته باشند، تاریخ نام آنها را ضبط کرده است، از جمله:

نام عبد اللّه بن مقفع را برده اند که او کتاب« الدره الیتیمه» را به همین منظور نوشته است. در صورتی که کتاب مزبور هم اکنون در اختیار ما است و چندین بار چاپ شده و کوچک ترین اشاره ای در آن کتاب به این مطلب نشده است و نمی دانیم چطور این نسبت را به او داده اند؟

نام متنبی احمد بن حسین کوفی شاعر را نیز در این زمره ذکر کرده اند که ادعای نبوت کرده است؛ در صورتی که قرائن زیادی نشان می دهد که انگیزه او بیشتر بلندپروازی، محرومیت های خانوادگی و حس جاه طلبی بوده است.

ابو العلای معری نیز متهم به این امر شده است، گر چه از او سخنان زننده ای نسبت به اسلام نقل شده اما هیچ وقت داعیه مبارزه با قرآن را نداشته است بلکه جملات جالبی درباره عظمت قرآن گفته است.

ولی مسیلمه کذاب از مردم یمامه مسلماً از کسانی است که به مبارزه با قرآن برخاسته و به اصطلاح آیاتی آورده است که جنبه تفریحی آن بیشتر است. ذکر چند جمله از آنها در اینجا جالب است:

در برابر سوره ذاریات، این جمله ها را آورده است:

و المبذرات بذرا و الحاصدات حصدا و الذاریات قمحا و الطاحنات طحنا و العاجنات عجنا و الخابزات خبزا و الثاردات ثردا و اللاقمات لقما اهاله و

سمنا؛ قسم به دهقانان و کشاورزان، قسم به درو کننـدگان، قسم به جـدا کنندگان کاه از گندم، قسم به جدا کنندگان گندم از کاه، قسم به خمیر کننـدگان، قسم به نان پزنـدگان، قسم به ترید کنندگان، قسم به آن کسانی که لقمه های چرب و نرم بر می دارند!

- یا ضفدع بنت ضفدع، نقی ما تنقین، نصفک فی الماء و نصفک فی الطین، لا الماء تکدرین و لا الشارب تمنعین.

ای قورباغه دختر قورباغه! آنچه می خواهی صـدا کن! نیمی از تو در آب و نیمی دیگر در گـل است، نه آب را گل آلود می کنی و نه کسی را از آب خوردن جلوگیری می کنی ..(إعلام الوری بأعلام الهدی، فصل فی ما ظهر بعد بعثته، ص: ۱۹)

[۳۳۴] (۱). سؤال: حضـرت رسول(ص) از معاصران خود فصیح تر بوده و دیگران چون فصاحت و بلاغتشان به اندازه او نبوده است، از این جهت نتوانسـتند مانند کلام او را بیاورند یا این که چون پیامبر(ص) مدت کمی در دنیا زندگی کرد، لذا فرصـت پیدا نشد تا با او معارضه نمایند.

پاسخ: دو نظریه فوق مردود است و توسل به عدم فصاحت مخالفان و تنگی وقت موردی ندارد.

الف- نبی اکرم با تمام فصحای عرب که در حجاز و نجد و سایر نواحی شبه جزیره عربستان زندگی می کردند تحدّی کرده و آنان را به معارضه با قرآن دعوت فرموده است ممکن است فصـحای زمان حضرت رسول(ص) در تمام موارد نمی توانستند با قرآن معارضه کننـد و ماننـد آن را بیاورنـد؛ اما در یک مورد خاص که می توانسـتند با آن معارضه کنند. پیامبر با زبان و لغت قومش با آنان سخن می گفت و مخالفان خود را

به آوردن یک سوره مانند قرآن دعوت می کرد و می فرمود: اگر یک سوره مانند قرآن بیاورید من از دعوت خود دست برمی دارم، قاعده طبیعی این است که با شخص فصیح در همه موارد فصاحت نمی توان معارضه کرد ولی در یک مورد به خصوص این قاعده مستثنا است. ما می گوییم فلان شاعر در قرن چهارم از همه شاعران فصیح تر است و کسی مانند آن شعر نسروده است؛ ولی در قرن پنجم شاعر دیگری به ظهور رسیده که در یک مورد خاص از آن شاعر بهتر شعر سروده است. مخالفان پیامبر(ص) نیز اگر قدرت داشتند لااقل در یک مورد می توانستند با آن جناب معارضه کنند؛ بنا بر این معلوم است که قرآن در تمام موارد معجزه است و کسی را یارای آوردن مانند آن نیست.

ب- اما در مورد دوم که می گویند: پیامبر(ص) مدت کمی در دنیا زندگی کرد و مخالفان فرصت نکردند با قرآن معارضه کنند، جواب این است که مخالفان می توانستند در زمان های بعد با قرآن معارضه کنند، قرآن هنوز هم فریاد می زند که یک سوره مانند من بیاورید، پس هرگاه ثابت شد که قرآن خرق عادت کرده است این از دو جهت بیرون نیست: یا قرآن با فصاحت خود فصحای عرب را از آوردن مانند آن ناتوان ساخته است یا این که خداوند آنان را از معارضه آن باز داشته است.

در هر دو صورت، صحت نبوت حضرت رسول(ص) و اعجاز قرآن ثابت است؛ زیرا خداوند هیچ دروغگویی را تصدیق نمی کند و برای مدعیان به باطل خرق عادت نمی فرماید.

[۳۳۵] (۱). چرا پیامبران به معجزه نیاز دارند؟

منصب نبوت و پیامبری بزرگ ترین منصبی است

که به عـده ای از پاکـان عطـا شـده است؛ زیرا منـاصب و مقـام های دیگر معمولًا بر جسم افراد جامعه حکومت می کننـد؛ ولی منصب نبوت منصبی است که بر جـان و دل جـامعه ها حکومت می کنـد؛ لـذا به همان نسـبت که ارزش بیشتری دارد مـدعیان کـاذب و افراد شـیاد بیشتری، ادعـای داشـتن چنین منصبی را می کننـد و از آن سوء اسـتفاده می کننـد. در این جا مردم یا باید ادعای هر کس را که چنین ادعایی می کنـد بپذیرند و یا دعوت همه را رد کنند، اگر همه را بپذیرند، پیدا است که چه هرج و مرجی به وجود می آیـد و دین خـدا به چه صورت جلوه خواهد کرد. و اگر هیچ کدام را نپذیرند آن هم نتیجه اش گمراهی و عقب مانـدگی است؛ بنابراین همان دلیلی که اصل بعثت پیامبران را الزامی می شـمارد می گوید پیامبران راستین باید نشانه ای همراه خود داشـته باشـند که علامت امتیاز آنان از مدعیان دروغین و سـند حقانیت آنان باشد. به خاطر همین اصل، لازم اسـت هر پیامبری معجزه ای بیاورد تا گواه صـدق رسالت او باشـد و همان گونه که از لفظ« معجزه» پیـدا است، پیامبر بایـد قـدرت بر انجام اعمال خارق العاده ای داشته باشد که دیگران از انجام آن عاجز باشند.

[۳۳۶] (۱). کورِ مادرزاد و مبتلایان به برص[پیسی].(آل عمران: آیه ۴۹)

[۳۳۷] فاضل موحدی لنکرانی،محمد، اخلاق فاضل، ۱جلد، مرکز فقهی ائمه اطهار(ع) - قم، چاپ: اول، ۱۳۸۹ ه.ش.

[۳۳۸] (۲). فلسفه گوناگون بودن معجزات پیامبران::

می گوینـد: خداونـد متعال معجزه هر پیامبری را از جنس چیزی که قومش در آن پیشـرفت کرده انـد قرار می دهد؛ چنانچه در زمان حضرت موسی علی نبینا و(ع)« سحر» مورد توجه غالب مردم بود و

خداونـد هـم معجزه او را از این قبیـل قرار داد و در دست آن حضـرت« عصـا» را به« مـار» تبـدیل کرد و برای او« یـد بیضـاء» و معجزات دیگری قرار داد، پس مردم آن زمان فهمیدنـد که این سـحر نیست و به او ایمان آوردند و همچنین در زمان حضـرت عیسـی(ع)« طب» رایج بود و معجزه او نیز از این قبیل بود و خداوند به دست او مرده را زنده کرد و کور و مرض پیسی را شفا داد؛ از این رو، مردم آن زمان فهمیدنـد که با طبّ رایـج نمی شود به این کارها دست یافت؛ لـذا به حضـرت عیسـی(ع) ایمان آوردند.

و در زمان پیامبر اکرم(ص) فصاحت و بلاغت رواج داشت. در حدّی که تنها بدان وسـیله به یکدیگر فخر فروشـی می کردند، خداونـد متعـال هم معجزه پیـامبر را در فصاحت و بلاغت قرار داد و قرآنی بر او فرسـتاد که فصـیحان فهمیدنـد که این کلام از جنس کلام بشـر نیست و به آن ایمـان آوردنـد؛ از این رو، فصـیحان و شـاعرانیماننـد قیس بن زهیر و کعب بن زهیر به قرآن ایمـان آوردنـد و« اعشـی» هم آمـد و رسول خـدا(ص) را به قصـیده معروفش مـدح کرد و خواست ایمـان بیـاورد؛ ولی قریش نگذاشتند و بدترین چیزها را که می توانستند در حق او روا می داشتند و می گفتند:« اسلام»، زنا و شرابخواری را برای تو حرام و ممنوع می کند. او گفت: من پیر شدم و به زنا نیازی ندارم. آن گاه از او خواسـتند شـعری را که در مدح پیامبر سـروده است برای آنان بخواند، او هم خواند. قریشیان گفتند: اگر این شعر را

بخوانی پیامبر از تو نمی پذیرد، کوشیدند تا این که مانعش شدند. اعشی گفت: به یمامه می روم و امسال را در آنجا می مانم، رفت و مدت کمی زندگی کرد و از دنیا رفت.« لبید» نیز آمد و به پیامبر ایمان آورد و برای احترام به قرآن، شعر گفتن را ترک کرد. به او گفتند: دو بیت قصیده ای که گفته ای چه شد؟ در پاسخ گفت: خداوند به عوض آن سوره بقره و آل عمران را به من داده است.

علت این که قرآن به عنوان سند زنده حقانیت پیامبر اسلام(ص) و معجزه بزرگ او از میان تمام معجزاتش برگزیده شده این است که قرآن معجزه ای گویا، جامع، جاودانی، جهانی و روحانی است. پیامبران پیشین می بایست همراه معجزات خود باشند و برای اثبات اعجاز آنها مخالفان را دعوت به مقابله به مثل کنند؛ در حقیقت معجزات آنان زبان نداشت و گفتار پیامبران آن را تکمیل می کرد، این گفته در مورد معجزات دیگر پیامبر اسلام(ص) غیر از قرآن نیز صادق است؛ ولی قرآن معجزه ای گویا است و نیازی به معرفی ندارد، خودش به سوی خود دعوت می کند، مخالفان را به مبارزه می خواند، محکوم می سازد و پیروز میدان مبارزه، می شود. به همین، دلیل پس از گذشت قرنها از وفات پیامبر(ص)- همانند زمان حیات او- به دعوت خود ادامه می دهد، هم دین است و هم معجزه، هم قانون است و هم سند قانون. قرآن مرز زمان و مکان را در هم شکسته و ما فوق زمان و مکان قرار گرفته است، به خاطر این که معجزات پیامبران گذشته و حتی معجزات خود پیامبر اسلام- غیر از قرآن- در برهه ای از زمان، و در

نقطه مشخصـی از مکان و در برابر عده خاصی صورت گرفته است، سخن گفتن نوزاد مریم(ع) و زنده کردن مردگان و مانند آن توسـط عیسـی مسـیح(ع) در زمـان و مکـانی خـاص و در برابر اشـخاص معینی بوده و چنان که می دانیم، اموری که رنگ زمـان و مکـان به خود گرفته باشـند، به همان نسـبت که از آنها دورتر شویم، کمرنگ تر جلوه می کننـد و این از خواص امور زمانی است؛ ولی قرآن، بستگی به زمان و مکان ندارد و هم چنان به همان قیافه ای که ۱۴۰۰ سال قبل در محیط تاریک حجاز تجلی کرد، امروز بر ما تجلی می کند بلکه گذشت زمان و پیشرفت علم و دانش به ما امکاناتی داده که بتوانیم استفاده بیشتری از آن ببریم. پیـدا است هر چه رنگ زمان و مکان به خود نگیرد تا ابـد و در سراسـر جهان پیش خواهـد رفت، بدیهی است که پیامبر خاتم که رسالتش جهانی و شریعتش جاودانی است باید یک سند حقانیت جهانی و جاودانی هم در اختیار داشته باشد.

[۳۳۹] (۱).« تحـدّی» به معنای تعجیز عمومی و جهانی و دعوت به مبارزه برای آوردن همانندی برای چیزی می باشد. پیامبری که دارای معجزه است لازم است مردم را به مقابله به مثل دعوت کنـد، او بایـد معجزه خویش را علامت و نشانه درستی ادعای نبوّت خود معرفی کنـد تا اگر دیگران می تواننـد همانـنـد آن را بیاورند، این کار را در اصـطلاح« تحدی» می گویند. معجزات حضـرت رسـول(ص) که پس از بعثت و اظهـار نبوت ایشـان به ظهور رسـیده بر دو نوع است: اول قرآن کریم است که پیـامبر اکرم(ص) بدان وسیله

تحدّی کرده است. دوم معجزات دیگری است که از ایشان به معرض بروز و ظهور رسیده است. حضرت رسول(ص) به وسیله این قرآن با عرب تحدّی کرد و در تمام دوران زندگانی خود مردم را به آوردن مانند آن فراخواند. اعراب نتوانستند با قرآن معارضه کنند؛ زیرا از معارضه و آوردن مثل آیات شریفه قرآن عاجز بودند، این عدم معارضه و عجز آنان بزرگ ترین دلیل بر اعجاز قرآن است، مقصود از تحدّی به قرآن این است که آن حضرت می فرمود: جبرئیل بر من نازل می شود و کلماتی را از طرف خداوند بر من قرائت می کند، اینک اگر شما قادرید، مانند آن را بیاورید. و همچنین آیات قرآن صراحت دارند که آن حضرت به قرآن تحدّی کرده است، ... دلیل عدم معارضه از این جا معلوم است که در این مورد چیزی نقل نشده است، اگر اعراب با قرآن معارضه کرده بودند، گفته های آنان برای ما نقل می شد و چون نقل نگردیده پیدا است که معارضه ای در کار نبوده است.(إعلام الوری بأعلام الهدی، فصل فی ما ظهر بعد بعثته، ص ۱۹)

[۳۴۰] (۱). امور خارق العاده ای که از پیامبران پیشین به عنوان گواه صدق ادعای نبوّت آنان دیده شده معمولًا جنبه جسمانی دارد؛ از جمله شفای بیماران غیر قابل علاج، زنده کردن مردگان، سخن گفتن کودک نوزاد در گاهواره و ... که همگی جنبه جسمی دارند و چشم و گوش انسان را تسخیر می کنند؛ ولی الفاظ قرآن که از همین حروف و کلمات معمولی ترکیب یافته در اعماق دل و جان انسان نفوذ می کند، روح او را مملو از اعجاب و تحسین می سازد، افکار و

عقول را در برابر خود وادار به تعظیم می کند و معجزه ای است که تنها با مغزها و اندیشه ها و ارواح انسانها سر و کار دارد. به یقین برتری چنین معجزه ای بر معجزات جسمانی احتیاج به توضیح ندارد.

[۳۴۱] (۱). این درس در جلسه« پانصد وپنجاه» و« چهار صد و سوم» درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

[۳۴۲] (۲). عَنْ عَبْدِالْأَعْلَى قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ: عَثَرْتُ فَانْقَطَعَ ظُفُرِی فَجَعَلْتُ عَلَى إِصْبَعِی مَرَارَةً فَكَیْفَ أَصْنَعُ بِالْوُضُوءِ؟ قَالَ: یُعْرَفُ هَذَا وَ أَشْبَاهُهُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- ما جَعَلَ عَلَیْكُمْ فِی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ امْسَحْ عَلَیْه.(الکافی، ج ۳، باب الجبائر و ...، ص ۳۲) عبدالاعلی چنین نقل می کند که به حضرت صادق(ع) عرض کردم: پایم به سنگ برخورد و ناخنم شکست. روی آن مرحم گذاشتم. برای وضو چه کنم؟ حضرت صادق(ع) فرمود: پاسخ این مسأله و امثال آن، از کتاب خدا روشن می شود: خداوند در مقررات دین بر شما سخت نمی گیرد، روی همان مرحم مسح بکش.

[۳۴۳] (۳). عن أمیرالمومنین(ع): وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ لَیْسَ علی أَحَدٍ بَعْدَ الْقُرْآنِ مِنْ فَاقَةٍ وَ لَا لِأَحَدٍ قَبْلَ الْقُرْآنِ مِنْ غِنًى.(نهج البلاغه، ص ۲۵۲) ... و بدانید کسی که با قرآن کریم است بی نیاز است و کسی که بی قرآن است بی نیاز نیست ....

[۳۴۴] (۱). عن أنس: قال لی رسول الله(ص): یا ابن ام سلیم! لا تغفل عن قراءه القرآن صباحاً و مساءً فإن القرآن یحیی القلب المیت و ینهی عن الفحشاء و المنکر.(شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۲۲؛ میزان الحکمه، ح ۱۶۴۹۷) ای پسرام سلیم! از خواندن

قرآن غافل مشو؛ زیرا قرآن دل را زنده می کند و از فحشا و کارهای زشت و ستم باز می دارد.

[۳۴۵] (۲). اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ احْطُطْ بِالْقُرْآنِ عَنَّا ثِقْلَ الْأَوْزَارِ، وَ هَبْ لَنَا حُسْنَ شَمَائِلِ الْأَبْرَارِ، وَ اقْفُ بِنَا آثَارَ الَّذِينَ قَامُوا لَكَ بِهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَ أَطْرَافَ النَّهَارِ حَتَّى تُطَهِّرَنَا مِنْ كُلِّ دَنَسٍ بِتَطْهِيرِهِ، وَ تَقْفُوَ بِنَا آثَارَ الَّذِينَ اسْتَضَاءُوا بِنُورِهِ، وَ لَمْ يُلْهِهِمُ الْأَمَلُ عَنِ الْعَمَلِ فَيَقْطَعَهُمْ بِخُدَعِ غُرُورِهِ.(صحیفه السجادیه، وکان من دعائه(ع) عند ختم القرآن) خدایا! بر محمد و خاندان او درود فرست و به برکت قرآن بار سنگین گناهان را از دوش ما بردار و صفات و خصال نیکوی نیکوکاران را به ما ارزانی دار و ما را پیرو نشانه ها و راه های کسانی گردان که در بامدادان و شامگاهان قرآن را برای تو به پا داشتند و در خواندن و عمل به آن می کوشیدند. تا بدان وسیله ما را از هر پلیدی پاک سازی و پیرو نشانه های کسانی گردانی که راه خود را با روشنایی و راهنمایی قرآن روشن کردند و آرزوی طول عمر و جمع مال و مانند آن، آنان را از کار و بندگی باز نداشته که به فریب های گوناگونش آنان را فرا گرفته، تباه و بدبخت گرداند.

علامه افندی در شرح حال مرحوم طبرسی می گوید: از شگفتی های روزگار بلکه از کرامت های مرحوم طبرسی- قدّس اللّه روحه- داستانی است که نزد همه مردم شهرت یافته است و آن این که: وی سکته کرد و مردم تصور کردند او از دنیا رفته است؛ و او را دفن کردند. پس از دفن در قبر به هوش آمد و چون

هیچ چاره ای نداشت و نمی توانست از کسی کمک بجوید، در آن حالت نذر می کند که اگر خداوند او را نجات دهد کتابی در تفسیر قرآن بنویسد. اتفاقاً دزدی برای دزدیدن کفن او می آید و شروع به نبش قبر می کند، ناگهان طبرسی از داخل قبر دست دزد را می گیرد، ترس و وحشت، دزد را فرا می گیرد. طبرسی می گوید: نترس! من سکته کردم و اطرافیان چون تصور کردند مرده ام، مرا دفن کردند، سپس برخاست و دزد او را کمک کرده و به دوش گرفت و به منزل آورد، در آن هنگام مرحوم طبرسی کفن را به همراه اموال زیادی به دزد داد و او نیز به دست مرحوم طبرسی توبه کرد و از افراد صالح گردید، سپس مرحوم طبرسی برای وفای به نذر خود، تفسیر« مجمع البیان» را تألیف نمود و خداوند او را موفق به اتمام آن گرداند. مرحوم خوانساری این داستان را از کتاب« ریاض العلماء» نقل کرده است و سپس می گوید: برخی این داستان را به ملا فتح اللّه کاشانی نسبت داده و گفته اند: وی تفسیر« منهج الصادقین» را پس از نجات از چنین مهلکه ای نوشت. به هر حال اگر این داستان درباره مرحوم طبرسی صحیح باشد، باید مرحوم طبرسی هنگام آن سکته، حدود شصت سال داشته باشد که خداوند به برکت قرآن کریم او را نجات داده و پس از آن حدود سی سال دیگر در خدمت قرآن و زیر پرچم تفسیر زندگی کرد ..(الآداب الدینیه للخزانه المعینیه، ص ۲۱۰)

[۳۴۶] (۱). قَالَ النبی(ص): عَلَیْکَ بِتِلَاوَهِ الْقُرْآنِ وَ ذِکْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِنَّهُ ذِکْرٌ لَکَ فِی السَّمَاءِ وَ نُورٌ فِی

الْأَرْض.(مكارم الأخلاق، فصل ۵، ص ۴۵۸) تلاوت قرآن را از دست مده و خداوند را بسیار یاد کن که تو را در آسمان یاد کنند و در زمین نورانی باشی.

عن أميرالمومنين(ع): تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ وَ تَفَقَّهُوا فِيهِ فَإِنَّهُ رَبِيعُ الْقُلُوبِ وَ اسْتَشْفُوا بِنُورِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءُ الصُّدُورِ وَ أَحْسِنُوا تِلَاوَتَهُ فَإِنَّهُ أَنْفَعُ الْقَصَص.(نهج البلاغه، خ ۱۱۰، ص ۱۶۴)

قرآن بیاموزید که بهترین گفتار است و آن را نیک بفهمید که بهار دل ها است. از نور آن شفا و بهبودی بخواهید که شفای دل ها است و قرآن را نیکو تلاوت کنید که سود بخش ترین داستان ها است.

قرآن به این اعتبار بهار دلها است که بهار باعث نشو و نمای گیاهان و شکفتگی و خرمی می شود، خواندن قرآن نیز باعث شکفتگی و خرّمی دل ها می شود و این که قرآن شفای دل ها است به این دلیل است که تدبّر و تفکر در معانی آیات قرآن و بهره مندی از آن باعث پاک شدن روح و روان از آلودگی ها و رذایل اخلاقی می شود و همچنین انس با قرآن باعث می شود انسان از بسیاری از وسوسه ها نجات پیدا کند.

[۳۴۷] (۲). القرآن قطعی السند، و قطعی المتن.(الرسائل الفقهیه« للوحید البهبهانی»، ج ۱، ص ۲۱۰)

هكذا الكتاب قطعی السند كالمتواتر.(مجمع الأفكار و مطرح الأنظار، ص ۱۰)

ولكن القرآن الكريم قطعی السند و ظنّی الدلاله، و فيه محكمات و أخر متشابهات.(القصاص على ضوء القرآن و السنه، ج ۱، ص ۴۵۱)

[۳۴۸] (۱). عن أَبِی جَعْفَرٍ(ع) قَالَ رَسُولُ اللَّه علیه وآله السّلام: أَنَا أَوَّلُ وَافِدٍ عَلَى الْعَزِيزِ الْجَبَّارِيَوْمَ الْقِيَامَهِ وَكِتَابُهُ وَأَهْلُ بَيْتِی ثُمَّ أُمَّتِی ثُمَّ أَسْأَلُهُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ

بِأَهْلِ بَيْتِی.(الکافی، ج ۲، کتاب فضل القرآن، ص ۵۹۶) من نخستین کسی هستم که در روز قیامت با کتاب خداوند و اهل بیتم بر خدای عزیز جبار وارد می شوم، سپس امتم[وارد می شوند]، سپس از ایشان می پرسم که با کتاب خدای متعال و اهل بیت من چه کردید؟!

[۳۴۹] (۱). و شترهای چاق و فربه را[در مراسم حج] برای شما از شعائر الهی قرار دادیم.(حج: آیه ۳۶)

[۳۵۰] (۱). این درس در جلسه« پانصد و نود و دوم» و« چهار صد و سوم» درس خارج اصول معظم له ایراد شده است.

[۳۵۱] (۲). قَالَ ابو عَبْدِ اللَّهِ(ع): لِلْقُرْآنِ تَأْوِیلٌ یَجْرِی کَمَا یَجْرِی اللَّیْلُ وَ النَّهَارُ وَ کَمَا تَجْرِی الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ فَإِذَا جَاءَ تَأْوِیلُ شَیْ ءٍ مِنْهُ وَقَعَ فَمِنْهُ مَا قَدْ جَاءَ وَ مِنْهُ مَا یَجِی ء.(بحار الأنوار، ج ۲۳، باب ۴، ص، ۷۶) قرآن دارای تأویلهایی است که مانند شب و روز و حرکت خورشید و ماه در حال جریان است، وقتی زمان هریک از آنها فرابرسد، اتفاق خواهد افتاد که برخی از آنها به وقوع پیوسته و برخی در آینده به وقوع خواهد پیوست.

[۳۵۲] (۱).(وَ قَرْنَ فی بُیُوتِکُنَّ وَ لا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِیَّهِ الْأُولی وَ أَقِمْنَ الصَّلاهَ وَ آتینَ الزَّکاهَ وَ أَطِعْنَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ إِنَّما یُریدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً وَ اذْکُرْنَ مَا یُتْلی فی بُیُوتِکُنَّ مِنْ ءَایَتِ اللَّهِ وَ الحِکْمَهِ إِنَّ اللَّهَ کانَ لَطِیفًا خَبِیرًا).(الأحزاب: آیه ۳۳- ۳۴) و در خانه های خود بمانید و همچون دوران جاهلیّت نخستین[در میان مردم] ظاهر نشوید و نماز را برپا دارید و زکات

را بپردازید و خدا و رسولش را اطاعت کنید؛ خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملًا شما را پاک سازد و آنچه را در خانه هایتان از آیات خدا و حکمت تلاوت می شود، یاد کنید که خدا باریک بین و آگاه است.

[۳۵۳] (۲). ثم إن اللّه تعالی ترک خطاب المؤنثات و خاطب بخطاب المذکرین بقوله:(لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ) لیدخل فیه نساء أهل بیته و رجالهم، و اختلفت الأقوال فی أهل البیت، و الأولی أن یقال: هم أولاده و أزواجه و الحسن و الحسین منهم و علی منهم لأنه کان من أهل بیته بسبب معاشرته ببنت النبی(ع) و ملازمته للنبی.(مفاتیح الغیب، فخر رازی، ج ۲۵، ص ۱۶۸)

[۳۵۴] (۳). شاید منظور معظم له، استاد بزرگوارشان مرحوم علامه طباطبایی است که فرموده اند: ... فإن قیل: هذا مدفوع بنص الکتاب علی شمولها لهن کوقوع الآیه فی سیاق خطابهن. قلنا: إنما الشأن کل الشأن فی اتصال الآیه بما قبلها من الآیات فهذه الأحادیث علی کثرتها البالغه ناصه فی نزول الآیه وحدها، و لم یرد حتی فی روایه واحده نزول هذه الآیه فی ضمن آیات نساء النبی و لا ذکره أحد حتی القائل باختصاص الآیه بأزواج النبی کما ینسب إلی عکرمه و عروه، فالآیه لم تکن بحسب النزول جزءاً من آیات نساء النبی و لا متصله بها و إنما وضعت بینها إما بأمر من النبی(ص) أو عند التألیف بعد الرحله.(المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص ۳۱۱) و اگر کسی بگوید: آن روایات باید به خاطر ناسازگاری اش با صریح قرآن طرح شود، چون روایت هر قدر هم

صحیح باشد، وقتی پذیرفته است که با نص صریح قرآن منافات نداشته باشد و روایات مذکور مخالف قرآن است، برای این که آیه مورد بحث دنبال آیاتی قرار دارد که خطاب در همه آنها به همسران رسول خدا است، پس باید خطاب در این آیه نیز به ایشان باشد. در پاسخ می گوییم: همه حرفها در همین است که آیا آیه مورد بحث متصل به آن آیات و تتمه آنها است یا خیر؟ چون روایاتی که به آنها اشاره شد، همین را منکر است و می فرماید: آیه مورد بحث به تنهایی و در یک واقعه جداگانه نازل شده است. و حتی در میان این هفتاد روایت، یک روایت هم وجود ندارد، که بگوید آیه شریفه دنبال آیات مربوط به همسران رسول خدا نازل شده است، و حتی احدی از مفسران هم این حرف را نزده اند، حتی کسانی هم که گفته اند آیه مورد بحث مخصوص همسران رسول خدا است، مانند عکرمه و عروه، نگفته اند که آیه در ضمن آیات نازل شده است، پس آیه مورد بحث از جهت نزول جزو آیات مربوط به همسران رسول خدا و متصل به آن نیست، حال یا به دستور رسول خدا دنبال آن آیات قرارش داده اند یا بعد از رحلت آن حضرت اصحاب هنگام تألیف آیات قرآنی در آنجا نوشته اند.

[۳۵۵] (۱). مشروح این مطلب در کتاب« چهره های درخشان در آیه تطهیر» نوشته معظم له ذکر شده است.

[۳۵۶] (۲). سخنان پاکیزه به سوی او صعود می کند و عمل صالح را بالا می برد.(فاطر: آیه ۱۰)

[۳۵۷] (۱).« الکلم الطیب» به معنای سخنان پاکیزه است و پاکیزگی سخن به پاکیزگی محتوای آن

بستگی دارد و پـاکیزگی محتوا به خـاطر مفـاهیمی است که بر واقعیتهـای عینی پاک و درخشان تطبیق می کنـد و چه واقعیتی بالاتر از ذات پاک خداوند و آیین حق و عدالت او و نیکان و پاکانی که در راه نشر آن گام بر می دارند!

به همین جهت« الکلم الطیب» را به اعتقادات صـحیح در مورد مبـدأ و معاد و آیین خداوند تفسـیر کرده اند. آری! چنین عقیده پاکی است که به سوی خـدا اوج می گیرد و دارنـده اش را نیز پرواز می دهـد تا در جوار قرب حق تعالی قرار گیرد و غرق در عزت خداوند عزیز شود. مسلماً از این ریشه پاک شاخه هایی می روید که میوه آن عمل صالح است، هر کار شایسته و مفید و سازنـده، چه دعوت به سوی حق باشـد، چه حمـایت از مظلوم، چه مبـارزه بـا سـتمگر، چه خودسـازی و عبادت، چه آموزش و پرورش و خلاصه هر چیز که در این مفهوم وسـیع و گسترده داخل است اگر برای خـدا و به خاطر رضای او انجام شود آن هم اوج می گیرد و به آسـمان لطف پروردگـار عروج می کنـد و مـایه معراج و تکامل صاحب آن و برخورداری از عزت حق می شود. این همان چیزی است که در سوره ابراهیم آیه ۲۴ به آن اشاره شده:(أَلَمْ تر کَیْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا کَلِمَهً طَیِّبَهً کَشَجَرَهٍ طَیِّبَهٍ أَصْلُها ثـابِتٌ وَ فَرْعُهـا فِی السَّمـاءِ تُؤْتِی أُکُلَهـا کُلَّ حِینٍ بِإِذْنِ رَبِّها)؛ آیا ندیـدی خداونـد چگونه برای سـخن پاکیزه، مثالی زده است؟ همانند درختی پاک که ریشه آن ثابت و برقرار و شاخه آن در آسـمان افراشـته است، هر زمان میوه های خود را به اذن پروردگارش به مشتاقان می دهد.

عَنِ

الصَّادِقِ(ع) أَنَّهُ قَالَ: الْكَلِمُ الطَّيِّبُ قَوْلُ الْمُؤْمِنِ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِی وَلِی اللَّهِ وَ خَلِيفَهُ رَسُولِ اللَّهِ وَ قَالَ: وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ الِاعْتِقَادُ بِالْقَلْبِ إِنَّ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَا شَكَّ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِين.(بحار الأنوار، ج ۶۶، باب ۳۰، ص ۱۸)« كلم طيب» گفتار مؤمن است كه می گويد: لا اله الا الله محمد رسول اللَّه علی ولی اللَّه و خليفه رسول اللَّه، فرمود: عمل صالح اعتقاد به دل است به اين كه معتقد باشد اين مسأله حق است و از جانب خداوند آمده و شكی در حقانيّت آن نيست.

در بعضی از روايات« الكلم الطيب و العمل الصالح» به ولايت اهل بيت عليهم السلام يا مانند آن تفسير شده است: عنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ(ع) فِی قَوْلِهِ تَعَالَی:(إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ) قَالَ: وَلَايَتُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ أَهْوَی بِيَدِهِ إِلَی صَدْرِهِ فَمَنْ لَمْ يَتَوَلَّنَا لَمْ يَرْفَعِ اللَّهُ لَهُ عَمَلًا.(بحار الأنوار، ج ۲۴، باب ۵۰، ص ۱۷۳) عمار بن يقظان اسدی از حضرت صادق(ع) درباره آيه:(إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ) سؤال كرد. حضرت در جواب فرمود: ولايت ما خانواده است- اشاره به سينه خود كردند- هر كس ولايت ما را نداشته باشد عمل صالحی از او پذيرفته نيست. اسدی در آيه:« وَ جَعَلَها كَلِمَةً باقِيَةً فِی عَقِبِهِ» گفت: يعنی در آل محمّد، منظور اين است كه دوست آنان و دوستانشان هستيم تا روز قيامت و با دشمنانشان دشمنيم تا قيامت.

همه از قبيل بيان مصداقهای روشن برای آن مفهوم وسيع و گسترده است و محدوديتی در مفهوم آن ايجاد نمی كند؛ چرا كه

هر سخنی که محتوای پاک و عالی داشته باشد همه در این عنوان جمع است. به هر حال همان خداوندی که به مقتضای آیه گذشته زمین مرده را با قطره های حیاتبخش باران زنده می کند، کلام طیب وعمل صالح را نیز پرورش می دهد و به جوار قرب و رحمت خود می رساند.

تفسیر القمی:(إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ) قَالَ: كَلِمَةُ الْإِخْلَاصِ وَ الْإِقْرَارُ بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مِنَ الْفَرَائِضِ وَ الْوَلَايَةُ يَرْفَعُ الْعَمَلَ الصَّالِحَ إِلَى اللَّهِ.(بحار الأنوار، ج ۶۶، باب ۳۰، ص ۱۸) امام(ع) در تفسیر(إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ) فرمود: مقصود کلمه اخلاص و اقرار به واجباتی است که از سوی خدا نازل شده است و ولایت عمل صالح را به طرف خداوند می برد.

[۳۵۸] (۱).(أَفَلا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ ام عَلى قُلُوبٍ أَقْفالُها)(محمد، آیه ۲۴) آیا در قرآن تدبر نمی کنند، یا بر دلهاشان قفل نهاده شده است؟

(كِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَيْكَ مُبارَكٌ، لِيَدَّبَّرُوا آياتِهِ، وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبابِ).(ص، آیه ۲۹) کتابی فرخنده بر تو فرو فرستادیم تا در آیات آن تدبر کنند و خردمندان از آن پند گیرند.

(وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ، فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ)(قمر، آیه ۱۷- ۲۲- ۳۲- ۴۰) هر آینه قرآن را برای یاد کردن[خداوند] آسان قرار دادیم آیا کسی هست که یاد کند؟

(أَفَلايَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ)(نساء، آیه ۸۲) پس آیا در قرآن نمی اندیشند و تدبر نمی کنند؟ ...

[۳۵۹] (۲). قَال أَمِيرَالْمُؤْمِنِين(ع): ... وَ كَلَامُ اللَّهِ وَ تَأْوِيلُهُ لَا يُشْبِهُ كَلَامَ الْبَشَرِ كَمَا لَيْسَ شَيْ ءٌ مِنْ خَلْقِهِ يُشْبِهُهُ كَذَلِكَ لَا يُشْبِهُ فِعْلُهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى شَيْئاً مِنْ أَفْعَالِ الْبَشَرِ وَ

لَا يُشْبِهُ شَیْ ءٌ مِنْ كَلَامِهِ كَلَامَ الْبِشْرِ فَكَلَامُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى صِفَتُهُ وَ كَلَامُ الْبَشَرِ أَفْعَالُهُمْ فَلَا تُشَبِّهْ كَلَامَ اللَّهِ بِكَلَامِ الْبَشَرِ فَتَهْلِكَ وَ تَضِلَ.(توحيد صدوق، ص ۲۶۴) قرآن كلام خداوند است و تأويل آن همچون كلام بشر نيست. همان گونه كه چيزى از آفريده هايش با او همانند نيست، فعل او نيز به چيزى از افعال بشر شباهت ندارد و هيچ سخن او به سخن بشر شبيه نيست. كلام خداى متعال صفت او است و كلام بشر افعال ايشان. پس سخن خداوند را به سخن بشر تشبيه نكنيد كه گمراه و هلاك مى شويد.

[۳۶۰] (۱). عن اميرالمؤمنين(ع): ثمَّ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ نُوراً لَا تُطْفَأُ مَصَابِيحُه و ... وَ بَحْراً لَا يُدْرَكُ قَعْرُهُ و ....(نهج البلاغه، ص ۳۱۵) أميرالمؤمنين(ع) مى فرمايد: ... سپس قرآن را بر نبى مكرم نازل فرمود: قرآنى كه نورش خاموشى ندارد ... و دريايى است كه ژرفاى آن درك نشود و ...

[۳۶۱] (۲). قَالَ النَّبِیُّ(ص): أَعْرِبُوا الْقُرْآنَ وَ الْتَمِسُوا غَرَائِبَهُ.(بحارالأنوار، ج ۸۹، ص ۱۰۷) قرآن را درست بخوانيد و در جستجوى شگفتى هاى آن باشيد.

وَ قَالَ أميرالمؤمنين(ع): الْقُرْآنُ ظَاهِرُهُ أَنِيقٌ وَ بَاطِنُهُ عَمِيقٌ لَا تَفْنَى عَجَائِبُهُ وَ لَا تَنْقَضِى غَرَائِبُهُ وَ لَا تُكْشَفُ الظُّلُمَاتُ إِلَّا بِهِ فَتَفَكَّرُوا.(إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۸) قرآن ظاهرش شگفت انگيز و باطنش دريايى ژرف و بى پايان از حقايق است، شگفتيهاى قرآن تمام شدنى نيست و اسرارش به پايان نمى رسد تاريكى ها برطرف نمى شود مگر به واسطه قرآن، پس انديشه كنيد.

الامام السجاد(ع): فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ اجْعَلِ الْقُرْآنَ وَسِيلَةً لَنَا إِلَى أَشْرَفِ مَنَازِلِ الْكَرَامَه ... حَتَّى

تُوصِلَ إِلَى قُلُوبِنَا فَهْمَ عَجَائِبِهِ.(الصحيفه السجاديه، ص ۱۷۸، و كان من دعائه(ع) عند ختم القرآن) خدايا! بر محمد و آلش درود فرست و قرآن را وسیله رسیدن ما به شریف ترین منزلگاههای کرامت قرار ده ... تا فهم شگفتیهای قرآن را نصیب دلهای ما گردانی.

قَالَ الامام الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ(ع): كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى أَرْبَعَهِ أَشْيَاءَ عَلَى الْعِبَارَهِ وَ الْإِشَارَهِ وَ اللَّطَائِفِ وَ الْحَقَائِقِ فَالْعِبَارَهُ لِلْعَوَامِ وَ الْإِشَارَهُ لِلْخَوَاصِّ وَ اللَّطَائِفُ لِلْأَوْلِيَاءِ وَ الْحَقَائِقُ لِلْأَنْبِيَاءِ.(جامع الأخبار، فصل ۲۴، ص ۴۱) کتاب خدای عزوجل(قرآن) دارای چهار خصوصیت است: عبارت ظاهر، اشاره، لطایف و حقایق. عبارت ظاهر برای عوام است و اشاره برای خواص و لطایف برای اولیا و حقایق برای انبیا.

[۳۶۲] (۱).(ثور): .... و فی الخبر« من أراد العلم فليثوّر القرآن» أی لينقر عنه و يفكّر فی معانيه و تفسيره و قراءته.(مجمع البحرين، ج ۳، ص ۲۳۸)

عن أَبِی إِبْرَاهِيمَ(ع): مَنِ اسْتَكْفَى بِآيَهٍ مِنَ الْقُرْآنِ مِنَ الْمَشْرِقِ إِلَى الْمَغْرِبِ كُفِىَ إِذَا كَانَ لَهُ يَقِينٌ.(عده الداعی و نجاح الساعی، القسم الثانی فی الاستكفاء، ص ۲۹۳) هرکس قرآن را برای خود کافی بداند وقتی یقین داشته باشد از مشرق و مغرب بی نیاز می شود.

[۳۶۳] (۱). این درس در جلسه چهارصد و سی ام درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

[۳۶۴] (۲). عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ طَلْحَهَ بْنِ زَيْدٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ(ع) ....(کافی، ج ۱، ص ۴۸) همانا روایت کنندگان قرآن بسیارند و رعایت کنندگانش اندک، چه بسا مردمی که نسبت به حدیث خیرخواه بوده و نسبت به قرآن خیانتگرند، علما

از رعـایت نکردن غمگین و جاهلان از این که نتواننـد روایت را حفـظ کننـد غمگین هسـتند، یکی در پی حفظ حیات خود و دیگری در پی هلاکت خویش است، اینجا است که دو گروه رعایت کننـده اختلاف پیـدا می کنند و از هم جدا می شوند. در صورتی که به حسب ظاهر و در نظر مردم جاهل، هر دو دسته ستایش می شوند.

توضـیح ایـن کـه: روایت کردن قرآن در اینجـا به معنی تصـحیح الفـاظ و تجویـد و قرائت و از برکردن آن است و مراد از خیر خواهی هم همین است و مراد از« رعایت» فهمیدن معنا و تفکر و تدبّر در آن و عمل کردن به مقتضای آن است.

[۳۶۵] (۱). عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ(ع): الْقُرَّاءُ ثَلَاثَهٌ: قَارِئٌ قَرَأَ الْقُرْآنَ لِیَسْتَدِرَّ بِهِ الْمُلُوکَ وَ یَسْتَطِیلَ بِهِ عَلَی النَّاسِ فَذَاکَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ وَ قَارِئٌ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَحَفِظَ حُرُوفَهُ وَ ضَیَّعَ حُدُودَهُ فَذَاکَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ وَ قَارِئٌ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَاسْتَتَرَ بِهِ تَحْتَ بُرْنُسِهِ فَهُوَ یَعْمَلُ بِمُحْکَمِهِ وَ یُؤْمِنُ بِمُتَشَابِهِهِ وَ یُقِیمُ فَرَائِضَهُ وَ یُحِلُّ حَلَالَهُ وَ یُحَرِّمُ حَرَامَهُ فَهَذَا مِمَّنْ یُنْقِذُهُ اللَّهُ مِنْ مَضَلَّاتِ الْفِتَنِ وَ هُوَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّهِ وَ یَشْفَعُ فِیمَنْ شَاء.(الخصال، ج ۱، ص ۱۴۲) تلاوت کننـدگان قرآن مجیـد سه گروه اند: گروهی آن را برای تقرّب به درگاه بزرگان و سروری بر مردمان فرا گرفته انـد که آنان اهل دوزخ انـد و گروهی آن را آموخته و الفاظ آن را حفظ کرده اند؛ اما به داوری های آن کاری ندارنـد اینان نیز اهل دوزخ انـد. گروهی دیگر آن را یاد گرفته انـد و در مطالب آن تعقل و تـدبر می کنند و به محکمات آن عمل می کنند و به

متشابهات آن ایمان دارند و به واجبات آن رفتار و از محرمات آن اجتناب می کنند اینان اهل بهشت اند و شفاعت ایشان درباره هرکس که ب خواهند به درگاه خداوند پذیرفته است.

[۳۶۶] (۲). عنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ ٨: خَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ(ص) یَوْمَ مِنًی فَقَالَ: نَضَّرَ اللَّهُ عَبْداً سَمِعَ مَقَالَتِی فَوَعَاهَا وَ بَلَّغَهَا مَنْ لَمْ یَسْمَعْهَا فَکَمْ مِنْ حَامِلِ فِقْهٍ غَیْرُ فَقِیهٍ- وَ کَمْ مِنْ حَامِلِ فِقْهٍ إِلَی مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ.(أمالی المفید، ص ۱۸۶، المجلس الثالث والعشرون) رسول خدا(ص) در سرزمین منی سخنرانی کرد، فرمود: خداوند روی بنده ای را خرّم و شاد کند که سخن مرا بشنود و خوب فرا گیرد و به آن کس که نشنیده است برساند، چه بسا کسانی که بار فقه با خود می کشند؛ ولی فقیه نیستند و چه بسا کسانی که فقه را به کسانی انتقال می دهند که از خود حاملان بهتر می فهمند.

[۳۶۷] (۱). قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص): إِنِّی تَارِکٌ فِیکُمُ الثَّقَلَیْنِ کِتَابَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ عِتْرَتِی أَهْلَ بَیْتِی أَلَا وَ هُمَا الْخَلِیفَتَانِ مِنْ بَعْدِی وَ لَنْ یَفْتَرِقَا حَتَّی یَرِدَا عَلَی الْحَوْضِ.(أمالی الصدوق، ص ۴۱۵، المجلس الرابع والستون) من میان شما دو چیز گران بها را- که کتاب خدای عز و جل و خاندانم باشند- به جا می گذارم آگاه باشید! هر دوی آنها خلیفه بعد از من هستند و از هم جدا نمی شوند تا بر سر حوض نزد من آیند.

[۳۶۸] (۲). قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ(ع) فِی قَوْلِهِ تَعَالَی:(الَّذِینَ آتَیْناهُمُ الْکِتابَ یَتْلُونَهُ حَقَّ تِلاوَتِهِ): یُرَتِّلُونَ آیَاتِهِ وَ یَتَفَقَّهُونَ فِیهِ وَ یَعْمَلُونَ بِأَحْکَامِهِ وَ یَرْجُونَ وَعْدَهُ وَ یَخَافُونَ وَعِیدَهُ وَ یَعْتَبِرُونَ بِقِصَصِهِ وَ یَأْتَمِرُونَ

بِأَوَامِرِهِ وَ يَتَنَاهَوْنَ عَنْ نَوَاهِيهِ. مَا هُوَ وَ اللَّهِ حِفْظَ آيَاتِهِ وَ دَرْسَ حُرُوفِهِ وَ تِلَاوَةَ سُوَرِهِ وَ دَرْسَ أَعْشَارِهِ وَ أَخْمَاسِهِ حَفِظُوا حُرُوفَهُ وَ أَضَاعُوا حُدُودَهُ وَ إِنَّمَا تَدَبُّرُ آيَاتِهِ وَ الْعَمَلُ بِأَحْكَامِهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى(كِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَيْكَ مُبارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آياتِهِ ....)(إرشاد القلوب، ج ۱، باب ۱۹، ص ۷۸) حضرت صادق(ع) در تفسیر آیه:(الَّذِينَ آتَيْناهُمُ الْكِتابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلاوَتِهِ) فرمود: آیات قرآن را تلاوت می کنند و در آن تفکر می کنند و به احکام آن عمل می کنند و به بشارت های آن امیدوارند و از تهدیدهای آن می ترسند و از مثال ها و قصص[پیشینیان در] آن عبرت می گیرند، و اوامر آن را انجام می دهند و خود را از منهیّاتش بازمی دارند. به خدا قسم! قرآن برای این نیست که آیاتش را حفظ کنند و حروف آن را فراگیرند و سوره های قرآن یا بخشی از آن را بخوانند و حدود آن را ضایع کنند بلکه برای تدبّر در آیات آن و عمل کردن به احکام آن است چنان که حق جل شأنه می فرماید: قرآن مجید کتابی است عظیم الشأن که بر تو نازل کردیم تا امت تو در آیاتش تدبر و تفکر کنند ....

[۳۶۹](۱). أَقْبَلَ النَّاسُ عَلَى عَلِيٍّ(ع) فَقَالُوا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! أَنْبِئْنَا بِالْفَقِيهِ قَالَ: نَعَمْ أُنْبِئُكُمْ بِالْفَقِيهِ حَقَّ الْفَقِيهِ ... وَ لَمْ يَدَعِ الْقُرْآنَ رَغْبَةً إِلَى غَيْرِهِ أَلَا لَا خَيْرَ فِي قِرَاءَةٍ لَا تَدَبُّرَ.(مشکاه الأنوار، فصل ۸، ص ۱۳۲) مردم نزد حضرت علی(ع) آمدند و گفتند: ای أمیرمؤمنان! فقیه را به ما بشناسان، فرمود: بلی، فقیه حقیقی را به شما می شناسانم، فقیه واقعی کسی است که: ... و

قرآن را- به خاطر گرایش به غیر قرآن- ترک نمی کند، بدانید که در قرائتی که تدبّر در آن نیست خیری نیست.

[۳۷۰] (۲). عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ(ع): الْقُرْآنُ عَهْدُ اللَّهِ إِلَی خَلْقِهِ فَقَدْ یَنْبَغِی لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ یَنْظُرَ فِی عَهْدِهِ وَ أَنْ یَقْرَأَ مِنْهُ فِی کُلِّ یَوْمٍ خَمْسِینَ آیَهً.(الکافی، ج ۲، باب فی قراءته. ص ۶۰۹) حضرت صادق(ع) فرمودند: قرآن مجید سفارشنامه ای است که از سوی خداوند به مردم ابلاغ شده است. پس شایسته است که مسلمان در این نامه سفارشی بنگرد و بیندیشد و هر روزه پنجاه آیه از قرآن تلاوت کند.

[۳۷۱] (۳). عن أمیرالمؤمنین(ع): وَ اللَّهَ اللَّهَ فِی الْقُرْآنِ لَا یَسْبِقُکُمْ بِالْعَمَلِ بِهِ غَیْرُکُم.(نهج البلاغه، و من وصیته للحسن و الحسین، ص ۴۲۱) خدا را! خدا را! درباره قرآن، مبادا دیگران در عمل کردن به دستورات قرآن از شما پیشی گیرند.

عن أمیرالمؤمنین(ع): حْسِنُوا تِلَاوَهَ الْقُرْآنِ فَإِنَّهُ أَنْفَعُ الْقَصَصِ وَ اسْتَشْفُوا بِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءُ الصُّدُور.(تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، تلاوه القرآن، ص ۱۱۲) قرآن را نیکو بخوانید و قرائت شما با تأمّل و تدبّر باشد و بر این کار مواظبت شود، به درستی که قرآن سودمندترین حدیث و گفتگو است و از آن طلب شفا کنید و به آن عمل کنید که آن شفای سینه ها است.

تلاوت یعنی قرائت همراه با طمأنینه به طوری که حروف و کلمات، واضح و شمرده پشت سر هم ادا گردد. این گونه قرائت هم برای شنونده قابل درک است که می تواند در معنای کلام بیندیشد و هم برای قاری که با تدبر در معانی، قلب خود را صیقلی سازد. این دستور

تلاوت- مانند تلاوت ادعیه- به مسلمانانِ عربی زبان صادر شده است که ضمن تلاوت در معانی دعا و قرآن بهتر تدبر کنند و قهراً مسلمانان غیر عرب را شامل نمی شود، بلکه مسلمانان غیر عرب باید علاوه بر تلاوت متن آیات قرآن به تلاوت ترجمه های قرآن و ادعیه نیز بپردازند و گرنه لقلقه زبانی بیش نخواهد بود. بدیهی است در مواردی که باید قرآن و دعا در نماز تلاوت شود، متن قرآن و دعا تلاوت می شود نه ترجمه آن. منتها افراد غیر عرب باید پیش از تلاوت با معنای قرآن و ترجمه آن آشنا شوند.

[۳۷۲] (۱). عَنْ زُرَارَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی جَعْفَرٍ(ع): أَلَاتُخْبِرُنِی مِنْ أَیْنَ عَلِمْتَ وَ قُلْتَ إِنَّ الْمَسْحَ بِبَعْضِ الرَّأْسِ وَ بَعْضِ الرِّجْلَیْنِ؟ فَضَحِکَ ثُمَّ قَالَ: یَا زُرَارَةُ! قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص) وَ نَزَلَ بِهِ الْکِتَابُ مِنَ اللَّهِ، لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَقُولُ:(فَاغْسِلُوا وُجُوهَکُمْ) فَعَرَفْنَا أَنَّ الْوَجْهَ کُلَّهُ یَنْبَغِی أَنْ یُغْسَلَ. ثُمَّ قَالَ:(وَ أَیْدِیَکُمْ إِلَی الْمَرافِقِ) ثُمَّ فَصَّلَ بَیْنَ الْکَلَامِ فَقَالَ:(وَ امْسَحُوا بِرُؤُسِکُمْ) فَعَرَفْنَا حِینَ قَالَ:(بِرُؤُسِکُمْ) أَنَّ الْمَسْحَ بِبَعْضِ الرَّأْسِ لِمَکَانِ الْبَاءِ ... ثُمَّ فَسَّرَ ذَلِکَ رَسُولُ اللَّهِ لِلنَّاسِ فَضَیَّعُوه.(الکافی، ج ۳، باب مسح الرأس، ص ۲۹) زراره نقل می کند که به حضرت باقر(ع) گفتم: آیا مرا از راز این مطلب با خبر نمی سازید که از کجا دانسته اید مسح کردن قسمتی از سر و قسمتی از پشت پا کفایت می کند؟ حضرت تبسّم کردند وفرمودند: جدم رسول خدا(ص) چنین فرموده است و آیه قرآن نیز در این باره نازل شده است؛ خداوند عز و جل می گوید:« صورتهای خود را بشویید». از این عبارت دانستیم که

تمام صورت بایـد شسـته شود. بعـد از آن فرمود:« دسـتهای خود را تا آرنـج بشویید»، ما دانستیم که تمام دست ها تا آرنج باید شسـته شود. آن گاه فصل تازه ای گشود و گفت:« و به سـرهای خود مسح بکشید». و از آن جا که گفت:« به سرهای خود»، به خـاطر همین کلمه« بـاء»، دانستیم که مسـح کردن قسـمتی از سـر کافی است. و این دو فصل را رسول خـدا عملًا در سـنت خود تفسیر کرد، ولی مردم تفسیر رسول خدا را تباه کرده و ضایع گذاشتند.

[۳۷۳] (۲). قـال رسول الله(ص): مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ فَلَمْ يَعْمَلْ بِهِ وَ آثَرَ عَلَيْهِ حُبَّ الـدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا اسْـتَوْجَبَ سَـخَطَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ كَانَ فِی الـدَّرَجَهِ مَعَ الْيَهُودِ وَ النَّصَارَی الَّذِينَ يَنْبِذُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِم.(بحارالأنوار، ج ۷۳، باب ۶۷، ص ۳۲۸) هر کس قرآن را بیاموزد و به آن عمل نکند و دوستی دنیا و آرایشـهای آن را بر عمل به قرآن ترجیح دهد، شایسته خشم خدای بزرگ خواهد شد و در درجه همسان یهود و نصارا قرار خواهد گرفت که کتاب خدا را پشت سرافکنده و نادیده گرفتند.

[۳۷۴] (۱). به بعضی ایمان می آوریم، و بعضی را انکار می کنیم.(نساء: آیه ۱۵۰)

[۳۷۵] (۲). قال الصادق(ع)

\أ الْغِيبَهُ أَنْ تَقُولَ فِی أَخِيكَ مَا سَتَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَمَّا الْأَمْرُ الظَّاهِرُ فِيهِ مِثْلُ الْحِدَّهِ وَ الْعَجَلَهِ فَلَا وَ الْبُهْتَانُ أَنْ تَقُولَ فِيهِ مَا لَيْسَ فِيهِ\E

.(کافی، ج ۲، باب الغیبه، ص ۳۵۶)« غیبت» آن است که درباره برادر مسلمانت چیزی را بگویی که خداوند پنهان داشته است و اما چیزی که ظاهر است مانند« تندخویی» و«

عجله» داخل در غیبت نیست. و« بهتان» آن است که چیزی را بگویی که در برادر مسلمانت وجود ندارد.

« غیبت» چنان که از اسمش پیدا است آن است که در غیاب کسی سخنی بگویند، البته سخنی که عیبی از عیوب او را فاش کند، خواه این عیب جسمانی باشد یا اخلاقی، در اعمال او باشد یا در سخنش و حتی در اموری که مربوط به او است مانند لباس، خانه، همسر و فرزندان و مانند آن. بنابراین. اگر کسی صفات ظاهری و آشکار دیگری را بیان کند غیبت نخواهد بود. مگر این که قصد مذمت و عیبجویی داشته باشد که در این صورت حرام است، مثل این که در مقام مذمت بگوید: آن مرد نابینا یا کوتاه قد یا سیاهرنگ یا کوسه است. به این ترتیب ذکر عیوب پنهانی به هر قصد و نیتی که باشد غیبت و حرام است و ذکر عیوب آشکار اگر به قصد مذمت باشد نیز حرام است، خواه آن را در مفهوم غیبت وارد بدانیم یا نه. همه اینها در صورتی است که این صفات واقعاً در آن فرد باشد؛ اما اگر صفتی اصلًا وجود نداشته باشد داخل در عنوان« تهمت» خواهد بود که گناه آن به مراتب شدیدتر و سنگین تر است.

از اینجا روشن می شود عذرهای عوامانه ای که بعضی برای غیبت کردن می آورند قابل اعتنا نیست؛ مثلًا گاهی غیبت کننده می گوید: این غیبت نیست، بلکه در او هست! در حالی که اگر آن صفت در او نباشد تهمت است نه غیبت. یا این که می گوید: این سخنی است که در حضور او نیز می گویم، در حالی که گفتن آن پیش روی آن فرد نه

تنها از گناه غیبت نمی کاهد بلکه به خاطر ایذاء، گناه سنگین تری را به بار می آورد.

[۳۷۶] (۱). آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟![به یقین] همه شما از این امر کراهت دارید. (الحجرات: آیه ۱۲)

مفسران نقل کرده اند: جمله(وَ لا یَغْتَبْ بَعْضُکُمْ بَعْضاً) درباره دو نفر از اصحاب رسول اللّه(ص) است که در مورد سلمان غیبت کردند؛ زیرا او را خدمت پیامبر(ص) فرستاده بودند تا غذایی برای آنان بیاورد، پیامبر(ص) سلمان را سراغ اسامه بن زید- که مسئول« بیت المال» بود- فرستاد. اسامه گفت: الآن چیزی ندارم، آن دو نفر غیبت« اسامه» را کردند و گفتند: او بخل ورزیده است، و درباره سلمان گفتند: اگر او را سراغ چاه سمیحه[که چاه پر آبی بود] بفرستیم آب آن فروکش خواهد کرد! سپس خودشان به راه افتادند تا نزد اسامه بروند و درباره موضوع کار خود تجسس کنند. پیامبر(ص) فرمود: من آثار خوردن گوشت را در دهان شما می بینم. عرض کردند: ای رسول خدا! ما امروز مطلقاً گوشت نخورده ایم. فرمود: آری! گوشت سلمان و اسامه را می خوردید. آیه نازل شد و مسلمانان را از غیبت نهی کرد.(تفسیر مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۰۳) اهمیت تلقی می کند.

نکته دیگر این که« غیبت»،« بدبینی» می آفرینند، پیوندهای اجتماعی را سست می کند، سرمایه اعتماد را از بین می برد و پایه های تعاون و همکاری را متزلزل می سازد. می دانیم اسلام برای مسأله وحدت و یکپارچگی جامعه اسلامی و انسجام و استحکام آن اهمیت فوق العاده ای قائل شده است و هر چیزی که این وحدت را تحکیم کند مورد علاقه اسلام است و

هر چه آن را تضعیف کند منفور است و غیبت یکی از عوامل مهم تضعیف است.

گذشته از این ها« غیبت» بذر کینه و عداوت را در دل ها می نشاند و گاه سرچشمه نزاع های خونین و قتل و کشتار می گردد. خلاصه این که اگر در اسلام غیبت به عنوان یکی از بزرگ ترین گناهان کبیره شمرده شده به خاطر آثار سوء فردی و اجتماعی آن است.

در روایات اسلامی تعبیرات بسیار تکان دهنده ای در این زمینه دیده می شود که نمونه ای از آن را ذیلًا می آوریم: پیامبر گرامی اسلام(ص) فرمود: إِنَّ الدِّرْهَمَ یُصِیبُهُ الرَّجُلُ مِنَ الرِّبَا أَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ فِی الْخَطِیئَهِ مِنْ سِتٍّ وَ ثَلَاثِینَ زَنْیَهً یَزْنِیهَا الرَّجُلُ وَ إِنَّ أَرْبَی الرِّبَا عِرْضُ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ!:« درهمی که انسان از ربا به دست می آورد گناهش نزد خدا از سی و شش زنا بزرگ تر است و مهم تر از هر ربا آبروی مسلمان است»!(بحار الأنوار، ج ۷۲، باب ۶۶، ص ۲۲۰). این مقایسه به خاطر آن است که« زنا» هر اندازه قبیح و زشت است جنبه« حق اللَّه» دارد ولی رباخواری و از آن بدتر ریختن آبروی مردم از طریق غیبت یا غیر آن، جنبه« حق الناس» دارد. در حدیث دیگری آمده است که خداوند به موسی وحی فرستاد:« مَنْ مَاتَ تَائِباً مِنَ الْغِیبَهِ فَهُوَ آخِرُ مَنْ یَدْخُلُ الْجَنَّهَ وَ مَنْ مَاتَ وَ هُوَ مُصِرٌّ عَلَیْهَا فَهُوَ أَوَّلُ مَنْ یَدْخُلُ النَّارَ!»؛ کسی که بمیرد در حالی که از غیبت توبه کرده باشد آخرین کسی است که وارد بهشت می شود و کسی که بمیرد در حالی که اصرار بر آن داشته باشد اولین کسی است که وارد دوزخ می گردد.(إرشاد القلوب، ج ۱، باب

۵۲، ص ۱۸۷) و نیز در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام(ص) می خوانیم:

\أ« الْغِیبَهُ أَسْرَعُ فِی دِینِ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ مِنَ الْأَکِلَهِ فِی جَوْفِه»E\

؛ تـأثیر غیبت در دین مسـلمان از خوره در جسم او سـریع تر است.(کـافی، ج ۲، ص ۳۵۶) این تشبیه نشان می دهـد که غیبت هماننـد خوره که گوشت تن را می خورد و متلاشـی می کنـد به سـرعت، ایمـان انسـان را بر باد می دهـد و با توجه به این که انگیزه هـای غیبت اموری همچون: حسـد، تکبر، بخـل، کینه توزی، انحصـارطلبی و ماننـد این صـفات زشت و نکوهیـده است روشن می شود که چرا غیبت و از بین بردن آبرو و احترام مسـلمانان این چنین ایمـان انسـان را بر بـاد می دهـد. روایات در این زمینه در منابع اسلامی بسیار زیاد است. امام صادق(ع) می فرماید:

\أ« مَنْ رَوَی عَلَی مُؤْمِنٍ رِوَایَهً یُرِیدُ بِهَا شَـیْنَهُ- وَ هَدْمَ مُرُوَّتِهِ لِیَسْـقُطَ مِنْ أَعْیُنِ النَّاسِ- أَخْرَجَهُ اللَّهُ مِنْ وَلَایَتِهِ إِلَی وَلَایَهِ الشَّیْطَانِ فَلَا یَقْبَلُهُ الشَّیْطَان»E\

؛ کسـی که به منظور عیبجویی و ریختن آبروی مؤمنی سـخنی نقـل کنـد تـا او را از نظر مردم بینـدازد، خداونـد او را از ولایت خودش بیرون کرده و به سوی ولایت شـیطان می فرستد و شیطان هم او را نمی پذیرد.(بحارالأنوار، ج ۷۲، باب ۵۷، ص ۱۴۷) تمـام این تأکیـدات و عبـارات تکـان دهنـده به خاطر اهمیت فوق العاده ای است که اسـلام برای حفظ آبرو و حیثیت اجتماعی مؤمنـان قائـل است و نیز به خـاطر تـأثیر مخربی است که غیبت در وحـدت جامعه و اعتماد متقابل و پیونـد دل ها دارد. و از آن بدتر این که غیبت عاملی است برای دامن زدن به آتش کینه و عداوت و دشمنی و نفاق

و اشاعه فحشا در سطح اجتماع؛ چرا که وقتی عیوب پنهانی مردم از طریق غیبت آشکار شود اهمیت و عظمت گناه از میان می رود و آلودگی به آن آسان می شود.(تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۱۸۸)

[۳۷۷] (۲). گوشت مردار، خون و گوشت خوک بر شما حرام شده است.(مائده: آیه ۳)

[۳۷۸] (۳). غیبت از بزرگ ترین گناهان است. سرمایه بزرگ انسان در زندگی حیثیت و آبرو و شخصیت او است و هر چیز این سرمایه را به خطر بینـدازد مانند آن است که جان طرف مقابل را به خطر انداخته باشد، بلکه گاه ترور شخصیت از ترور شخص مهم تر خواهد بود و اینجا است که گاه گناه آن از قتل نفس نیز سنگین تر است. یکی از فلسفه های تحریم غیبت آن است که سرمایه بزرگ آبروی مومن بر باد نرود و حرمت اشخاص در هم نشکند و حیثیت آنان را لکه دار نسازد. و این مطلبی است که اسلام آن را بسیار با

[۳۷۹] (۱).(قَدْ جَاءَكُم مِّنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُّبِين يَهْدِى بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَم وَ يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِمْ إِلى صرَاطٍ مُّسْتَقِيم).(مائده، آیه ۱۵ و ۱۶) همانا از جانب خدا برای(هدایت) شما نوری(عظیم) و کتابی آشکار آمد. کتابی که خدا بوسیله آن پیروان خوشنودی خویش را به راههای سلامت هدایت می کند، و آنان را به اذن خود از ظلمت ها به سوی نور خارج ساخته و به سوی صراط مستقیم هدایت می کند.

[۳۸۰] (۲). عَنِ الصَّادِقِ(ع): إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّداً فَخَتَمَ بِهِ الْأَنْبِيَاءَ فَلَا نَبِى بَعْدَهُ وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ كِتَاباً فَخَتَمَ بِهِ

الْکُتُبَ فَلَما کِتَابَ بَعْدَه- إلَی أَنْ قَالَ-: فَجَعَلَهُ النَّبی عَلَماً بَاقِیاً فِی أَوْصِیَائِهِ فَتَرَکَهُمُ النَّاسُ وَ هُمُ الشُّهَدَاءُ عَلَی أَهْلِ کُلِّ زَمَانٍ حَتَّی عَانَدُوامَنْ أَظْهَرَ وِلَایَهَ وُلَاهِ الْأَمْرِ وَ طَلَبَ عُلُومَهُمْ وَ ذَلِکَ أَنَّهُمْ ضَرَبُوا الْقُرْآنَ بَعْضَهُ بِبَعْض ... وَ لَمْ یَعْرِفُوا مَوَارِدَهُ وَ مَصَادِرَهُ إِذْ لَمْ یَأْخُذُوهُ عَنْ أَهْلِهِ فَضَلُّوا وَ أَضَلُّوا.(وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۲۰۱)

[۳۸۱] (۳). فرقه« وهّابیّت» اظهار می دارند که هر کس، غیر خدا را بخواند، مشرک می شود؛ زیرا خداوند فرموده است:« فَلا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَداً»، بنا بر این کسانی که در حال توسّل، اولیای خدا را صدا می زنند، مشرکند! امّا این آیه:« وَ لا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إلهاً آخَرَ لا إلَهَ إلَّا هُوَ کُلُّ شَیْ ءٍ هالِکٌ إلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُکْمُ وَ إلَیْهِ تُرْجَعُونَ»(قصص: آیه ۸۸) توضیح می دهد که مشرک، کسی است که غیر خدا را به عنوان خدای دیگر بخواند:« لا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إلهاً آخَرَ» و ناگفته پیدا است که شیعیان هیچ مقامی را به عنوان خدا صدا نمی زنند، بلکه به عنوان کسی که نزد خداوند آبرو دارد او را صدا می زنند، آن هم آبرویی که از طرف خداوند به او داده شده است، مانند انبیا و اولیای الهی، نه هر شفیع و آبرومند موهومی؛ زیرا بت پرستان نیز در دنیای خیال خود تصوّر می کردند که بت ها در درگاه خداوند آبرومند هستند. در این آیه، شرک زدایی با عبارات مختلفی بیان شده است:

الف- خدای دیگری را با« اللّه» مخوانید. ب- معبودی جز اللّه نیست. ج- همه چیز جز او نابود شدنی است. د- حاکمیّت، تنها از آن اوست. ه- تنها به سوی او باز می گردید.

پادشاه کشور سعودی هر

سـال روز عیـد قربـان علمای فرقه های اسـلامی را میهمان می کنـد. در یکی از سالها علّامه سیّد شـرف الـدین جبل عاملی(از علمای برجسـته لبنانی) به مهمانی دعوت می شود. علّامه همین که وارد جلسه شد، قرآنی را که جلد چرمی داشت به شاه هدیه کرد. شـاه آن را گرفت و بوسـید. علّامه گفت: تو مشـرک هستی! شاه ناراحت شـد که چرا چنین تهمتی می زنی؟ علّامه گفت: چون شـما چرمی را بوسـیدی که پوست حیوان است و احترام به پوست حیوان شـرک است! شـاه گفت: من هر پوستی را نمی بـوسم، کفش من هم از چرم و پـوست حیـوان است؛ ولی هرگز آن را نمی بوسم، این قطعه چرم، جلـد قرآن قرار گرفته اسـت برای همین آن را بوسـیدم. علّامه فرمود: مـا نیز هر آهنی را نمی بوسـیم، آهنی را می بوسـیم که صـندوق یـا ضـریح و درب و پنجره قبر پیامبر یا امامان معصوم: باشد. آری! شـرک آن است که ما کسی یا چیزی را در برابر خدا عَلم کنیم و برای او قدرتی مسـتقلّ قائل شویم، در حالی که شیعه قدرت اولیای خدا را مستقل نمی داند، بلکه قدرتی وابسته به قدرت الهی می داند و اگر گنبـد و بارگاهی می سازد به خاطر آن است که به مردم اعلام کنـد در این جا مردی از اهل توحید دفن شده است. کسـی که در اینجا دفن شـده در راه خدا شـهید گشـته و فدا و فنای توحید شده است. پس گنبد و بارگاه، یعنی مرکزی که زیر آن فریاد توحید بلند است، نه مرکزی در برابر مسـجد. امام رضا(ع) فرمودند:« وجه اللَّه» پیامبر خدا و حجّت های او در زمین هسـتند که به

وسیله آنان به خداوند، دین و معرفت او توجّه می شود. در دعای ندبه درباره امام زمان(ع) می خوانیم:« أین وجه الله الذی یؤتی» و نیز می خوانیم:« أین وجه الذی یتوجه الاولیاء».

[۳۸۲] (۱). عَنِ النَّبِیِّ(ص): مَعَاشِرَ النَّاسِ! تَدَبَّرُوا الْقُرْآنَ وَ افْهَمُوا آیَاتِهِ وَ مُحْکَمَاتِهِ وَ لَا تَتَّبِعُوا مُتَشَابِهَهُ فَوَ اللَّهِ لَهُوَ مُبَیِّنٌ لَکُمْ نُوراً وَاحِداً وَ لَا یُوَضِّحُ لَکُمْ تَفْسِیرَهُ إِلَّا الَّذِی أَنَا آخِذٌ بِیَدِهِ وَ مُصْعِدُهُ إِلَیَ وَ شَائِلٌ بِعَضُدِهِ وَ مُعْلِمُکُمْ أَنَّ مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِی مَوْلَاهُ وَ هُوَ عَلِی بْنُ أَبِی طَالِبٍ أَخِی وَ وَصِیِّی ....(روضه الواعظین، ج ۱، مجلس فی ذکر الإمامه و إمامه علی ابن أبی طالب و أولاده صلوات الله علیهم أجمعین، ص ۸۸) ای گروه مردم! در مورد قرآن تدبر کنید و آیات محکم آن را خوب بفهمید و هرگز از آیات متشابه پیروی نکنید و به خدا سوگند! هرگز کسی دشواریها و تفسیر آن را برای شما روشن نمی کند جز همین کسی که من دست او را می گیرم و به سوی خود می آورم و بازویش را بر می افرازم و به شما اعلام می کنم که هر کس من مولای اویم این علی مولای او است! یعنی علی بن ابی طالب که برادر و وصی من است.

[۳۸۳] (۱). قال رسول الله(ص): أَیُّهَا النَّاسُ! تَدَبَّرُوا الْقُرْآنَ الْمَجِیدَ فَقَدْ دَلَّکُمْ عَلَی الْأَمْرِ الرَّشِیدِ.(إرشاد القلوب، ج ۱، باب ۲۰، ص ۸۰) ای گروه مردم! در قرآن مجید بسیار تدبّر و تفکّر کنید؛ زیرا تنها قرآن است که شما را به راه راست راهنمایی می کند.

قَالَ عَلِی بْنَ الْحُسَیْنِ(ع): آیَاتُ الْقُرْآنِ خَزَائِنُ فَکُلَّمَا فَتَحْتَ خِزَانَهً یَنْبَغِی لَکَ

أَنْ تَنْظُرَ مَا فِيهَا.(كافى، ج ۲، ص ۶۰۹) آيات قرآن گنجينه هاى علم هستند هر گاه گنجينه اى گشوده شود شايسته است كه به آنچه در آن است نظر كنى.

[۳۸۴] (۱). اين درس در جلسه صد و يازدهم خارج فقه(مكاسب محرمه) معظم له ايراد گرديده است.

[۳۸۵] (۲). عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ(ع) فِي قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ(وَ قُلْ جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ) قَالَ: إِذَا قَامَ الْقَائِمُ(ع) ذَهَبَتْ دَوْلَةُ الْبَاطِلِ.(كافى، ج ۸، ص ۲۶۷) امام باقر(ع) درباره آيه ۸۱ سوره مباركه اسراء فرمود: هنگامى كه حضرت قائم(ع) قيام كند دولت باطل از ميان مى رود.

عَنِ الصَّادِقِ(ع): إِذَا قَامَ الْقَائِمُ لَا تَبْقَى أَرْضٌ إِلَّا نُودِيَ فِيهَا شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ.(بحار الأنوار، ج ۶۵، باب ۲۴، ص ۲۲۵) هنگامى كه قائم(ع) قيام كند، زمينى نمى ماند مگر آن كه نداى توحيد و شهادت لا اله الّا اللّه، محمّد رسول اللّه(ص) از آن زمين برمى خيزد.

[۳۸۶] (۳). او كسى است كه رسولش را با هدايت و آيين حق فرستاد تا آن را بر همه آيين ها غالب گرداند، هر چند مشركان كراهت داشته باشند!(توبه: آيه ۳۳؛ صف: آيه ۹)

[۳۸۷] (۱) .... فَإِنَّكَ قُلْتَ وَ قَوْلُكَ الْحَقُّ(ظَهَرَ الْفَسادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِما كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ) فَأَظْهِرِ اللَّهُمَّ لَنَا وَلِيَّكَ وَ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّكَ الْمُسَمَّى بِاسْمِ رَسُولِكَ حَتَّى لَا يَظْفَرَ بِشَيْ ءٍ مِنَ الْبَاطِلِ إِلَّا مَزَّقَهُ وَ يُحِقَّ الْحَقَّ وَ يُحَقِّقَهُ ....(بحار الأنوار، ج ۵۳، باب ۲۹، ص ۳۹) فرازى از دعاى عهد: ... زيرا خود گفته اى و گفته ات راست است. فساد مردم در دريا

و خشـکی آشکار گشته است. خداوندا! ولی خود و فرزند دختر پیامبرت را که هم نام پیامبرت می باشد، ظاهر گردان تا به هر باطلی که می رسد آن را به هم زده و از میان بردارد و حق را بر جای خود استوار و آشکار سازد ....

[۳۸۸] (۱). عَنِ الرَّیَّانِ بْنِ الصَّلْتِ قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا(ع): أَنْتَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ فَقَالَ: أَنَا صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ وَ لَكِنِّی لَسْتُ بِالَّذِی أَمْلَؤُهَا عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ كَیْفَ أَكُونُ ذَلِكَ عَلَی مَا تَرَی مِنْ ضَعْفِ بَدَنِی وَ إِنَّ الْقَائِمَ هُوَ الَّذِی إِذَا خَرَجَ كَانَ فِی سِنِّ الشُّیُوخِ وَ مَنْظَرِ الشُّبَّانِ قَوِیّاً فِی بَدَنِهِ حَتَّی لَوْ مَدَّ یَدَهُ إِلَی أَعْظَمِ شَجَرَةٍ عَلَی وَجْهِ الْأَرْضِ لَقَلَعَهَا وَ لَوْ صَاحَ بَیْنَ الْجِبَالِ لَتَدَكْدَكَتْ صُخُورُهَایكُونُ مَعَهُ عَصَا مُوسَی وَخَاتَمُ سُلَیْمَانَ ذَاكَ الرَّابِعُ مِنْ وُلْدِی یُغَیِّبُهُ اللَّهُ فِی سِتْرِهِ مَا شَاءَثُمَّ یُظْهِرُهُ فَیَمْلَأُ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْراًوَ ظُلْم.(کمـال الـدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۳۷۰) ریـان بن صـلت می گویـد: به امام رضا(ع) عرض کردم: شما صاحب الامر هستید؟ حضرت فرمود: من هم صاحب الامر هستم؛ ولی آن صاحب الامر که زمین را آن چنان که پر از سـتم شـده است پر از عدالت می کند نیسـتم و چگونه او باشم؟ من با این ضـعف بدنی هرگز نمی توانم صاحب الامر باشم، هر گـاه قـائم ظهور کنـد از نظر سن و سـال پیر است، ولی از جهت رخسار جوان است. صاحب الامر از نظر قوای بـدنی بسـیار نیرومند است تا جایی که می تواند با یک حرکت درختی را از ریشه بکند و اگر میان کوه ها فریاد بکشد سنگ های آنها

از هم جدا خواهد شد. عصای موسی و خاتم سلیمان همراه او است او چهارمین فرزند من است. خدا تا وقتی که بخواهد او را پشت پرده خود دارد، سپس او را ظاهر می کند تا زمین را آن چنان که پر از جور و ستم شده است پر از عدل و داد کند.

قال علی بن موسی الرضا ٨: لَوْ لَمْ یَبْقَ مِنَ الدُّنْیا إِلَّا یَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ذَلِکَ الْیَوْمَ حَتَّی یَخْرُجَ فَیَمْلَأَ الْأَرْضَ عَدْلًا کَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ أَمَّا مَتَی؟ فَإِخْبَارٌ عَنِ الْوَقْتِ. فَقَدْ حَدَّثَنِی أَبِی عَنْ أَبِیهِ عَنْ آبَائِهِ ع أَنَّ النَّبِی ص قِیلَ لَهُ: یَا رَسُولَ اللَّهِ! مَتَی یَخْرُجُ الْقَائِمُ مِنْ ذُرِّیَّتِکَ؟ فَقَالَ(ع): مَثَلُهُ مَثَلُ السَّاعَهِ الَّتِی لا یُجَلِّیها لِوَقْتِها إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ لا تَأْتِیکُمْ إِلَّا بَغْتَه.(همان) اگر از دنیا یک روز باقی بماند خداوند همان روز را طولانی خواهد کرد تا او ظهور کند و آن را پر از عدالت کند چنانچه پر از ستم شده است و اما این که آن روز چه روزی است؟ این خبر دادن از وقت است. و همانا پدرم از پدرش از پدرانش نقل کرد که از پیامبر اکرم(ص) سوال شد: قائم از فرزندانت کی خروج می کند؟ فرمود: مثل او مثل ساعت قیامت است که خداوند متعال وقت آن را آشکار نمی کند تا شما ناگهان آن را ببینید.

[٣٨٩] (١). این درس در جلسه چهل و پنج خارج اصول(قطع) معظم له ایراد گردیده است.(سیری کامل دراصول فقه، چاپ اول، ج ٩، ص ۴٨٣)

[٣٩٠] (٢). اعجاز این سوره: این سوره سه پیشگویی بزرگ را در

بردارد:

- از یک سو اعطای خیر کثیر را به پیامبر(ص) نوید می دهد اگرچه« اعطینا» به صورت فعل ماضی است، ولی ممکن است از قبیل مضارع مسلم باشد که در شکل ماضی بیان شده است. و« خیر کثیر» تمام پیروزیها و موفقیتهایی را که بعداً نصیب پیامبر اکرم(ص) شد و هنگام نزول این سوره در مکه قابل پیش بینی نبود، شامل می شود.

- از سوی دیگر، خبر می دهد که پیامبر(ص) بدون عقبه نخواهد بود، بلکه نسل و دودمان او به طور فراوان در جهان وجود خواهند داشت.

- از سوی سوم خبر می دهد که دشمنان او ابتر و بی دنباله خواهند بود، این پیشگویی نیز تحقق یافت، و چنان دشمنانش تار و مار شدند که امروز اثری از آنان باقی نمانده است، در حالی که طوایفی همچون بنی امیه و بنی عباس که به مقابله با پیامبر اکرم(ص) و فرزندان او برخاستند، روزی آنقدر جمعیت داشتند که فامیل و فرزندانشان قابل شماره نبودند؛ ولی امروز اگر هم چیزی از آنها باقی مانده باشد هرگز شناخته شده نیست.

درباره زخم زبان زدن به پیامبراکرم(ص) به خاطر نداشتن اولاد ذکور و نزول سوره کوثر، به این روایات توجه کنید:

در(الدر المنثور، ج ۶، ص ۴۰۳) آمده است که ابن سعد و ابن عساکر از طریق کلبی از ابی صالح از ابن عباس روایت کرده اند که گفت: فرزندان رسول خدا(ص) به ترتیب عبارتند از: قاسم، زینب، و عبداللّٰه، ام کلثوم، فاطمه و رقیه. قاسم اولین فرزند آن جناب بود که در مکه از دنیا رفت و بعد از او عبداللّٰه از دنیا رفت. عاص بن وائل سهمی گفت: نسل

پیامبر قطع شد، پس او ابتر و بی دنباله است، خدای تعالی در پاسخ او این آیه را فرستاد که خود عاص بن وائل ابتر و بی دنباله است. در همان کتاب است که زبیر بن بکار و ابن عساکر، از جعفر بن محمد از پدرش روایت کرده اند که فرمود: قاسم پسر رسول خدا(ص) در مکه از دنیا رفت و بعد از دفن جنازه او رسول خدا(ص) به عاص بن وائل و پسرش عمرو برخورد کرد، عاص وقتی رسول خدا(ص) را از دور دید گفت: الآن زخم زبانی به او می زنم، همین که آن جناب نزدیک شد، گفت: چه خوب شد که اجاقش کور شد، در پاسخ او این آیه نازل شد:\i(إِنَّ شانِئَکَ هُوَ الْأَبْتَرُ)\E.

و نیز در همان کتاب است که ابن ابی حاتم از سدی روایت کرده که گفت: رسم قریش چنین بود که وقتی فرزند ذکور کسی می مرد می گفتند:« بتر فلان» و چون فرزند رسول خدا(ص) از دنیا رفت عاص بن وائل گفت« بتر» یعنی فرزند ذکورش مرد و این فرد(رسول خدا ۹) از همه بیشتر بتر شد(چون هیچ فرزند ذکور برایش نماند). همچنین در بعضی از تواریخ آمده است که شماتت کننده ولید بن مغیره بوده و در برخی دیگر آمده که ابو جهل بوده و در برخی دیگر آمده که عقبة بن ابی معیط بوده و در بعضی آمده که کعب بن اشرف بوده؛ ولی معتبر همان است که می گوید: عاص بن وائل بوده است.(روح المعانی، ج ۳۰، ص ۲۴۸) مؤید آن، روایتی است که مرحوم طبرسی آن را در احتجاج از حسن بن علی(ع)

نقل کرده که آن جناب در حدیثی که روی سخنش با عمرو بن العاص است، فرموده است: تو در بستری مشترک متولد شدی(مادرت هم با عاص بن وائل هم بستر می شده و هم با دیگران) و وقتی متولد شدی عده ای از رجال قریش بر سر تو نزاع کردند، ابو سفیان بن حرب گفت: این پسر از نطفه من است. ولید بن مغیره گفت: از من است. عثمان بن حارث و نضر بن حارث بن کلده و عاص بن وائل هر یک ادعا کردند که از من است تا آن که از میان همه آنان لئیم تر و بی حسب و نسب تر و خبیث تر و ستمکارتر و زناکارترشان عاص بن وائل زورش بر سایرین چربید و تو را به خود ملحق ساخت. و نیز این تو بودی که برای بر شمردن افتخاراتت به خطبه ایستادی و گفتی این منم که محمد را زخم زبان می زنم و عاص بن وائل گفت: محمد مردی ابتر است؛ یعنی اولاد ذکوری ندارد، اگر از دنیا برود نامش از صفحه روزگار محو می شود و خدای تعالی در پاسخش فرمود:\i(إِنَّ شانِئَکَ هُوَ الْأَبْتَرُ ...)\E تا آخر حدیث.

[۳۹۱] (۱).« کوثر» یک معنای جامع و وسیع دارد و آن« خیر کثیر و فراوان» است و مصادیق آن زیاد است؛ ولی بسیاری از بزرگان علمای شیعه روشن ترین مصداق آن را وجود مبارک« فاطمه زهرا(س)» دانسته اند؛ چرا که با توجه به شأن نزول آیه که در متن بیان شد، استنباط می شود که این« خیر کثیر» همان فاطمه زهرا(س) است؛ زیرا نسل و ذریه پیامبر(ص) به وسیله همین دختر گرامی در جهان انتشار

یافت، نسلی که نه تنها فرزندان جسمانی پیامبر بودند، بلکه آیین او و تمام ارزشهای اسلام را حفظ کردند و به آیندگان ابلاغ کردند، نه تنها امامان معصوم: که جایگاهی ویژه دارند، بلکه هزاران هزار از فرزندان فاطمه علیها سلام در سراسر جهان پخش شدند که در میان آنان علمای بزرگ و نویسندگان و فقها و محدثان و مفسران والا مقام و فرماندهان عظیمی بودند که با ایثار و فداکاری در حفظ آیین اسلام کوشیده اند.

در اینجا به بحث جالبی از فخر رازی برخورد می کنیم که در ضمن تفسیرهای مختلف« کوثر» می گوید: قول سوم این است که این سوره به عنوان رد بر کسانی نازل شده که عدم وجود اولاد را بر پیامبر اکرم(ص) خرده می گرفتند؛ از این رو معنای سوره این است که خداوند به او نسلی می دهد که در طول زمان باقی می ماند، ببینید چه اندازه از اهل بیت را شهید کردند! در عین حال جهان مملو از آنها است، این در حالی است که از بنی امیه که دشمنان اسلام بودند شخص قابل ذکری در دنیا باقی نماند.

[۳۹۲] (۱). سرمایه زندگی دنیا، ناچیز است.(نساء: آیه ۷۷)

[۳۹۳] (۲). و گنجینه های همه چیز، تنها نزد ما است.(حجر: آیه ۲۱)

[۳۹۴] (۱). قَالَ النَّبِيُّ(ص): إِنَّ عَلِيّاً وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي وَ زَوْجَتُهُ فَاطِمَهُ سَيِّدَهُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ ابْنَتِي وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّهِ.(أمالي الصدوق، ۵۷، المجلس الثالث عشر) علی(ع) وصی و خلیفه من و فاطمه که بانوی زنان جهانیان است دختر من و حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشتند.

[۳۹۵] (۲). عَنْ يَعْلَى بْنِ مُرَّهَ قَالَ:

سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ(ص) يَقُولُ: حُسَيْنٌ مِنِّی وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ.(بحار، ج ۴۳، باب ۱۲، ص ۲۶۱) حسين از من است و من از حسين ام.

[۳۹۶] (۳). عَنْ مَعْمَرِ بْنِ رَاشِدٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقَ(ع) يَقُولُ: أَتَى يَهُودِی النَّبِی فَقَامَ بَيْنَ يَدَيْهِ يَحُدُّ النَّظَرَ إِلَيْهِ فَقَالَ: يَا يَهُودِیُّ! مَا حَاجَتُكَ؟ قَالَ: أَنْتَ أَفْضَلُ ام مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ النَّبِی الَّذِی كَلَّمَهُ اللَّهُ وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ التَّوْرَاهَ وَ الْعَصَا وَ فَلَقَ لَهُ الْبَحْرَ وَ أَظَلَّهُ بِالْغَمَامِ؟ فَقَالَ لَهُ النَّبِیُّ: إِنَّهُ يُكْرَهُ لِلْعَبْدِ أَنْ يُزَكِّی نَفْسَهُ وَ لَكِنِّی أَقُولُ: إِنَّ آدَمَ لَمَّا أَصَابَ الْخَطِيئَهَ كَانَتْ تَوْبَتُهُ أَنْ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ لَمَّا غَفَرْتَ لِی فَغَفَرَهَا اللَّهُ لَهُ وَ إِنَّ نُوحاً لَمَّا رَكِبَ فِی السَّفِينَهِ وَ خَافَ الْغَرَقَ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ لَمَّا أَنْجَيْتَنِی مِنَ الْغَرَقِ فَنَجَّاهُ اللَّهُ عَنْهُ وَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَمَّا أُلْقِی فِی النَّارِ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ لَمَّا أَنْجَيْتَنِی مِنْهَا فَجَعَلَهَا اللَّهُ عَلَيْهِ بَرْداً وَ سَلَاماً وَ إِنَّ مُوسَى لَمَّا أَلْقَى عَصَاهُ وَ أَوْجَسَ فِی نَفْسِهِ خِيفَهً قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ لَمَّا آمَنْتَنِی فَقَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ: لا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلى. يَا يَهُودِیُّ! إِنَّ مُوسَى لَوْ أَدْرَكَنِی ثُمَّ لَمْ يُؤْمِنْ بِی وَ بِنُبُوَّتِی مَا نَفَعَهُ إِيمَانُهُ شَيْئاً وَ لَا نَفَعَتْهُ النُّبُوَّهُ. يَا يَهُودِیُّ! وَ مِنْ ذُرِّيَّتِی الْمَهْدِی إِذَا خَرَجَ نَزَلَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ(ع) لِنُصْرَتِهِ فَقَدَّمَهُ وَ صَلَّى خَلْفَه.(بحار الأنوار، ج ۲۶، باب ۷، ص ۳۱۹) يك يهودی خدمت پيامبر رسيد و با دقت به آن حضرت نگاه می كرد، پيامبر

فرمود: ای یهودی! چه درخواستی داری؟ عرض کرد: شما بهتری یا موسی بن عمران پیامبری که خدا با او سخن گفت و بر او تورات و عصا فرستاد و دریا را برایش شکافت و با ابر بر سرش سایه انداخت؟ پیامبر اکرم(ص) فرمود: خوب نیست کسی از خود تعریف کند؛ ولی من می گویم: وقتی آدم دچار خطا شد توبه اش این بود که گفت: خدایا! از تو درخواست می کنم به حق محمّد و آل محمّد مرا ببخشی و خداوند او را بخشید. نوح وقتی سوار کشتی شد و از غرق شدن ترسید گفت: خدایا! به حق محمّد و آل محمّد مرا از غرق شدن نجات بخش و خداوند او را نجات داد. ابراهیم هنگامی که در آتش افکنده شد گفت: خدایا! درخواست می کنم به حق محمّد و آل محمّد مرا از این آتش نجات بخشی و خدا آن را بر او سرد و سلامت کرد. هنگامی که موسی عصایش را انداخت و در دل ترسید گفت: خدایا! به حق محمّد و آل محمّد مرا در امان قرار ده و خداوند فرمود: نترس تو برتر و پیروزی، ای یهودی! اگر موسی مرا درک می کرد و به من و نبوّتم ایمان نمی آورد، نه ایمانش به او سودی می بخشید و نه نبوّت برایش فایده داشت، ای یهودی! از ذریه من مهدی است، هنگامی که ظهور کند عیسی بن مریم برای یاری او می آید و او را امام قرار می دهد و پشت سرش نماز می خواند.

عَنْ غِيَاثِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنِ الصَّادِقِ عَنْ آبَائِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ قَالَ: سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَنْ مَعْنَى قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ: إِنِّی مُخَلِّفٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ

وَ عِتْرَتِی مِنَ الْعِتْرَهِ فَقَالَ: أَنَا وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ وَ الْأَئِمَّهُ التِّسْعَهُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَیْنِ تَاسِعُهُمْ مَهْدِیُّهُمْ وَ قَائِمُهُمْ لَا یُفَارِقُونَ کِتَابَ اللَّهِ وَ لَا یُفَارِقُهُمْ حَتَّی یَرِدُوا عَلَی رَسُولِ اللَّهِ حَوْضَهُ.(بحار الأنوار، ج ۲۳، باب ۷، ص ۱۰۴) از امیر المؤمنین(ع) سؤال کردند: معنای فرمایش پیامبراکرم(ص):« انی مخلف فیکم الثقلین: کتاب اللّه و عترتی» چیست و عترت آن جناب چه کسانی هستند؟ فرمود: من و حسن و حسین و امامان نه گانه از فرزندان حسین که نهمی ایشان مهدی و قائم آنان است از کتاب خدا جدا نمی شوند و کتاب خدا نیز از ایشان جدا نخواهد شد تا وقتی در کنار حوض بر پیامبر اکرم(ص) وارد شوند.

[۳۹۷] (۱). این درس در جلسه هفتصد و هشتم درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

[۳۹۸] (۲).(یُرِیدُ اللَّهُ بِکُمُ الْیُسْرَ وَ لا یُرِیدُ بِکُمُ الْعُسْر).(بقره: آیه ۱۸۵) خداوند، راحتی شما را می خواهد، نه زحمت شما را.

[۳۹۹] (۱). رسول خدا(ص) برای تمامی بشر مبعوث بود، بدون این که دینش انحصاری و دعوتش به قوم یا به مکان و زمان معینی اختصاص داشته باشد. دلیل این عمومیت، آیات قرآن مانند این آیه است که می فرماید:\i(قُلْ یا أَیُّهَا النَّاسُ إِنِّی رَسُولُ اللَّهِ إِلَیْکُمْ جَمِیعاً الَّذِی لَهُ مُلْکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ)\E. بگو: ای مردم! من فرستاده خدا به سوی همگی شما هستم، خدایی که فرمانروایی آسمانها و زمین از آن او است.(اعراف، آیه ۱۵۸) خدای سبحان به ایشان دستور می دهد برای این که زیر بار سنگین رسالت از پای در نیایند، طریق رفق و مدارا را پیش بگیرد و به تدریج

به سوی هدف قدم بر دارد تا هم دعوتش و هم دین خدا که به سویش دعوت می کند بهتر پیش برود و هم مردمی که آنان را دعوت می کنـد پـذیراتر شوند. به همین دلیل پیامبر گرامی اسـلام(ص) راه رفق و مدارا و تدریج را در پیش گرفت. برای این حقیقت، در سـیره رسول خدا(ص) و ائمه طاهرین: مظاهر بسیاری دیده می شود و پروردگارش نیز او را به همین روش دستور داده است. ایشان این دستور را از سه جهت صادر فرموده اند:

اول؛ از جهت معارف حقیقی و قوانین تشـریع شـده: مسأله زدودن عقاید باطل یک ملت و جایگزین کردن عقاید حقه در میان آنـان، از دشوارترین کارها است، مخصوصاً وقتی آن عقایـد باطل در اخلاق و اعمال آنان ریشه دوانـده و عادات و رسومی بر آن عقایـد مسـتقر شـده باشد و مردم- نسل در نسل- قرن ها دارای اخلاق، اعمال، عادات و رسومی باشـند که همه از عقایدی باطـل منشأ گرفته باشـد، خصوصا زمانی که دعوت دین، عمومی باشـد و بخواهـد در تمامی شـئون زنـدگی آن ملت بروز کند وآنقـدر فراگیر باشـد که همه حرکـات و سـکنات ظاهر و باطن، شب و روز، فقیر و غنی افراد جامعه را بـدون اسـتثنا فرا گیرد، همچنان که دعوت اسلام چنین است و معلوم است که تصور ایجاد چنین انقلابی در آنان چقدر دهشت آور است!

دوم؛ از جهت اعمـال: انس و عـادت بشـر به رفتـار خود و نیـازش به آن، زیادتر و مقـدم بر اعتقادات او است، علاوه بر این که عمل برای او محسوس تر است و چنانچه عقاید و اعمالش رو به روی یکدیگر قرار گیرند، اگر

اعمالش با شـهواتش مطابق باشـد، عمل را بر عقایـد مقـدم می دارد؛ مثلًا فلان زنای لـذتبخش را و هر چند با عقایدش سازگار نباشـد- مرتکـب می شـود، بـه همیـن جهت است که می بینیم دین اسـلام در همـان روزهـای اول همه عقایـد حقه را یـک جا پیشـنهاد کرد و هیچ ترسـی به خود راه نداد؛ ولی قوانین و شرایع مربوط به اعمال را یکجا بیان نکرد، بلکه در طول بیست و سه سال نزول وحی، به تدریج بیان فرمود. دشواری این امر و مشقت آن در اعمال بیشتر از اعتقادات است.

به عنوان مثـال، تحریم می گسـاری توسـط شـارع مقـدس اسـلام تـدریجی بوده است: مردم به خاطر غرائزی که دارنـد همواره متمایل به لذائذ و شـهوات هسـتند و این تمایل، اعمال شـهوانی را بیشتر از حق و حقیقت در میان آنان شایع می سازد و قهراً به ارتکـاب آنهـا عـادت کرده و ترکش هر چنـد که مقتضـای سـعادت انسانی باشـد برایشان دشوار می شود، به این دلیل خـدای سبحـان مبـارزه بـا این گونه عادتهـا را تـدریجاً در میـان مردم آغـاز کرد، و آنهـا را با رفق و مـدارا تکلیف فرمود. یکی از این عـادات زشت و شـایع میـان مردم می گساری بود که شارع اسـلام به تدریـج تحریم آن را شـروع کرد و این مطلب با تـدبر در آیات مربوط به این تحریم که می بینیم چهار بار نازل شده است کاملًا به چشم می خورد.

آیـات قرآنی در القای معارف و قوانین، مختلف است، برخی از آنها در مکه نازل شـده است که نوعاً مطالب را به طور اجمال و سر بسته بیان کرده است و برخی در مدینه، که مطالب را به طور تفصیل

و شکفته بیان کرده و به جزئیات همان احکامی که در مکه نازل شده بود پرداخته و مجملات آنها را بیان می کند و با این حال خود آیات مدنی هم خالی از این تدرج و چند مرحله ای نیست و چنین نیست که تمامی احکام و قوانین دینی در مدینه منوره یک روزه نازل شده باشد بلکه در مدینه هم به تدریج نازل گردیده است.

اگر کسی در وسعت معارف و قوانین اسلام دقت کند و در نظر بگیرد که در ایام نزول قرآن و بعثت رسول اکرم(ص)، دنیا در چه وضعی به سر می برد و ظلمت جهل و پلیدی فساد و ظلم تا چه حد رسیده بود، هیچ تردیدی برایش باقی نمی ماند که در آن روز ممکن نبوده که اسلام یکباره شرک و فساد را از دنیا ریشه کن کند. و تصدیق می کند که لازم بوده دعوت را میان بعضی از طوائف ساکنان زمین، شروع کند و به ناچار این طایفه همان قوم خود رسول اللّه(ص) باشد، آن گاه پس از آن که دین خدا میان عرب جای خود را باز کرد به تدریج میان غیر عرب هم راه یابد، هم چنان که همین طور شد.

مراحل مختلف دعوت و رعایت تدریج در کیفیت دعوت و مراحل آن:

خداوند عزوجل به رسول گرامی اش دستور داد تا بعد از قیام به اصل دعوت، نخست از عشیره و قوم خود آغاز کند و فرمود:\i(وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَکَ الْأَقْرَبِينَ)\E انذار را نخست از عشیره خود، آن هم نزدیک ترین آنان، شروع کن(سوره شعرا، آیه ۲۱۴)، آن گاه دستور داد که دعوت خود را توسعه داده، به غیر عشیره اش هم برساند

و همچنین از اهل شهر خودش به شهرهای اطراف ببرد و در این باره فرمود:i\(وَأَوحِي إِلَى هذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ)E\ این قرآن به من وحی شد تا شما را و هر کسی را که ندایم به او برسد انذار کنم.(سوره انعام، آیه ۱۹)، خدای تعالی سپس به آن جناب دستور داد که دعوتش را در تمامی دنیا و همه مردم(چه صاحبان ادیان و چه غیر آنان) توسعه دهد.

رعایت تدریج در دعوت و طرز ارشاد و کیفیت اجرا و عملی کردن دعوت:

مرحله نخست دعوت با زبان: طریقه ای که از تمامی قرآن کریم استفاده می شود؛ زیرا به وضوح می بینیم که خدای سبحان به آن حضرت دستور داده تا با ملاطفت و نرمی دعوت خود را به گوش مردم برساند:i\(قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحى إِلَيَّ)E\[ای پیامبر!] بگو من نیز بشری هستم مثل شما، با این تفاوت که به من وحی می شود.(کهف، آیه ۱۱۰) و نیز به رسول خدا دستور داد که در« دعوت زبانی» فنون بیان را به کار ببرد؛ یعنی در هر جا به مقتضای فهم و استعداد شنونده سخن بگوید:(ادْعُ إِلى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ، وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ). مرحله بعد کناره گیری از معاشرت و سخن گفتن با کفار: خداوند متعال به مؤمنان دستور داد در دین و رفتار خود از کافران کناره گیری کنند و در تشکیل مجتمع اسلامی کفار را جزو خود ندانند و دین هیچ کس دیگر را که معتقد به توحید نیست با دین خود مخلوط نسازند و عمل هیچ غیر مسلمان را- البته اگر معصیت یا رذیله ای

از رذائـل اخلاقی باشـد- با اعمال خود مخلوط نکننـد مگر آن مقـداری را که ضـرورت زنـدگی آن را ایجاب کنـد\i(یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا عَدُوِّی وَ عَدُوَّکُمْ أَوْلِیاءَ، تُلْقُونَ إِلَیْهِمْ بِالْمَوَدَّهِ، وَ قَدْ کَفَرُوا بِما جاءَکُمْ مِنَ الْحَقِّ ...)، و(لا یَنْهاکُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِینَ لَمْ یُقاتِلُوکُمْ فِی الدِّینِ، وَ لَمْ یُخْرِجُوکُمْ مِنْ دِیارِکُمْ، أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَیْهِمْ إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطِینَ)،(إِنَّما یَنْهاکُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِینَ قاتَلُوکُمْ فِی الدِّینِ وَ أَخْرَجُوکُمْ مِنْ دِیارِکُمْ وَ ظاهَرُوا عَلی إِخْراجِکُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَ مَنْ یَتَوَلَّهُمْ فَأُولئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ)؛E\ هان ای کسانی که ایمان آورده اید! دشمن خدا و دشمن خود را دوست خود مگیرید، آیا دست دوستی به آنان می دهید با این که نسبت به دین حقی که برای شـما آمده کفر می ورزند؟ ... خدای تعالی شـما را از این عمل نهی نمی کند که نسبت به کسانی که کافر نیستند ولی نه با شـما قتال کردند و نه شـما را از دیارتان بیرون نمودند، خوبی کنید و به عدالت رفتار نمایید، خدای تعالی عدالت پیشگان را دوست می دارد، تنها شـما را از این عمل نهی می کند که نسبت به کفاری که با شما قتال کردند و از دیارتان بیرونتان کردند و در بیرون کردن شـما یکدیگر را کمک کردند، دوستی کنید و از شما هر کس آنـان را دوست بـدارد، خود او نیز سـتمکار است.(سوره ممتحنه، آیه ۱- ۹) و آیـات قرآنی در معنـای تبرّی و کناره گیری از دشمنان دین بسیار است که در واقع معنای تبرّی و کیفیت و خصوصیت آن را بیان می کند.

مرحله سوم جهاد و توسل به زور- که همان جهاد اسلامی است-

این سه مرحله یکی از خصایص دین اسلامی و از افتخارات آن است و مرتبه اول که همان دعوت زبانی بود لازمه دو مرحله دیگر و مرحله دوم که کناره گیری بود لازمه مرحله سوم است، همچنان که می بینیم سیره و رفتار رسول خدا(ص) در هر جنگی، اول دعوت و موعظه به زبان بود و این دستوری بود که خدای تعالی به او داد:\i(فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ آذَنْتُكُمْ عَلى سَواءٍ)\E؛ اگر روی گرداندند بگو: من به طور عادلانه به شما اعلام می کنم.(سوره انبیا، آیه ۱۰۹) و یکی از سخنان بسیار نادرست تهمتی است که به اسلام زده اند و گفته اند: اسلام دین زور و شمشیر است، نه دین دعوت. با این که قرآن کریم و سیره رسول خدا(ص) و تاریخ به مراحل سه گانه دعوت اسلام، شهادت می دهد و آن را روشن می کند.(ترجمه المیزان، ج ۴، ص ۲۴۷)

[۴۰۰] (۱). عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَقَامَ بِالْمَدِینَهِ عَشْرَ سِنِینَ لَمْ یَحُجَّ ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَیْهِ-(وَأَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ رِجالًا وَ عَلی کُلِّ ضامِرٍ یَأْتِینَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ) فَأَمَرَ الْمُؤَذِّنِینَ أَنْ یُؤَذِّنُوا بِأَعْلَی أَصْوَاتِهِمْ بِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ یَحُجُّ فِی عَامِهِ هَذَا فَعَلِمَ بِهِ مَنْ حَضَرَ الْمَدِینَهَ وَ أَهْلُ الْعَوَالِی وَ الْأَعْرَابُ وَ اجْتَمَعُوا لِحَجِّ رَسُولِ اللَّهِ وَ إِنَّمَا کَانُوا تَابِعِینَ یَنْظُرُونَ مَا یُؤْمَرُونَ وَ یَتَّبِعُونَهُ أَوْ یَصْنَعُ شَیْئاً فَیَصْنَعُونَهُ فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ فِی أَرْبَعٍ بَقِینَ مِنْ ذِی الْقَعْدَهِ فَلَمَّا انْتَهَی إِلَی ذِی الْحُلَیْفَهِ زَالَتِ الشَّمْسُ فَاغْتَسَلَ ثُمَّ خَرَجَ حَتَّی أَتَی الْمَسْجِدَ الَّذِی عِنْدَ الشَّجَرَهِ فَصَلَّی فِیهِ الظُّهْرَ وَ عَزَمَ بِالْحَجِّ مُفْرِداً وَ خَرَجَ حَتَّی انْتَهَی إِلَی الْبَیْدَاءِ عِنْدَ الْمِیلِ

الْأَوَّلِ فَصُفَّ لَهُ سِمَاطَانِ فَلَبَّى بِالْحَجِّ مُفْرِداً وَ سَاقَ الْهَدْيَ سِتّاً وَ سِتِّينَ أَوْ أَرْبَعاً وَ سِتِّينَ حَتَّى انْتَهَى إِلَى مَكَّةَ فِي سَلْخِ أَرْبَعٍ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ فَطَافَ بِالْبَيْتِ سَبْعَةَ أَشْوَاطٍ ثُمَّ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ خَلْفَ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ ثُمَّ عَادَ إِلَى الْحَجَرِ فَاسْتَلَمَهُ وَ قَدْ كَانَ اسْتَلَمَهُ فِي أَوَّلِ طَوَافِهِ ثُمَّ قَالَ:(إِنَّ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ) فَأَبْدَأُ بِمَا بَدَأَ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ وَ إِنَّ الْمُسْلِمِينَ كَانُوا يَظُنُّونَ أَنَّ السَّعْيَ بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ شَيْ ءٌ صَنَعَهُ الْمُشْرِكُونَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ:-« إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلا جُناحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِما» ثُمَّ أَتَى الصَّفَا فَصَعِدَ عَلَيْهِ وَ اسْتَقْبَلَ الرُّكْنَ الْيَمَانِيَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ دَعَا مِقْدَارَ مَا يُقْرَأُ سُورَةُ الْبَقَرَةِ مُتَرَسِّلًا ثُمَّ انْحَدَرَ إِلَى الْمَرْوَةِ فَوَقَفَ عَلَيْهَا كَمَا وَقَفَ عَلَى الصَّفَا ثُمَّ انْحَدَرَ وَ عَادَ إِلَى الصَّفَا فَوَقَفَ عَلَيْهَا ثُمَّ انْحَدَرَ إِلَى الْمَرْوَةِ حَتَّى فَرَغَ مِنْ سَعْيِهِ فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ سَعْيِهِ وَ هُوَ عَلَى الْمَرْوَةِ أَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ بِوَجْهِهِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: إِنَّ هَذَا جَبْرَئِيلُ وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى خَلْفِهِ يَأْمُرُنِي أَنْ آمُرَ مَنْ لَمْ يَسُقْ هَدْياً أَنْ يُحِلَّ وَ لَوِ اسْتَقْبَلْتُ مِنْ أَمْرِي مَا اسْتَدْبَرْتُ لَصَنَعْتُ مِثْلَ مَا أَمَرْتُكُمْ وَ لَكِنِّي سُقْتُ الْهَدْيَ وَ لَا يَنْبَغِي لِسَائِقِ الْهَدْيِ أَنْ يُحِلَّ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ قَالَ: فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ: لَنَخْرُجَنَّ حُجَّاجاً وَ رُءُوسُنَا وَ شُعُورُنَا تَقْطُرُ. فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ: أَمَا إِنَّكَ لَنْ تُؤْمِنَ بِهَذَا أَبَداً. فَقَالَ لَهُ سُرَاقَةُ بْنُ مَالِكِ بْنِ جُعْشُمٍ الْكِنَانِيُّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! عُلِّمْنَا دِينَنَا كَأَنَّا خُلِقْنَا الْيَوْمَ فَهَذَا الَّذِي أَمَرْتَنَا بِهِ لِعَامِنَا هَذَاام لِمَا

يَسْتَقْبِلُ. فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ: بَلْ هُوَ لِلْأَبَدِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَهِ ثُمَّ شَبَّكَ أَصَابِعَهُ وَ قَالَ: دَخَلَتِ الْعُمْرَهُ فِى الْحَجِّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَهِ. قَالَ: وَ قَدِمَ عَلِى مِنَ الْيَمَنِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَ هُوَ بِمَكَّهَ فَدَخَلَ عَلَى فَاطِمَهَ سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهَا وَ هِى قَدْ أَحَلَّتْ فَوَجَدَ رِيحاً طَيِّبَهً وَ وَجَدَ عَلَيْهَا ثِيَاباً مَصْبُوغَهً فَقَالَ: مَا هَذَا يَا فَاطِمَهُ؟ فَقَالَتْ: أَمَرَنَا بِهَذَا رَسُولُ اللَّهِ. فَخَرَجَ عَلِى إِلَى رَسُولِ اللَّهِ مُسْتَفْتِياً فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنِّى رَأَيْتُ فَاطِمَهَ قَدْ أَحَلَّتْ وَ عَلَيْهَا ثِيَابٌ مَصْبُوغَهٌ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: أَنَا أَمَرْتُ النَّاسَ بِذَلِكَ فَأَنْتَ يَا عَلِيُّ! بِمَا أَهْلَلْتَ؟ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِهْلَالًا كَإِهْلَالِ النَّبِى فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ: قِرَّ عَلَى إِحْرَامِكَ مِثْلِى وَ أَنْتَ شَرِيكِى فِى هَدْيِى. قَالَ: وَ نَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ بِمَكَّهَ بِالْبَطْحَاءِ هُوَ وَ أَصْحَابُهُ وَ لَمْ يَنْزِلِ الدُّورَ فَلَمَّا كَانَ يَوْمُ التَّرْوِيَهِ عِنْدَ زَوَالِ الشَّمْسِ أَمَرَ النَّاسَ أَنْ يَغْتَسِلُوا وَ يُهِلُّوا بِالْحَجِّ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ الَّذِى أَنْزَلَ عَلَى نَبِيِّهِ:(فَاتَّبِعُوا مِلَّهَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ) فَخَرَجَ النَّبِى وَ أَصْحَابُهُ مُهِلِّينَ بِالْحَجِّ حَتَّى أَتَى مِنًى فَصَلَّى الظُّهْرَ وَ الْعَصْرَ وَ الْمَغْرِبَ وَ الْعِشَاءَ الْآخِرَهَ وَ الْفَجْرَ ثُمَّ غَدَا وَ النَّاسُ مَعَهُ وَ كَانَتْ قُرَيْشٌ تُفِيضُ مِنَ الْمُزْدَلِفَهِ وَ هِى جَمْعٌ وَ يَمْنَعُونَ النَّاسَ أَنْ يُفِيضُوا مِنْهَا فَأَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ وَ قُرَيْشٌ تَرْجُوا أَنْ تَكُونَ إِفَاضَتُهُ مِنْ حَيْثُ كَانُوا يُفِيضُونَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ:(ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفاضَ النَّاسُ وَ اسْتَغْفِرُوا اللَّهَ) يَعْنِى إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ فِى إِفَاضَتِهِمْ مِنْهَا وَ مَنْ كَانَ بَعْدَهُمْ فَلَمَّا رَأَتْ قُرَيْشٌ أَنَّ قُبَّهَ رَسُولِ اللَّهِ ص قَدْ مَضَتْ كَأَنَّهُ دَخَلَ فِى أَنْفُسِهِمْ شَىْ ءٌ لِلَّذِى كَانُوا يَرْجُونَ مِنَ

الْإِفَاضَهِ مِنْ مَكَانِهِمْ حَتَّى انْتَهَى إِلَى نَمِرَهَ وَ هِيَ بَطْنُ عُرَنَهَ بِحِيَالِ الْأَرَاكِ فَضُرِبَتْ قُبَّتُهُ وَ ضَرَبَ النَّاسُ أَخْبِيَتَهُمْ عِنْدَهَا فَلَمَّا زَالَتِ الشَّمْسُ خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ وَ مَعَهُ قُرَيْشٌ وَ قَدِ اغْتَسَلَ وَ قَطَعَ التَّلْبِيَهَ حَتَّى وَقَفَ بِالْمَسْجِدِ فَوَعَظَ النَّاسَ وَ أَمَرَهُمْ وَ نَهَاهُمْ ثُمَّ صَلَّى الظُّهْرَ وَ الْعَصْرَ بِأَذَانٍ وَ إِقَامَتَيْنِ ثُمَّ مَضَى إِلَى الْمَوْقِفِ فَوَقَفَ بِهِ فَجَعَلَ النَّاسُ يَبْتَدِرُونَ أَخْفَافَ نَاقَتِهِ يَقِفُونَ إِلَى جَانِبِهَا فَنَحَّاهَا فَفَعَلُوا مِثْلَ ذَلِكَ فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ لَيْسَ مَوْضِعُ أَخْفَافِ نَاقَتِي- بِالْمَوْقِفِ وَ لَكِنْ هَذَا كُلُّهُ وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى الْمَوْقِفِ فَتَفَرَّقَ النَّاسُ وَ فَعَلَ مِثْلَ ذَلِكَ بِالْمُزْدَلِفَهِ فَوَقَفَ النَّاسُ حَتَّى وَقَعَ الْقُرْصُ قُرْصُ الشَّمْسِ ثُمَّ أَفَاضَ وَ أَمَرَ النَّاسَ بِالدَّعَهِ حَتَّى انْتَهَى إِلَى الْمُزْدَلِفَهِ وَ هُوَ الْمَشْعَرُ الْحَرَامُ فَصَلَّى الْمَغْرِبَ وَ الْعِشَاءَ الْآخِرَهَ بِأَذَانٍ وَاحِدٍ وَ إِقَامَتَيْنِ ثُمَّ أَقَامَ حَتَّى صَلَّى فِيهَا الْفَجْرَ وَ عَجَّلَ ضُعَفَاءَ بَنِي هَاشِمٍ بِلَيْلٍ وَ أَمَرَهُمْ أَنْ لَا يَرْمُوا الْجَمْرَهَ- جَمْرَهَ الْعَقَبَهِ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ فَلَمَّا أَضَاءَ لَهُ النَّهَارُ أَفَاضَ حَتَّى انْتَهَى إِلَى مِنًى فَرَمَى جَمْرَهَ الْعَقَبَهِ وَ كَانَ الْهَدْيُ الَّذِي جَاءَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ أَرْبَعَهً وَ سِتِّينَ أَوْ سِتَّهً وَ سِتِّينَ وَ جَاءَ عَلِيٌّ بِأَرْبَعَهٍ وَ ثَلَاثِينَ أَوْ سِتَّهٍ وَ ثَلَاثِينَ فَنَحَرَ رَسُولُ اللَّهِ سِتَّهً وَ سِتِّينَ وَ نَحَرَ عَلِيٌّ أَرْبَعاً وَ ثَلَاثِينَ بَدَنَهً وَ أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ أَنْ يُؤْخَذَ مِنْ كُلِّ بَدَنَهٍ مِنْهَا جَذْوَهٌ مِنْ لَحْمٍ ثُمَّ تُطْرَحَ فِي بُرْمَهٍ ثُمَّ تُطْبَخَ فَأَكَلَ رَسُولُ اللَّهِ وَ عَلِيٌّ وَ حَسَوَا مِنْ مَرَقِهَا وَ لَمْ يُعْطِيَا الْجَزَّارِينَ جُلُودَهَا وَ لَا جِلَالَهَا وَ لَا قَلَائِدَهَا وَ تَصَدَّقَ بِهِ وَ حَلَقَ وَ زَارَ الْبَيْتَ وَ رَجَعَ إِلَى مِنًى وَ أَقَامَ بِهَا حَتَّى كَانَ الْيَوْمُ الثَّالِثُ

مِنْ آخِرِ أَيَّامِ التَّشْرِيقِ ثُمَّ رَمَى الْجِمَارَ وَ نَفَرَ حَتَّى انْتَهَى إِلَى الْأَبْطَحِ فَقَالَتْ لَهُ عَائِشَةُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! تَرْجِعُ نِسَاؤُكَ بِحَجَّةٍ وَ عُمْرَةٍ مَعاً وَ أَرْجِعُ بِحَجَّةٍ فَأَقَامَ بِالْأَبْطَحِ وَ بَعَثَ مَعَهَا عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ أَبِي بَكْرٍ إِلَى التَّنْعِيمِ فَأَهَلَّتْ بِعُمْرَةٍ ثُمَّ جَاءَتْ وَ طَافَتْ بِالْبَيْتِ وَ صَلَّتْ رَكْعَتَيْنِ عِنْدَ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ وَ سَعَتْ بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ ثُمَّ أَتَتِ النَّبِيَّ فَارْتَحَلَ مِنْ يَوْمِهِ وَ لَمْ يَدْخُلِ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ وَ لَمْ يَطُفْ بِالْبَيْتِ وَ دَخَلَ مِنْ أَعْلَى مَكَّةَ مِنْ عَقَبَةِ الْمَدَنِيِّينَ وَ خَرَجَ مِنْ أَسْفَلِ مَكَّةَ مِنْ ذِي طُوًى(الكافى، ج ۴، باب حج النبى، ص ۲۴۴)

[۴۰۱] (۱). اما حضرت زهرا سلام الله تعالى عليها كه در خدمت پدر بودند، چون سوق هدى نكرده بودند، حجّشان به حجّ تمتّع تبديل شد؛ لذا بعد از ورود به مكّه و طواف و سعى وتقصير، براى ايشان حالت احلال و تحلّل پيدا شد، به طورى كه در روايات فراوان چنين آمده است كه اميرالمؤمنين(ع) در آن سفر از يمن وارد مكه شد، وقتى بر حضرت زهرا سلام الله عليها وارد شد، ملاحظه كرد حضرت زهراسلام الله عليها از حالت احرام بيرون آمده، لباس رنگين پوشيده و طيّب و عطر استعمال كرده است. اميرالمؤمنين(ع) متعجّب شده، فرمودند: چه شده است؟ چطور شما از احرام بيرون آمديد؟ ايشان گفتند: جريان از اين قرار است كه مشروعيّت حجّ تمتّع به وسيله جبرئيل نازل شد و من چون جزو كسانى بودم كه سوق هدى نكرده بودم، وظيفه شرعى اين شد كه عمره تمتع را انجام دهم و بعد از عمره تمتع، از احرام بيرون بيايم. اميرالمؤمنين(ع) خدمت

رسول خدا(ص) رسیدند و از ایشان توضیح بیشتری خواستند، حضرت نیز مسأله را بیان کردند.(این حاشیه از متن بیانات آیت الله العضمی فاضل لنکرانی است.)

[۴۰۲] (۱). با توجه به آخر روایت و دیگر روایات، ظاهراً منظور خلیفه دوم عمر بن الخطاب است.

[۴۰۳] (۲). این جمله اشاره به اصول بدعت هایی است که خلیفه های ناحقِ بعد از رحلت پیامبر در دیانت پدید آوردند و بسیاری از قوانین قرآن و مقررات پیامبر اسلام را دگرگون ساختند، و از آن جمله: تصویب نامه ای از شورای اصحاب بود که عمر در دوران خود آن را مقرر کرده بود و برخی احکام و مقررات را به مشورت صحابه می گذاشت و طبق نظر اکثریت آنها اجرا می کرد و اکثریت هم از میل و رغبت او پشتیبانی می کردند، عمر در دوران تصدّی امر خلافت از این گونه مقرّرات بسیار به وجود آورد که جزء سنّت حکومت اسلامی شد، مانند حکم به بریدن دست دزد از مچ دست و پا از مفصل پا، با این که پیامبر فقط انگشتان دست را می برید و انگشتان پا را و خود کف دست و قسمت عقب پاها را بجا می گذاشت، و مانند حکم سه طلاق به یک صیغه، و مانند این که فروش ام الولد را منع کرد. اگر چه فرزند او بمیرد، و خودش گفت: من چنین در نظر گرفتم و این رأی من است و آن را بر مردم اجرا کرد، و مانند حکم به این که گواهی موالی یعنی تازه مسلمانان جز نژاد عرب را در محاکم نپذیرند.

و دیگر همین اعلامیه عمر است که گفت: دو متعه در زمان پیامبرحلال بودند ومن آنها را

حرام کردم و بر آنها کیفر می کنم: حج تمتع و متعه زنان.(نهج الحق و کشف الصدق، ص ۲۸۲ و ۵۲۵؛ الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۱، ص ۱۷۴؛ الکافی، ج ۸، ص ۶۱؛ علی نقل صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۹۵؛ سنن البیهقی، ج ۷، ص ۲۰۶؛ علی ما حکاه الغدیر، ج ۶، ص ۲۱۰؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۸۲)

[۴۰۴] (۱). عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ(ع) قَالَ: إِذَا قَامَ الْقَائِمُ(ع) دَعَا النَّاسَ إِلَی الْإِسْلَام جَدِیداً وَ هَدَاهُمْ إِلَی أَمْرٍ قَدْ دُثِرَ فَضَلَّ عَنْهُ الْجُمْهُورُ وَ إِنَّمَا سُمِّی الْقَائِمُ مَهْدِیّاً لِأَنَّهُ یَهْدِی إِلَی أَمْرٍ قَدْ ضَلُّوا عَنْهُ وَ سُمِّی بِالْقَائِم لِقِیَامِهِ بِالْحَق.(الإرشاد، ج ۲، فصل سیره الإمام المهدی(ع)، ص ۳۸۲) چون قائم آل محمد ظهور کند مردم را به اسلام تازه دعوت می کند و آنها را به آثاری که بر اثر ظلم و بیدادگری از میان رفته و کهنه شده و مردم از آنها بی خبر مانده رهبری می فرماید و قائم را از آن نظر مهدی گفته اند که مردم را به آیینی که مسلمانان از دست داده اند هدایت می کند و او را به آن جهت قائم خوانده اند که برای ابراز حق و ظهور آن قیام می کند.

رَوَی أَبُو خَدِیجَهَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ(ع) قَالَ: إِذَا قَامَ الْقَائِمُ(ع) جَاءَ بِأَمْرٍ جَدِیدٍ کَمَا دَعَا رَسُولُ اللَّهِ(ص) فِی بُدُوِّ الْإِسْلَام إِلَی أَمْرٍ جَدِید.(همان) چون قائم آل محمد ظهور کند دستور تازه می آورد چنانچه پیامبر اکرم(ص) درآغاز اسلام، دستور تازه آورد.

[۴۰۵] (۱). این درس در جلسه سیصد و بیست و چهارم خارج اصول معظم له

ایراد گردیده است.

[۴۰۶] (۲). برای شناخت وهابیت و آگاهی از خطرات آنها نسبت به دین اسلام، باید این مسلک انحرافی را از زوایای مختلف مورد مطالعه و بررسی قرار دارد، از جمله: نحوه پیدایش و به وجود آمدن این فرقه و طرز تفکر آنها نسبت به دین و اولیای الهی و شعائر اسلامی و عملکرد آنها در حوزه اجتماع و سیاست و ....

الف- مسلک وهابیت، منسوب به محمد بن عبدالوهاب نجدی است و علّت این که آن را به خود شیخ محمد نسبت نداده اند و نگفته اند« محمدیه» به این جهت بوده است که مبادا پیروان این مذهب، نوعی شرکت در نام پیامبر پیدا کنند.

محمد بن عبدالوهاب، در سال ۱۱۱۵ هجری قمری در شهر« عیینه» چشم به جهان گشود. از کودکی به کتاب های تفسیر، حدیث و عقاید، علاقه داشت و از همان دوران جوانی، اعمال مذهبی مردم« به خدا» را زشت می شمرد، وی به مدینه رفت و در آن جا توسل مردم به پیامبر را ناپسند شمرد. محمد بن عبدالوهاب، بعد از مرگ پدر، افکار و عقاید خود را- که قبلًا از سوی ابن تیمیه و شاگردش ابن قیم پی ریزی شده بود- اظهار کرده و به تبلیغ و ترویج و رسمیت دادن آن همت گماشت.

ب- وهابیان معتقدند: هیچ انسانی، نه موحد است و نه مسلمان؛ مگر این که اموری را ترک کند. این امور عبارت است از:

- به وسیله هیچ یک از و اولیای خدا و رسولان به خدا توسل نجوید و در صورت توسل در راه شرک گام نهاده و مشرک است.

- زائران به قصد زیارت به آرامگاه رسول خدا نزدیک نشوند و بر قبر

آن حضرت دست نگذارند و در آن جا دعا نخوانند و نماز نگزارند و ساختمان و مسجد روی قبر نسازند.

- از پیامبر(ص) طلب شفاعت نکنند.

- زیارت قبور و ساختن گنبد و بارگاه برای آنان، شرک است.

- وهابیان بر این باورند که مسلمانان، در گذر روزگار از آیین اسلام منحرف شده اند.

۶. هر گونه مراسم تشییع جنازه و سوگواری حرام است.

این منطق خشک و بی پایه، در تقابل با منطق وحی قرار دارد؛ چرا که قرآن در موارد یاد شده نظراتی صریح و مخالف وهابیّت دارد:

-(قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی)؛ بگو: از شما[در برابر ابلاغ رسالتم] هیچ پاداشی جز مودّت نزدیکان[یعنی اهل بیتم] نمی خواهم.(شوری: آیه ۲۳)

یکی از مصادیق ابراز علاقه به خاندان رسالت و اهل بیت و ذوی القربی، قبرهای آنان و تعمیر قبرهای ایشان است. این راه و رسم در میان ملت های جهان وجود دارد و یک نوع سنّت عرفی به حساب می آید.

-(فَقالُوا ابْنُوا عَلَیْهِمْ بُنْیاناً رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قالَ الَّذینَ غَلَبُوا عَلی أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَیْهِمْ مَسْجِداً)؛ گفتند: ساختمانی روی[جایگاه] آنان بنا کنید[تا از دیده ها پنهان بمانند] البته پروردگارشان به آنان داناتر است.

- ولی آنان که بر کارشان[نسبت به اصحاب کهف] پیروز شدند، گفتند: به یقین مسجدی روی[جایگاه] آنان بنا خواهیم کرد.(کهف: آیه ۲۱)

هنگامی که وضع اصحاب کهف بر مردم آن زمان روشن شد و مردم به دهانه غار آمدند، درباره مدفن آنان دو نظر ابراز داشتند. آیه شریفه متذکر آن می شود و انتقاد یا لحن اعتراضی نسبت به نظر آنان ندارد. با توجه به آیه شریفه، هرگز نمی توان تعمیر قبور اولیای

الهی و صالحان را عملی حرام یا حتی مکروه قلمداد کرد، بلکه آیه شریفه، به نوعی تشویق می کند که برای بزرگداشت اولیا و صالحان و حفظ قبرهای آنان، باید کوشید.

-(وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِکَ وَ لِلْمُؤْمِنینَ وَ الْمُؤْمِناتِ)؛ برای گناه خود و مؤمن و مؤمنان استغفار کن.(محمد، آیه ۱۹)

-(صَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلاتَکَ سَکَنٌ لَهُمْ)؛ بر آنان دعا کن زیرا دعای تو مایه آرامشی برای آنان است.(توبه، آیه

\۱۰۳E\i)

-(وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحیماً)؛ و اگر آنان هنگامی که[با ارتکاب گناه] به خود ستم کردند، نزد تو می آمدند و از خدا آمرزش می خواستند و پیامبر هم برای آنان طلب آمرزش می کرد، به یقین خدا را بسیار توبه پذیر و مهربان می یافتند.(نساء، آیه ۶۴)

این آیات بیانگر این است که طلب آمرزش پیامبر در حق افراد، کاملًا مؤثر و مفید است و موضوع شفاعت پیامبر و دعای آن حضرت، نه تنها در آیات صریح، بلکه در احادیث عامه و خاصه و سیره صحابه نیز مشهود است.

ج) وهابیان قائل به جنگ با دیگر فرقه ها و مذاهب اسلامی هستند و مدعی اند که یا باید به آیین وهابیت درآیند یا جزیه دهند. آنان مخالف خود را متهم به کفر و شرک می کنند و اموال، نفوس و ناموس آنان را حلال می دانند. خلاصه این که، آیات قرآنی وارده درباره شرک و کفر را بر مسلمانان مخالف خود منطبق می کنند و این بزرگ ترین ضربه به پیکر جامعه اسلامی و مسلمانان است.

با این تفکر بسته و خشک وهابیت بود که وقتی سعودی ها در سال ۱۳۴۴ هجری قمری بر مکه

و مدینه و اطراف آن تسلّط یافتند، مشاهد متبرکه بقیع و آثار خاندان رسالت و صحابه پیامبر را در هم شکسته و از بین بردند.

برای اطلاع از نحوه عملکرد و کارهایی که وهابیت در حوزه اجتماع و سیاست انجام داده اند و نگرش آنان نسبت به مسائل اجتماعی، باید به کتاب های تاریخی مراجعه کرد. چهره خشن و متعصب وهابیت، در عرصه سیاست، حکومت و مردم داری، همان بود که طالبان در عمر موقت سیاسی خود در کشور افغانستان به منصّه ظهور نشاندند. خون مردم مسلمان را بی محابا به زمین ریختند. عرض و ناموس مسلمانان را هتک کردند و از اسلام یک چهره زشت، خشن و عقب مانده برای جهانیان ترسیم کردند.

بنابراین وهابیت، هم در نحوه پیدایش و انعقاد تفکّر، مبغوض علمای فرقه های مختلف مسلمانان بوده است و هم در نگرش نسبت به مسائل دینی مورد رد عالمان قرار گرفته است. حتی اولین کتابی که در ردّ وهابیت نگاشته شده(الصواعق الالهیه فی الرد علی الوهابیه) توسط برادر محمد بن الوهاب(سلیمان بن عبدالوهاب) نوشته شده است.

این فرقه در عرصه سیاست نیز جاده صاف کن دشمنان دین و اسلام بوده اند؛ این آیین و مسلک، ساخته و پرداخته انگلیسی ها است و چه ضربه و ضرری محکم تر و بیش از این بر اسلام و مسلمانان می توان تصور کرد.

چند عامل را می توان در ارتباط با گسترش این فرقه نام برد:

- تشدید فعالیت های تبلیغاتی و فرهنگی وهابیت در داخل ایران و حوزه های مسلمان نشین خارجی(نظیر حوزه قفقاز، بالکان و سایر کشورهای مجاور ایران) که آمادگی بیشتری برای تأثیرپذیری از انقلاب اسلامی ایران در آنها مشاهده می شود، وهابیت به عنوان جریانی

انحرافی در جهان اسلام و وابسته به استعمارگران، وظیفه جلوگیری از تداوم و گسترش جریان اسلام گرایی اصیل را که به دنبال پیروزی انقلاب اسلامی در سطح جهانی در حال پیشرفت است بر عهده داشته و از این رو تخریب و ایجاد تزلزل در مبانی فکری و اعتقادی شیعیان به عنوان محور اصلی این جریان را دنبال می کند؛ از این رو، در سالهای اخیر در جهت همسویی با تهاجم فرهنگی و نظامی آمریکا علیه کشورهای اسلامی و به خصوص ایران، فعالیت های تبلیغی خود را در ایران توسعه بخشیده است؛ البته در مقابل این تهاجم، حوزه های علمیه و نظام اسلامی، اقدامات و تدابیر امنیتی و فرهنگی مناسبی را- هر چند ناکافی- به کار گرفته اند.

- وهابیت به دلیل افکار اعتقادی خاصی که در باب شفاعت، توسل، شرک و مانند آن دارد در تعارض کامل با مذهب شیعه است؛ هر چند اکثریت فرقه های اهل سنت با تفکرات این گروه مخالفند؛ از این رو، گروه یاد شده همواره در تلاش است تا با تبلیغات سازمان یافته(اعم از کتاب، مقاله، سخنرانی و مانند آن) شیعه را بیشتر بکوبد.

- خطر بزرگ تر این گروه، روش های دور از منطق اسلامی است که در برخورد با دنیا پیش گرفته است؛ از جمله، ظهور گروه طالبان و القاعده(به رهبری ملاعمر و اسامه بن لادن)- که سبب بهانه جویی غربی ها شد- که مسلمانان را به تروریسم و خشونت و مخالف تمدن معرفی کنند تا جایی که دست قدرت های استعماری غرب به خصوص آمریکا را در منطقه باز گذاشته و زمینه دخالت های نظامی و سیاسی آنان در کشورهای اسلامی را فراهم ساخته است؛ افغانستان

و عراق دو نمونه بارز این دخالت ها به شمار می آیند.

[۴۰۷] (۱). زمانی که ما در شورای مدیریت بودیم احساس کردیم برای دوستان و طلّاب در سطح عموم و طلّاب خارجی به طور خاصّ باید برنامه فشرده ای برای آشنایی با مسائل و شبهات وهّابیت و جواب آنها- مخصوصاً با آن تأکید امام بزرگوار- در دوازده سیزده جلسه داشته باشیم؛ لذا از برادر و دوست عزیزمان آیت الله سبحانی تبریزی، که به نظر ما بیشتر از دیگران در این رابطه مطالعه، تحقیق، مقاله وکتاب داشته و هم در دوره های متعدّد در جاهای مختلف این بحث را مطرح کرده اند، تقاضا کردیم که بحثی را پیرامون این موضوع داشته باشند، ایشان هم پذیرفتند و بحث را شروع کردند.(این حاشیه از متن فرمایشات مرحوم آیت الله العظمی فاضل لنکرانی است.)

[۴۰۸] (۲). سؤال: آیا وهابیت ارتباطی با شیعه و سنی دارد؟ سیر تشکیل آن چیست؟

پاسخ: فرقه وهابیت ربطی به تشیع ندارد، حتی علمای اهل تسنن نیز این فرقه را قبول ندارند و حتی در رد آن از طرف دانشمندان سنی و شیعی رساله های متعددی نگاشته شده است.

وهابی گری بر اساس سلفی گری استوار است که با هر نوع تجدد و دگرگونی حتی در زندگی مخالف است و علاوه بر آن این مکتب جعلی را محمد بن عبدالوهاب به وجود نیاورده است بلکه این تفکر در قرن هشتم توسط احمد بن تیمیه پایه گذاری و توسط او و شاگردش ابن قیم جوزی تقویت گردیده است. و مخالفت هایی که از سوی فرقه های مختلف مسلمانان- خصوصاً نقدها و ردّیه هایی که دانشمندان اهل سنت بر آن کردند- موجب شد که این مکتب مطرود و منزوی

شود تا این که در قرن دوازدهم توسط محمـد بن عبـدالوهاب حنبلی، این فرقه دوباره جان گرفت و از حالت انزوا بیرون آمـد؛ اما این بار با زور وقدرت شمشیرمحمدبن سعود(جدآل سعود) همراه گشت.

[۴۰۹] (۱). سؤال: چرا عقایـد وهـابیت در جـامعه مـا به راحتی گسترش می یابـد و هیـچ مسـئول یـا ارگانی برای جلوگیری از پیشرفت آن اقدام نمی کند؟

پاسخ: چند عامل را می توان در ارتباط با این موضوع نام برد:

- متأسـفانه علی رغم اقدامات فوق، آن گونه که شایسته است به این مسأله توجه جدی- به ویژه از سوی دستگاه های فرهنگی کشور نشـده است و علاـوه بر ناهمـاهنگی هـایی که میـان این مراکز بـا حوزه هـای علمیه مشاهـده می شود به رواج اختلافات جناحی و حزبی و سیاسـی شـدن مسائل و غفلت از مسائل اساسـی، فضای مساعدی را برای سوء اسـتفاده دشـمنان فراهم ساخته است.

- وجود مشـکلات و معضـلات اقتصـادی، اجتمـاعی و فرهنگی- به ویژه در منـاطق اهـل تسـنن- بـاعث بهره برداری وهابیت و ترویج عقاید موهوم خود با استفاده از امکانات مالی فراوان شده است.

مسـلماً هرگونه برخورد در جهت مقـابله بـا این جریان بایـد ضـمن توجه اساسـی به زمینه های فوق و کوشـش دولت در بهبود وضعیت اقتصادی و اجتماعی جامعه همراه باشد، باید اولویت را به راهکارهای فکری و فرهنگی داد و با تقویت مبانی فکری و اعتقادی جوانان شیعه، آنان را در برابر شبهات فکری و عقیدتی وهابیت، واکسینه کرد.

البته دستگاه های امنیتی و انتظامی نیز می توانند با زیرنظر داشتن کلیه تحرکات وهابیت و جلوگیری از اقدامات مرموز آنان، به انجام هر چه بهتر وظایف خود همت بگمارند.

[۴۱۰] (۱). این درس در جلسه صد و

شصت و هفتم ایراد گردیده است.

[۴۱۱] (۱). این درس در جلسه سیصد و هشتاد وچهارم درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

[۴۱۲] (۲). عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ(ع) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص): قَالَتِ الْحَوَارِیُّونَ لِعِیسَی: یَا رُوحَ اللَّهِ! مَنْ نُجَالِسُ؟ قَالَ مَنْ یُذَکِّرُکُمُ اللَّهَ رُؤْیَتُهُ وَ یَزِیدُ فِی عِلْمِکُمْ مَنْطِقُهُ وَ یُرَغِّبُکُمْ فِی الْآخِرَهِ عَمَلُه.(کافی، ج ۱، باب مجالسه العلماء وصحبتهم، ص ۳۹) حواریین به عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام گفتند: یا روح اللّه! با که بنشینیم؟ فرمود: با کسی که دیدارش شما را به یاد خداوند اندازد و سخنش دانش شما را زیاد کند و کردارش شما را به آخرت تشویق کند.

[۴۱۳] (۳). سیری در نهج البلاغه، ص ۱۴ ۱۱.

[۴۱۴] (۱). این درس در جلسه یکصد و پنجاه و یکم و درس خارج اصول معظم له و درس دویستم سیری کامل در اصول فقه، ج ۳، ص ۱۸۹ بیان شده است.

[۴۱۵] (۲). قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص): مَنْ أَحَبَّ أَنْ یَلْقَی اللَّهَ طَاهِراً مُطَهَّراً فَلْیَلْقَاهُ بِزَوْجَتِه.(نوادر راوندی، ص ۱۲) هر کس می خواهد خداوند را در حالی ملاقات کند که پاکیزه و پاک از گناه باشد، باید که با همسر خویش به ملاقات خدا برود.

[۴۱۶] (۱). جاذبه و روش صحیح مرحوم آیت الله العظمی فاضل لنکرانی موجب شد که خلف صالحی را برای اسلام، عالم تشیع و حوزه های علمیه به یادگار بگذارند. حضرت آیت الله استاد محمد جواد فاضل لنکرانی یکی از اساتید مبرز خارج حوزه علمیه قم می باشند و درس باشکوهی داشته و آثار و برکاتی که از والد معظمشان باقی مانده

است مانند مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام را با همان کیفیت ادامه می دهند.

[۴۱۷] (۱). عَنْ أَبِی الْحَسَنِ(ع) قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَی أَبِی جَعْفَرٍ(ع) فَقَالَ(ع) لَهُ: هَلْ لَکَ مِنْ زَوْجَهٍ؟ قَالَ: لَا فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ:: لَا أُحِبُّ أَنَّ لِی الدُّنْیَا وَ مَا فِیهَا وَ أَنْ أَبِیتَ لَیْلَهً وَ لَیْسَ لِی زَوْجَهٌ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ رَکْعَتَیْنِ یُصَلِّیهِمَا رَجُلٌ مُتَزَوِّجٌ أَفْضَلُ مِنْ رَجُلٍ عَزَبٍ یَقُومُ لَیْلَهُ وَ یَصُومُ نَهَارَه.(مکارم الأخلاق، فصل ۱، ص ۱۹۷) از امام هفتم(ع) منقول است: مردی خدمت امام باقر(ع) آمد، حضرت به او فرمود: همسر گرفته ای؟ گفت: خیر، امام(ع) فرمود: دوست ندارم که همه دنیا از من باشد ولی یک شب بدون همسرم بخوابم، و بعد فرمود: دو رکعت نماز همسر دار بهتر است از این که فرد مجرّدی شب را نماز گزارد و روز را روزه دار باشد.

[۴۱۸] (۲). عن الصادق(ع): ... لَا غِنَی بِالزَّوْجِ عَنْ ثَلَاثَهِ أَشْیَاءَ فِیمَا بَیْنَهُ وَ بَیْنَ زَوْجَتِهِ وَ هِیَ: الْمُوَافِقَهُ لِیَجْتَلِبَ بِهَا مُوَافَقَتَهَا وَ مَحَبَّتَهَا وَ هَوَاهَا وَ حُسْنُ خُلُقِهِ مَعَهَا وَ اسْتِعْمَالُهُ اسْتِمَالَهَ قَلْبِهَا بِالْهَیْئَهِ الْحَسَنَهِ فِی عَیْنِهَا وَ تَوْسِعَتُهُ عَلَیْهَا وَ لَا غِنَی بِالزَّوْجِهِ فِیمَا بَیْنَهَا وَ بَیْنَ زَوْجِهَا الْمُوَافِقِ لَهَا عَنْ ثَلَاثِ خِصَالٍ وَ هُنَّ: صِیَانَهُ نَفْسِهَا عَنْ کُلِّ دَنَسٍ حَتَّی یَطْمَئِنَّ قَلْبُهُ إِلَی الثِّقَهِ بِهَا فِی حَالِ الْمَحْبُوبِ وَ الْمَکْرُوهِ- وَ حِیَاطَتُهُ لِیَکُونَ ذَلِکَ عَاطِفاً عَلَیْهَا عِنْدَ زَلَّهٍ تَکُونُ مِنْهَا وَ إِظْهَارُ الْعِشْقِ لَهُ بِالْخِلَابَهِ وَ الْهَیْئَهِ الْحَسَنَهِ لَهَا فِی عَیْنِهِ.(بحارالأنوار، ج ۷۵، باب ۲۳، ص ۱۹۰) مرد باید در ارتباط با زن و همسر خود حتما این سه خصوصیت را

داشته باشد: ۱. موافقت و خوش اخلاقی با همسر که موجب جلب توافق همسر نیز می شود و محبت و علاقه او را تحکیم می کند. ۲. قیافه و ظاهر آراسته داشته باشد که موجب تمایل بیشتر همسرش گردد. ۳. وسعت به او ببخشد(در خورد و خوراک و پوشاک). و هر زنی باید میان خود و شوهری که با او توافق دارد سه خصوصیت داشته باشد: ۱. از هر پلیدی خود را نگه دارد تا شوهرش در حال خوشی و ناخوشی به او اطمینان پیدا کند. ۲. نگهداری و مراقبت از شوهر(پیوسته نیازمندیهای شوهر را متوجه باشد و در رفع آنها بکوشد) که این خود موجب محبت و علاقه شوهر می شود و از لغزش همسرش اگر پیش آید چشم پوشی می کند. ۳. و اظهار عشق نسبت به او با سخنان محبت انگیز، و خود را برای شوهر با شکل و قیافه ای بیاراید که جلب توجه او کند.

[۴۱۹] (۱). این درس در جلسه سیصد و هشتاد و نهم درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

[۴۲۰] (۲).(لَقَدْ کانَ لَکُمْ فی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللَّهَ وَ الْیَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَکَرَ اللَّهَ کَثیراً).(أحزاب: آیه ۲۱) مسلّماً زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی برای شما است، برای آنان که به رحمت خداوند و روز رستاخیز امید دارند و خداوند را بسیار یاد می کنند.

عَنْ أَبِی الْحَسَنِ(ع) قالَ: ... لِی بِآبَائِی أُسْوَةٌ. من از راه و روش پدران خود پیروی می کنم.(بحارالأنوار، ج ۴۸، باب ۱۰، ص ۲۵۰)

عنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ(ع) قَالَ: قَالَ عَلِی لِلْحُسَیْنِ(ع): یَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أُسْوَةٌ أَنْتَ قِدْماً.(همان) تو از

گذشته پیشوای جوانمردان بوده و هستی.

[۴۲۱] (۱). نهج البلاغه، نامه ۴۵، ص ۴۱۶.

[۴۲۲] (۲). همان.

[۴۲۳] (۱). عن أميرالمؤمنين(ع): أَى بُنَيَّ! إِنِّى وَ إِنْ لَمْ أَكُنْ عُمِّرْتُ عُمُرَ مَنْ كَانَ قَبْلِى فَقَدْ نَظَرْتُ فِى أَعْمَالِهِمْ وَ فَكَّرْتُ فِى أَخْبَارِهِمْ وَ سِرْتُ فِى آثَارِهِمْ حَتَّى عُدْتُ كَأَحَدِهِمْ بَلْ كَأَنِّى بِمَا انْتَهَى إِلَى مِنْ أُمُورِهِمْ قَدْ عُمِّرْتُ مَعَ أَوَّلِهِمْ إِلَى آخِرِهِمْ فَعَرَفْتُ صَفْوَ ذَلِكَ مِنْ كَدَرِهِ وَ نَفْعَهُ مِنْ ضَرَرِه ....(نهج البلاغه، نامه ۳۱، ص ۳۹۱) پسرم! درست است که من به اندازه پیشینیان عمر نکرده ام، امّا در کردار آنان نظر افکندم و در اخبارشان اندیشیدم و در آثارشان سیر کردم تا آنجا که گویی یکی از آنان شده ام، بلکه با مطالعه تاریخ آنان، گویی از اوّل تا پایان عمرشان با آنان بوده ام، پس قسمت های روشن و شیرین زندگی آنان را از دوران تیرگی شناختم و زندگانی سودمندشان را با دوران زیانبارش شناسایی کردم.

[۴۲۴] (۱). این درس در جلسه چهارصد و دهم درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

[۴۲۵] (۲). عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَهَ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ زِيَادٍ التَّمِيمِى عَنْ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ(ع) قَالَ: قَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ(ع): ....(وسائل الشيعه، ج ۱۲، ص ۵۲)

[۴۲۶] (۱).(قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ): على ما أتعاطاه من التبليغ و البشاره.« أَجْراً» نفعاً منكم.(إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِى الْقُرْبى) أى تودونى لقرابتى منكم، أو تودوا قرابتى، و قيل الاستثناء منقطع و المعنى: لا أسألكم أجراً قطّ و لكنّى أسألكم المودّه و فِى الْقُرْبى حال منها أى إِلَّا الْمَوَدَّةَ ثابته فى ذوى

الْقُرْبی متمکنه فی أهلها، أو فی حق القرابه و من أجلها، کما جاء فی الحدیث« الحب فی اللّه والبغض فی اللّه». روی: أنها لمّا نزلت قیل: یا رسول اللّه! من قرابتک هؤلاء الذین وجبت مودتهم علینا؟ قال:« علی و فاطمه و ابناهما».(أنوارالتنزیل وأسرارالتأویل، بیضاوی ازمفسرین اهل سنت، ج ۵، ص ۸۰)

[۴۲۷] (۲).(لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ إِذْ بَعَثَ فیهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِم)(آل عمران: آیه ۱۶۴) خداوند بر مؤمنان منت نهاد(نعمت بزرگی بخشید) هنگامی که میان آنان، پیامبری از خودشان برانگیخت.

با بررسی و شناخت زمان بعثت رسول اکرم و وضعیت اسفناک اخلاقی و اجتماعی مردم در زمان جاهلیت گوشه ای از منّتی که خداوند بر بندگان خودش به وسیله پیامبر اکرم(ص) گذاشته مشخص می شود. امیرالمومنین(ع) در این رابطه می فرماید: أَرْسَلَهُ بِالدِّینِ الْمَشْهُورِ وَ الْعَلَمِ الْمَأْثُورِ ... وَ النَّاسُ فِی فِتَنٍ انْجَذَمَ فِیهَا حَبْلُ الدِّینِ وَ تَزَعْزَعَتْ سَوَارِی الْیَقِینِ وَ اخْتَلَفَ النَّجْرُ وَ تَشَتَّتَ الْأَمْرُ وَ ضَاقَ الْمَخْرَجُ وَ عَمِیَ الْمَصْدَرُ فَالْهُدَی خَامِلٌ وَ الْعَمَی شَامِلٌ عُصِیَ الرَّحْمَنُ وَ نُصِرَ الشَّیْطَانُ وَ خُذِلَ الْإِیمَانُ فَانْهَارَتْ دَعَائِمُهُ وَ تَنَكَّرَتْ مَعَالِمُهُ وَ دَرَسَتْ سُبُلُهُ وَ عَفَتْ شُرُكُهُ أَطَاعُوا الشَّیْطَانَ فَسَلَكُوا مَسَالِكَهُ وَ وَرَدُوا مَنَاهِلَهُ بِهِمْ سَارَتْ أَعْلَامُهُ وَ قَامَ لِوَاؤُهُ فِی فِتَنٍ دَاسَتْهُمْ بِأَخْفَافِهَا وَ وَطِئَتْهُمْ بِأَظْلَافِهَا وَ قَامَتْ عَلَی سَنَابِكِهَا فَهُمْ فِیهَا تَائِهُونَ حَائِرُونَ جَاهِلُونَ مَفْتُونُونَ فِی خَیْرِ دَارٍ وَ شَرِّ جِیرَانٍ نَوْمُهُمْ سُهُودٌ وَ كُحْلُهُمْ دُمُوعٌ بِأَرْضٍ عَالِمُهَا مُلْجَمٌ وَ جَاهِلُهَا مُكْرَم.(نهج البلاغه، خ ۲، ص ۴۶)

خداوند زمانی پیامبر اسلام را با دینی آشکار فرستاد که مردم در فتنه ها گرفتار شده، رشته های دین پاره شده و ستون های ایمان و یقین

ناپایـدار بود. در اصول دین اختلاف داشـتند و امور مردم پراکنـده بود، راه رهایی دشوار بود و پناهگاهی وجود نداشت، چراغ هـدایت بی نور و کور دلی همگان را فرا گرفته بود. خـدای رحمان معصـیت می شـد و شـیطان یاری می گردیـد، ایمان بدون یـاور مانـده و سـتون هـای آن ویران گشـته و نشـانه هـای آن انکـار شـده، راه هـای آن ویران و جاده های آن کهنه و فراموش گردیـده بود. مردم جاهل شـیطان را اطاعت می کردنـد و به راه های او می رفتنـد و در آبشـخور شـیطان سـیراب می شدنـد. با دست مردم جـاهلیت، نشـانه هـای شـیطان، آشـکار و پرچم او بر افراشـته گردیـد. فتنه ها، مردم را لگـد مال کرده و با سم های محکم خود نابودشـان کرده و پـا بر جـا ایسـتاده بود؛ امّـا مردم حیران و سـر گردان، بی خبر و فریب خورده، کنار بهترین خانه(کعبه) و بدترین همسایگان(بت پرسـتان) زندگی می کردند. خواب آنها بیداری و سرمه چشمشان اشک بود، در سرزمینی که دانشمندش لب فرو بسته و جاهل گرامی بود.

جعفر طیّـار برادر امیرالمؤمنین(ع) در هجرت به حبشه، در برابر نجاشـی، اوضـاع دوره جاهلی را چنین ترسـیم می کنـد: ما بت پرسـتانی بودیم که در آن روزهـا مردارخوار و اهـل فحشـا و فسـاد بودیم، با بسـتگان قطع رابطه و با همسایگان بـد رفتاری می کردیم، قدرتمندان ما حقوق ناتوانان را پایمال می کردند تا این که خداوند پیامبرش را مبعوث کرد.

[۴۲۸] (۱). قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص): مَنْ رَزَقَهُ اللَّهُ حُبَّ الْأَئِمَّهِ مِنْ أَهْلِ بَیْتِی فَقَـدْ أَصَابَ خَیْرَ الـدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ فَلَا یَشُـکَّنَّ أَحَدٌ أَنَّهُ فِی الْجَنَّهِ فَإِنَّ فِی حُبِّ أَهْلِ بَیْتِی عِشْرِینَ خَصْلَهً: عَشْرٌ مِنْهَا فِی الدُّنْیَا وَ عَشْرٌ فِی الْآخِرَهِ. أَمَّا فِی الدُّنْیَا:

فَالزُّهْدُ وَ الْحِرْصُ عَلَى الْعَمَلِ وَ الْوَرَعُ فِي الدِّينِ وَ الرَّغْبَهُ فِي الْعِبَادَهِ وَ التَّوْبَهُ قَبْلَ الْمَوْتِ وَ النَّشَاطُ فِي قِيَامِ اللَّيْلِ وَ الْيَأْسُ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ وَ الْحِفْظُ لِأَمْرِ اللَّهِ وَ نَهْيِهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ التَّاسِعَهُ بُغْضُ الدُّنْيَا وَ الْعَاشِرَهُ السَّخَاءُ. وَ أَمَّا فِي الْآخِرَهِ: فَلَا يُنْشَرُ لَهُ دِيوَانٌ وَ لَا يُنْصَبُ لَهُ مِيزَانٌ وَ يُعْطَى كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ وَ يُكْتَبُ لَهُ بَرَاءَهٌ مِنَ النَّارِ وَ يَبْيَضُّ وَجْهُهُ وَ يُكْسَى مِنْ حُلَلِ الْجَنَّهِ وَ يُشَفَّعُ فِي مِائَهٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ يَنْظُرُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ بِالرَّحْمَهِ وَ يُتَوَّجُ مِنْ تِيجَانِ الْجَنَّهِ وَ الْعَاشِرَهُ يَدْخُلُ الْجَنَّهَ بِغَيْرِ حِسَابٍ فَطُوبَى لِمُحِبِّي أَهْلِ بَيْتِي.(بحار الأنوار، ج ۲۷، باب ۴، ص ۷۳) هر کس که خداوند محبت اهل بیتم را قسمتش کند، خیر دنیا و آخرت یافته، و تردیددی نیست که اهل بهشت است؛ چراکه دوستی اهل بیت من بیست خاصیت دارد: ده تا در دنیا و ده تا در آخرت. در دنیا: پارسایی، حرص بر علم، پرهیزگاری در امر دین، تمایل به عبادت، توبه پیش از مرگ، نشاط در نماز شب، نا امیدی از مردم، مراعات امر و نهی خداوند، دشمنی دنیا و سخاوت. در آخرت: نامه عملش گشوده نشود(یعنی اگر گناهی داشته باشد میان مردم شرمنده نشود)، میزان عمل برای او نصب نشود، نامه اش را به دست راستش داده شود، برات آزادی از آتش برایش نوشته شود، صورتش سفید باشد، از حله های بهشتی بر او پوشانده شود، شفاعتش درباره صد نفر از بستگانش پذیرفته شود، خداوند نظر رحمت به او می کند، تاج بهشتی بر سرش نهاده شود و بدون حساب وارد

بهشت می شود، خوشا به حال دوستان خاندان من.

[۴۲۹] (۱). رُوِی أَنَّهُ لَمَّا قَدِمَ مُعَاوِیَهُ بِالْکُوفَهِ قِیلَ لَهُ: إِنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِی مُرْتَفِعٌ فِی أَنْفُسِ النَّاسِ، فَلَوْ أَمَرْتَهُ أَنْ یَقُومَ دُونَ مَقَامِکَ عَلَی الْمِنْبَرِ فَتُدْرِکَهُ الْحَدَاثَهُ وَ الْعِی فَیَسْقُطَ مِنْ أَنْفُسِ النَّاسِ وَ أَعْیُنِهِمْ فَأَبَی عَلَیْهِمْ وَ أَبَوْا عَلَیْهِ إِلَّا أَنْ یَأْمُرَهُ بِذَلِکَ فَأَمَرَهُ- فَقَامَ دُونَ مَقَامِهِ فِی الْمِنْبَرِ ... فَقَامَ مُعَاوِیَهُ فَخَطَبَ خُطْبَهً عییبه فَاحِشَهً فَسَبَّ فِیهَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ(ع) فَقَامَ إِلَیْهِ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ(ع) فَقَالَ لَهُ وَ هُوَ عَلَی الْمِنْبَرِ: وَیْلَکَ یَا ابْنَ آکِلَهِ الْأَکْبَادِ! أَوَ أَنْتَ تَسُبُّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ(ع) وَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص) مَنْ سَبَّ عَلِیّاً فَقَدْ سَبَّنِی وَ مَنْ سَبَّنِی فَقَدْ سَبَّ اللَّهَ وَ مَنْ سَبَّ اللَّهَ أَدْخَلَهُ اللَّهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِداً فِیهَا مُخَلَّداً وَ لَهُ عَذَابٌ مُقِیمٌ؟ ثُمَّ انْحَدَرَ الْحَسَنُ(ع) عَنِ الْمِنْبَرِ وَ دَخَلَ دَارَهُ وَ لَمْ یُصَلِّ هُنَاکَ بَعْدَ ذَلِکَ أَبَداً.(الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۱، ص: ۲۷۹) وقتی معاویه به کوفه آمد به او گفتند: حسن بن علیّ در نظر مردم بلند مرتبه است، اگر او را وادار کنی در پایین منبرت خطبه بخواند و سخنرانی کند، دستخوش غم و اندوه شده و در سخنرانی دچار عجز و ناتوانی می گردد و از دیدگان مردم خواهد افتاد. معاویه مخالفت کرد؛ ولی سود نبخشید و ناچار پذیرفت، پس آن حضرت با همان شرایط، شروع به خطبه و سخنرانی کرد ... پس معاویه برخاست و خطبه ای سست، ضعیف و فاحشی ایراد کرد و در آن به امیرالمؤمنین(ع) دشنام داد! آن گاه امام حسن(ع) خطاب به معاویه- که بالای منبر بود- فرمود: ای پسر

هند جگر خوار! آیا همچون تویی به امیرالمؤمنین(ع) دشنام می دهد؟ و حال آن که رسول خدا(ص) فرموده است: هر کس علی را دشنام دهد مرا دشنام داده و هر که مرا دشنام دهد خداوند را دشنام داده و هر که لب به سبّ خداوند گشاید او را تا ابد در جهنّم مقیم ساخته، برایش عذابی همیشگی خواهد بود، سپس آن حضرت رهسپار خانه اش شد و دیگر تا آخر عمر در آن مسجد نماز نگزارد.

[۴۳۰] (۱). این درس در جلسه یکصد و پنجاه و یکم درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

[۴۳۱] (۲). شرک، ظلم بزرگی است.(لقمان، آیه ۱۳)

[۴۳۲] (۱). و باید گروهی از مؤمنان مجازاتشان را مشاهده کنند!(نور، آیه ۲)

[۴۳۳] (۱). ... ما نوشته های امام را زیاد دیده ایم؛ ولی به یکبار دیدن اکتفا نکنیم، اگر انسان تمام نوشته های امام را ده بار هم بخواند باز هم باید بخواند. خصوصاً مطالبی را که امام بزرگوار در رابطه با منشور روحانیت و وظیفه من و شما بیان کرده اند و به نظر من لازم است انسان هر ماه یک دفعه از اول تا آخرآن را بخواند تا فراموشش نشود.

(این حاشیه از متن بیانات آیت الله العظمی فاضل لنکرانی استفاده شده است. سیری کامل در اصول فقه، ج ۳، ص ۴۹۰، درس ۲۴۲).

[۴۳۴] (۱). اللّهم استعملنا لدینک.

[۴۳۵] (۲). عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ(ع) قَالَ: قُلِ اللَّهُمَّ أَوْسِعْ عَلَی فِی رِزْقِی وَ امْدُدْ لِی فِی عُمُرِی وَ اغْفِرْ لِی ذَنْبِی وَ اجْعَلْنِی مِمَّنْ تَنْتَصِرُ بِهِ لِدِینِکَ وَ لَا تَسْتَبْدِلْ بِی غَیْرِی.(کافی، ج ۲، باب دعوات، ص ۵۷۷)

در

نیایش خود بگو: بار خدایا! روزی مرا وسعت بخش. بر عمر و عزتم بیفزا. از گناهم درگذر. مرا در زمره یاوران و کارگزاران دینت قرار ده و دیگران را جایگزین من مساز.

[۴۳۶] (۱). این درس در جلسه یکصد و نود درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

[۴۳۷] (۱). سیری کامل در اصول فقه، ج ۴، ص ۵۹۲.

[۴۳۸] (۲). عن أَبِی عَبْدِ اللَّهِ(ع) قَالَ: کَمَالُ الْمُؤْمِنِ فِی ثَلَاثِ خِصَالٍ: تَفَقُّهٍ فِی دِینِهِ وَ ....(بحار الأنوار، ج ۱، باب ۱، ص ۱۶۲) کمال مؤمن در سه خصلت است: درک مسائل دینی، ....

[۴۳۹] (۳). عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ: قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص): إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَیْراً فَقَّهَهُ فِی الدِّین(بحار الأنوار، ج ۱، باب ۶، ص ۲۱۷) هرگاه خدای عزوجل به بنده اراده خیر کند او را دانای در دین گرداند.

[۴۴۰] فاضل موحدی لنکرانی،محمد، اخلاق فاضل، ۱جلد، مرکز فقهی ائمه اطهار(ع) - قم، چاپ: اول، ۱۳۸۹ ه.ش.

[۴۴۱] (۱). این درس در جلسه پانصد و نود و دوم درس خارج اصول معظم له ایراد شده است.

[۴۴۲] (۱). این درس در جلسه درس سیصد و سی و هفتم درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

[۴۴۳] (۱). منظور معظم له همانطور که اشاره کرده اند صدام ملعون می باشد.

[۴۴۴] (۱). این درس در جلسه« بیست و پنجم» و« دویست و نود و هشتم» درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

[۴۴۵] (۲). در ایام تحصیل، یکی از نزدیکان مرحوم آیت الله العظمی فاضل لنکرانی(ره) دار فانی را وداع گفت که معظم له حاضر

به تعطیلی درس به انـدازه معمول آن هم نشدند و پس از حضور در درس چنین فرمودند: روی موازین عرفیه به جهاتی که بین مردم مرسوم است، مـا نبایـد به این زودی در درس و بحث شـرکت کنیم؛ ولی از یـک طرف حتی فکر هم نمی کنم که ثواب این درسها از این مجالس ترحیم کمتر باشد، بلکه قطعاً بیشتر است. ثواب این درس را از طرف خودم و شما، به روح این علویه اهـدا می کنیم. این موانع درسـی برای مـا فراوان است. این که می گوینـد:« لکـلِّ شَـی ءٍ آفَهٌ وَ لِلعِلمِ آفاتٌ» واقعاً مطابق با واقع است. شـما ببینید برای این که انسان بتواند در یک جلسه درس شـرکت کند باید صدها شرایط جمع شود. طبعاً چنین جلسه ای که بر اجتماع صدها شـرط توقف دارد، با توجه به این که خدمتی به اسلام و روحانیت است، باید خیلی ارزش داشته باشد. من تا حـدی که برایم امکان داشـته باشـد سـعی می کنم درس تعطیل نشود، روی این جهت بود که آمـدیم خدمت شـما و از همه شما برادران هم که لطف و محبت کردیـد خیلی تشـکر می کنم. امیـدوارم خداونـد متعال عاقبت همه را ختم به خیر کنـد- ان شاء الله تعالی-.(جلسه یکصد و هشتاد و دوم درس خارج اصول)

[۴۴۶] (۱). این چند روز تعطیلی رسـمی حوزه موقعیت خوبی است تا آقایان سـری به جبهه ها بزنند، خصوصاً با شدت نیاز به مبلِّغ که در جبهه هـای جنوب وجود دارد و موقعیت تبلیغی جبهه هم در حال حاضـر به حسب فراغت و تعـداد زیاد رزمنـد گان حائز اهمیت است. امیدوارم خداوند تبارک و تعالی ما را در انجام وظایف

و مسئولیتها موفق بدارد- ان شاء الله تعالی-.

(این حاشیه از متن آیت الله العظمی فاضل لنکرانی استفاده شده است. سیری کامل در اصول فقه، ج ۲، ص ۱۸۴، درس ۱۱۶)

[۴۴۷] (۱). أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ(ع): إِیَّاکُمْ وَ تَسْوِیفَ الْعَمَلِ بَادِرُوا إِذَا أَمْکَنَکُم.(خصال، ج ۲، ص ۶۱۰) بپرهیزید از این که کارهایتان را به تأخیر انداخته و امروز و فردا کنید، هر وقت امکان برایتان پیدا شد، آنچه در توانتان است به کار گیرید.

[۴۴۸] (۱). این درس در جلسه یکصد و یازدهم درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

[۴۴۹] (۲). وقتی خداوند خیر بنده ای را بخواهد او را دانشمند در دین می کند.(کافی، ج ۱، باب صفه العلم و ...، ص ۳۲)

[۴۵۰] (۳). در این خصوص که« هر گاه خداوند بخواهد خیری به بنده اش برساند» تعابیر زیادی از کلمات ائمه معصومین: وارد شده است که إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَیْراً: نَصَبَ فِی قَلْبِهِ نَائِحَهً مِنَ الْحُزْن، عَجَّلَ عُقُوبَتَهُ فِی الدُّنْیا، طَیَّبَ رُوحَهُ وَ جَسَدَه، فَتَحَ لَهُ الْعَیْنَیْنِ اللَّتَیْنِ فِی قَلْبِهِ، نَکَتَ فِی قَلْبِهِ نُکْتَهً فَتَرَکَهُ، أَمَرَ مَلَکاً فَأَخَذَ بِعُنُقِهِ حَتَّی أَدْخَلَه فِی هَذَا الْأَمْر، أَلْهَاهُ عَنْ مَحَاسِنِهِ، جَعَلَ لَهُ وَاعِظاً مِنْ قَلْبِه، جَعَلَ ذُنُوبَهُ بَیْنَ عَیْنَیْهِ مُمَثَّلَه، شَرَحَ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَام و تعابیر دیگر.

[۴۵۱] (۴). و هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می کند.(طلاق: آیه ۲)

[۴۵۲] (۵). قَالَ الصَّادِقُ(ع): اتَّقِ اللَّهَ وَ کُنْ حَیْثُ شِئْتَ وَ مِنْ أَیِ قَوْمٍ شِئْتَ فَإِنَّهُ لَا خِلَافَ لِأَحَدٍ فِی التَّقْوَی وَ الْمُتَّقِی مَحْبُوبٌ عِنْدَ کُلِّ فَرِیقٍ وَ فِیهِ جِمَاعُ کُلِّ خَیْرٍ وَ رُشْدٍ وَ هُوَ مِیزَانُ

كُلِّ عِلْمٍ وَ حِكْمَهٍ وَ أَسَاسُ كُلِّ طَاعَهٍ مَقْبُولَهٍ وَ التَّقْوَى مَا يَنْفَجِرُ مِنْ عَيْنِ الْمَعْرِفَهِ بِاللَّهِ يَحْتَاجُ إِلَيْهِ كُلُّ فَنٍّ مِنَ الْعِلْمِ وَ هُوَ لَا يَحْتَاجُ إِلَّا إِلَى تَصْحِيحِ الْمَعْرِفَهِ بِالْخُمُودِ تَحْتَ هَيْبَهِ اللَّهِ وَ سُلْطَانِهِ وَ مَزِيدُ التَّقْوَى يَكُونُ مِنْ أَصْلِ اطِّلَاعِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى سِرِّ الْعَبْدِ بِلُطْفِهِ فَهَذَا أَصْلُ كُلِّ حَقٍّ وَ أَمَّا الْبَاطِلُ فَهُوَ مَا يَقْطَعُكَ عَنِ اللَّهِ مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ أَيْضاً عِنْدَ كُلِّ فَرِيقٍ فَاجْتَنِبْ عَنْهُ وَ أَفْرِدْ سِرَّكَ لِلَّهِ تَعَالَى بِلَا عِلَاقَهٍ قَالَ النَّبِيُّ(ص): أَصْدَقُ كَلِمَهٍ قَالَتْهَا الْعَرَبُ كَلِمَهُ لَبِيدٍ: أَلَا كُلُّ شَيْ ءٍ مَا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ وَ كُلُّ نَعِيمٍ لَا مَحَالَهَ زَائِلٌ فَالْزَمْ مَا أَجْمَعَ عَلَيْهِ أَهْلُ الصَّفَا وَ التُّقَى مِنْ أُصُولِ الدِّينِ وَ حَقَائِقِ الْيَقِينِ وَ الرِّضَا وَ التَّسْلِيمِ وَ لَا تَدْخُلْ فِي اخْتِلَافِ الْخَلْقِ وَ مَقَالاتِهِمْ فَتَصْعُبَ عَلَيْكَ وَ قَدِ اجْتَمَعَتِ الْأُمَّهُ الْمُخْتَارَهُ بِأَنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْ ءٌ وَ أَنَّهُ عَدْلٌ فِي حُكْمِهِ يَفْعَلُ ما يَشاءُ وَ يَحْكُمُ ما يُرِيدُ وَ لَا يُقَالُ لَهُ فِي شَيْ ءٍ مِنْ صُنْعِهِ لِمَ وَ لَا كَانَ وَ لَا يَكُونُ شَيْ ءٌ إِلَّا بِمَشِيَّتِهِ وَ أَنَّهُ قَادِرٌ عَلَى مَا يَشَاءُ صَادِقٌ فِي وَعْدِهِ وَ وَعِيدِهِ وَ أَنَّ الْقُرْآنَ كَلَامُهُ وَ أَنَّهُ مَخْلُوقٌ وَ أَنَّهُ كَانَ قَبْلَ الْكَوْنِ وَ الْمَكَانِ وَ الزَّمَانِ وَ أَنَّ إِحْدَاثَ الْكَوْنِ وَ الْفَنَاءِ عِنْدَهُ سَوَاءٌ مَا ازْدَادَ بِإِحْدَاثِهِ عِلْماً وَ لَا يَنْقُصُ بِفَنَائِهِ مُلْكُهُ عَزَّ سُلْطَانُهُ وَ جَلَّ سُبْحَانُهُ فَمَنْ أَوْرَدَ عَلَيْكَ مَا يَنْقُضُ هَذَا الْأَصْلَ فَلَا تَقْبَلْهُ وَ جَرِّدْ بَاطِنَكَ لِذَلِكَ تَرَى بَرَكَاتِهِ عَنْ قَرِيبٍ وَ تَفُوزُ مَعَ الْفَائِزِينَ.(بحارالأنوار، ج ۶۷، باب ۵۶، ص ۲۵۷) تقوا و پرهيزگارى داشته باش هر جا كه

باشـی و از هر قبیله و عشیره ای که باشی که هیچ کس در ارزش و فضیلت تقوا حرفی ندارد و پرهیزگار در نظر همه محبوب و محـترم است و هر خیر و خـوبی و رشـد و سـعادت در تقوا است و ارزش و ارزیـابی هر گونه دانش و علمی بـا تقوا است(اگر دانش با تقوا همراه نباشد نه تنها مفید نیست که زیانبار و ویرانگر است) و قبولی اطاعت و عبادت به تقوا وابسـته است و تقوا از سرچشـمه بینش و معرفت به خداونـد منشعب می شود هر علم و دانش و صـنعتی نیازمنـد به تقوا است و در مفید بودن باید از پشتیبانی تقوا برخوردار باشـد و تقوا جز با معرفت صـحیح و شـناسایی کامل خداونـد و تسـلیم شـدن و کوچک دیدن خود در برابر هیبت و عظمت و سـلطنت الهی به هیـچ چیز نیـازی نـدارد و یگـانه عامـل ازدیاد و تقویت تقوا اطلاع کامل و ایمان انسان است به این که خداوند به تمامی اسرار و نیات و خاطرات بنده اش آگاهی دارد این چنین تقوایی ریشه و اساس حق و حقیقت است. و امـا باطل به طور کلی هر چه انسان را از خداونـد دور کرده و ارتباطش را از او قطع کنـد از نظر تمام طبقات مـذموم و مورد نکوهش است. بنـابراین، بایـد از آن اجتنـاب کرده و بـاطن و قلب و نهـان خود را در انحصار خداونـد نهاد. رسول خـدا(ص) فرمود: راست ترین جمله و صـحیح ترین شعری که عرب گفته است شعر لبید است که گوید: هر آنچه غیر خداوند و غیر ارتباط با خداوند است باطل و پوچ است(خداوند

و آنچه برای خداوند است باقی و پایدار است) و هر نعمت و لذتی که در دنیا است سرانجام فانی می شود آنچه که اهل تقوا و پاکـان بر او اجمـاع و اتفـاق دارنـد از اصول دین و حقایق و راه و روش یقین و رضا و تسـلیم است. این گونه مطالب را بگیر و عمـل کن و معتقـد بـاش و در مسائل جنجالی و اقوال مختلف و گوناگون داخل مشو که مشـکلات اعتقادی و دینی و وسوسـه های درونی رخ می دهـد و البته امت اسـلامی اتفاق دارنـد بر این که خداونـد یگانه و واحـد است، نظیر وماننـدی ندارد و در فرمان و حکمش عادل است، آنچه بخواهد می کند و مطابق اراده حکیمانه اش حکم می کند و بر هر چه اراده کند توانا است و در وعده و وعیدش صادق است و قرآن سـخن او است و او این سخنان را آفریده و خلق کرده است و پیش از آفرینش و قبل از مکان و زمان بوده و آفریدن

و نـابود کردن نزد او یکسان است و با آفریـدن اشـیا چیزی بر علمش افزوده نمی شود و با نابود کردن آنها از قـدرت و ملکش کاسـته نمی شود. سـلطنتش با عزت است و عظمت و تقـدس و پاکی او از نواقص امکان، برتر از تصور و خیال است. بنا بر این اگر کسـی بخواهـد تو را در این عقایـد متزلزل سـاخته و از این اصول بکاهـد نپـذیر و باطن و اعماق دل خود را پاك و پاکیزه بدار تا در نتیجه الطاف و برکات زودرس او را احساس کنی و در زمره رستگاران شوی.

[۴۵۳] (۱). و او را از

جایی که گمان ندارد روزی می دهد.(طلاق: آیه ۳)

[۴۵۴] (۲). إبراهیم، آیه ۱.

[۴۵۵] (۱). و ای صاحبان خِرد، برای شما در قصاص، حیات و زندگی است!(بقره: آیه ۱۷۹)

[۴۵۶] (۲). قصاص یک برخورد و انتقام شخصی نیست؛ بلکه تأمین کننده امنیّت اجتماعی است. در جامعه ای که متجاوز قصاص نشود، عدالت و امنیّت از بین می رود و گویی آن جامعه حیاتی ندارد و مرده است. چنان که در پزشکی و کشاورزی و دامداری، لازمه حیات و سلامت انسان، گیاه و حیوان، از بین بردن میکروب ها و آفات است. اگر بگوییم به بهانه این که قاتل هیجان روانی پیدا کرده، باید او را رها کرد، هیچ ضمانتی نیست که در دیگر جنایت ها این بهانه مطرح نشود؛ چون تمام جنایتکاران در حال سلامت و آرامش روحی و فکری دست به جنایت نمی زنند. با این حساب تمام خلافکاران باید آزاد باشند و جامعه سالم نیز تبدیل به جنگل شود که هر کس بر اثر هیجان و دگرگونی های روحی و روانی، هر کاری را بتواند انجام دهد. گمان نشود که دنیای امروز، دنیای عاطفه و نوع دوستی است و قانون قصاص، قانونی خشن و ناسازگار با فرهنگ حقوق بشر دنیا است. اسلام در کنار حکم قصاص، اجازه عفو و اخذ خون بها را داده است تا به مصلحت اقدام شود. توجیهاتی از قبیل این که از مجرمان و قاتلان در زندان با کار اجباری به نفع پیشرفت اقتصادی بهره می بریم، قابل قبول نیست؛ چون این برنامه ها، تضمین کننده امنیّت عمومی نیستند. اصل، مقام انسانیّت و جامعه عدالت پرور است، نه دنیای پرخطر همراه تولید بیشتر، آن هم به دست

جنایتکاران و قاتلان!

[۴۵۷] (۱). این درس در جلسه« بیست و پنجم» و« یکصد و هفتادم» درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

[۴۵۸] (۱). این درس در جلسه ششصد و یکم درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

[۴۵۹] (۲) .... وَ اسْتَصْلِحْ كُلَّ نِعْمَةٍ أَنْعَمَهَا اللَّهُ عَلَيْكَ وَ لَا تُضَيِّعَنَّ نِعْمَةً مِنْ نِعَمِ اللَّهِ عِنْدَكَ وَ لْيُرَ عَلَيْكَ أَثَرُ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ بِهِ عَلَيْكَ ....(نهج البلاغه، نامه ۶۹، و من کتاب له(ع) إلی الحارث الهمدانی، ص ۴۵۹) نعمت هایی که خداوند به تو بخشیده نیکو دار و نعمت هایی که در اختیار داری تباه مکن و چنان باش که خداوند آثار نعمت های خود را در تو آشکارا بنگرد.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ(ع) قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي عَنْ آبَائِهِ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ(ع) قَالَ: أَحْسِنُوا صُحْبَةَ النِّعَمِ قَبْلَ فِرَاقِهَا فَإِنَّهَا تَزُولُ وَ تَشْهَدُ عَلَى صَاحِبِهَا بِمَا عَمِلَ فِيهَا.(علل الشرائع، ج ۲، باب النوادر، ص ۴۶۰) امیرالمؤمنین(ع) فرمودند: نعمت هایی را که دارید پیش از آن که از دست بدهید از آنها نیکو استفاده کنید؛ زیرا آنها از دست خواهند رفت و در قیامت بر صاحبانشان شهادت داده و از بهره برداری بد و نادرست آنها شکایت خواهند کرد.

[۴۶۰] (۱). با نیروی خداوند به هر کاری قیام می کنم و با حایل شدن او از کارها باز می مانم.(کافی، ج ۳، ص ۳۳۷)

[۴۶۱] (۱). این درس در جلسه ششصد و بیست و هفتم درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

[۴۶۲] (۲). قَالَ رَسُولُ اللَّه(ص): إِذَا ظَهَرَ الزِّنَاءُ كَثُرَ مَوْتُ الْفَجْأَةِ.(أمالی الصدوق، المجلس الحادی و الخمسون، ص ۳۰۸) چون

زنا پدیدار شود مرگ ناگهانی فراوان گردد.

قَالَ رَسُولُ اللَّه(ص): يَا عَلِى مَوْتُ الْفَجْأَهِ رَاحَهُ الْمُؤْمِنِ وَحَسْرَهُ الْكَافِر.(بحار الأنوار، ج ۷۴، باب ۳، ص ۴۴) ای علی! مرگ ناگهانی آسایش مؤمن و پشیمانی کافر است.

أَنَّ عَلِى بْنَ الْحُسَيْنِ(ع) قَالَ يَوْماً: مَوْتُ الْفَجْأَهِ تَخْفِيفٌ عَلَى الْمُؤْمِنِ وَ أَسَفٌ عَلَى الْكَافِرِ وَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَعْرِفُ غَاسِلَهُ وَ حَامِلَهُ فَإِنْ كَانَ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ خَيْرٌ نَاشَدَ حَمَلَتَهُ أَنْ يُعَجِّلُوا بِهِ وَ إِنْ كَانَ غَيْرَ ذَلِكَ نَاشَدَهُمْ أَنْ يُقَصِّرُوا بِهِ.(الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۵۸۳)

مرگ ناگهانی در حقّ مؤمن، تخفیف گناه است و در حق کافر تأسف و انـدوه می باشد و اگر مؤمن خیری نزد خداوند داشته باشد، غسل دهنده و حمل کننده اش را می شناسد. به حمل کنندگانش می گوید: که در مورد او عجله کنند ولی اگر غیر از این باشد، می گوید: تأخیر کنند.

قَالَ النَّبِيُّ(ص): مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَهِ أَنْ يَفْشُوَ الْفَالِجُ وَ مَوْتُ الْفَجْأَه.(الكافى، ج ۳، باب النوادر، ص ۲۵۰)

[۴۶۳] (۳). به طور مثال، در فاصله چندسال حضرات آیات: امام، خوئی، مرعشی، گلپایگانی و اراکی و ... یا در این مدت اخیر حضرات آیات تبریزی، فاضل لنکرانی، سید حسن قمی، بهجت، منتظری، علی صافی و ... به دیار باقی شتافتند. حشرهم الله تعالی مع الابرار و الصالحین.

[۴۶۴] (۱). قَدْ تَكَفَّلَ لَكُمْ بِالرِّزْقِ وَ أُمِرْتُمْ بِالْعَمَلِ فَلَا يَكُونَنَّ الْمَضْمُونُ لَكُمْ طَلَبُهُ أَوْلَى بِكُمْ مِنَ الْمَفْرُوضِ عَلَيْكُمْ عَمَلُهُ مَعَ أَنَّهُ وَ اللَّهِ لَقَدِ اعْتَرَضَ الشَّكُّ وَ دَخَلَ الْيَقِينُ حَتَّى كَأَنَّ الَّذِى ضُمِنَ لَكُمْ قَدْ فُرِضَ عَلَيْكُمْ وَ كَأَنَّ الَّذِى قَدْ فُرِضَ عَلَيْكُمْ قَدْ وُضِعَ عَنْكُمْ فَبَادِرُوا الْعَمَلَ وَ خَافُوا بَغْتَهَ الْأَجَلِ فَإِنَّهُ لَا يُرْجَى مِنْ

رَجْعَهِ الْعُمُرِ مَا يُرْجَى مِنْ رَجْعَهِ الرِّزْقِ مَا فَاتَ الْيَوْمَ مِنَ الرِّزْقِ رُجِی غَداً زِيَادَتُهُ وَ مَا فَاتَ أَمْسِ مِنَ الْعُمُرِ لَمْ يُرْجَ الْيَوْمَ رَجْعَتُهُ الرَّجَاءُ مَعَ الْجَائِی وَ الْيَأْسُ مَعَ الْمَاضِی فَاتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَ لا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُون.(نهج البلاغه، خ ۱۱۴، ص ۱۷۱) خداوند روزی شما را ضمانت کرده و شما را به کار و تلاش امر فرموده است، پس نباید روزی تضمین شده را بر آنچه واجب شده مقدّم دارید، با این که به خدا سوگند! آن چنان نادانی و شک و یقین به هم آمیخته است که گویی روزی تضمین شده بر شما واجب است و آنچه را که واجب کرده اند، برداشتند، پس در کاری نیک شتاب کنید و از فرارسیدن مرگ ناگهانی بترسید؛ زیرا آنچه روزی که از دست رفته، امید بازگشت آن وجود دارد؛ اما عمر گذشته را نمی شود باز گرداند، آنچه را امروز از بهره دنیا کم شده می توان فردا به دست آورد؛ امّا آنچه دیروز از عمر گذشته، امید به بازگشت آن نیست، به آینده امیدوار و از گذشته نا امید باشید[از خدا بترسید و جز بر مسلمانی نمیرید]

[۴۶۵] (۲). قَالَ أمیر المومنین(ع): قُرِنَتِ الْهَيْبَةُ بِالْخَيْبَهِ وَ الْحَيَاءُ بِالْحِرْمَانِ وَ الْفُرْصَةُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ فَانْتَهِزُوا فُرَصَ الْخَيْرِ.(بحار الأنوار، ج ۶۸، باب ۸۱، ص ۳۲۹) ترس با ناامیدی قرین می باشد، حیا با محرومیت نزدیک می باشد، فرصت ها مانند ابرها می گذرند پس از فرصت ها استفاده کنید.

[۴۶۶] (۱). عن رسول الله(ص): يَا أَبَاذَرٍّ! اغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ: شَبَابَکَ قَبْلَ هَرَمِکَ وَ صِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ وَ غِنَاکَ قَبْلَ فَقْرِکَ وَ فَرَاغَکَ قَبْلَ

شُغُلِکَ وَ حَيَاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ.(بحار الأنوار، ج ۷۴، باب ۴، ص ۷۷) ای اباذر! پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت بشمار: جوانیت را پیش از پیری، تندرستی ات را پیش از بیماری، توانگری ات را پیش از نیازمندی، آسودگی ات را پیش از سرگرمی، زندگی ات را پیش از مردن.

[۴۶۷] (۱). این درس در جلسه پنجم بحث قطع خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

[۴۶۸] (۲). ما روز به روز بیشتر احساس می کنیم که ارزش وجودی امام برای اسلام بسیار با اهمیت است، خصوصاً با این توطئه هایی که در جهان استکبار نسبت به اسلام صورت می گیرد که یکی از آنها کتاب آیات شیطانی سلمان رشدی بود و اگر مقابله امام بزرگوار نبود، چه بسا آنان مطالبی بسیار ننگین و زشت را در مورد اسلام و رسول اکرم(ص) در سطح جهان تبلیغ می کردند. مشخّص است که آنان تصمیم گرفته اند اسلام را علاوه برتوطئه های دیگر، از نظر فرهنگی مورد هجوم قرار دهند. از این توطئه ها خصوصاً مبارزه ای که در جهان علیه اسلام در لبنان و افغانستان و سایر جاها مطرح است مشخص می شود که آنها خود را برای آینده آماده کرده اند.

مطمئناً وجود امام بزرگوار است که می تواند ما را در این شرایط حساس از این توطئه ها نجات دهد.

اخیراً قضایایی اتفاق افتاده که مناسب است یکی- دو جمله در این رابطه عرض کنم؛ البته من به تمام ابعاد و مراحل سیر آن وقوف کامل ندارم و اطلاعاتم در آن مورد کامل نیست، شاید مطالبی که عرض می کنم مقداری بیشتر از آن چیزی باشد که شما از رسانه های گروهی و مطالب خارجی شنیدید. مسئله ای

را که در این رابطه باید تذکر بدهم این است: اولًا نفس این قضیه حتی برای شخص امام بزرگوار مدظله العالی هم یک پیشامد غیر مترقبه و بسیار ثقیل و سنگین بود و ما در خواب هم نمی دیدیم که چنین مسأله ای تحقق پیدا کند. شاید در طول انقلاب و پس از پیروزی آن، تا به حال چنین مسئله مهمی پیش نیامده باشد، امّا در این جریان برای همه ما واضح و روشن است که رهبری امام، تمام ابرقدرتها را به زانو در آورد و مشخص شد که تأکید و تکیه ما بر مسئله ولایت فقیه و خصوصاً رهبری امام کاری بجا و صحیح است. آن واکنشی که جامعه اقتصادی اروپا در ابتدای ماجرای سلمان رشدی نشان داد، شاید حتی مسئولان رده اول کشورمان را هم به تزلزل انداخت؛ به طوری که درآغاز کار فکر نمی کردیم در این مورد این مقدار موفقیت کسب کنیم؛ اما تنها کسی که سرسوزنی تزلزل در او راه نیافت و با بینش کامل و اعتقاد به اجرای حکم خدا در این میدان وارد شد، شخص امام بزرگوار بود. نظریه ایشان زمینه را به گونه ای مساعد کرد که کشورهای اسلامی- البته شاید بر خلاف میل و رضایت باطنیشان- مجبور شدند نظریه امام را تأیید کنند. شما نباید این مسائل را سطحی ببینید، باید به این نکته توجه داشته باشید که بعد از ده- دوازده قرن، اولین بار است که چنین اتفاقاتی در دنیا می افتد. مسأله خیلی روشن است. در طول تاریخ و حتی هم اکنون نیز اصلًا شیعه را به حساب نمی آورند. کسانی که در ایام حج به مکه و مدینه مشرف

می شونـد و مطـالبی را که از سوی آنـان منتشـر می شود ملاـحظه می کننـد متوجه می شونـد که آنان می خواهنـد شـیعه را از جرگه اسـلام خارج کنند؛ مانند آن کتابی که آن مردک نوشت« جاء دور المجوسـی» یعنی شـیعه مجوسـی است و مقصود این کتاب از اول تا آخرش این است که شـیعه مسلمان نیست. آن وقت در دنیایی که شیعه را این گونه مورد طعن و انتقاد و تهمت قرار می دهند، یک رهبر شـیعه توانسـته است چنین موقعیت بزرگی را برای شیعه به وجود بیاورد که ابر قدرتها در برابرش زانو بزنند و انگلسـتانی که قرنها برکشورهای اسـلامی حاکم بوده اعتراف کند که در این بازی سـلمان رشدی شکست خورده و به جـایی نرسـیده است. بحمـدالله مـا دارای چنین شخصـیتی هستیم و واقعاً هم بایـد برای این نعمت الهی که خداونـد به ما عنایت کرده است، سپاسـگزار باشیم و برای ایشان بهترین دعاها را به درگاه خداوند داشته باشیم. وقتی دخالت مستقیم رهبری در این جریـان و موفقیت او بـا این کیفیت پیش مـا مطرح است، دیگر لاـزم نیست من وشـما حتی پیش خودمـان فکر کنیم که فلسـفه ولاـیت فقیه چیست؟ سـیر آن چگونه بوده و در این رابطه چه جریانهـا و حرفهایی مطرح بوده است؟ اصـلًا مبنای شـیعه در برابر ائمه اطهار: و در برابر نوّاب ائمه و امام بزرگوار به عنوان نائب الامام، همین است.

(این حاشیه ازمتن آیت الله العظمی فاضل لنکرانی استفاده شده است. سیری کامل در اصول فقه، ج ۲، درس ۱۳۶ و ۱۴۹)

[۴۶۹] (۱). این درس در جلسات« دویست و هشتادو نهم» و« دویست و نود و چهارم» خارج اصول

معظم له ایراد گردیده است.

[۴۷۰] (۲). تحف العقول، ص ۲۰۰.

[۴۷۱] (۱). کافی، ج ۱، کتاب العقل و الجهل، ص ۱۰.

[۴۷۲] (۱). این درس در جلسه دویست و ششم درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

[۴۷۳] (۱). این درس در جلسه« دوازدهم» و« دویست و پنجاه و پنجم» خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

[۴۷۴] (۱). این درس در جلسه درس« پنجاه و پنجم» و« پانصد و نود و ششم» درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

[۴۷۵] (۱). این درس در جلسه یکصد و هفتاد و یکم خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

[۴۷۶] (۱). ر. ک: درس ۴۳ و ۴۸ از همین اثر.

[۴۷۷] (۱). این درس در جلسه دویست و پنجاه و پنجم درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

[۴۷۸] (۱). مسأله رهبری ارتباط به شخص ندارد بلکه در رابطه با مقام است، مقام رهبری واجب الاطاعه است به تعبیری که عقیده شخصی خودم است در حال حاضر حمایت از رهبری، از زمان امام هم واجب تر است؛ چرا که آن شخصیت والا و جهانی امام، چه بسا نیاز چندانی به این که من طلبه و امثال من از او حمایت کنیم نداشت و این نیاز احساس نمی شد، اگرچه آن هم واجب بود و ما حمایت می کردیم. او یک شخصیت جهانی بود که اگر محققان می خواستند شخصیتی جهانی را بشناسند می گفتند: در جهان آن روز آن شخصیت را فقط امام دارد، آن شخصیت واقعی، حقیقی و مرتبط به مذهب و عقیده، مخصوص امام بزرگوار بود، دیگران یک شخصیتهای اعتباری هستند و لو این که

در رأس بزرگ ترین قدرتهای جهان قرار گرفته باشند، شخصیت آنان موقت و اعتباری- آن هم غیر مذهبی- است. بالاخره همان گونه که حمایت از امام- نه شخص امام بلکه مقام امام- واجب بود هم اکنون نیز این مقام، واجب الاطاعه است و باید محترم شناخته شود. و این امر بیشتر ضرورت و نیاز دارد. من فکر می کردم که چرا در اسلام این قدر به مقام امامت اهمیت داده شده است؟ مگر مقام امامت چقدر اهمیت دارد که این اندازه مورد احترام است؟ در نهایت به این نتیجه رسیدم که علاوه بر آن که رأی امام معصوم رأی خدایی است، مقام امامت هم حافظ وحدت جامعه است. و نکته مهم اجتماعی اش این است که آن مقام حافظ وحدت جامعه است؛ یعنی جامعه زیر پرچم امام، حالت انسجام و وحدت پیدا می کند. و متأسفانه می بینید برادران فلسطینی ما چون رهبر روحانی واحد ندارند، نتوانستند به خوبی در مبارزه خود پیشرفت و موفقیت داشته باشند. رمز موفقیت ما در مبارزه مان همین بود که ما یک حافظ وحدت و انسجام به نام امام داشتیم که نقش بسیار مهمی در پیروزی انقلاب ما داشت، همان گونه که این معنا در حدوثش نقش داشت بدانید در تداومش نیز نقش بیشتری دارد. باید مقام رهبری به عنوان این که حافظ انسجام و وحدت است، مورد اطاعت و احترام و تبعیت همه طبقات من الصدر الی الذیل قرار گیرد، وگرنه حفظ انسجام و وحدت امکان پذیر نیست.(این حاشیه از متن بیانات آیت الله العظمی فاضل لنکرانی استفاده شده است)

[۴۷۹] (۱). یکی از اصحاب امام صادق(ع) خدمت ایشان رسید و مسائلی مطرح شد.

بعـد آن شـخص به امام(ع) عرض کرد: اگر شـما یک انار را دو نصف کنیـد و بگویید: نصف آن، حلال است و نصف دیگر حرام، من از شما سؤال نمی کنم؛ سمعاً و طاعتاً.

اصولًا امـامت در شیعه چنین معنـایی دارد و نیـاز به رهبری روی چنین پایه ای است و الّا اگر هر مسأله ای که پیش آیـد بنـده بگویم: چرا؟ شـما بپرسـید: علت چیست؟ دیگری بپرسـد: فلسـفه چیست؟ پس این ولایت فقیه چه معنایی خواهد داشت؟ آری اگر بنده طلبه، کاری را انجام دهم، شـما حق دارید از من بپرسـید: چرا این کار را کردی؟ من هم باید به صورت منطقی، شـما را قانع کنم؛ اما در برابر امام- آن هم چنین امامی که تاریخ نظیرش را ندیده است- جز مسأله تعبد و سمعاً و طاعتاً نباید تزلزلی در ذهن کسـی به وجود بیاید که چرا این طور شد؟ بالاخره ولی فقیه عادل است. معنای این که اسـلام اینقدر دم از عدالت می زند این است که اگر در کسـی روحیه عدالت نباشد، امکان دارد حساب خرده ای درکار باشد و او بخواهد آن را تسویه کند؛ اما کسـی که عادل و بلکه بالاتر از عـدالت است و ما- البته عقیده شـخص خودم را در این رابطه عرض می کنم- اورا تالی تلو عصـمت می دانیم، دیگر مشکلی ندارد؛ یعنی اطمینان داریم که او صلاح اسلام، نظام اسلام و انقلاب را در این نظر و تصمیم، تشخیص داده است و تشخیص او باید مورد پیروی قرار گیرد. ما مطمئن هستیم که او چیزی غیر از حفظ نظام، انقلاب و مسائل مربوط به آن را مد نظر قرار نمی دهد، منتها تشخیص

آن با من و شـما نیست بلکه تشخیصـش با شخص خود امام است. شما تصور نکنید که این مسأله از نظر امام جزئی بوده است. او بیشتر از من وشـما به عمق این مسـأله و اهمیت آن واقف است. وقتی هـدف، اسـلام و نظـام اسـلامی باشـد، آن هم با توطئه هایی که توسط اسـتکبار جهانی و ماننـد قضـیه سـلمان رشـدی از راه فرهنگ صورت می پـذیرد، پیدا است که در مقابل چنین توطئه هایی بایـد قاطع و جـدی بود و در مقابل آنها ایسـتادگی کرد. اگر امام در رابطه با سـلمان رشـدی اقـدام نمی کرد، فردا کتاب دیگری با مطالب زننـده تر چاپ و در سراسـر دنیا منتشـر می شـد تصور نکنیـد که مردم دنیا به خاطر جهالت تحت تأثیر تبلیغات قرار می گیرنـد، بلکه تمام ادیان و مـذاهب باطل در جهان پیرو و تابع دارند، زیرا آنان تبلیغ کرده و برای خودشان کم یا زیاد، پیرو درست کرده اند.

مطلـبی را کـه می خواسـتم عرض کنـم ایـن است: چـون تمـام ابعـاد مسـأله ولا ـیت فقیه مـورد اعتقـاد و اطمینـان مـا است، اگر خصوصـیاتش هم برای من و شـما روشن نشود، هیچ اشـکالی ندارد و نباید در رابطه با آن هیچ تزلزلی در کسی به وجود آید. معمولًا همه شـما که ان شاء الله به مناسـبت ماه مبارک رمضان به سـفر تبلیغی می روید درباره چنین مسأله مهمی از شـما سؤال خواهد شد، شاید خودتان راه بهتری برای جواب داشته باشید؛ اما به نظرمی رسد که اگر مسأله را به این صورت با مردم مطرح کنید هم واقعیت را گفته اید و هم برای آنان قابل قبول است. اصلًا صحیح نیست که هر عوامی بگوید: علت

چه بود؟ چه لزومی دارد که مردم علت را بفهمند؟ آن کسی که این کار را کرده است با توجه به علت، آن را انجام داده است. حالا علت هر چه می خواهد باشد؛ در حقیقت این مانند یک سری از احکام شرعیه است که فلسفه آنها تا روز قیامت هم برای ما روشن نمی شود. شما اگر تمام عقلای عالم را جمع کنید و بگویید: آیا اگر من نماز چهار رکعتی را پنج رکعت بخوانم جرم است؟ جز این است که من ده دقیقه بیشتر خدا را عبادت کرده ام؟ جز این است که یک رکوع و دو سجده بیشتر انجام دادم؟ جز این است که تسبیحات را تکرار کرده ام؟ پس چرا می گویید: اگر نماز چهار رکعتی، پنج رکعت خوانده شود باطل است؟ آری، علت بطلان نماز به دلیل ناقص خواندن آن روشن است؛ اما چرا زیاده موجب بطلان آن شود؟ من و شما تا روز قیامت هم نمی توانیم هیچ فلسفه ای برای آن پیدا کنیم و علت آن به ذهنمان هم نمی آید؛ لذا به نظر می آید که مسأله را به همین صورت مطرح کنید تا اگر در مردم مثلًا تزلزلی وجود دارد، با این بیان شما از تزلزل بیرون بیایند.(این حاشیه از متن بیانات آیت الله العظمی فاضل استفاده شده است. سیری کامل در اصول فقه، ج ۲، ص ۳۲۳، درس ۱۳۶)

[۴۸۰] (۱). مسأله انتخابات مجلس خبرگان برای نظام ما مسأله ای اساسی و حیاتی است. اگر ما قبلًا هم پی به ارزش این مسأله نبرده بودیم در جریان ارتحال حضرت امام(ره) ارزش آن خیلی برای ما روشن شد. اگر خبرگان نمی توانست در همان روز

اوّل یک رهبر انتخاب کند، چه مسائلی برای نظام و انقلاب پیش می آمد؟ ولی خداوند متعال به این ملت لطف و عنایت کرد و بدون این که چنین مسأله ای از قبل در ذهن کسی، نه اعضای مجلس خبرگان و نه خود مقام معظم رهبری بوده باشد چنین تصمیمی گرفته شد. شاید مسأله، بیشتر بر محور شورای رهبری دور می زد، به طوری که شورای رهبری سه نفری یا پنج نفری باشد و این که اعضای این شورا چه کسانی باشند؟ و از این گونه مسائل خیلی بحث شد؛ امّا خداوند متعال منت نهاد و وحدت رهبری- آن هم یک رهبری شایسته که راه اصلی و حافظ و ضامن بقای انقلاب ما است- انتخاب شد که اگر ما در آن زمان به این مقدار شایستگی ایشان پی نبرده بودیم، ایشان به مرور زمان و در مواقع حساس شایستگی خاصی از خودشان نشان دادند که این معنا را برای ما روشن کرد.

مسأله رهبری، اساس نظام ما است. ما نمی دانیم که اگر در یک زمانی، خدای ناکرده، رهبری غیرصحیحی در ایران پیش آید چه بر سر انقلاب و نظام خواهد آمد! امام بزرگوارمان در آن وصیت نامه الهی- سیاسی شان، مخصوصاً در مورد مجلس خبرگان تأکید کردند و مقام معظم رهبری هم فرمودند: اصل شرکت در انتخابات یک وظیفه شرعی است. نباید تصور کرد که وظیفه شرعی فقط نماز خواندن و امثال آن است، بلکه این مسائل هم در رابطه با اصل نظام و اسلام بوده و از موارد شرعی بسیار حساس است و جای هیچ تردیدی نیست که شرکت در انتخابات از اهم واجبات و فرایض است. منتها با وجود

این که نبایـد در جمهوری اسـلامی ایران جـای تهمت، شـایعه و سوءبرداشت باشـد در کنـار این مسـأله حرفهـا و شایعاتی- که متأسـفانه اکثرش بی اسـاس است- مطرح می شود این است که می بینیـد بحمـد الله تعالی دنیا امروز در برابر نظام شـما خاضـع شـده است. آنهـایی هم که در زمان جنگ، تمام تجهیزات و امکاناتشان را علیه ما به کار بردنـد یا خودشان از بین رفتنـد یا در حال ندامت و پشـیمانی به سر می برند؛ چرا که خطر در آستانه کشور خودشان قرار گرفته است. با این که رفقای ما چه جامعه مدرسـین، چه جـامعه روحـانیت مبارز و حتی دیگران، همه به من اصـرار می کردنـد، من به لحاظ کسالت و مطلب دیگری که عرض می کنم، نپذیرفتم در این دوره شـرکت کنم. مسأله اول کسالت من است. از نظر طبی همین مقدار کار هم برایم صحیح نیست، منتهـا من به لحـاظ این که درس را بهـترین کـار متنـاسب بـا خـودم می بینم آن را در درجه اول اهمیت قرار داده ام، به همین دلیـل، قبـل از این که این بحثهـا پیش آیـد به رفقا گفتم: آمادگی نـدارم. مسأله دیگر این که همان گونه که مقام معظم رهبری اشـاره کردنـد، مسـئولیتها در جمهوری اسـلامی مقام نیست؛ لـذا هر کس احساس می کنـد یک پستی را بهتر اداره می کنـد، خودش بایـد بپـذیرد و دیگران هم بایـد او را به قبول آن وادار کننـد؛ اما اگر متوجه شـد نقش چندان مهمی در آن مقام ندارد، چه ضـرورتی دارد که آن را بپذیرد؟ من به لحاظ گرفتاریهای متعدد درسی و بحثی و حوزه و امثال آن نمی توانستم در هیأت رئیسه مجلس خبرگان دخالت و عضویت

داشته باشم و در کمیسیونها و برخی از جلسات خبرگان قبلی شرکت کنم، احساس کردم با این گرفتاریها و کسالتی که فعلًا ضمیمه شده، آن طور که باید و شاید، در مجلس خبرگان نقش ندارم، این را به صراحت می گویم؛ یعنی نمی توانستم از عهده کارهایش برآیم؛ لذا به این دو علت من خودم حاضر نشدم کاندید شوم. در دو- سه ماه قبل هم که اصلًا مسأله ای وجود نداشت با رفقایمان مطرح کردیم و بالاخره اکثر ایشان قانع شدند. این مسأله از نظر من با آنان تمام است؛ ولی چون این روزها ضد و نقیض ها، شایعات، سوءبرداشت ها و مسائل مختلف، فراوان است، لازم دیدم این نکته را عرض کنم که اگر کسی از عدم کاندیداتوری من سوءبرداشتی بکند یا مسأله ای را به من نسبت دهد، عند الله مسئول است. اصل شرکت در انتخابات یک مسأله قطعی است. شما حتماً باید در انتخابات شرکت کنید و در رابطه با شرکت خود در انتخابات نه از ناحیه این سوءبرداشت و نه از نواحی دیگر، تزلزلی نداشته باشید، خود من هم ان شاء الله تعالی حتماً شرکت می کنم، البته این که می خواهید به چه کسی رأی بدهید، تشخیص با خودتان است. من به کاندیدای جامعه مدرسین رأی می دهم؛ امّا شما را الزام نمی کنم و شما آزادید چه در اینجا و چه در غیر اینجا طبق تشخیص خودتان و به هرکسی که میل دارید رأی بدهید. این هم که می گویم به کاندیداهای جامعه مدرسین، به این معنا نیست که تمام کاندیداهای جامعه در سراسر ایران، مورد تأیید من هستند؛ امّا در این استان که استان تهران است و ما باید به

پـانزده نفر رأی بــدهیم، مـن بـه کاندیـداهای جـامعه رأی می دهـم. آن چیزی کـه برای مـا الی یـوم القیـامه ملاـک است آن فرمایشاتی است که امام و سپس مقام معظم رهبری فرموده اند.

(این حاشیه از متن بیانات آیت الله العظمی فاضل لنکرانی استفاده شده است. سیری کامل در اصول فقه، ج ۳، ص ۴۹۰، درس ۲۴۲).

[۴۸۱] (۱). سیری کامل در اصول فقه، ج ۳، ص ۴۲۶، درس ۲۳۳.

[۴۸۲] (۲). و« ایّام اللَّه» را به آنان یاد آر! در این، نشانه هایی است برای هر صبر کننده شکرگزار!.(إبراهیم: آیه ۵)

[۴۸۳] (۳). حکومت کثیف پهلوی، که پنجاه سال بر ما حکومت کرد، در ظاهر ادعای تشیع می کرد، با این حال دیدید که جامعه ایرانی ما به چه انحطاطی کشیده شد وجوانهای ما با چه معضلاتی روبه رو شدند؛ به طوری که دیگر یک اهل علم، خجالت می کشید در خیابان ظاهر شود و اصلًا نمی توانست به شهرهای مختلف مانند تهران و حتی حدود بازار تهران پا بگذارد.(این حاشیه از متن آیت الله العظمی فاضل استفاده شده است)

[۴۸۴] (۱). منتها اشکال این است که مردم ما هنوز در مورد مسائل ریشه ای، منطقی فکر نمی کنند؛ به عنوان مثال، اگر یک کاسب جزء که تازه شروع به کسب و تجارت کرده است بخواهد رشد کند و طی ده سال سرمایه قابل توجهی به دست آورد، مستلزم آن است که در این ده سال مقداری تحمل کند و به زندگی خود توسعه ندهد، بلکه حتی زندگی را بیش ازحد متوسط نیز آماده نکند تا آینده بسیار خوبی در انتظار او باشد و الّا اگر مثلًا روزی پانصد تومان استفاده

کنـد، و همان پول را بردارد و خرج کنـد دیگر آینـده ای در انتظار او نخواهـد بود. باید مردم ما بدانند چنین حالتی برکشور ما حاکم است.(این حاشیه از متن بیانات آیت الله العظمی فاضل لنکرانی استفاده شده است)

[۴۸۵] فاضل موحدی لنکرانی،محمد، اخلاق فاضل، ۱جلد، مرکز فقهی ائمه اطهار(ع) – قم، چاپ: اول، ۱۳۸۹ ه.ش.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آيا کسانى که مى‌دانند و کسانى که نمى‌دانند يکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹